



امثالات دانشگاه تهران

۱۷۴۱

# عربی در فارسی

تالیف

دکتر خسرو فرشیدور

استاد دانشگاه تهران

# عربی در فارسی

لطفاً از اینجا پس بروید



# انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۷۴۱

شماره مسلسل ۳۳۱۹

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار: دی ماه ۱۳۵۸

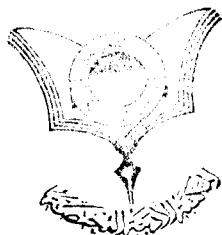
تیراژ چاپ: یکهزار نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها: ۳۲۰ ریال



# عربی در فارسی

تألیف

دکتر خسرو فرشید ورد

استاد دانشگاه تهران



## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	مقدمه چاپ سوم
۱	پیشگفتار
۱	علم صرف
۲	کلمه و حرف
۲	حرکت و سکون و تنوین
۳	ضوابط
۴	اقسام کلمه
۵	مبحث فعل
۵	معنی و زمان فعل
۶	شمارهٔ حروف فعل
۷	با بهای مجرد و مزید
۷	سنخش کلمات در عربی
۹	فعل سالم و غیر سالم
۱۱	تغییر شکل کلمات در عربی .
۱۲	ادغام
۱۴	اعلال
۲۰	ابدال
۲۲	مبحث اسم
۲۲	اسم مذکور و موئنت
۲۲	موئنت صفت
۲۴	متصرف و غیر متصرف
۲۵	اسم جامد و مشتق
۲۶	اسمهای مشتق .

صفحة	عنوان
۲۶	اسم فاعل
۳۶	اسم مفعول
۴۰	اسم زمان و مکان
۴۱	صفت مشبه
۴۳	صیغهء مبالغه
۴۴	اسم تفضیل
۴۴	اسم آلت
۴۶	مصدر:
۴۸	مصدر عادی
۵۴	مصدر مره و نوع
۵۵	مصدر میمی
۵۶	مصدر صناعی
۷۱	جدول مشتقات
۷۳	حروف زائد
۷۸	معنی با بهای غیر ثلاثی مجرد
۷۹	اسمهای جامد
۸۰	اسم مقصور و مددود و منقوص و صحیح الآخر
۸۱	اسم از لحاظ شماره،
۸۱	جمع
۸۱	جمع سالم
۸۱	جمع مذکر سالم
۸۱	جمع مؤنث سالم
۸۴	جمع مكسر
۱۰۳	جمع جمع
۱۰۶	اسم جمع و اسم جنس جمعی
۱۰۷	نسبت
۱۰۹	نوشتن همزه

صفحة	عنوان
۱۱۲	اقسام "ة" در عربی
۱۱۳	عدد
۱۱۵	وزنهای مشترک
۱۲۳	اشاره به چند مبحث دستوری و زبانشناسی
۱۲۴	نقش دستوری کلمات عربی در فارسی .
۱۲۳	اسمای عربی در فارسی
۱۲۵	صفت های عربی در فارسی
۱۲۶	حروف عربی در فارسی
۱۳۱	فعلهای عربی در فارسی
۱۳۳	ترکیبات عربی در فارسی
۱۴۴	جمله های عربی در فارسی
۱۴۷	قواعد عربی در فارسی
۱۴۸	نسبت
۱۵۰	جمع
۱۵۱	وزنهای عربی در فارسی
۱۵۴	تنوین در فارسی
۱۵۵	مطابقه صفت و موصوف
۱۵۶	مطابقه حال با صاحب حال
۱۵۷	مفعول مطلق
۱۵۹	مفعول له
۱۶۰	اسم تفضیل
۱۶۱	حروف اضافه در فارسی و عربی
۱۶۲	لغات و اصطلاحات ترجمه شده
۱۶۵	چند مورد خلاف معمول دیگر
۱۶۷	تفصیرات واژه های عربی در فارسی

صفحه	عنوان
۱۶۷	تغییرات لفظی
۱۶۷	تغییر تلفظ
۱۶۸	تغییر حرکت
۱۷۴	تغییر حرف
۱۸۰	تغییر حرکت و حرف
۱۸۱	تغییر معنی
۱۸۳	تغییر لفظ و معنی
۱۸۳	تغییر املاء
۱۸۵	تغییر نقش دستوری
۱۸۷	ضمیمه (کلمات تنوین دار در زبان فارسی)
۱۸۹	کلمات تنوین دار در زبان فارسی
۱۸۹	نقش دستوری کلمات تنوین دار
۱۹۴	کلمات تنوین دار در زبان فارسی معادل چیست؟
۱۹۹	شیوه استعمال کلمات تنوین دارد در فارسی
۲۱۲	تنوین از لحاظ تاریخی
۲۱۴	تنوین در قرن پنجم
۲۱۷	تنوین در قرن ششم
۲۱۹	کلمات تنوین دار جفتی
۲۲۴	کلمات تنوین دار مکرر
۲۲۵	کلمات تنوین دار مفرد
۲۲۶	تنوین در قرن هفتم
۲۲۷	کلمات تنوین دار مفرد
۲۳۱	کلمات تنوین دار جفتی و مکرر
۲۳۳	تنوین از قرن هشتم بعده
۲۳۸	تنوین در عصر حاضر

عنوان	
صفحه	
۲۴۰	خلاصه
۲۴۶	افزوده ها و تعلیقات
۲۵۹	فهرستها
۲۶۱	فهرست مآخذ
۲۶۷	فهرستنام جایها
۲۶۸	فهرستنام کسان و جزآن
۲۷۱	فهرست نام فرنگیان
۲۷۲	فهرست نام کتابها و مقالاتی که نامشان در این کتاب آمده است
۲۷۲	فهرست کتابها و مقالات فارسی و عربی
۲۷۶	فهرست نام کتابهای زبان فرنگی
۲۷۷	فهرست اصطلاحات فارسی و عربی دستوری و زبانشناسی
۲۹۲	فهرست اصطلاحات ادبی و غیر ادبی
۲۹۳	فهرست اصطلاحات به زبانهای فرنگی
۲۹۴	اصلاحنامه



## بنام خدا

### مقدمهٔ چاپ سوم

چند سالی کتاب «عربی در فارسی» نایاب شده بود از این رو برای مطالعه دانشجویان تصمیم به چاپ دوباره آن گرفته شد و با تجدید نظر چاپ گردید. در این طبع به این مسائل و موارد باید توجه داشت:

- ۱- چون چاپ کنونی به صورت افست است افزودن تمام مطالب جدید به جاهای مناسب کتاب ممکن نگردید و ناچار به صورت تعلیقات در آخر کتاب آمد.
- ۲ بسیاری از غلطها و لغشها چاپ قبل یا در متن کتاب ویا در غلطنامه آخر آن تصحیح گردید.

۳- دو تن از عربی‌دانان ارجمند یعنی آقایان دکتر جعفر شعار و علی‌اصغر فقیهی به نقد این کتاب در سال ۱۳۴۹ در مجله راهنمای کتاب دست زدند و بندرت نکات درستی در یادداشت‌های آنان به چشم می‌خورد که مورد استفاده در چاپ حاضر قرار گرفت. پاسخ بقیه مطالب نیز در همان مجله به آنان داده شد. به‌حال توجه‌وعنایت آن دانش‌پژوهان فاضل به کتاب عربی در فارسی مورد سپاسگزاری نگارنده است که بدین وسیله ابراز می‌شود.

۴- یادداشت‌هایی که در بارهٔ عربی در فارسی در اختیار منست بسیار زیاد است و چاپ همه آنها مستلزم نوشتن کتابیست هزار صفحه‌ای که شامل تکرار و بس‌آمد واژه‌های عربی در کتابهای مهم فارسی نیز هست مثلاً در بوستان، گلستان، دیوان حافظ و تاریخ یهقی معین شده است که کدام کلمات عربی پراستعمال‌ترند و کدام کم استعمال‌تر و همچنین معلوم گردیده است که کدامیک از این کلمات در ادبیات مایشتر ریشه‌داوند و کدام فقط در نشرهای یمار مصنوع و فنی آمده است. امید که عمری باشد و همه یادداشت‌های پیش‌گفته چاپ بشود، اگر چه کثرت نوشته‌های من در دستور فارسی و نقد ادبی ممکنست مانع طبع مطالب عربی در فارسی گردد یعنی عمر پیاپیان رسد و آرزو جامه عمل نپوشد.

۵- مقاله مبسوطی نوشته بودم تحت عنوان «کلمات تنوین‌دار در زبان فارسی» در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (شماره ۲ و ۳ سال پانزدهم) که پس از

مختصری جرح و تعدل و اصلاح به آخر کتاب ضمیمه شد. مقاله یاد شده گوشه ایست از تاریخ زبان فارسی که شامل قواعد عربی در فارسی نیز است.

۶- برای حفظ تمامیت و جامعیت مطالب و برای ارتباط بین موضوعات ناچار شده ام مباحثی را نیز به میان بکشم که به عربی در فارسی مربوط نیست بلکه صرفاً خاص صرف عربیست. از آن جمله است فعلهای ثلاثی مجرد و مزید و رباعی مجرد و مزید. ولی در این کار رعایت حداکثر اختصار بعمل آمد.

۷- همانطور که در چاپ نخست اشاره شد این کتاب در حقیقت بخشی است از دستور فارسی ولی اکنون میگوییم که اهمیت این مجموعه در تقویت سواد فارسی دانش آموزان و دانشجویان بیش از دستورهای متداول و رایج است زیرا مهمترین مسئله املاء مآكلمات و حروف عربیست و بزرگترین شکل لغوی و املائی ما واژه های عربی تبار است نه کلمات پارسی نزد. مثلاً یاد گیری املاء و معنی درست کلماتی مانند انضباط، ضبط، اصطلاح، مصطلح، التقاط و مشمیز جز به کمک قواعد عربی ممکن نیست. البته آموزش عربی نباید ما را از آموزش فارسی روی گردان کند. این امر به چوجه نباید سبب عربی زدگی شود زیرا ما قبل از هر چیز ایرانی هستیم و فارسی زبان و این کتاب را هم برای نیرومند کردن فارسی نوشته ایم.

۸- جای بسی سپاس است که این تألیف مورد توجه بسیاری از معلمان فاضل عربی و فارسی قرار گرفت تا جائی که برخی از همکاران بعضی از مندرجات آن را وارد کتابهای درسی کردند بی آنکه ذکری از این نوشته و نوشته های مشابه آن (از قبیل «عربی برای فارسی» دکتر خیام پور و دکتر شعار) بیان آورند. و این بی توجهی به اصول اولیه تألیف و تحقیق و اخلاق بوسیله معلم و مؤلف کتابهای درسی که باید بزرگترین سرشق امانت و تقوای علمی باشد دردآور و تأسف بار است. امید که انقلاب ایران فضائل و معنویات ما را تقویت کند بطوری که پس از این دیگر همکاری اندیشه و سخن همکار دیگر کش را بخود نبند و دیگر کسی زحمات دیگری را نادیده نگیرد.

برخود لازم میدانم از یاریهایی که دوست عزیز آقای مرتضی راست روان فهیم در تصحیح این کتاب به من کرده اند صمیمانه سپاسگزاری کنم .  
امید که خوانندگان عزیز و ارجمند خطاهای و لغزشها نویسنده را بدیده اغماس در نگرند و به این مختصر به عین عنایت نظر کنند.

خسرو فرشیدورد

تیرماه ۱۳۵۸

## بنام خدا

# پیشگفتار

زبانهای ازوانها و اصطلاحات زبانهای دیگر استفاده می‌کنند بهطوری که در عالم زبان پاک و خالی از لغات بیکانه وجود ندارد و همین امر در زبانشناسی مسأله مهمی به نام وام یا عاریه<sup>(۱)</sup> را نمود آورده است و زبانشناسان در این زمینه مطالب بسیاری نوشته اند<sup>(۲)</sup>. تأثیر زبانها بر روی یکدیگر تنها از جنبهٔ لغوی نیست بلکه از لحاظ دستوری هم هست . از این رو بعضی از قواعد مرفوی و نحوی زبان عاریه دهنده برای زبان عاریه کننده مفید است<sup>(۳)</sup> و در حقیقت به عنوان بخشی از دستور همان زبان به شمار می‌رود . زبان عربی تحت تأثیر هوامل مذهبی ، سیاسی و اجتماعی بیش از هر زبان دیگری در فارسی تأثیر کرده است و به آن لفت و ترکیب و جمله وام داده است به این جهت نیاز ما به قسمتی از دستور این زبان بسیار است . از این رو موضوع کتاب حاضر نیز مجموعهٔ قواعدی است از صرف عربی که برای توجیه دستوری کلمات مستعمل در فارسی آن زبان لازم است . چون از عربی بیشتر مفردات و واژه‌های آن وارد فارسی شده‌اند قسمت عمدهٔ این کتاب نیز مربوط به قواعد مفردات یعنی قواعد صرفی است ولی در عین حال به جملات و ترکیباتی هم از عربی که در فارسی به کار می‌روند اشاره ای شده اما قواعد آنها که همان قواعد نحو عربی است شرح نکردیده است زیرا دامنه استعمال ترکیبات و جملات عربی در فارسی امروز آنقدر وسیع نیست که به خاطر آنها یک دورهٔ کامل صرف و نحو عربی را به مردم تحمیل کنیم . علاوه بر این تغییرات و تجولات کلمات عربی در زبان فارسی نیز تا سرحد امکان و بیش از آنچه در هر کتاب و رساله و مقاله دیگری شرح شده است شرح گردیده . مطالب این کتاب در حقیقت جزئی است از دستور فارسی و بهتر بود که در ضمن مباحث مختلف این فن می‌آمد زیرا همانطور که برای توجیه واژه‌های فارسی و پی بردن به قواعد آنها دستور فارسی می‌آموزیم برای تفسیر کلمات عربی و تحول آنها در فارسی

۱ - وام باعاریه را در فرانسه **Emprunt** و در انگلیسی **Borrowing** می‌گویند

۲ - به کتاب **Languages in Contact** ( رابطه زبانها با هم ) تألیف **Vie et Mort des Mots Uriel Weinreich** و مچنین بکتاب **Maurice Schone** ( زندگی و مرگ کلمات ) **Réflexion sur les Langues en Contact** رجوع کنید .

۳ - به فصل **Grammatical Interference** از کتاب **Languages in Contact** رجوع کنید .

نیز باید قاعده‌های آموخت. ضمناً باید یاد آور شد که دستور در قدیم فن درست گفتن و درست نوشتن فارمیده می‌شد و به اصطلاح علمی دستوری(۱) بود. قواعد آن نیز از کلام فصحاً و بلنا و خواش استخراج می‌گردید و به مردم دیگر تعلیل می‌شد اما امر و ز تحت تأثیر زبانشناسی کار آن گزارش بیطرا فانقل و انفعالات زبان شده است. بنابراین تنها زبان خواص را مورد مطالعه قرار نمی‌دهد بلکه به زبان همای نیز می‌پردازد حتی برای کلمات و عبارات خلاف قیاس و عامیانه نیز توجیهاتی می‌کند. ما هم در نوشتن کتاب از این اصل پیروی نموده‌ایم بنابراین اگر گروهی بر مادر خود بگیرند و بگویند چرا در باده کلمات و غیر فصیح عربی هم بحث کرده‌ایم یادسته‌ای دیگر بگویند ما نباید قواعد لغات عربی را به فارسی زبانان بیاموزیم بلکه باید بکوشیم تا این گونه واژه‌های از زبان خویش دور بریزیم پاسخ می‌دهیم کار ما گزارش بیطرا فانقل قواعد زبان است نه ناما یا ندان زشنی و ذیباتی آن و تیزی با واژه های خاص. البته هر کس با ساختن و بکار بردن هر چه بیشتر لغات زیبای فارسی موافق است ولی تا وقتی که کلمات عربی در زبان ما هست ناچار به بعضی از قواعد عربی هم نیازمندیم اما اگر روزی همه لغات و قواعد عربی بیکباره از زبان ما زدوده شود آن وقت ما هم این کتاب را می‌سوزانیم و گرنه تا چنان روزی نرسیده است باید لغات عربی و قواعد تاریخ زبان استفاده می‌کنیم و گرنه تا آن تنها برای دستور تاریخی و مربوط به آنها را به صورت واقعیتی در زبان پذیرفت.

مطلوب این کتاب که حاصل هجده سال تدریس در دیستان و دانشگاه است مبنی‌اند در دوره‌های مختلف آموخته شود خواه در ضمن دستور فارسی و خواه مستقل باین معنی که اندکی از قواعد پر استعمال آن را می‌توان دوره ابتدائی و سپس کمی مفصل تر از آن در دوره اول متوسطه و آنگاه همه کتاب را در دوره دوم متوسطه یادانشگاه تدریس نمود. تجربه شخصی نگارنده نشان می‌دهد که دانشجوی دانشکده ادبیات در شرایط کنونی، با گرفتاریهای فراوانی که دارد با هفت‌ای دو ساعت تنها نصف مطالب کتاب را می‌آموزد البته اگر تدریس مباحث کتاب از دوره‌های ابتدائی و متوسطه آغاز شود آموختن آن در دوره‌های بالاتر آسانتر خواهد بود.

این نکته نیز در خوبی‌آوری است که هر تأثیری باید متناسب نکات و تحقیقات تازه باشد و گرنه تالیف نیست. مطالب این کتاب را از این لحاظ می‌توان به دو قسم تقسیم کرد یکی قسمت آخر کتاب (از وزنهای مشترک به بعد) که کاملاً جنبه تحقیقی دارد و شامل مباحثی است که پیش از آن

چندان مورد بررسی قرار نگرفته بود اینها عبارتند از: ۱- وزنهای مشترک‌ها - نقش دستوری کلمات عربی در فارسی . ۴- جمله‌های عربی در فارسی . ۵- قواعد عربی در فارسی . ۶- تغییرات واژه‌های عربی در فارسی .

اما قسمت اول کتاب که جنبهٔ تعلیمی آن از جنبهٔ تحقیقیش بیشتر است اکثر تازگی ندارد و بیشتر از کتابهای صرف‌عربی و آثار دیگر اقتباس شده است چه مثلاً همه میدانند که من شخصیت کس نیستم که وزنهای مصدر و اسم‌فاعل و اسم مفعول یا قواعد اعلال و ابدال را بدستدادم (۱) اما در تدوین همین قسمتها نیز تازگی‌هایی به جشم میخورد :

نخست نحوه انتخابی است از قواعد عربی که به تناسب نیاز زبان‌فارسی به عربی به عمل آمده است و تا کنون انتخابی بدین تفصیل و توضیح صورت نگرفته است. البته پیش از این محققان او جمندی چون آذایان دکتر خیام‌پور و دکتر محمد جوادمشکور در این زمینه تحقیقاتی (۲) کردند و فضل تقدیم آنان غیر قابل انکار است (۳) ولی در آثار آن استادان گرانقدر تمام قواعد عربی برای فارسی از جمله قواعد اعلال و ادغام نیامده است . مقایسه رسالات آن دانشمندان با کتاب حاضر تفاوت کمی و کیفی کار ما را با ایشان بخوبی نشان می‌دهد . دیگر از قسمتهایی که در این کتاب تازگی دارد و ممکن است بامداد کسانی که بشیوه قدیم عربی آموخته‌اند سازگار نباشد وزنهای تازه‌ای است که در کتاب آمده است . توضیح آنکه در کتابهای صرف قدیم برای کلمات اعلال یا ادغام شده با آنکه دارای وزنی غیر از وزن صورت تغییر نیافتنی کلمه هستند وزن جداگانه ای نیاورده‌اند مثلاً برای مستقیم و اجازه و طاعة که بر وزنهای مستقیم و افاله و فاله هستند وزن خاصی قائل نشده‌اند و گویا معنی‌بوده‌اند که اینها بروزن اعلال نشده کلمه (مستقیم ، افعال و فاله) هستند در حالی که جنین نیست زیرا صورت تغییر یافته اینگونه واژه‌ها بی‌عیج شکی وزنی غیر از وزن صورت تغییر

۱- در همین قسم است که قواعدی نقل شده که ممکن است با موازین زبانشناسی و علمی سازگار نباشد مثلاً در بارهٔ تقسیم بندی حروف و حرکات عربی وهمچنین در بارهٔ بعضی از قواعد اعلال و ابدال باید تعمق و تأمیل بیشتری کرد . ۲- در «رساله‌های عربی برای فارسی» و «لغله‌های مشهور» آقای دکتر خیام‌پور وقتی «عربی در پارسی» کتاب دستورنامه آقای دکتر مشکور از کوشش‌های ارزنده‌ای است که در این زمینه صورت گرفته است . ۳- همزمان با چاپ نخستین قسمت این کتاب دوست عزیز و دانشمند آقای دکتر جعفر شمار نیز کتابی زیر عنوان «عربی برای فارسی» چاپ کردند که کوشش ایشان نیز در این باره درخور ستایش است .

نیافرته کلمه دارد فی المثل مقیم با محسن واستخراج بالاستفاده و خاص با اعلموزن نیستند اگر  
چه اصل آنها هموزن باشند مگر آنکه که تعجب مانع پذیرفتن این امر بدیهی گردد. (۱)  
چون بعضی از کلمات را بادووزن می‌توان سنجید مایکی از آنها را انتخاب کردیم مثلاً باقی  
را میتوان هم بروزن فاعی گرفت زیرا لام کلمه یاء است و هم ممکن است آنرا بروزن فاعل  
دانست زیرا عین کلمه مسکور است (البته بنظر صرف نویسان عربی). جدولهایی هم که در کتاب  
آمده‌هم خلاصه‌ای از کتاب است و هم در تعلم به خواندن، یاری می‌کند و هم در حذف خود تازگی دارد.  
مناسفانه چون حروف و علام در چاپخانه‌ای اصفهان چنان که باید کامل نیست و با آنکه  
چاپخانه‌ای بانی از بهترین آنهاست و با وجود خدمات و دقایق مدیر محترم آن نقاوصی در چاپ  
راه یافت مثلًا اکسان از حروف لاتین و بعضی از علام از حروف ۱۲ سیاه و نازک حذف شده. با  
این حال ذهنات و بردازهای کارکنان چاپخانه در چاپ کتاب موجب نهایت تشکر  
نگارنده‌است زیرا گر همت و دقایشان نمی‌بود این کتاب بهزبور طبع آراسته نمی‌گردد.  
ضمناً ممکن است اشتباهات و سهوهایی هم بر اثر شتاب زدگی در کتاب دیده شود که  
امید است خوانندگان فاضل آنها را بدیده اغمام نکرند و بانهادن منت برو نگارنده‌این  
سطور اشتباهات او را بی تذکر دهند.

نکته دیگری که در خود یادآوری است این است که قسمت اول کتاب (تأصیله مسد و جهاردهم)  
در بهار ۱۳۴۴ چاپ شد و صحافی گردیده به عنوان کتاب درسی در دسترس دانشجویان دانشکده  
ادبیات اصفهان قرار گرفت ولی تعدادی از نسخه‌های کتاب در چاپخانه باقی ماند تا اینکه پس  
از سه سال مجال چاپ بقیه مطالب دست داد و کتاب بصورتی که دیده می‌شود از طبع خارج  
گردید از اینرو تاریخ چاپ کتاب بیک اعتبار بهار سال ۱۳۴۴ و به اعتبار دیگر تا بهان  
۱۳۴۷ است.

### اصفهان تابستان ۱۳۴۷

خرس و فرشید ورد

۱ - برای دیدن این گونه وزنه‌ها به جدولهای ضمیمه کتاب رجوع شود.

## صرف

صرف علمی است که از دگر گون شدن کلمات عربی برای دلالت بر معانی گوناگون سخن می‌گوید فی المثل قواعد تبدیل «وظیفه» به «وظائف» و «امیر» به «امراء» و «حسن» به «احسان» را قواعد صرف گویند.

## کلمه و حرف

گفتیم علم صرف از قواعد دگر گونی کلمات عربی بحث می‌کند بنابراین موضوع علم صرف کلمه است حال باید به تعریف کلمه پرداخت.

کلمه - اهل صرف کلمه را «لفظ موضوع برای معنی مفرد»<sup>(۱)</sup> تعریف کرده‌اند. یعنی لفظی که معنی مفرد داشته باشد بعبارت دیگر لفظی که معنی جمله<sup>(۲)</sup> و شبه جمله<sup>(۳)</sup> نداشته باشد مانندِ من<sup>۴</sup> (از) و احسان (نیکی کردن) که هر یک از آنها هم لفظی است معنی دار و هم جمله و شبه جمله نیست.

حرف و ساخته‌مان کلمه - هر کلمه شامل یک یا چند حرف است مانند . حسن<sup>۵</sup> که سه حرف دارد و مشکل<sup>۶</sup> که دارای چهار حرف است . بنابراین حرف واحدی است از صوت که برای ایجاد کلمه بکار می‌رود .

برای زبان عربی بیست و هشت حرف شمرده‌اند که عبارتند از: ۱ (الف)، ب (باء)، ت (تاء)، ث (ثاء)، ج (جيم)، ح (حاء)، خ (خاء)، د ( DAL)،

۱ - شرح ابن عقیل ص ۱۵ جزء اول چاپ نهم قاهره سال ۱۳۷۵ هجری قمری

۲ - جمله یا مرکب نام آنست که شنونده پس از شنیدن آن منتظر سخن نماند مانند «علیٰ کاتب» .

۳ - شبه جمله یا مرکب ناقص آنست که مخاطب پس از شنیدنش منتظر استماع بقیه مطلب باشد مانند «كتاب احمد»

ذ (ذال)، ر (راء)، ز (زاء)، س (سين)، ش (شين)، ص (صاد)، ض (ضاد)، ط (طاء)، ظ (ظاء)، ع (عين)، غ (غين)، ف (فاء)، ق (قاف)، ك (كاف)، ل (لام)، م (ميم)، ن (نون)، و (واو)، ه (هاء)، ي (ياء).

حروف عله و حروف صحه - «الف» و «و» و «ياء» را حروف عله و بیست و یمنج حرف دیگر را حروف صحه گویند.

الف و همزه - این نشانه (ا) در عربی نماینده دو حرف است یکی الف و دیگری همزه که تفاوت آنها را باید بدانیم.

همزه حركتی پذیرده مانند اخبار ولی الف قبول حركت نمی‌کند مانند ناقص.

همزه میتواند در آغاز کلمه بیاید مانند کشاف ولی الف نمیتواند زیر الف

ساکن است و کلمات عربی هم باساکن آغاز نمی‌شوند.

همزه در برخی از کلمات با نشانه خاص (ء) نوشته می‌شود مانند «جزه».

الف هم در برخی از کلمات بصورت یاء نوشته می‌شود مانند هوسي، مصطفى و جز آنها.

صدای همزه نزدیک به عین است ولی صدای الف چنین نیست.

حروف مد (۱) - الف را حرف مد نیز می‌گویند. علاوه بر الف، واو و یاء

نیز اگر کشیده تلفظ شوند حرف مد نامیده می‌شوند مثلًا یاء در شریف و مسکین و

واو در مفتون و نور حرف مدنده ولی در خیر و حسین وموضع حرف مد نیستند.

## حرکت و سکون و تنوین

حرکت - حرکت بنظر اهل صرف عربی و سیله تلفظ حرف است بنا بر این

۱ - حروف مد و حركات (ـ ـ ـ ـ ) همانهای هستند که در بسیاری از زبانها

حروف مصوت (vowel يا voyelle) خوانده می‌شوند

برای تلفظ کلمه علاوه بر حرف حر کت نیز لازم است .  
حر کت در عربی سه است: ضمه (ـ) و فتحه (ـ) و کسره (ـ) حرفی که  
حر کت داشته باشد متاخر ک نامیده میشود .  
حرف ضمه دار را مضموم و حرف کسره دار را مکسورد و حرف فتحه دار را  
مفتوح نامند .

پیش از الف مفتوح و پیش از یاء مد مکسورد و پیش از واد مضموم است .  
سکون حر کت نداشتن حرف است . نشانه سکون این (ـ) است که در  
بالای حرف قرار میگیرد . حرفی را که سکون داشته باشد ساکن خوانند مانند  
حاء در « تحصیل » و لام در « علم » .  
تنوین نون ساکنی است که در آخر برخی از کلمات عربی خوانده میشود  
ولی نوشته نمیشود مانند ظاهر که ظاهر تلفظ میگردد .  
تنوین برسه قسم است :

- ۱ - تنوین نصب که نشانه آن دو فتحه (ــ) است مانند مثلاً ( مثلن ) .
- ۲ - تنوین رفع که نشانه اش دو ضمه (ـــ) است مانند کتاب ( کتابن ) .
- ۳ - تنوین جر که نشانه آن دو کسره (ـــ) است مانند کتاب ( کتابن ) .  
از سه قسم تنوین تنها تنوین نصب با کلمات عربی دخیل در فارسی بکار میرود .  
تنوین نصب با الف همراه است مانند فوراً و مستقیماً مگر در کلماتی که  
آخرشان «ة» زائد یا همزه باشند مانند جزء و طبیعة . بنابراین کلماتی که «تاء»  
آخرشان اصلی باشد با تنوین نصب الف هم میگیرند مانند موتفاً و ذاتاً و جز آنها .

## ضوابط

در زبان عربی غیر از حروف و حرکات نشانه های دیگری هم بنام ضوابط هست

که در زیر یا روی حروف قرار میگیرند و بتلفظ آنها کمک میکنند.  
ضوابط چهار است: شدّ یا تشدييد (ـ)، مدّ (ـ)، وصل (مسـ) قطع (ء).  
شدّ یا تشدييد بر روی حرف قرار میگیرد و ميرساند که آن حرف دوبار تلفظ  
میگردد بی آنکه دوبار نوشته شود مانند راء در **مُشَرَّف** که چنین خوانده ميشود  
**مشَرِّف**.

مدّ - اگر همزه‌ای پيش از الف بيايد از نوشتن آن حودداری میکنند و  
بر روی الف علامتی به نام مدّ (ـ) ميگذارند. في المثل بجای «ءا» يا «أ»  
مینويسند آمانند آثار ومنشآت.

وصل - بر روی همزه‌ای که نوشته ولی خوانده نميشود علامت (ـ) ميگذارند  
مانند وَأَكْتُبْ (بنویس) که خوانده ميشود وَكْتُبْ:

قطع - قطع نشانه ای است که بر روی همزه قطع یعنی همزه ای که هم  
نوشته و هم خوانده ميشود قرار میگيرد مانند وَأَكْتُبْ (گرامی دار).

### اقسام کلمه

گفتيم کلمه از حرف و حر کت بوجود ميآيد حال ميخواهيم بدانيم کلمه در  
عربی برچند قسم است؟

کلمه را سه قسم شمرده اند: ۱- اسم . ۲- فعل . ۳- حرف .

۱- اسم کلمه ايست که بخودي خود و بي قيد زمان بر معني دلالت كند مانند  
احمد، عِلْم، قَلْم. اين دلالت ممکن است باشاره باشد مانند هذا (این) يا  
 بشماره باشد مانند عَشَرَة (ده) و تَاسِع (نهم)، يا بكتاييه باشد مانند هُو (او)،  
 يابه ابهام باشد مانند كَمْ (چند) و يابه وصف باشد مانند أَبْيَض (سفید) (۱)

---

۱- اسم در عربی معادل است با اسم، ضمیر، صفت (از جمله صفت عددی) و بسياري  
از قيود و اصوات فارسي. تطبيق اقسام کلمه فارسي و عربی نيازمند به صرف وقت و

۲ - فعل کلمه‌ای است که بخودی خود و باقیدزمان بر معنی دلات مینماید بدینسان که بر رخ دادن کاری یا حالتی در گذشته یا اکنون یا آینده دلالت می‌کند مانند **ذَهَبَ** (رفت در گذشته) و **كَتَبَ** (مینویسد در حال یا آینده).

۳ - حرف کلمه‌ای است که بخودی خود معنی ندهد و بیاری انم یا فعل معنی آن آشکار گردد همانند **يَنْ** (از) و **إِنْ** (اگر) (۱).

در این رساله اند کی از مباحث فعل و قسمتی از قواعد اسم و حرف که مناسب مقصود است بررسی می‌شود.

### مبحث فعل

#### معنی و زمان فعل

افعال عربی همه از نخستین صیغه ماضی ساخته می‌شوند و از نظر معنی و زمان وقوع فعل بدین اقسام تقسیم می‌شوند. ۱ - ماضی ۲ - مضارع ۳ - امر حاضر ۴ - امر غایب ۵ - نهی ۶ - جحد ۷ - نفی ۸ - استفهام. ماضی فعلی است که در زمان گذشتم رخداده باشد مانند **ذَهَبَ** (رفت) و **أَحْسَنَ** (نیکی کرد).

مضارع فعلی است که در حال یا آینده رخ دهد مانند **مَيَرُود** (میرود) و **يُحْسِنُ** (نیکی می‌کند).

(چون بقیه افعال در این رساله مورد نیاز ما نبود تنها به ماضی و مضارع که منشأ بسیاری از کلمات عربی وارد در فارسی است اشارت رفت).

---

پژوهش فراوان است. نگارده توائسته است قید فارسی را با واژه‌ها و عبارات معادل آن در عربی مقایسه کند.

۱ - در این تعریفها جای بحث فراوان است که مجال طرح آن در این مختصر نیست از این‌رو بتفصیل متداوی در کتب صرف و نحو بسنده شد.

## شماره حروف فعل

### ثلاثی و رباعی

فعل از نظر شماره حروف اصلی آن برد و قسم است : ۱ - ثلاثی ۲ - رباعی .  
 ثلاثی به فعلی گفته می‌شود که سه حرف اصلی داشته باشد مانند کتاب (نوشت)  
 و کاتب (نامه نگاری کرد) که حروف اصلی در هر دو فعل که باست و «ا» در  
 کتاب زائد است .

بنابراین ثلاثی خود برد و قسم است یکی با حرف زائد که آنرا ثلاثی مزید فیه  
 نامند مانند کتاب و دیگر بی حرف زائد که ثلاثی مجرد گفته می‌شود مانند کتاب .  
 رباعی فعلی است که چهار حرف اصلی داشته باشد مانند زلزل (لرزانید)  
 و تیز لزل (لرزید) که حروف اصلی هر دو زل است و «ه» در کلمه دوم  
 زائد است .

پس رباعی نیز برو دو قسم است : یکی رباعی مجرد یعنی آنکه حرف زائد  
 ندارد مانند لزل دیگر رباعی مزید فیه یعنی آنکه حرف زائد هم دارد مانند تیز لزل .  
 بدینسان در عربی از نظر شماره حروف بر روی هم چهار نوع فعل هست :  
 ۱ - ثلاثی مجرد ۲ - ثلاثی مزید فیه ۳ - رباعی مجرد ۴ - رباعی مزید فیه .

$1-\text{ثلاثی} \left\{ \begin{array}{l} 1 \text{ مجرد} : \text{کتاب} \\ 2 \text{ مزید فیه} : \text{کتاب} \end{array} \right.$	$3-\text{رباعی} \left\{ \begin{array}{l} 1 \text{ مجرد} : \text{زلزل} \\ 2 \text{ مزید فیه} : \text{تیز لزل} \end{array} \right.$
فعل از نظر شماره حروف	

یادآوری : ثلاثی و رباعی مجرد و مزید فیه بودن فعلها و مشتقاشان  
 از نخستین صيغه ماضی آنها (مفرد غایب مذکور) شناخته می‌شود فی المثل «معروف»

ثلاثی مجرد است زیرا صيغه اول ماضی آن عَرَفَ است که هرسه حرف آن اصلی است و «مُقْتَدِر» ثلاثی مزید است زیرا نخستین صيغه ماضی آنِ اقتَدَرَ است که دو حرف زائد (الف و تاء) دارد.

### بابهای مجرّد و مزید

افعال عربی و مشتقات آنها قالبها و اوزانی دارند که آنها را «باب» گویند. فعلهای ثلاثی مجرد شش دسته وزن بنام شش باب دارد که با شماره های اول و دوم و سوم ... مشخص میشوند. فی المثل میگویند: باب اول و باب دوم .... افعال ثلاثی مزیدفیه بر حسب شماره حروف زائد و حرکت حرفها چندین دسته وزن دارد که نه دسته از آن ها بنام نه باب ثلاثی مزیدفیه مورد بحث ما قرار خواهد گرفت. این بابها را بنام ماضی یا مصدر آنها می نامند فی المثل می گویند: باب افعال ، باب تفعیل ، باب مفاعله ، باب افتعال ، باب انفعال ، باب تفاعل ، باب تفعّل ، باب افعّلال ، باب استفعال (بر حسب وزن مصدر).

رباعی مجرد یک باب بنام باب فَعْلَلَه دارد.

از رباعی مزیدفیه سه باب بنامهای تَفَعْلُل ، اِفْعِنْلَل و اِفْعِنْلَل مشهور است.

(برای شناختن صيغه های اسمی و فعلی این بابها به جدولهای مشتقات که در صفحات بعدی کتاب است رجوع شود).

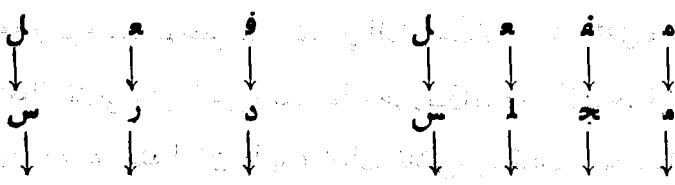
### سنجهش کلمات در عربی

زبان عربی زبان قالب و وزن است یعنی کلمات آن دارای اوزان بخصوصی است که این زبان را از زبانهای فارسی و انگلیسی و فرانسوی و زبانهای دیگر هندو اروپائی ممتاز میگرداند.

برای شناختن وزن کلمات متصرف عربی از سه حرف ف و ع و ل استفاده میشود

مثال می‌گویند مجلس بر وزن مفعیل و درس بر وزن فعل.  
 هنگام سنجش حرفی که در برابر فاء است فاء کلمه و آنکه در مقابل عین است عین کلمه و آنکه در برابر لام است لام کلمه خوانده می‌شود فی المثل در مجلس «ج» را فاء کلمه و «لام» را عین کلمه و «س» را لام کلمه و «م» را حرف زائد گویند و در کلمه درس «ده» را فاء و «رس» را عین و «س» را لام کلمه خوانند:

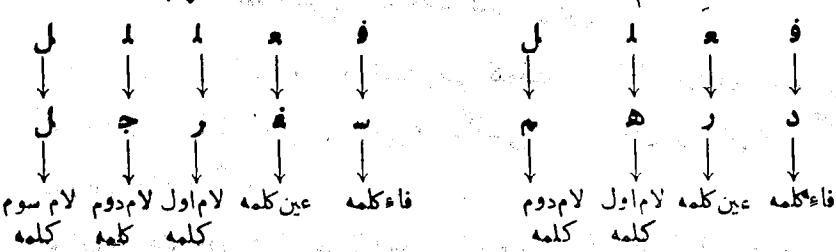
### مجلس درس



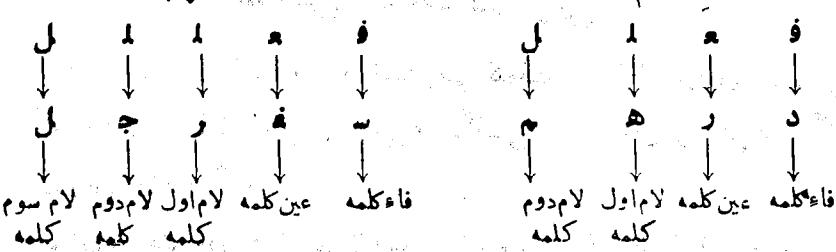
حرف زائد فاء کلمه عین کلمه لام کلمه عین کلمه لام کلمه

اگر کلمه رباعی (دارای چهار حرف اصلی) یا خماسی (دارای پنج حرف اصلی) باشد به شماره حروف زائد برسه حرف «ال» می‌افزایند و لامها را لام اول و لام دوم و لام سوم نامگذاری می‌کنند فی المثل می‌گویند در هم بروزن فعل ل و سفر جل بروزن فعل ل. در در هم «ده» را فاء کلمه و «رس» را عین کلمه و «هم» را لام اول کلمه و «س» را لام دوم کلمه نامند و در سفر جل «س» را فاء کلمه و «ف» را عین کلمه و «رس» را لام کلمه و «ج» را لام دوم کلمه و «ل» را لام سوم کلمه گویند:

### سفر جل



### در هم



## فعل سالم وغیر سالم

فعل بنا بر نوع حروف اصلی آن برد و قسم است : ۱ - سالم ۲ - غیر سالم.  
سالم فعلی است که در حروف اصلی آن همزه یا حرف عله (و، ا، ی) نباشد  
و دو حرف اصلیش نیز از یک جنس نباشد مانند خرَج (بیرون آمد و دَخَلَ  
(داخل شد)).

غیر سالم - آنست که در حروف اصلی آن همزه یا حرف عله باشد و یادو  
حروف اصلیش هم جنس باشد .

غیر سالم خود برسه قسم است : ۱ - مهموز ۲ - مضاعف ۳ - مُعْتَلٌ .  
مهِمُوز فعلی است که یکی از حروفهای اصلی آن همزه باشد و خود برسه  
قسم است :

۱ - مهموز الفاء یعنی فعلی که نخستین حرف اصلی آن همزه باشد مانند  
اَخَذَ (گرفت) .

۲ - مهموز العین یافعلی که دومین حرف اصلی آن همزه باشد مانند سَأَلَ (پرسید).  
۳ - مهموز اللام یعنی فعلی که سومین حرف آن همزه باشد مانند قَرَأَ (خواند)  
مضاعف فعلی است که دو حرف اصلی آن از یک جنس باشد مانند مَرَّ  
(گذشت) که در اصل مَرَّ بوده است .

معتل فعلی است که در حروف اصلی آن حرف عله باشد مانند . وَضَعَ  
(نهاد) ، دَعَا (خواند) ، روَى (روایت کرد) .

معتل بُرْبِنْج قسم است :

۱ - معتل الفاء یا مثال که نخستین حرف اصلی آن عله است و خود بر دو  
قسم است : یکی مثال و اوی مانند وَصف (وصفت کرد) . دیگر مثال یا ائم مانند  
يَسَرَ (آسان شد) .

فعل از لفظ نوع هدوف

<p>١ - سالم : خَرَجَ</p> <p>٢ - مضاعف : هَرَّ (در اصل هَرََّ)</p>	<p>صحيح</p>
<p>مهموز الفاء : أَمْرَّ</p>	
<p>مهموز العين : سَأْلَ</p>	
<p>مهموز اللام : قَرَّأْ</p>	<p>معتَل</p>
<p>١ - واوى : وَصَفَّ</p> <p>٢ - يائى : يَسِّرَ</p>	
<p>١ - واوى : صان (در اصل صَوِّنَ)</p> <p>٢ - يائى : باع (در اصل بَيَعَ)</p>	<p>١ - معتَل الفاء يا مثال</p> <p>٢ - معتَل العين يا اجوف</p>
<p>١ - واوى : رُجا (در اصل رَجَوَ)</p> <p>٢ - يائى : هَدَى (در اصل هَدَى)</p>	<p>٣ - معتَل اللام يا ناقص</p>
<p>٤ - معتَل الفاء واللام يالفيف مفروق : وَفِي (در اصل وَفَى)</p> <p>٥ - معتَل العين واللام يالفيف مقرنون : رَوَى (در اصل رَوَى)</p>	

۲ - معتل العین یا اجوف که دومین حرف اصلی آن عله است و آن نیز برد و قسم است : یکی اجوف و اوی مانند صان (حفظ کرد) که در اصل بد است صون .  
دیگر اجوف یائی مانند زاد (افزود) که در اصل بوده است زید .

۳ - معتل اللام یا ناقص که سومین حرف اصلی آن عله است که آن هم برد و قسم است : یکی ناقص و اوی مانند دعا (خواند) که در اصل دعو بوده است .  
دیگر ناقص یائی مانند هدی (راهنمایی کرد) که در اصل هدی بوده است .

۴ - معتل الفاء واللام یا لفیف مفروق که نخستین و آخرین حرف اصلی آن عله است مانند وقی (حفظ کرد) که در اصل وقی بوده است .

۵ - معتل العین واللام یا لفیف مقرون که دومین و سومین حرف اصلی آن عله است مانند روی (روایت کرد) که در اصل روى بوده است .

یاد آوری - ممکن است فعلی هم معتل وهم مهموز باشد مانند شاع (خواست) که هم اجوف است وهم مهموز اللام است و رأی (دید) که هم مهموز العین است وهم ناقص . و یعنیس (نومید شد) که هم مثال است وهم مهموز العین .

### تغییر شکل در کلمات عربی

چنانکه در افعال غیر سالم دیدیم بعضی از کلمات عربی تغییر شکل می یابند فی المثل دعو میشود دعا و مرر میشود مر . تغییر شکل کلمه بواسطه حذف و تبدیل و درهم آمیختن حروف ویا تغییر حرکت بوجود میآید و اقسامی دارد که مهمترین آنها عبارتند از : ۱ - ادغام ۲ - اعلال ۳ - ابدال وما در این رساله بقدر نیاز به هر یک از این اقسام اشاره می کنیم .

## ادغام

ادغام درهم کردن حرفی در حرف هم‌جنس آن و تبدیل آنها به یک حرف مشدد است مانند خاص که میشود خاص و مدللة که میشود ملة (ملثت ۱) در ادغام اصل اینست که نخستین حرف متجلانس ساکن باشد مانند عللة که میشود علة (علت ۱) اگر حرف نخست متجرّك باشد ، در صورت جمع بودن سایر شرایط ادغام ، آن را بتصویر ساکن می‌کنند یکی بوسیله حذف حرکت دیگر از راه انتقال حرکت به حرف پیش از آن .

الف - ادغام با حذف حرکت - اگر حرف پیش از نخستین حرف متجلانس متجرّك یا حرف مدد باشد حرکت حرفی که میخواهد ادغام شود حذف میشود مانند ممتد که میشود ممتد و پس میشود مهم و تایم که میشود تمام و پس میشود تمام :

ممتد → ممتد → ممتد  
خاص → خاص → خاص  
عامیم → عامیم → عام

ب - ادغام با انتقال حرکت - اگر حرفی که پیش از دو حرف هم‌جنس است ساکن باشد حرکت حرف متجلانس اول به آن منتقل میشود مانند محلل که میشود محلل و پس از آن میشود محل و همچنین است اعم و اخص و هضر و مقر .

محلل → محلل → محل  
اعم → اعم → اعم  
مضمر → مضير → مضير

۱ - ناء زائد در عربی بصورت ياء و در فارسی بصورت «ت» و یاهاء نوشته میشود مانند مناسبة (عربی) و مناسبت (فارسی) و معاینة عربی و معاینه (فارسی) .

**منع ادغام** – ادغام را شرایطی است که نبودن آنها موجب صورت نگرفتن آن است. از این شرایط یکی آنست که بین دو حرف هم جنس نباید فاصله‌ای افتد بنابراین در کلماتی مانند **مخصوص و مهدود و مسرو** ادغام صورت نمی‌گیرد. دیگر از موارد منع ادغام در اسمهای ثلثی است که عین آنها متخرک باشد مانند خلَل ملَلِ علَل و جز آنها. دیگر آنکه در کلماتی که یکبار ادغام صورت گرفته باشد، ادغام مجدد ممکن نیست فی المثل در **مکرر و محرر و تردد** که اصل آنها **مکرر و محرر و تردد** بوده است.

**یاد آوری** – در زبان فارسی گاه تشديد کلمه ادغام شده می‌افتد و کلمه به تخفیف تلفظ می‌شود مانند **مسنحق**، **عام**، **محک**، **خاصه**، **خاص و غش** در این ایات: دو کس چه کنند از پی **خاص و عام** یکی نیک محض دگر زشت نام (سعدي)

لاف عشق و گله از یار ز هی لاف دروغ عشق بازان چنین مستحق هجرانند خوش بود گره حک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد **خاصه رقصی** که در آن دست نگاری گیرند من اگر کامر واگشم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها بن کاتم دادند (حافظ)

تمرین ۱ – حروف این الفاظ را ادغام کنید و نوع ادغام آنها را بنویسید:  
**مقْرَر**، **مُسْتَعِدَد**، **مُسْتَحِبَّ**، **مُصْرِر**، **عَامِم**، **مَادِدَه**، **زَلْلَة**، **قِيلْلَة**،  
**مُنْفَكِيك**، **مُضْطَرَّر**، **مَهْمِيم**، **مَهْمِيس**، **مُهاجِجَة**، **أَخْصَصَن**، **أَصْمَمَ**،  
**تضاد**، **دَالِل**، **مُتضاد**، **حَقْق**، **ضَدَّ**، **حَارِرَه**، **مَوَادِد**، **دوَابَّ حلْل**.  
تمرین ۲ – صوات اصلی و نوع ادغام این کلمات را بگوئید: **رَدّ**، **ظنّ**.

مُقِرْ، حَظٌّ، لَذَّتٌ، ذَلَّتٌ، صَحْتٌ، حَدٌّ، مُشْتَقٌ، مُخْلٌّ، خاصَّهُ،  
مُجِيبٌ، هَمَّتٌ، قَدَّ، مُعْتَلٌ، مُفْتَرٌ، عِزْتٌ، صَفٌّ، مُخْتَلٌ، حَجَّتٌ،  
ذَمٌّ، مُسْتَقِيلٌ، مُسْتَحِيثٌ، مُسْتَضَمٌّ.

تمرین ۳ - نوع ادغام کلمات مضاعفی که در جدولهای واژه‌های مشتق این کتاب آمده است بگوئید.

## اعلال

اعلال تغییر حرف عله است بوسیله حذف و قلب و ساکن کردن بنا بر این اعلال برسه قسم است:

۱- اعلال حذف ۲- اعلال بوسیله اسکان ۳- اعلال قلب.  
اعلال حذف - اعلال حذف با انداختن حرف عله صورت میگیرد و ممکنست با انتقال حرکت توام باشد مانند مصوون که ضمه واو را به حرف پیش از آن (ص) میدهدند و از دو واو ساکن که پیش هم افتاده اند یکی حذف میگردد و میشود

مصطفون و همچنین است مشوب و مقوله:

مَصْفُونْ ← مَصْوُونْ ← مَصْوُونْ  
مَشْوُوب ← مَشْوُوب ← مَشْوُوب  
مَقْتُولَه ← مَقْوُولَه ← مَقْوُولَه

همچنین است وصف که در نتیجه حذف واو و الحاق «ة»، بجای آن به آخر کلمه میشود صفة.

اعلال بوسیله اسکان - این اعلال با ساکن کردن حرف عله که گاه با انتقال حرکت آن به ما قبل همراه است صورت میگیرد مانند مسیر که با انتقال کسره به سین میشود (مسیر) و همچنین است مسیل:

مَسِير ← مَسِير

## مسیل ← مسیل

اعلال قلب - اعلال قلب تبدیل حرف عله‌ای است به حرف دیگر فی المثل  
تبدیل یاء به الف و واو به یاء و مانند آنها، اینکه برخی از قواعد اعلال قلب :

۱ - حرف عله ساکنی که همجنس حرکت حرف پیش از خود نباشد در  
شارایطی به حرف همجنس آن حرکت قلب میشود (حرکت همجنس الف فتحه  
و حرکت همجنس واو ضمه و حرکت همجنس یاء کسره است) بنابراین :

الف - الف و واو ساکن ماقبل مکسور تبدیل به یاء می شود مانند موعاد  
که میشود میعاد و مصابیح (جمع مصباح بمعنی چراغ) که میشود مصابیح :

موزان ← میزان

موعاد ← میعاد

مصابیح ← مصابیح

ب - واو و یاء ساکن ما قبل مفتوح قلب به الف میشود مانند مقوم که  
پس از انتقال (۱) حرکت واو به قاف میشود مقوم و سپس واو ساکن ما قبل  
مفتوح بدل به الف میگردد و میشود مقام و همچنین است مضیف (اسم مفعول  
اجوف یائی از باب افعال) که بعد از انتقال فتحه یاء به ضاد میشود مضیف و یاء  
ساکن ما قبل مفتوح قلب به الف میگردد و میشود مضاف :

مقوم ← مقوم ← مقام

مضیف ← مضیف ← مضاف

ج - الف و یاء ساکن ما قبل مضموم تبدیل به واو میشود مانند میقین که میشود  
موقن و خاطب که میشود خطاب (مورد خطاب قرار گرفت) .

---

۱ - بنابراین اعلال قلب نیز گاه ممکنست با انتقال حرکت توام باشد .

۲ - واو و یاء متحرک ماقبل مفتوح تبدیل به الف میگردد مانند قول که میشود قال و قضیّه که میشود قضا .

۳ - علاوه بر موارد یاد شده در این موقع نیز واو بدل به یاء میشود :

الف - در صورتی که واو و یاء در کلمه‌ای پهلوی هم افتند و نخستین آنها ساکن باشد در این حال خواه واو پیش از یاء و خواه پس از آن باشد قلب به یاء میشود و یاعدر یاء ادغام (۱) میگردد مانند علیو (واو پس از یاء ساکن است) که واو بدل به یاء میشود و یاء در یاء ادغام میگردد و میشود علی و منفوی (واو ساکن پیش از یاء است) که واو قلب به یاء میشود و یاه در یاء ادغام میگردد و میشود منقی سپس ضمه بدل به کسره (۲) میگردد و میشود منقی :

علیو ← علیسی ← علی

منقوی ← منقیسی ← منقی ← منقی

ب - هنگامی که واو لام صفتی بروزن فعلی باشد مانند دُنُوی و عُلُوی که میشوند دنیا و علیا . کلاماتی مانند قصوی (دور تر) و حُلُوی (شیرین تر) نادر است .

ج - وقتی که واوما قبل ضموم در آخر اسم معربی قرار گیرد علاوه بر قلب واو به یاء ضمه نیز بدل به کسره میگردد مانند تَدَاعُو ( مصدر باب تعامل ) که میشود تداعی و تَرْجُو ( مصدر باب تفعّل ) که میشود ترجی ( امیدوار بودن ) .

د - هنگامی که واو در مصدر اجوف ثلاثی بین کسره والف قرار گیرد مانند سواست که میشود سهاست و صوام که میشود صوام و خوانست که میشود خیانت

۱ - بنا بر این ممکنست اعلاف قلب با ادغام همراه باشد

۲ - چنانکه دیده میشود اعلاف میتواند با تبدیل حرکت توان را شد

ه - همچنین است وقتی که او در جمع مکسر اسمهای که عین مفردشان ساکن است بین کسره والف قرار گیرد مانند دوار که می‌شود دیوار (جمع دار) و دواض که می‌شود ریاض (جمع روضه به معنی باغ) و رُواب که می‌شود نیاب (جمع ثوب به معنی جامه) .

۴ - قلب یاء به واو : یاء در این موارد تبدیل به واو می‌گردد :

الف - وقتی که ساکن باشد و پس از ضممه قرار گیرد مانند سُونَ قن کدش رخ آن گذشت .

ب - وقتی که لام اسمی بروزن فَعْلَی<sup>۱</sup> باشد مانند تقیا که می‌شود تقوی و فتیا که می‌شود فتوی و کلماتی مانند طَغْیَا و سَعِیَا نادر است.

۵ - قلب واو و یاء به همزه : واو و یاء در نه موَرد قلب به همزه می‌شوند :

الف - اگر پس از الف فاعل قرار گیرد مانند قاول که می‌شود قَائِل و بایع که می‌شود بَائِع .

ب - در صورتی که در آخر کلمه و پس از الف زائد بیاندمانند اعضا و که می‌شود اعضاء و بقایی که می‌شود بقاء .

ج - در صورتی که حرف مد زائد باشند و در مرتبه سوم کلمه ثالثی مؤنث قرار گرفته باشند که از آن جمع مکسر (۱) می‌شود وظیفة که می‌شود وظائف و عروس که می‌شود عرائش .

۶ - قلب الف به همزه : الف زائد اگر در مرتبه سوم کلمه مؤنث باشد در

۱ - چنانکه دیده می‌شود جمع مکسر اینگونه کلمات بر وزن فعائل است در اینصورت کلمه مفرد ممکنست تاء زائد داشته باشد مانند وظيفة و ممکنست خالی از تاء زائد باشد مانند عروس .

جمع مکسر بدل به همزه میگردد مانند علامه کدمیشود علامه و رساله کدمیشود رسائل نتیجه - در جمع مکسر اسم مؤنثی که حرف سوم آن مد (ی، و، ا) زائد باشد حرف مد تبدیل به همزه میشود .

۶ - قلب واو و یاء به تاء : واو و یاء اگر فاء باب افعال باشد قلب به تاء میشوند و تاء در تاء باب افعال (۱) ادغام میگردد مانند اتصال که میشود اتصال و پس از ادغام میشود اتصال وایشار که میشود اتصال و پس میشود اتصال :

اُتصال ← اِتصال ← اِتصال

ایشار ← اِتصار ← اِتصار

تحفیف همزه - چون در همزه نیز تغیراتی نظیر تغییرات حروف علّة حاصل میشود آنرا از ملحقات حروف علّه شمرده‌اند و تبدلات آنرا در مبحث اعلال آورده‌اند . اینا، برخی از تغییرات همزه را در اینجا باز مینماییم :

۱ - همزه ساکنی که پس از همزه متحرک باشد قلب به حروف مد مناسب با آن حرکت میشود مانند ایمان که می‌شود ایمان و آُتی<sup>۱</sup> که می‌شود آتی<sup>۱</sup> (داد) و اوُتی<sup>۱</sup> که می‌شود اوُتی<sup>۱</sup> (داده شد) . قلب همزه در این موارد واجب است . ۲ - همزه ساکن اگر پس از حرف متحرکی غیر از همزه باشد قلب آن به حرف مد جایز است مانند مُؤنس که می‌شود مونس .

۳ - همزه‌ای که در آخر کلمه و پس از یاء و واوساکن قرار گرفته باشد جایز است تبدیل به واو یا یاء شود مانند جریء که می‌شود جربی و پس یاء در یاء ادغام میگردد و می‌شود جریء و مُملوء که می‌شود مملوء و پس واو در واو ادغام میگردد و می‌شود مُملوء .

## منع اعلال

اعلال در این موارد ممنوع است :

- ۱ - در اسمهای که فعل آنها اعلال نشده است مانند تحویل، **مجاواز**، **تحویل**، **تجاوَز** (اعلال نگردیده است زیرا ام در اعلال پیرو فعل است)
- ۲ - در کلمهای که مکبار اعلال صورت گرفته باشد مانند **مروری** که چون يك و او آن اعلال شده (در اصل مروری بوده است) واو نخست آن از اعلال دور مانده است .

۳ - در این اجوف ها :

- الف - در اسم **آلت** مانند **مقوَد** (افسار). ب - در فعل تفضیل مانند **اطول** و **أَطْيَق**. ج - در فعل مشبه مانند **أَسْوَد** و **أَبْيَض**. د - در مصدر ثلاثی مجرد **بروزن** فعالان مانند **هیجان**، **نوسان** و **سیلان**.

تمرین : این الفاظ را اعلال کنید و نوع اعلال آنرا بگوئید :

إِسْتِيُّولَى ، اِوْفَى ، مَجْرَى ، نَاوِب ، مَسْتَوْفَى ، مَصْطَفَى ، قَارِىٰ ، مَدْعِىٰ ، اَوْلَى ، مِبْوَثَى ، نِزِّيَّاً ، صَافِيَّ ، اِوْجَاب ، اِثْنَار ، اِسْتِيقْوَام ، اَأَفَاق ، خَالِيَّو ، مُوَافِق ، دَاوِر ، مُؤْذِن ، مُقْتَدَى ، مُبْتَلَى ، مَتْوَرَه ، اَدْنَو ، مِبْوَلَاد ، مَبَادِي ، رَاضِيَّ ، مُطْبِع ، مُشْهُور ، صَوَّانَت ، مُكَافِيَه ، مُشْتَوَق ، مُخْتَيَّر ، مُشْهُور ، نِوْيَت ، تَجَلَّو ، تَرَقَّى ؛ مُبْتَرَأ ، كَعَالُو ، تَسْلُو ، نَأِيشَى ، سَيُّود ، مُسْتَقْوِم ، مُجْوَز ، مَخْوَفَة ، مَجْوَز ، مَرْوَد ، مُمْتَيَّز ، اَأَثَار ، جَرَىء ، شَاوِق ، قَاوِم ، اِسْتِفَنَاس ، مُهَشَّا ، مَهِيَّه ،

اِنْدَای ، اِطْمِينَان ، مُلَاقِيَّة ، مُنَافِيَّة ، حَبْيٌ ، طَوْيٌ ، مُلْتَوِّن ، طَيْرَان ، سِيلَان و قِوَام .

تمرین ۲ صورت اصلی این کلمات اعلال شده را بنویسید :

هزیرید ، مُسْتَطِيل ، محال ، مذاق ، مطاع ، مشاع ، مُحْتاج ، مکان ، مُحيط ، اشاره ، استفاده ، مُسْتَفِيَض ، زائر ، اجازه ، مُجَاز ، مُساوات ، إقامه ، مُسْتَجَاب ، مقاله ، زائِل ، حائل ، مهیا ، آثار ، اجراء ، آعداء ، فضائل ، آحاد آفاق ، مدام ، دائم ، هدایت ، قیام ، جائز .

تمرین ۳- نوع اعلال کلمات اعلال شده‌ای که در جدولهای این کتاب آمده‌اند بازنمایید.

### ابدال

ابدال تبدیل حرفی است به حرف دیگر مانند تبدیل تاء زائد به طاء مثل اصلاح که میشود اصطلاح . ابدال اگر در مورد حروف عله و همزه باشد، چنانکه دیدیم، اعلال قلب نامیده میشود . پس ابدال دو گونه است یکی در حروف عله و همزه که وابسته به حروف عله است در اینصورت از اقسام اعلال است دیگر نسبت به حروف دیگر اینکه قواعدی از ابدال نوع دوم که به کار عربی برای فارسی میخورد:

۱- اگر فاء باب افعال صاد یا ضاد یا طاء یا ظاء باشد تاء زائد بدل به طاء میشود مانند اصنفاء که میشود اصطفاء و اضطراب که میشود اضطراب و اطلاع که میشود اطلاع و سپس طاء در طاء ادغام میگردد و میشود اطلاع و اظلام که میشود اظلام و سپس طاء به ظاء بدل میشود و ظاء در ظاء ادغام میگردد و میشود اظلام:

اصْتِلَاح ← اصطلاح

اضْطِرَاب ← اضطراب

اطْبِلَاع ← اطْطِلَاع ← اطْلَاع

اطبلام ← اظطبلام ← اظلام

۲ - هر گاه فاء باب افعال زاء یا دال یا ذال باشد تاء زائد این باب بدئ به دال میشود فی المثل ازتیاد میشود ازدیاد و ادعیه میشود ددعا و دال در دال ادغام میگردد و میشود ادعیه و اذخار میشود اذخار و سپس ممکنست یا دال وابدل به ذال کرد و ذال را در ذال ادغام نمود و گفت اذخار و یا ذال را بدل به دال کرد و دال را در دال ادغام نمود و گفت اذخار.

ازتیاد ← ازدیاد

ادتعاء ← ادعیه ← ادعیه

اذخار ← اذخار ← اذخار  
ادخار ← اذخار ← اذخار

---

۱ - واو نیز بر طبع قواعد اعلال بدل به همزه شده است .

## مبحث اسم

### اسم مذکور و اسم مؤنث

اسم از نظر دلالت بر جنسیت بردوگونه است: یکی مذکر (نر) دیگر مؤنث (ماده) و هر کدام یا حقیقی است یا مجازی :

مذکر حقیقی اسمی است که نام یا وصف انسان یا حیوان نر باشد مانند رجُل (نام) و محترم (وصف).

مؤنث حقیقی اسمی است که نام یا وصف انسان یا حیوان ماده باشد مانند امرأة (نام) و محترمة (وصف).

مذکر یا مؤنث مجازی اسمی است که نام یا وصف امور بی روح باشد ولی در زبان عربی به منزله مذکر یا مؤنث بکار رود مانند قمر (ماه) و بیت (خانه) که مذکر مجازی است و شمس (خورشید) و نفس (جان) که مؤنث مجازی است. معنوی خواندن دیگر با نشانه مانند میریم و دار (خانه) که آنرا مؤنث می‌دانیم است یکی بی نشانه مانند مؤمنه و صغیری.

نشانه تأثیت سه است :

۱ - تاء مانند: ناطقة، فاطمة، عاطفة.

۲ - الف ممدود (اء) مانند صحراء و زهراء.

۳ - الف مقصور مانند لیلی<sup>۱</sup> و کبری<sup>۱</sup>.

اگر اسم مذکری علامت تأثیث داشته باشد مؤنث لفظی نامیده می‌شود مانند معاویة و طلائحة و حَمْزَة و زَكَرِياء.

مؤنث صفت : صفت مؤنث با افزودن تاء تأثیث به صفت مذکر بوجود می‌آید مانند: مؤمن: مؤمنه، عاقل: عاقله ولطیف: لطیفه. اما این موارد از این قاعده

مستثنی است :

۱ - مؤنث افعال تفضیل بروزن فُعلی<sup>۱</sup> است مانند عُظمی<sup>۲</sup> از عظم و کبری از اکبر.

۲ - مؤنث افعال مشبه بروزن فعاله است مانند خضراء از اخضر و سوداء از آسود.

۳ - مؤنث فَعْلان بروزن فَعلی می‌آید مانند سَكْرَان<sup>۳</sup> از سَكْران (مست).  
یادآوری ۱ - برای اسمهای غیر عاقل فارسی گاه صفات مذکور عربی بکار رفته است مانند چرخ اخضر و گاه صفات مؤنث مانند گنبدهای خضراء و درآمد حاصله. در عربی صفت از لحاظ تذکیر و تأییث با موصوف خود مطابقت می‌کند  
مانند و جل عالم و امراء عالمه.

یادآوری ۲ - این قاعده گاه در کلمات عربی دخیل در فارسی هم بکار بسته شده است مانند مرقومه شریفه، نفس ناطقه، عالم صغری (۱). در فارسی گاه برای اسمهای مؤنث غیر عربی نیز صفت مؤنث عربی بکار رفته است مانند خانم محترمه، سرکار علیه.

در عربی برای موصوف جمع غیر عاقل میتوان صفت مفرد مؤنث آوردمانند کتب کثیره حواس خمسه و جز آنها.

یادآوری ۳ - این قاعده نیز در کلمات عربی داخل در فارسی بکار رفته است مانند صفات حمیده، نقایق حاصله، اخلاق رذیله و جز آنها.

---

۱ - استاد فقید بهار برآنست که آوردن صفات مؤنث برای موصوفهای مؤنث یا جمع از قرن ششم باین طرف در فارسی متداول شده است و در این باره آنجا که از سبک چهار مقاله بحث می‌کند چنین مینویسد : « مطابقة صفت و موصوف از خصائص »

## اسم متصرف وغیرمتصرف

اسم بردو قسم است : ۱ - متصرف ۲ - غیرمتصرف .

عرب است و در فارسی هیچوقت چنین قاعده ای معمول نبوده است جز که در میان متقدمین از قرن ششم که نثر فارسی سخت از نثر عرب متأثر گردید جسته جسته این معنی دیده میشود و بار اول در چهار مقاله این مطابقت بیشتر دیده شد. و یقین نیست که کار مؤلف است یا از تصرف نسخه نویسان مانند: ملوک ماضیه، قرون خالیه، اجسام صقلیه، مانند آنها از ترکیبات معروف ولی غلبه با عدم تطبیق است مانند رطوبت جلیدی ، اشباح و اجسام ملون ، محسوسات جزئی ، حواس ظاهر ، حواس باطن و نقطه موهوم و نظایر اینها . و چنین بنظر میرسد که ترکیبات بسیار معروف مانند قوه عاقله و قوه لامسه و نظایر آن را مطابق آورده و در موارد دیگر به قاعده فارسی زبانان رفتار کرده .  
(سبک شناسی جلد ۲ ص ۳۰۷)

باری اگر این مورد استعمال در قرن ششم فراوان نبوده و عمومیت نداشته است از آن زمان به بعد رو به فزونی نهاده تا جائی که در قرن اخیر حتمی بسیاری اصطلاحات فرنگی هم با صفات مؤنث عربی ترجمه شده و رایج گردیده اند از این قبیلند :

اعلامیه منتشره	در ترجمه le communiqué publié
قوه مقننه	در ترجمه le pouvoir législatif
قوه مجریه	در ترجمه le pouvoir exécutif
قوه قضائیه	در ترجمه le pouvoir judiciaire
مواد اولیه	در ترجمه les matières premières
امور خارجه در ترجمه les affaires étrangères	فرانسه

انگلیسی

اما این شیوه همیشه بکاربسته نشده و بسیاری از کلمات فرنگی هم بدون مراعات مطابقه صفت و موصوف ترجمه گردیده اند از این قبیلند .

la culture générale	در ترجمه اطلاعات عمومی
les sources naturelles	در ترجمه منابع طبیعی
les affaires sociales	در ترجمه امور اجتماعی

اسم متصرف آنست که مشتی و جمع و مصغر و منسوب شود مانند حسن  
که تثنیه اش حسنان یا حسنین و جمیع حسنون و حسنین و منسوبش حسنی و مصغرش  
حسین است.

اسم غیرمتصرف آنست که به همه یا برخی از صور یاد شده در نیاید مانند  
الثی (که)، ما (چه) و هی (او).

### اسم جامد و مشتق

اسم متصرف یا جامد است یا مشتق.

اسم جامد آنست که از ریشه فعل گرفته نشده باشد مانند رُجل و دِرَهم.

اسم مشتق آنست که از ریشه فعل (۱) گرفته شده باشد مانند مکتب و مكتب

که از «کتب» و معروف و معروفة که از «عرف» گرفته شده اند.

### اسمهای مشتق

اسمهای مشتق عبارتند از : ۱ - اسم فاعل ۲ - اسم مفعول ۳ - اسم زمان

---

۱ - ریشه لغوی فعل حروف صیغه اول، انشی است، در این زمینه هنگام بحث درباره مصدر  
بیشتر سخن خواهیم گفت.

---

بنیه از حاشیه صفحه پیش:  
امور داخلی در ترجمة **les affaires interieures** فرانسه و **internal affairs** انگلیسی

گاه اینگونه اصطلاحات هم با تاء و هم بی قاء ترجمه شده اند مانند:  
امور جاری و امور جاریه در ترجمة **les affaires courantes** فرانسه  
ولی خوشختانه در عصر حاضر تحت تاثیر جنبشی که به منظور نیرومند کردن  
زبان فارسی و پرهیز از استعمال قواعد عربی در فارسی پدید آمده است بسیاری از  
نویسندها از آوردن تاء تائب و مطابق هدادن صفت و موصوف به قاعدة عربی خودداری می کنند.

۴- اسم مکان ۵- اسم تفضیل ۶- صفت مشبه ۷- اسم آلت ۸- صیغه مبالغه ۹- مصدر  
۱۰- اسم مصدر (۱) ۹- اسم فاعل

اسم فاعل صفتی است که بطريق حدوث و تجدد بر کننده کار دلالت کند  
مانند ناظر (نگرنده) و متبسم (لبخند زنان). مراد از حدوث و تجدد دائمی نبودن  
وصف و مقید بودن آن بازمان است.

اسم فاعل ثلائی مجرد - اصل اسما فاعل از ثلائی مجرد بروزن فاعل است  
که الفی بر دیشه فعل اضافه دارد مانند خالق، آمر و تام (کم در اصل تمام بوده است).  
اسم فاعل از مضاعف بروزن فال می‌آید مانند عام و خاص که در اصل عامیم  
و خاص بوده اند. واژسالم و افعال غیر سالم دیگر بروزن فاعل است مانند ثابت  
(سام)، آکیل (مهموز الاء)، سائل (مهموز العین)، ناشی (مهموز اللام)، واضح  
(مثال واوی)، قائل (اجوف واوی)، زائد (اجوف یائی)، عالی (ناقص واوی)  
بانی (ناقص یائی)، والی (لفیف مفروق)، راوی (لفیف مقرن).

از این کلمات در اجوف واوی یائی و ناقص واوی و مهموز اللام اعمال صورت  
گرفته و در بقیه اعلالی بعمل نیامده است. در اجوف واو یاء بدل به همزه شده اند  
یعنی قائل در اصل قاول و زائد در اصل زاید بوده است و در ناقص واوی و مهموز اللام  
واو و همزه قلب به یاء شده اند فی المثل عالی در اصل عاً او و ناشی در اصل ناًشی  
بوده است. بنابراین وزن فاعل در اجوف بدل به فائل و در ناقص واوی و مهموز  
اللام بدل به فاعی می‌شود که هر دو بروزن فاعل هستند.

یادآوری - یاء آخر اسم فاعل، خواه از ثلائی مجرد و خواه از غیر ثلائی مجرد

۱- مشتقات در عربی پردو دسته اند. یکی فعلها که عبارتند از ماضی، مضارع، امر حاضر،  
امر غایب، نهی، جحد، نفی، استفهام و دیگر اسمهای مشتق که به آنها  
اشاره شد.

بردو قسم است : ۱ - اصلی ۲ - قلب از همze یا واو :

یاء در ناقص، یائی و لغیف اصلی است یعنی اعلالی در آن نشده است مانند :  
بانی، والی، راوی، مجری، مساوی، موازی، مبتنی، متساوی، مستقeni،  
مستوفی و جز آنها. ولی یاء در مهموزاللام (۱) و ناقص واوی بدل از همze یا واو  
است مانند راضی (در اصل راِضو)، قاری (در اصل قاریُ)، منشی (در  
اصل منشیُ)، مرتبی (در اصل مرِبوُ)، مبتدی (در اصل مبتدیُ)، مستعفی  
(در اصل مسْتَعْفِو) و جز آنها .

اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد بروزن مضاوع معلوم آنست بدینسان که میم مضموم  
جایگزین حرف مضارعت (ی، ت، ا، ن) میشود و حرف پیش از آخر آن مکسور میگردد:

مضارع معلوم	اسم فاعل
يَكْتُشِيفُ	مُكْتَشِيف
يُؤْلِفُ	مُؤْلِف
يَتَصَرَّفُ	مُتَصَرِّف

بر روی هم اسم فاعل غیر ثلاثی مجرد از افعال سالم و غیر سالم بر این میزانها است :  
از باب افعال - اسم فاعل این باب اوسالم و ناقص و مثال و مهموز و لغیف  
بروزن «مسْعِل» است مانند مشکل (سالم)، موجب (مثال واوی)، موین (مثال  
یائی)، مونس (مهموز الفاء)، مرضی (ناقص واوی)، مجری (ناقص یائی) ،  
منشی (مهموز اللام) و جز آنها . با این تفاوت که در سالم و مهموزالین و ناقص  
یائی و لغیف اعلال صورت نمیگیرد ولی در مثال یائی و مهموزالفاء و مهموز اللام

---

۱ - اعلال همزة ساکن پس از حرفی غیر از همزة چنانکه در مبحث اعلال دیدیم جایز  
است نه واجب و در این رساله هرجا سخن از اعلال چنین همزماء است با در نظر گرفتن  
جایز بودن اعلال است .

و ناقص واوی اعلال هم بعمل می‌آید یعنی فی المثل واو در مونس و یاء در منشی بدل از همزه و واو ، در موْقِن بدل از یاء و یاء در مُرْضی بدل از واو است بنابراین مُفعیل در هموز الفاء و همثاں یائی بهمُوفیل (مثُل مونس و موْقِن) و در ناقص واوی و هموزاللام به مُفعی (مثُل مُنشی و مُرْضی) بدل میگردد (۱) .  
اسم فاعل باب افعال از ماضعف بروزن مُفیل است مانند مُضیّر (۲) و از جوف بروزن مُفیل است مانند مُقیم و مُبین با این تفاوت که یاء در مُقیم (۳) بدل از واو و در مُبین (۴) اصلی است .

از باب تفعیل - اسم فاعل این باب از افعال سالم و غیر سالم در هر حال بروزن ، مُفعیل است مانند مُعلَّیم (سالم) ، مُؤَثِّر (هموزالفاء) ، مُوَلَّید (مثال واوی) ، مُیسِّر (مثال یائی) . مُصَحِّح (مضاعف) ، مُشَوَّق (اجوف واوی) ، مُلَیِّن (اجوف یائی) ، مُرَبَّی (ناقص واوی) ، مُقَوِّی (لفیف مقرنون) و جز آنها .  
از اینها فقط در ناقص واوی و هموزاللام اعلال صورت میگیرد زیرا همزه و واو هماقیل مکسورد قلب به یاء میشود فی المثل هربُتی در اصل هربُتی بوده است .

۱ - مونس در اصل مُؤْنِس و منشی در اصل مُنشیٰء و مُوقِن در اصل مُیقین و مُرْضی در اصل هر رضیو بوده است .

۲ - مُضیّر در اصل مُضْرِر بوده است : مُضْرِر ← مُضِرْر ← مُضیّر .

۳ - مُقیم در اصل مُقْوِم بوده که بر اثر انتقال کسره واو بهماقیل و قلب واوبه یاء بدل به مُقیم شده است : مُقْوِم ← مُقِوْم ← مُقیم .

۴ - مُبین (آشکارا) در اصل مُبیّن بوده و کسره یاء بهماقیل داده شده و مُبین گردیده است : مُبیّن ← مُبین .

بنا بر این وزن **مُفَعِّل** در مهmozat اللام و ناقص واوی بدل به **مُفْعَیی** میشود .  
از باب **مفعاًله** - اسم فاعل این باب جز از مضاعف بر وزن **مُفَاعِل** است  
مانند **مُنَاسِب** (سالم) ، **مُواَظِب** (مثال واوی) ، **مُجاَوِر** (اجوف واوی) ، **مُعَاافِی** (ناقص  
واوی) (۱) ، **مُلاَقِی** (ناقص یائی) ، **مُواَذِی** (لفیف مفروق) و **مُساَوِی** (لفیف مقرون)  
و از مضاعف بروزن **مُفَال** " است مانند **مُمَاس**" (۲)

از باب **افتعال** - اسم فاعل این باب جز از اجوف و مضاعف بروزن **مُفَتَّعِل** است  
مانند **مُخْسِرٍ ع** (سالم) ، **مُتَّخِذ** (مهmozat الفاء) (۳) ، **مُتَّحِد** (مثال واوی) (۴) ، **مُسْتَسِر**  
(مثال یائی) (۵) ، **مُدَّعِی** (ناقص واوی) (۶) ، **مُبْتَدَی** (مهmozat اللام) (۷) ، **مُبْتَنَی**  
(ناقص یائی) ، **مُحْتَوَی** (لفیف مقرون) .

از اینها در مثال و مهmozat الفاء و ناقص واوی و لفیف مفروق و  
مهmozat اللام اعلال صورت میگیرد ولی در ناقص یائی و لفیف مقرون اعلالی بعمل  
نمی آید (۸) .

اسم فاعل باب افعال در اجوف واوی و یائی بروزن **مُفَتَّال** است مانند **مُشْتَاق** و **مُخْتَار** (۹) .

۱ - در اصل **مُعَافِی** بوده است . ۲ - در اصل **مُمَاس** بوده است که پس از حذف  
کسره سین عمل ادغام صورت گرفته است . ۳ - در اصل **مُؤْتَخِذ** بوده است .  
۴ - در اصل **مُؤْتَحِید** بوده است . ۵ - در اصل **مُسْتَسِر** بوده است .  
۶ - در اصل **مُدَّعِیو** بوده است که هم در تاء ابدال صورت گرفته و هم در واو اعلال:  
**مُدَّعِیو** ← **مُدَّعِی** ← **مُدَّعِی**

۷ - در اصل **مُبْتَدَیِء** بوده است ۸ - به مبحث اعلال نگاه کنید .

۹ - **مُشْتَاق** در اصل **مُشْتَوِق** و **مُخْتَار** در اصل **مُخْتَبِر** بوده که واو و یاء متحرک  
ماقبل مفتوح قلب بهalf شده است :

**مُشْتَوِق** ← **مُشْتَاق**

**مُخْتَبِر** ← **مُخْتَار**

اسم فاعل این باب از مضاعف بروزن **مُفْتَل** می‌اید مانند **مُخْتَل**<sup>(۱)</sup>.  
**پادآوری** – چنانکه در مبحث ابدال دیدیم اگر فاء باب افعال طاء، ظاء،  
 صاد، ضاد باشد تاء آن باب بدل به طاعمیگردد و گاه نیز عمل ادغام صورت میگیرد  
 مانند **مُضْطَرِب**<sup>(۲)</sup> و **مُطْلِع**<sup>(۳)</sup> و همچنین در کلماتی که فاء آنها زاء باید ابدال یا  
 باشد تاء باب افعال بدل به دال میگردد مانند **مُدْعِي**<sup>(۴)</sup> و **مُزْدَوِج**<sup>(۵)</sup>.  
 از باب افعال – اسم فاعل این باب جزاً منضم‌است و اجوف بروزن **مُسْفَعَل**  
 است مانند **مُنْصَرِف** (سالم)، **مُسْحَنَى** (ناقص واوی)<sup>(۶)</sup>، **مُنْزَوِي** (لفیف مقرون)،  
 و از مضاعف بروزن **مُنْفَل** می‌اید مانند **مُنْحَل**<sup>(۷)</sup> و از اجوف واوی و یائی  
 بروزن **مُنْفَال** است مانند **مُسْقَاد**<sup>(۸)</sup>.

- ۱ - **مُخْتَل** در اصل **مُخْتَلِل** بوده است که پس از حذف کسره لام ادغام صورت  
 گرفته و **مُخْتَلَّ** شده است : **مُخْتَلِل** ← **مُخْتَلَّ** ← **مُخْتَل**
- ۲ - در اصل **مُضْتَرِب** بوده است .
- ۳ - اصلش **مُطْلِع** بوده است که پس از قلب تاء به طاء ادغام صورت گرفته است:  
**مُطْلِع** ← **مُطْلِع** ← **مُطْلِع**
- ۴ - در اصل **مُدْتَعِي** بوده است . نگاه کنید به ناقص واوی اسم فاعل هدین باب .
- ۵ - در اصل **مُزْدَوِج** بوده است .
- ۶ - **مُسْحَنَى** در اصل **مُسْحَنَتِي** بوده است . واو حرف عله آخر ماقبل مكسور قلب  
 به یاء شده است : **مُسْحَنَى**. ← **مُسْحَنَى**
- ۷ - **مُنْحَل** در اصل **مُنْحَلِل** بوده است کسره لام حذف شده و لام دو لام ادغام  
 گردیده است : **مُنْحَلِل** ← **مُنْحَلَّ** ← **مُنْحَل**
- ۸ - **مُسْقَاد** در اصل **مُسْقَوِد** بوده است واو حرف عله متحرک ماقبل مفتوح قلب به  
 الف گردیده و مقاد شده است : **مُسْقَوِد** ← **مُسْقَاد**

از باب تفعّل - اسم فاعل این باب همیشه در هر نوع فعلی بروزن **مُسْتَفْعِل** است مانند. متأثر (مهموز الفاء)، متصرف (سالم)، متوسط (مثال واوی)، متیقین (مثال یائی)، متحوال (اجوف واوی)، متغیر (اجوف یائی)، متعدد (مضاعف) متعددی (ناقص واوی)، متمنتی (ناقص یائی)، متولی (لفيف مفروق).

چنانکه میدانیم یا ناقص واوی و مهموز اللام بدلاز واویا همزه است از این‌رو اسم فاعل ناقص واوی و مهموز اللام این باب بروزن **مُسْتَفْعِل** است.

از باب تفاعل - اسم فاعل این باب جز از مضاعف بروزن **مُسْتَفَاعِل** می‌اید مانند متناسب (سالم)، متواضع (مثال واوی)، متتجاوز (اجوف واوی)، متمايل (اجوف یائی)، متعالی (۱) (ناقص یائی)، متاهی (ناقص یائی)، متولی (لفيف مفروق)، متساوی (لفيف مقرون). و از مضاعف بر وزن **مُسْتَفَال** می‌اید مانند متضاد (۲).

از باب استفعال - اسم فاعل این باب جز از مضاعف و اجوف بروزن **مُسْتَفْعِل** است مانند **مُسْتَخَدِم** (سالم)، **مُسْتَأْصل** (مهموز الفاء)، **مُسْتَوْجِب** (مثال واوی)، **مُسْتَعْفِي** (۳) (ناقص واوی)، مستغنى (ناقص یائی)، مستولی (لفيف

۱ - متمالی در اصل متعال و بوده است و او آخر ماقبل مكسور قلب به یاء شده و متعالی بددید آمده است

**مُتَعَالٌ** ← **مُتَعَالٍ**

۲ - متضاد در اصل متضاد بوده است. کسره دال اول بمناسبت وجود حرف مد پیش از آن حذف شده و دال در دال ادغام گردیده و مقتضاد شده است :

**مُتَضَادٌ** ← **مُتَضَادٌ** ← **مُتَضَادٌ**

۳ - مستغنى در اصل مستغنو بوده است و او آخر ماقبل مكسور بدل به یاء می‌گردد و مستغنى می‌شود

**مُسْتَعْفِيٰ** ← **مُسْتَعْفِيٰ**

## مفرق) وجز آنها

در این باب هم یاء ناقص و اوی و همور الام بدل از واویا همزه است بنا بر این اسم فاعل از آنها بروزن **مُسْتَقِي** است .

اسم فاعل این باب از اجوف بروزن **مُسْتَفِيل** است مانند **مستقیم** و **مستهیض** با این تفاوت که یاء مستقیم (۱) بدل از واو و یاء مستهیض (۲) اصلی است و از مضاعف بروزن **مُسْتَفِيل** است مانند **مستعید** (۳) .

از باب افعال - اسم فاعل این باب از سالم بروزن **مُفْعَل** است مانند **مُسْوَج** که هموزن مضاعف باب افعال و انفعال میشود با این تفاوت که اولاً جای حروف اصلی هریک با دیگری تفاوت دارد بعبارت دیگر یکی بروزن مقتل و دیگری بروزن **مُسْقَل** و سومی بروزن **مُفْعَل** است ثانیاً **مُفْعَل** مضاعف نیست چون یکی از دو حرف هم جنس آن اصلی نیست بلکه تکرار لام کلمه است در حالی که آن دو تای دیگر مضاعف اند زیرا دو حرف اصلی آنها از یک جنس است .

---

۱ - مستقیم در اصل **مُسْتَقِّوم** بوده کسره و او بر اثر افعال باسکان به پیش از آن منتقل شده و واوا ساکن مقابله مکسور قلب به یاء گردیده و مستقیم شده است بنا بر این افعال باسکان و قلب هر دو صورت گرفته است :

**مُسْتَقِّوم** ← **مُسْتَقِي** ← مستقیم

۴ - مستهیض در اصل **مُسْتَفِي** بوده حرکت یاء در نتیجه افعال باسکان به پیش از آن منتقل شده و مستهیض پدید آمده است :

**مُسْتَفِي** ← **مُسْتَفِيض**

۳ - مستعید در اصل مستعد بوده کسره دال بر طبق قاعده ادغام به پیش از آن داده شده و دال در دال ادغام گردیده است :

**مُسْتَعِيد** ← **مُسْتَعِد** ← **مُسْتَعِيد**

(چون اسم فاعل باب افعیال از غیر سالم در فارسی کم بکار میرفت مورد بحث قرار نگرفت).

از باب فَعْلَة (رباعی مجرد) - اسم فاعل این باب از سالم بروزن مُفَعَّلِیل است مانند مترجم، اسم فاعل - غیر سالم این باب چون در فارسی بکار نرفته است بحث درباره آن چندان سودمند نیست.

اسم فاعل با بهای رباعی مزیند (۱) در فارسی فراوان نیست. در افعال سالم از باب تَفَعْلِیل بروزن مُسْتَفَعَلِیل است مانند متزلزل و از باب افعنال بروزن مُفَعَّنْلِیل است مانند محرنجم و چون افعال غیر سالم این با بهای در فارسی کم بکار رفته است از بحث در باره آنها خودداری کردیم.

نتیجه - بنابراین اسم فاعل در ثلثی مجرد دو وزن دارد یکی فال<sup>۰</sup> از مضاعف و دیگری فاعل از غیر مضاعف و در غیر ثلثی مجرد کامهایست که اول آن میم مضموم (م<sup>۰</sup>) است و ماقبل آخرش مكسور است (جز ارجوف و مضاعف بعضی از بابها که برای اعلال یا ادغام بصورت دیگر در آمده‌اند) مانند معلم<sup>۰</sup>، موازی<sup>۰</sup>، مستغنى<sup>۰</sup>، مبتدی و . . . .

یاد آوری - اصل همه اسم فاعلهایی که گفتیم و همچنین کلمات تغییر شکل یافته دیگر که پس از این مورد بحث ما قرار میگیرند بر وزن سالم آنهاست فی المثل اگر میگوئیم اسم فاعل از ثلثی مجرد مضاعف بروزن فال<sup>۰</sup> است مراد صورت متداول آنست. پس کلمات تغییر شکل یافته یک صورت وزن اصلی دارند

---

۱ -- برای اطلاع بیشتر از باهای مجرد و مزید عربی و کیفیت ارتباط مشتقان آنها با یکدیگر به جدولهای مخصوص و مباحث مربوط به آنها که پس از این خواهد آمد رجوع شود.

ویک صورت وزن متداول مثال :

صورت متداول	صورت اصلی
وزن مثال	وزن مثال
فال : خاص	فاعل : خاصیص
مفتال : مشناق	مشتعل : مشتوق
مستغیل : مستقوی	مستفعیل : مستقوم

یادآوری - اسم فاعل مذکر بالفزومن تاء تأییث مؤنث میشود مانند مؤمن : مؤمنه . بسیاری از اسمهای فاعل مؤنث در فارسی بصورت اسم بکارمیروند مانند معجزه ، حادثه ، واقعه ، حاشیه ، طائفه و جز آنها .

تمرین - مجرّد و مزید و سالم و غیر سالم و نام باب این اسم فاعلها را بگوئید و چگونگی اعلال و ادغام آنها را که اعلال یا ادغام شده‌اند بویسید .

فائق، معین، عارف، خالی، مرید، مستحق، حافظ، مفلیس، مطیع، موجب، مؤمن، محب، منجم، مصدق، واعظ، حائل، سائل، زائل، صافی، داعی، باقی، ناطق، میین، متصور، مقتضی، مصود، مستوفی، مرید، مستحول، موافق، ساعی، هترصد، هتمایز، متقدی، مستوحش، واجب، هترقی، مستقضی، مقصتر، معاونت، مدعی، وارث، شاکی، هم، کافی، مستقر، خائن، واصل، مفسر، مؤسس، موذی، مقابل، مشاور، متصدی، مشتری، متوصیل، محیط، متحیر، محتوى، متفیق، عادل، واجد، هائل، عاصی، متصل، مستقل، ماضی، آجل، مشیر، متمادی، آخر، مختار، حادثه، مرتاض، متسع، حاشیه، ممتاز، متوازن، متداعی، وافی، قاری، بادی، متناهی، مرتد، متفک، معتل، مستشرق،

اسم فاعل های یک‌شنبه مجرّد و یک‌شنبه همیز بود

ناقص و لفيف و مهموزان

مُخْتَصٌ ، مُرْتَجِعٌ ، عَالِيٌ ، مَنْظَمٌ ، مُسْتَمِيرٌ ، مُهْمَلٌ ، مُشْتَقٌ ،  
مُعْتَادٌ ، مُفْتَضِيٌ ، مُقَوَّىٌ ، مُتَجَلِّيٌ ، مُفِيدٌ

## اسم مفعول

اسم مفعول صفتی است که بر واقع شدن کاری یا حالتی برشخص یا چیزی  
دلالت می کند مانند مقصود (قصد شده) و محترم (مورد احترام).

اصل اسم مفعول از ثالثی مجرد بروزن مفعول است که همیم و واوی بیش از ریشه  
فعل دارد ولی در برخی از موارد بر اثر اعلال از صورت اصلی خارج می شود.

اسم مفعول ثالثی مجرد در سالم و مهموز الفاء و مهموز العین و مضاعف و مثال  
بهمان صورت اصلی است مانند: مکتوب (سالم)، مأمور (مهموز الفاء)، مُسْؤُل  
(مهموز العین)، مخصوص (مضاعف)، موضوع (مثال واوی)، میسور (مثال یائی).  
ولی اسم مفعول در این موارد تغییر شکل میباید: از اجوف واوی بر وزن  
مَفْوَل است مانند مصون که در اصل مَصْوُّن بوده است و از اجوف یائی بر وزن  
مَفَیل است مانند مَزَیَّد که در اصل مَزَّیَّد بوده است. از ناقص واوی و مهموز  
اللام گاه بروزن مَفْعُوٰ میباشد مانند مَدْعَوٰ و مَمْلُوٰ که در اصل مَدْعُوٰ و مَمْلُوٰ بوده  
است. از ناقص یائی گاه نیز بروزن مَفْعِیٰ میآید مانند مَرْضَیٰ که در اصل مَرْضُوٰ  
بوده است از ناقص یائی و لفیف نیز بروزن مَفْعِیٰ میآید مانند مَنْفَوٰ که در اصل مَنْفُوٰ  
و مَرْوَیٰ که در اصل مَرْوَوٰ (۱) بوده است.

---

۱ - از لحاظ معنی اسم فاعل با مضارع معلوم و اسم مفعول با مضارع مجھول  
فرزدیکست از این رو در کتابهای صرف مینویسند اسم فاعل خواهد در ثالثی مجرد و خواه  
در غیر ثالثی مجرد، از مضارع معلوم و اسم مفعول از مضارع مجھول ساخته می شود.  
بقیه در حاشیه صفحه بعد

**یادآوری** – گاه برخی از وزنهای ثلثی مجرّد به معنی مفعول بکار می‌روند از این قبیلند: فَعِيل و فَعَول مانند قَتَيل بمعنی مقتول و ذبیح به معنی مذبوح و عروض بمعنی معروض.

اصل اسم مفعول از غیر ثلثی مجرد بروزن اسم فاعل (۲) است با این تفاوت که حرف پیش از آخر آن مفتوح است:

اسم فاعل	اسم مفعول
مُسْتَظِيم	مُسْتَظِيم
مُتَدَاوِل	مُتَدَاوِل

ولی گاه براثر ادغام یا اعلاال تغییرشکل می‌بادد. بر روی هم اسم مفعول از افعال سالم وغیر سالم غیر ثلثی مجرد براین میزانها است:  
از باب افعال – اسم مفعول این باب جز از مضاعف واجوف بروزن مفعول است مانند مُحْكَم (سالم) مُوَجَّب (مثال و اوی)، مُلْغَى<sup>۱</sup> (ناقص و اوی) مجری<sup>۱</sup> (ناقص یائی). و از اجوف و اوی و یائی بروزت مُفَال است مانند مضاف که در اصل مُضِيَّف بوده است.

**یادآوری ۹** – بیشتر افعال اسم فاعل دارند ولی بسیاری از آنها اسم مفعول ندارند بنابراین در فارسی و عربی صیغه‌اسم فاعل بیشتر از اسم مفعول استعمال می‌شود. بطور کلی از فعل لازم اسم مفعول نمی‌آید ولی از بابها و افعالی که بر تعددیه دلالت می‌کنند اسم مفعول نیز ساخته می‌شود. از آن جمله‌اند بابهای افعال،

بغایه از حاشیه صفحه پیش

این نظر از لحاظ صرفی و معنوی در مورد اسم فاعل و مفعولهای غیر ثلثی مجرد منطقی به نظر میرسد اما در ثلثی مجرد مشکل است بپذیریم که فی المثل مضروب از یَضْرَبَ و ضارب از یَضْرِبُ ساخته می‌شود.

تفعیل و استفعال ولی از باب افعال و افعال بر اثر لازم بودنشان اسم مفعول  
بکار نمیرود.

یادآوری ۳ - الف آخر اسم مفعوهای غیر ثلثی مجرد یا قلب ازیاء است  
مانند **مُنْتَهِيٌّ** و یا بدل ازو او است مانند **مُصْطَفَىٰ** و یا جاشین همز است مانند مبتدا.  
از باب تفعیل - اسم مفعول این باب در هر حال واژه نوع فعلی بر وزن  
مُفْعَل است مانند **مُشَرَّفٌ** (سالم)، **مُوَشَّحٌ** (مثال واوی)، **مُبَشَّرٌ** (مثال  
یائی)، **مُحَوَّلٌ** (اجوف واوی)، **مُعَيَّنٌ** (اجوف یائی)، **مُصَفَّىٰ** (ناقص واوی)،  
**مُبَرَّزاً** (مهموز الام) .

در اسم مفعوهای ناقص و لفیف و مهmoz این باب بسبب واقع شدن حرف  
عله و همز آنچه پس از فتحه اعمال صورت میگیرد و واو و یاء و همز بدل به  
الله میشود مانند مثالهایی که گذشت.

از باب مفاعل - اسم مفعول این باب جز از مضاعف بر وزن **مُفَاعَلٌ** است  
مانند **مُخَاطَبٌ** (سالم)، **مُنَادَىٰ** (ناقص) .

از مضاعف - عین اسم فاعل است یعنی بروزن **مُفَالٌ** می آید مانند **مَمَّا** س با  
این تفاوت که اسم فاعل در اصل **مَمَّا** س و اسم مفعول اصلا **مِمَّا** س بوده است.  
از باب افعال - اسم مفعول این باب جز از اجوف و مضاعف بروزن **مُفْتَعَلٌ**  
است مانند **مُحْتَرَمٌ** (سالم)، **مُقْتَدَىٰ** (ناقص واوی)، **مُنْتَهِيٌّ** (ناقص  
یائی)، **مُبْتَدَداً** (مهموز الام)، **مُجْتَوِيٌّ** (لفیف مقرون).

از اجوف و مضاعف عین اسم فاعل است با این تفاوت که ما قبل آخر اصل  
آنها فتحه است درحالیکه در اسم فاعل کسره است.

از باب تفاعل - اسم مفعول این باب بروزن **مُتَفَاعَلٌ** است مانند **مُتَضَارَّبٌ**.

از باب استدهال - اسم مفعول این باب جز از مضاعف واجوف بروزن **مُسْتَقْعِلٌ** است مانند **مُسْتَعْمَلٌ** (سالم) **مُسْتَأْصِلٌ** (مهوز الفاء) **مُسْتَشْنِيٌّ** (ناقص)، **مُسْتَوْفِيٌّ** (لفيف) واز مضاعف بروزن **مُسْتَفَلٌ** هیآید مانند **مُسْتَحْبَبٌ** (۱) و از اجوف بروزن **مُسْتَفَالٌ** است مانند مستجاب (۲) و **مُسْتَزَادٌ** (۲۰) از باب فعلله - اسم مفعول این باب بروزن **مُفَعَّلٌ** است مانند **مُبَرَّهٌ** و **مُسْتَلْسَلٌ** وجز آنها.

از باب های رباعی مزید فيه چون بیشتر لازمند اسم مفعول کم آمده است .  
نتیجه - اسم مفعول در ثلاثة مجرد چند وزن دارد یکی مفعول مانند مغلوب دیگر مفول مانند مصون که برای اجوف واوی است سوم **مَفِيل** برای اجوف یائی مانند مزید چهارم **مَفْبِعُ** مانند **مَدْعُوٌّ** و **مَمْلُوٌّ** برای ناقص واوی و مهوز اللام . پنجم **مَفْسِعٌ** برای ناقص واوی و یائی ولفیف مانند هرضی (ناقص واوی) . منقی (ناقص یائی) ، مروی (لفیف) .

اسم مفعول از غیر ثلاثة مجرد در بیشتر موارد بروزن اسم فاعل است ولی ما قبل آخرش مفتوح است یعنی کلمه ایست که اول آن «م» و ما قبل

---

۱- **مُسْتَحْبَبٌ** اصل **مُسْتَحْبَبٌ** بوده است که پس از انتقال حرکت باء به حاء ادغام صورت گرفته است.

۲- **مُسْتَجَابٌ** اجوف واوی است و در اصل **مُسْتَجَوَّبٌ** بوده است و مستزاد اجوف یائی است و در اصل **مُسْتَزَادٌ** بوده است پس از انتقال فتحه واو و یاء به ما قبل آنها را قلب به الف کرده اند

**مُسْتَجَوَّبٌ** ← ← **مُسْتَجَوِيٌّ** ← **مُسْتَجَابٌ**

**مُسْتَزَادٌ** ← **مُسْتَزَيَّنٌ** ← **مُسْتَزَادٌ**

آخرش فتحه دارد مانند مرتبه گاه حرف آخر آن بر اثر اعلال بدل به الفهی شود  
مانند مصطفی، مجری<sup>۱</sup>، مبتدا، مستثنی و جز اینها.

صورت متداول صيغه اسم مفعول از مضاعف واجوف باب افعال و مضاعف  
باب مفاعله و تفاعل بر وزن صيغه اسم فاعل است مانند مشتاق، معتقد، مما<sup>۲</sup> و  
متضاد<sup>۳</sup>.

یاد آوری ۱ - اسم مفعول با افرودن تاعمئونث میشود مانند محترم تو با افزودن  
«ات» بدل به جمع مؤنث میگردد مانند مقدمات، مصنوعات، مستلزمات، مکنونات.  
بسیاری از اسم مفعولها در فارسی بصورت اسم بکار میروند مانند : مرقومه،  
مکتوب، مقدمه، مقدمات و جز آنها.

یاد آوری ۲ - برای دیدن جدول وزن های اسم مفعول و اسم زمان و مکان و  
مصدر میمی به مبحث مصدر میمی غیر ثلاثة مجرد نگاه کنید.

تمرین - مجرد و مزید و سالم وغير سالم و نام باب و نوع غير سالم این اسم  
مفعولها را بگوئید و چگونگی اعلال و ادغام کلمات اعلال و ادغام شده را بنویسید:  
مقتدی<sup>۱</sup>، مقتصی<sup>۱</sup>، مستقسى<sup>۱</sup>، مرتضی<sup>۱</sup>، مهنتی<sup>۱</sup>، مُلْعِنی<sup>۱</sup> مجری<sup>۱</sup>  
مصطفی<sup>۱</sup>، متنهی<sup>۱</sup>، منویات، مهیا<sup>۱</sup>، مرضیه<sup>۱</sup>، مهنتا<sup>۱</sup>، مستدام، مختار، مبرأ<sup>۱</sup>،  
مستطاب، ممتاز، مجبی<sup>۱</sup>، مستدل<sup>۱</sup>، مرتاض، هستی<sup>۱</sup>، مستخدم، مبتلى<sup>۱</sup>، مستخوب<sup>۱</sup>،  
معتنی<sup>۱</sup>، هربی<sup>۱</sup>.

## اسم مکان و زمان

اسم مکان اسمی است که بر جای واقع شدن فعل دلالت می کند مانند  
معابر (گذرگاه).

اسم زمان اسمی است که بر زمان واقع شدن فعل دلالت می کند مانند

## مُطْلَع (هنگام طلوع).

اسم زمان و مکان هردو هم وزن هستند و اصل آن از یکی می‌گذرد  
بروزن مفعول یا مفعیل است مانند مکتب و مجلیس و از غیر یکی می‌گذرد  
بروزن اسم مفعول است مانند مهذب (پیرایشگاه یا زمان پیرایش) و مجتمع  
(جا یا زمان جمع شدن).

اسم زمان و مکان یکی می‌گذرد از مثال همیشه بروزن مفعیل می‌آید مانند  
مورد (آشخون) و از ناقص ولغیف همیشه بروزن مفعول است که واو و یاء آنها بدل  
به الف می‌شود مانند مجری<sup>۱</sup> و مبنی<sup>۲</sup>.

اسم زمان و مکان یکی می‌گذرد از مضاعف بروزن مفعول می‌آید مانند محل<sup>۳</sup>  
ومقر<sup>۴</sup> و از اجوف بیشتر بروزن مفال است مانند: مقام، مکان و مدار<sup>۵</sup> و گاه  
بروزن مفعیل می‌آید مانند مسیر<sup>۶</sup>.

اسم زمان و مکان گاه با تاء تأثیث پکار می‌رود مانند محلتة، مدرسة، مقبرة  
و جز آنها

## صفت مشبهه

صفت مشبهه آنست که بروضه ثابت دلالت می‌کند و از فعلهای لازم می‌آید  
مانند ابیض (سفید)، خیشن (درشت) و بدیع (تازه).

۱ - در اصل مجری بوده است.

۲ - در اصل مبني بوده است.

۳ - در اصل محلل و مقرر بروزن مفعول بوده است.

۴ - در اصل مقوم و مکون و مدور بروزن مفعول بوده است.

۵ - در اصل مسیر بروزن منهعیل بوده است.

مراد از وصف ثابت آنست که در تمام زمانها بر موصوف دلالت کند بخلاف اسم فاعل که زمانش دائم نیست و بردگر گونی و تجدد دلالت دارد فی المثل شریف همیشه شریف است اما صاحک همیشه صاحک نیست.

صفت مشبهه ثلاثة مجرد از افعالی که بر عیب ورنگ دلالت کنند برای مذکور بطور قیاسی بروزن آفعال و برای مؤنث بروزن فعاله می‌آید مانند **أَخْضَرَ وَخَضَرَ** (هردو به معنی سبز) و در غیر این صورت سماعی است و براین وزنها است :

- |                       |                          |
|-----------------------|--------------------------|
| ۱ - <b>فَعْلُ</b> :   | <b>سَهْلُ</b> (آسان)     |
| ۲ - <b>فِعْلُ</b> :   | <b>صَفْرُ</b> (خالی)     |
| ۳ - <b>فُعْلُ</b> :   | <b>مَرْ</b> (تلخ)        |
| ۴ - <b>فَعَلَ</b> :   | <b>حَسَنَ</b> (نیکو)     |
| ۵ - <b>فَعِيلُ</b> :  | <b>خَشِينَ</b> (درشت)    |
| ۶ - <b>فَعْلُ</b> :   | <b>نَدْسُ</b> (زیرک)     |
| ۷ - <b>فُعْلُ</b> :   | <b>جَنْبُ</b> (بیگانه)   |
| ۸ - <b>فَعَالُ</b> :  | <b>جِيَانَ</b> (ترسو)    |
| ۹ - <b>فِعَالُ</b> :  | <b>هَجَانَ</b> (برگزیده) |
| ۱۰ - <b>فَعَالُ</b> : | <b>شَجَاعَ</b> (دلیر)    |

(۱) اکثر وزنها می‌که گتفتیم قیاسی نیست اما این موارد کلی را درباره آنها مینتوان یاد آوردی کرد: صفت مشبهه از فعال براین وزنها می‌آید : ۱- **فَعَلَ مَانَدَ فَدَحَ** ۲- **فَعِيلُ** مانند **أَحْوَلَ** ۳- **فَعْلَانَ** مانند **شَبعَانَ**.

از فعال براین وزنها می‌آید : ۱- **فَعَلَ مَانَدَ ضَحْمَ**. ۲- **فَعِيلَ** مانند شریف. ۳- **فَعَالَ**. مانند **بَطَلَ** ۴- **فَعَالَ مَانَدَ جِيَانَ** ۵- **فَاعَلَ مَانَدَ حَامِضَ**.

صفت مشبهه از غیر ثلاثی مجرد همان صيغه اسم فاعل یا اسم منقول است  
بشرطی که برثبوت دلالات کند مانند مطمئن، مقدیر، مثلث، مسطح.  
بنابراین هر صيغه اسم منقول یا اسم فاعلی که برثبوت دلالات کند صفت مشبهه  
 بشمار می‌رود نه اسم فاعل و منقول : مانند مشهور (نامی) طاهر (پاک)، مجرب (آزموده)  
 منستقیم (راست).

### صيغه مبالغه

صيغه مبالغه برسیار کشته کار یا بسیار دارنده صفتی دلالت می‌کند مانند  
 رُّاق (بسیار روزی دهنده)، علامه (بسیار دانا)، (۱)  
 صيغه مبالغه بیشتر از ثلاثی مجرد می‌اید و وزنهای آن که همه سماعی  
 هستند عبارتند از :

- ۱ - فعال: غماز (بسیار سخن چین)
- ۲ - فعاله: ضحکه (پرخنده)
- ۳ - فعاله: علامه (بسیار دانا)
- ۴ - فعال: حذر (بسیار بیمناک)
- ۵ - مفعال: مهدار (بسیار یاوه گو)
- ۶ - فعال: رحیم (بسیار مهریان)
- ۷ - فعال: صبور (بسیار شکیبا)
- ۸ - مفعول: مسکین (بینوا)
- ۹ - فعال: صدیق (بسیار راستگو)

این وزنهای نیز صيغه مبالغه اند ولی کمتر بکار می‌روند :

- |                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| فعال: کبیار (بسیار بزرگ)       | فاعله: راویه (بسیار روایت کشنه) |
| مفععل: میحرب (بسیار جنگاور)    | فاعول: فاروق (بسیار ترسان)      |
| میفعاله: میجذامه (بسیار بربند) | فعوله: فروقه (بسیار ترسان)      |

۱ - از صرف و نحو عربی تألیف دکتر محمد خوانساری ص ۱۰۳ چاپ ۱۳۳۸ خورشیدی.

یاه آوری - «در صیغه مبالغه شانه مبالغه است نه تأثیر مانند علامه که برای مذکور و مؤنث هر دو بکار می‌رود.

### اسم تفضیل

اسم تفضیل صفتی است که بر افزونی امری بر امر دیگر دلالتی کند مانند اکثر (بیشتر) و اعظم (بزرگتر).

اسم تفضیل مذکور ثلاثی مجرّد جز از مضاعف بروزن افعال (۱) می‌آید مانند اکبر (سالم)، اوفر (مثال)، آخر (مهموز الغاء)، انور (اجوف واوی)، الیق (اجوف یائی)، اعلیٰ (ناقص واوی)، اوُلیٰ (لفیف مفروق) و از مضاعف بروزن افل می‌آید مانند اقل که در اصل (اقلّ) و اخْصَ که در اصل اخْصَص بوده‌اند.

اسم تفضیل مؤنث از ثلاثی مجرّد جز از مضاعف بروزن فُلیٰ است مانند عُظُمی (سالم) و دُنیا (ناقص واوی).

چنان‌که قبله دیدیم واو ناقص واوی در اسم تفضیل مؤنث بدل به یاه می‌شود مانند عُلُوی که می‌شود علیاً و دُنُوی که می‌شود دنیا.

یاد آوری - خیر بمعنی بهتر و شر بمعنی بدتر اسم تفضیل‌نده که در اصل اخیر و آشر بوده اند و همزة آنها بر اثر کثرت استعمال افتاده است.

### اسم آلت

اسم آلت بوسیله انجام فعل دلالت می‌کند مانند مقراب (قیچی).

۱ - بشرطی که از فعل تمام و منصرف و قابل بیشی و کمی باید و بر عیب و دنگ و زینت هم دلالت نکند.

چنان‌که دیدیم افعل اگر بر عیب و دنگ دلالت کند اسم تفضیل نیست و صفت مشبه‌است مانند ابله و ایض.

اسم آلت سه وزن مشهور دارد : ۱ - مفعَل ۲ - مفعُّله ۳ - مفعَال

مانند منْفَخ (دم)، مطْرَقَه (چکش) و مفتاح (کلید).

اسم آلت از ناقص بروزن مفعَل می‌اید که پس از اعلال می‌شود مفعَاه مانند

مرآة (آینه) مصفاة (چای صاف کن)، و مکواه (اُتُو). و از مضاعف گاه بروزن  
مفعَل می‌اید که پس از ادغام می‌شود مفعَل مانند محَك.

اسم آلت از ثلثائی مجرد متعدد می‌اید و کلماتی مانند مصفاة و مرقاوه و هزار  
که از فعل لازم آمده‌اند کمیاً بند.

گاه اسم جامد بر آلت دلالت می‌کند که در این صورت قاعده‌ای ندارد و سماعی

است مانند جَرَس (درای) و فَأْس (تبر) و سِكِين (کارد).

تمرین - نوع این کلمات را بنویسید :

مقطَّع (قط زن)، مقطْلَع (فلاخن)، مَمْتَزَ (گذرگاه)، موْقد

(جای افروختن)، موْقَع (جای افتادن)، مَرْجَع (جای بازگشت)، آَدْنَى<sup>۱</sup>

(ازدیکتر)، اطْوَل (درازتر)، اسرع (سریعتر)، أَتَمَ (کاملتر)، محْرَاب (جنگاور)،

نصوح (بسیار خیر خواه)، مطْوَاع (بسیار فرمانبر)، سِكِيت (خاموشی

گزین)، مطراَبَه (بسیار سرخوش)، حقدَد (کینهورز)، شرِير (بسیار بد)، نشیط

(چست و چالاک)، قِدِيس (بسیار پاک)، مفْرَاح (بسیار خوشحال)، مفضل

(بافضل)، كَفُور (ناسپاس)، فُضْلَى<sup>۱</sup>، مَقْرَر، سُعْدَى<sup>۱</sup>، أَسْعَد، فُصْحَى<sup>۱</sup>، عَذْبَ (گوارا)

طَيِّب، أَجْدَم (بی دست)، حارَ (گرم مزاج)، صُلْبَ (سخت)، دقیق

(باریک)، سخنَى (بخشنده)، مجْذَعَة (بسیار پرنده)، منْفَذَ، منَدَفَ (کمان حلاج)،

مغْرِس (کشتگاه)، أَهْيَف (لاغرمیان)، منحوس (نا مبارک)، بَطَلَ (دلیر)،

أَحْوَلَ (لوچ)، لَيْنَ (نرم)، لَدُود (پرسنیز)، مطْرَقَه (چکش)، مَعْدِبَ،

مویم ، مسد (محل سد) ، همام (سرور) ، مشهور (نامی) . قبیح ، ستار (پرده پوش) ،  
احسن ، آعم ، منعرج (خمیدن گاه) ، مورد (آشخور) ، مرعی (چرانیدن گاه)  
مدفع (توب) ، مقوود (افساد) ، مجتمع ، مبنی ، معلی (جای بلند) ،  
مفتر (جای فرار) .

### مصدر

مصدر کلمه ایست که بدون قید زمان بر واقع شدن کاری احوالی دلالتمند  
کند مانند ، نصر یاری کردن و احسان نیکی کردن .

مصدر را بسیاری از صرف شناسان جامد و ریشه فعل دانسته اند ولی ما به  
پیروی از دسته ای دیگر از اهل صرف آن را در شمار مشتقات آوردهیم زیرا مشتق بودن  
 مصدر میمی و مرتّه و نوع و مصدر مزید مورد تأیید همه است میماند مصدر عادی  
ثلاثی مجرد که به نظر صاحب مبادیه العربیه « ریشه منطقی و فلسفی مشتقات است  
نه ریشه لغوی و تصریفی آن (۱) » بنابراین ریشه لغوی و تصریفی چنانکه منطق  
هم حکم می کند نخستین صیغه ماضی است نه مصدر زیرا بسیاری از مصدرها چند  
حرف از ریشد فعل بیشتر دارند مانند حرمان ، غفران ، خیانت و صیروت از اینزو  
نمیتوانند خود ریشه فعل باشند بخصوص که بر طبق تحقیق زبانشناسان صیغه مصدر  
در بسیاری از زبانها دیرتر از صیغه های دیگر فعل به وجود می آید .

مصدر بر پنج قسم است : ۱ - عادی ۲ - میمی ۳ - مرتّه ۴ - نوع ۵ - صناعی .  
 مصدر صناعی از مشتقات نیست ولی چهار نوع دیگر از مشتقاتند و هر یک به  
ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد تقسیم میشوند . غیر ثلاثی مجرد خود شامل سه قسم  
است : ۱ - ثلاثی مزید ۲ - رباعی مجرد ۳ - رباعی مزید که چون همه قیاسی

هستند ما آنها را تحت یک گروه آوردهیم پس در حقیقت هر یک از مصادرهای عادی و میمی و مرّه و نوع بر چهار قسمند: ۱- یک‌ثالثی مجرّد ۲- یک‌ثالثی مزید ۳- رباعی مجرّد ۴- رباعی مزید که بر رویهم شانزده قسم می‌شوند و بنا بر این با مصدر صناعی ما هفده گونه مصدر داریم.

مصدر عادی	یک‌ثالثی مجرّد : حسن
	غیر یک‌ثالثی مجرّد : احسان
مصدر میمی	یک‌ثالثی مجرّد : مذہب
	غیر یک‌ثالثی مجرّد : منقرض
مصدر مرّه	یک‌ثالثی مجرّد : ضربة
	غیر یک‌ثالثی مجرّد : ابتلاء
مصدر نوع	یک‌ثالثی مجرّد : جلسه
	غیر یک‌ثالثی مجرّد : ابتلاء
مصدر صناعی	یک‌ثالثی مجرّد : انسانیة

یاد آوری - تا جایی که ممکن بوده در این کتاب مثالها را از کلمات متداول برگزیده ایم اما آنجا که کلمه متداول نیافتها به برای نشان دادن وزن و قالب ناگزیر کلمه غیر متداول یا کلمه ای که اصلاً استعمال نشده است به کار بردیم .

## مصدر عادی

مصدر عادی برچهار قسم است : ۱ - ثلثی مجرّد ۲ - ثلثی مزید ۳ - رباعی مجرّد ۴ - رباعی مزید که میتوان همه آنها را بددسته کلّی ثلثی مجرّد و غیر ثلثی مجرّد بگرداند . وجه امتیاز این دو اینست که مصادر دسته اول سمعانی است و قاعدة معینی ندارد و مصدر نوع دوم قیاسی است یعنی دارای وزنهای معین است ..

مصدر عادی ثلثی مجرّد - مصدرهای عادی ثلثی مجرّد دارای وزنهای بسیاری است که مهمترینشان از اینقرارند : فعل ( ضرب ) ، فعل ( علم ) ، فعل ( شغل ) ، فعل ( عطش ) ، فعل ( کذب ) ، فعل ( صغر ) ، فعل ( هدی ) ، فعلة ( رحمة ) ، فعلة ( حكمة ) ، فعلة ( قدرة ) ، فعلة ( غلبة ) ، فعلة ( سرقة ) ، فعلی ( دعوی ) ، فعلی ( ذکری ) ، فعلی ( بشری ) ، فعل ( دهاب ) ، فعل ( اباء ) فعل ( بناء ) ، فعل ( قبول ) ، فعل ( خروج ) ، فعل ( وجيف ) ، فهوّلة ( ضرورة ) ، فهوّلة ( سهولة ) ، فالله (كرامة) ، فالله (تجارة) ، فالله (بغاء) ، فعيله (حريمة) ، فعلان ( ذوبان ) ، فعلان ( حرمان ) ، فعلان ( غفران ) ، فعلان ( هیجان ) ، فالله ( كراهيّة ) ، فالله ( صيرورة ) . فعلل ( سوداد ) ، فعلوت ( جبروت ) .

این مصدرها سمعانی هستند ولی برای برخی از آنها میتوان این قواعد کامی را بیان کرد .

- ۱ - مصدری که بر حرفه و شغل دلالت کند بر وزن فعاله می‌آید مانند تجارت، صناعت و وزراعة.
- ۲ - آنکه بر اضطراب و احساس و حرکت دلالت کند بر وزن فعالان می‌آید مانند هیجان، جریان و نوسان.
- ۳ - آنکه بر صوت یا حرکت دلالت کند بروزن فعل می‌آید مانند رحیل و نعیق (بانگ زاغ).
- ۴ - آنکه بر درد یا فریاد دلالت کند بر وزن فعال می‌آید مانند صراخ (فریاد کردن) و صداع (سردرد).
- ۵ - آنکه بر خودداری دلالت کند بروزن فعل می‌آید مانند اباء.
- ۶ - مصدر ازماضی قعمل لازم بروزن فعاله یا فعولة می‌آید مانند بلاغه و صعوبة.
- ۷ - مصدر از فعل (ماضی) لازم بروزن فعل می‌آید مانند عطش.
- ۸ - از فعل و فعل متعددی بروزن فعل می‌آید مانند ضرب و فهم.
- ۹ - از فعل لازم بروزن فعل می‌آید مانند: خروج و جلوس.
- یاد آوری - بسیاری از فعلهای ثالثی مجرد ممکنست چند مصدر داشته باشند مانند:

شکوئی، شکاه، شکاؤة، شکایة، شکیة برای فعل شکا.

حرم، حریم، حرمان، حرم، حرمه و حریمه برای فعل حرم.

سخاء، سخا، سخاوأة، سخو و سخوأة برای فعل سخا.

بغى، بغیة، بغیة برای فعل بقى و ذهاب و ذهوب برای فعل ذهبت.

اعلال و ادغام در مصدرهای عادی ثالثی مجرد - برخی از مصدرهای

عادی غیر سالم یعنی مجرّد که دارای شرایط اعلال یا ادغام نباشد به صورت اصلی خود باقی می‌مانند مانند: بیان، زوال، صید، محو، الْفَت، صِيرَوت، هیجان، حلول، حرارت، غلیان، هدایت. ولی در آنها که شرایط اعلال و ادغام جمع باشد تغییر شکل می‌یابند مانند ذَمْ (ازْذَمْ) ، عَزْ (ازْعَزْ) ، حُبْ (ازْحُبْ) ریاست (ازِ رئاست) ، قیام (ازِ قوام) ، بقاء (از بقای) ، سخاء (از سخاو) و جز آنها.

### مصدرهای عادی غیر ثلاثی مجرّد

مصدر عادی از غیر ثلاثی مجرّد براین میزانها است.

از باب افعال - مصدر این باب از اجوف واوی و یائی بر وزنِ افاله است مانندِ اقامه و اضافه (۱) و از سالم و غیر سالم های دیگر بر وزنِ افعال است مانند احسان (سالم)، ایمان (مهماز الفاء) (۲)، ایجاب (مثال واوی)، ایقان (مثال یائی)، واپفاء (لتفیف مفروق)، ارضاء (ناقص واوی) امضاء (ناقص یائی)، انشاء (مهماز اللام) و اصرار (مضاعف).

از باب تفعیل - مصدر این باب از معتل<sup>۱</sup> الآخر (لتفیف و ناقص) و مهماز اللام

۱ - اقامه در اصلِ اقوام و اضافه در اصلِ اضیاف بوده فتحه واو و یاء به حرف ما قبل داده شده و واو و یاء ما قبل مفتوح قلب به الف گردیده و یکی از النها برایر جمع شدن دو ساکن (التنقاء ساکنین) حذف شده است و بجا ای آن در آخر کلمه تاء افزوده اند:

اقوام ← اقوام ← اقام ← اقام ← اقامه  
اضیاف ← اضیاف ← اضاف ← اضاف ← اضافه

۲ - یاء در ایمان بدل از همزه و در ایجاب و اپفاء بدل از واو است، زیرا واو و همزه ساکن ما قبل مکسورو قلب به یاء میشود.

بروزن تفعیله است مانند: تصفیه (ناقص و اوی) (۱)، تقویه (لفیف مقرن)، توصیه (لفیف مفرق)، تجزیه (مهموز الام) و از سالم و غیر سالم‌های دیگر بیشتر بروزن تفعیل است مانند تحصیل (سالم)، تأثیر (مهموز الفاء)، توضیح (مثال و اوی)، تیسیر (مثال یائی)، تشویق (اجوف و اوی)، تعیین (اجوف یائی) و گاه نیز بروزن تفعیله است مانند تبصیره، تفسیره، تذکیره و جز آنها.

از باب مفاعله - این باب سه مصدر دارد یکی بروزن مفاعله مانند مجادله و دیگر بروزن فعال مانند جدال و سدیگر بروزن فیعال مانند قیال (کارزار کردن). وزن مفاعله از مضاعف بدل به مقاله میشود مانند مجاجه و از معتل آثار خر بدل به مفاععات می‌گردد مانند مناجات (ناقص و اوی)، ملاقات (ناقص یائی)، موازات (لفیف مفرق)، مساوات (لفیف مقرن)، مكافات (مهموز الام یا ناقص یائی) (۲).

پاد آوری - مصدرهای باب مفاعله در فارسی بروزن مفاعله تلفظ میشوند مانند منظره، مشاعره، منابست، مساعت و جز آنها.

از باب الفعال - مصدر این باب از مثال و مهموز الفاء بروزن افعال است مانند اتخاذ و اتفاق و اتسار و از سالم و بقیه افعال غیر سالم بروزن افعال است مانند اجتماع (سالم)، اشتیاق (اجوف و اوی)، اختیار (اجوف یائی)،

۱ - تصفیه در اصل تصفیوه و تجزیه در اصل تجزئه بوده است.

۲ - مناجات در اصل مناجوّه و ملاقات اصلاً ملاجیّه و موازات در اصل مُوازیّه و مساوات در اصل مساویّه و مكافات در اصل مُكافأة یا مکافیّه بوده است زیرا مكافات از مهموز الام و ناقص یائی هردو آمده است.

اشتهاء (ناقص واوی) ، انتهاء (ناقص یائی) ، استواء (لفیف مقرون) ، امتداد (مضاعف) . (۱)

از باب افعال - مصدر این باب در هر حال بروزن افعال است مانند ، انصراف (سالم) ، انفكاك (مضاعف) ، انقياد (اجوف) ، انزواه (لفیف) ، انقضاء (ناقص یائی) (۲) .

از باب تفعّل - مصدر این باب جز از ناقص ولفیف و مهموز اللام بر وزن تفعّل است مانند تصرف (سالم) ، توقّع (مثال واوی) ، تيقّظ (مثال یائی) ، تحول (اجوف واوی) ، تغيّر (اجوف یائی) ، تعدد (مضاعف) ، واو ناقص ولفیف و مهموز اللام بروزن تفعّی است یعنی ضمّة عین کلمه بدل به کسره شده است مانند تعددی (ناقص واوی) ، ترقی (ناقص یائی) ، تبری (مهموز اللام) ، توّیی (لفیف مقرون) (۳) . در فارسی تفعّی گاه بدل تفعّعاً میشود مانند توّلا و تبرّا و تمنّا .

از باب تفاعل - مصدر این باب جز از مضاعف و لفیف و ناقص بر وزن تفاعّل است مانند تناسب (سالم) ، تواضع (مثال واوی) ، تناوب (اجوف

---

۱ - راتخاذ در اصل راستیخاذ و اتفاق در اصل راتفاق و اتسار در اصل رایتسار و اشتیاق در اصل راستیواق و اشتهاء در اصل راشتهاو و انتهاء در اصل رانتیهای و راستیواه در اصل راستیوای بوده است .

۲ - رانقياد در اصل رانقياد و رانزواه در اصل رانزواهی و رانقیضاء در اصل رانقیضای بوده است .

۳ - رتعّدی در اصل رتعّد و رترّقی در اصل رترّقی و رتبرّی و رتبرّادر اصل رتبّرّؤ و رتمّتی و رتمّنا در اصل رتمّتی بوده است .

واوی)، تَمَائِيل (اجوف یائی).

مصدر باب تفاعل از مضاعف بروزن تفال است مانند تماس<sup>(۱)</sup> وازناقص ولغیف بروزن تفاعی است مانند تداعی (ناقص واوی)، تبانی (ناقص یائی)، توالی (لغیف مفروق)، تساوی (لغیف مقرن). تفاعی در فارسی گاه به تفاعاً بدل میشود مانند تقاضی و تماشی که میشود تقاضاً و تماشاً.

از باب استفعال - مصدر این باب جزاً جوف بروزن است<sup>(۲)</sup> مانند استخراج (سالم)، استیصال (مهماز الفاء)، استیضاح (مثال واوی)، استعداد (مضاعف)، استعلاء (ناقص واوی)، استثناء (ناقص یائی)، استیلاء (لغیف مفروق)<sup>(۳)</sup>.

مصدر باب استفعال از اجوف، بر وزن است-اله است مانند استقامه (اجوف واوی)، استفاضه (اجوف یائی)<sup>(۴)</sup>.

۱ - تماس<sup>\*</sup> در تماسس بوده است و حرکت سین بواسطه واقع شدن بعد از حرف مذکور حذف شده و سین در سین ادغام گردیده است.

تماس<sup>\*</sup> ← تماسس ← تماس

۲ - برای پی بردن به چگونگی اعلال مصدر باب تفاعل به صفحه ۱۶ بند چ مراجعه شود.

۳ - استیصال در اصل استیصال و استیضاح در اصل استیوضاح واستعلاء در اصل استیعلا و استثناء در اصل استیشنای واستیلاء در اصل استیولای بوده است.

۴ - استقامه واستفاضه در اصل استیقوام و استیفیاض بوده است فتحه واو و یاء به حرف پیش از آنها داده شده و یاء و واو قلب به الف گردیده و یکی از الفهارا حذف کرده اند و بجای آن در آخر تاء افزوده اند:

استیقوام ← استیقوام ← استقامت ← استقام ← استقامه  
استیفیاض ← استیفیاض ← استیفالض ← استیفاض ← استفاضه

**یادآوری** - همزه‌ای که در آخر کلمه پس از الف زائد می‌آید برسه نوع است یا اصلی است مانند ابتداء یا بدل از واو و یاء است مانند اِنْجَنَاء و اِنْتَهَاء که در اصل اِنْجَنَاء و اِنْتَهَاء بوده است. این گونه همزه‌ها در فارسی گاه حذف می‌شوند و فی المثل بجای اِنْجَنَاء و اِشْتَهَاء ابتداء گفته می‌شود اِنْجَنَاء و اِشْتَهَاء و ابتداء.

مصدرهای رباعی:

الف - مصدرهای رباعی **مُجَرَّد** -- رباعی **مُجَرَّد** یک باب با دو مصدر دارد که آنرا بنام یکی از مصدرهای آن باب **فَعْلَلَة** گویند بنا بر این مصدرهای رباعی **مُجَرَّد** یکی بروزن **فَعْلَلَة** است مانند **لَزَّلَ** و دیگری بروزن **فَعْلَلَ** است مانند **لَزَّلَ**.

ب - مصدرهای رباعی **مُزِيد** -- رباعی **مُزِيد** سه باب مشهور دارد: یکی باب **تَفَعْلُل** که مصدرش نیز بر همان وزن است مانند: **تَزَلَّزَلُ** و **تَبَيَّخْتُرُ**.

د - گری باب **إِفْعِيلَال** که مصدرش نیز بر همان وزن است مانند **إِشْمِيَّزْزَاز** و **إِطْمِيَّان**.

دیگر باب **إِفْعِيلَال** که مصدرش نیز بر همان وزن است مانند **إِحْرِنجَام**.

### مصدر مرّه و نوع

مصدر مرّه بر یک بار رخدادن فعل دلالت می‌کند مانند ضربت یعنی یکبار زدن مصدر مرّه از ثلاشی **مُجَرَّد** بروزن **فَعْلَة** است مانند ضربة و لحظة (یک بار نگاه کردن)، و از غیر ثلاشی **مُجَرَّد** مانند مصادر عادی است با این تفاوت که در آخر تائی بیشتر دارد مانند **الْتِفَاتَه** و **الْأَنْطَلَاقَه**.

مصدر مرّه در عربی **هَنَّگَامِي** که شماره تکرار فعل را بیان کند معادل قید

تکرار در فارسی است فی المثل ضر بُنْهُ ضر بَةً (۱) یعنی اورا یک بار زدم و لی این مصدر در فارسی هیچ وقت به صورت قید تکرار بکار نمی رود بلکه بعنوان اسم استعمال میشود بخصوص که برخی از آنها در زبان ما بمعنی غیر از مره بکار میروند مانند لحظه که در فارسی بمعنی زمانی کوتاه آمده است.

مصدر نوع از ثلثای مجرّد بر وزن فَعْلَه است مانند جلسه و از غير ثلثای مجرّد بر وزن مصدر مره است مانند لِفَاعَه و انطلاقه .  
مصدر نوع در فارسی نادر است .

### مصدر میمی

مصدر میمی آنست که علاوه بر ریشه فعل میمی هم در ابتدای آن باشد .

مصدر میمی قیاسی است واصل آن از ثلثای مجرّد (جز امثال) بیشتر بروزن مفعَل است مانند مذهب (رفتن روش) و مسلک (رفتن روش)، گاه به آخر مصدر میمی تاء افزوده میشود مانند مسْكَنَت (فقر) و مشَقَّت .  
مفعَل بر اثر اعلال یا ادغام تغییر شکل می یابد فی المثل در ناقص ولغیف تبدیل به مفعی میشود مانند مرمی<sup>۱</sup> (تیرانداختن) و در اجوف بدل به مفهای ومفاهیمیگردد مانند ممات (مرگ) و مخافت و ملامت و در مضاعف تبدیل به مُفَل میشود مانند محبت و مودت<sup>۲</sup> .

---

۱- ضربه در این جمله مفعول مطلق مره است و مفعول مطلق برسه نوع است : یکی مفعول مطلق نوعی که معادل قید کیفیت است دیگر مفعول مطلق تأکیدی که معادل قید تأکید است و دیگر مفعول مطلق مره که برابر با قید تکرار فارسی است .

۲- مرمی<sup>۱</sup> در اصل مره و ممات در اصل ممتوت و مخافت در اصل مخوفة و ملامت در اصل ملتومة و محبت در اصل حبیبة و مودت در اصل موددة بوده است . برای آگاهی از چگونگی تغییر شکل آنها به بحث اعلال و ادغام نگاه کنید .

مصدر ميمى ازاجوف يائى گاه بروزن مفعيل ميايد كه پس از اعلال ميشود  
مفييل مانند مزيد (افزومن) و مجى (آمدن) و گاه بروزن مفعيل ميايد كه پس  
از اعلال مفال يا مفاله يا مفالت ميشود مانند مهابت (ترسانيدن) (۱).  
اين مصدر هاي ميمى ثلاثي مجرّد برخلاف قياس بكارورفته اند: «غيرت»  
معرب فت، معذرت، محيدت، مر جع، مر فق.

مصدر ميمى از غير ثلاثي مجرّد با اسم مفعول واسم زمان ومكان صيغه مشتركى  
دارد مانند مكرم (گرامى داشتن) و مستقر (استقرار) (۲).

### اسم مصدر

«اسم مصدر کلمه ايست بجز مصدر که بر معنى مصدر دلالت می کند» (۳) و معمولاً  
حروف آن كمتر از حروف نخستين صيغه هاضى است مانند عطاء از آعطى و  
کلام از تكلم.

۱ - مزيد در اصل مزيد و مجى در اصل مجى بوده است که بر اثر انتقال  
كسره ياء به حرف پيش از آنها مزيد ومجى شده است.

مزید ← مزيد

مجى ← مجى

ومهابت در اصل مهيبه بوده است که پس از انتقال حرکت ياء حرف عله

به هاء آن را قلب به الف کرده اند:

مهيبه ← مهيبه ← مهابه و مهابت

۲ - به جدول اسم مفعول و اسم زمان و مكان مراجعه شود.

۳ - از رساله «اسم مصدر - حاصل مصدر» فراهم آورده استاد دانشمند دکتر  
محمد معین صفحه ۷ چاپ ۱۳۴۲. برای تعریف های اسم مصدر در عربی و مقایسه آن  
با اسم مصدر فارسی به آن رساله رجوع شود.

جدول اسماً معمول وأسم زمان ومكان ومصدر ميمى ثلاثي مزيل

یاد آوری — همراه در این مجموعه از این نویسنده بجز اینکه میتواند میهمان باشد، میتواند میهمان باشد.

## جدول مصادرهای ثلاثی هریک متن اول در فارسی

## مصدر صناعی

مصدر صناعی یا مصدر جملی اسمی است کمدر آخر آن یاء نسبت (۱) و تاء تأثیث («یة» در عربی و «یت» در فارسی) باشد و برعکنی مصدر دلالت کند مانند انسانیّه (انسانیت) و معذوریّه (معذوریت).

«یة» مصدری به آخر صفات (۲) عربی- اسم فاعل ، اسم مفعول ، صيغه مبالغه صفت مشبهه ، اسم تفضیل و صفت نسبی- (۱) می چسبد و مصدر میسازد مانند مالکیّت (از اسم فاعل) ، معروفیّت (از اسم مفعول) ، فعالیّت (از صیغه مبالغه) ، حریّت (از صفت مشبهه) ، اهمیّت (از اسم تفضیل) و عیسویّت (از صفت نسبی).

صفات نسبی که بدل به مصدر صناعی میشوند ممکنست از مصدر عادی ، مصدر میمی ، ضمیر ، اسم جامد جنس ، اسم جامد علم ، اسم استفهام ، حروف و جز آنها به وجود آیند مانند حیوانیت (از اسم جامد جنس) ، عمومیّت (از مصدر عادی) ، کیفیّت (از اسم استفهام) ، هویّت (از ضمیر) و لائیت (از حرف نقی) . ۲

---

۱ - یاء نسبت یا مشددی است که در آخر اسمهای عربی میآید و اسم منسوب میسازد مانند عراقی ، فاعلی ، مفعولی و جز آنها که قواعد شان پس از این خواهد آمد .  
 یاء نسبت در عربی در حکم پسوند صفت ساز است از اینرو اسمهای منسوب معمولاً کار صفت را می کنند و میتوان همانظور که در فارسی معمول است به آنها صفت نسبی گفت . ولی یاء نسبتی که در بیان مصدری است چنین نیست بلکه پسوندی است که بیاری تاء تأثیث مصدر صناعی می سازد که از اقسام اسم است .

۲ - در اکثر کتب صرف و نحو عربی بعثی از لزوم صفت بودن کلمه‌ای که یة به آن ملحق میشود نشده است فی المثل در مبادیء العربیه تالیف معلم رشید شرتوتی بقیه در حاشیه صفحه بعد

پسوندیت در فارسی بر طبق قاعدة قرینه سازی (۱) به آخر کلمات غیر عربی هم افزوده شده است از این قبیلند: «آثیت، بدیت، خوبیت، برتریت، بہبودیت، شایانیت، دوئیت، زنیت، مردیت، خانیت، هنیت، خریت، سگیت، فرنیت، جاودانیت (۲)» که صورت صحیح و فضیح آنها «زنانگی، مردانگی، منی، خری

### بقیه حاشیه صفحه قبل

تنها گفته شده است: «یه مصدری به اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، اسم جامد، اسم علم، مصدر، مصدر مبهمی می‌چسبد» (مبادیء المربيه جلد چهار ص ۶۶). بی آنکه لزوم بودن معنی صفت در آنها را متذکر شود. ولی استاد دانشمند آقای مجتبی مینوی در رساله «بیت مصدری»، مفترض این نکته شده اند ونوشه اند: «بیت یا به صفت ملحق میشود و یا به ضمایر واقيود و ادوات و اسماء اعلام و اجناس و انواع و مصدری که معنی وصف پیدا کرده اند می‌پیوندد» (از رساله «بیت» مصدری ص ۴). اما میتوان کلمات غیر صفتی را که معنی وصفی یافته اند از اقسام صفت نسبی شمرد و توان گفت که اینکونه کلمات ابتدا بدل به صفت نسبی شده اند آنگاه یه مصدری گرفته اند نهایت از دو یا مشدد نسبت (یا مشدد صفت نسبی و یا مشدد پة) یکی بیشتر به کار نرفته است بعبارت دیگر کلماتی مانند کمیت و کیفیت و ازلیت و ماهیت در اصل کمی، کیفی، و ازالی و ماهی بوده اند که یه به آنها ملحق شده است.

### ۱ - Analogie . Analogy

۱- مراد از قرینه سازی اصلی است کلی در زبان که بر طبق آن بسیاری از کلمات و عبارات به قرینه کلمات و عبارات دیگر ساخته و بکار برده میشود که برخی از آنها مطابق قواعد رایج دستوری و برخی دیگر مغایر آنست از آن جمله است جمعها و مصدرهای صناعی و سایر کلمات خلاف فیاسی که در زبان ما دیده میشود. بسیاری از این کلمات و عبارات نادرست متناول و مشهود هم میشوند و رفقه رفته در شمار کلمات صحیح در می آیند و خود قاءده و عادت زبانی جدیدی به وجود می آورند همانطور که یکی از زبانشناسان گفته است: « صحیح های امروز غلطهای دیروزاند».

۲ - از رساله بیت مصدری صفحه ۸ . برخی از این استعمالات در آثار گذشتگان هم آمده بقیه در حاشیه صفحه بعد

سگی ، جاودانگی ، دو گانگی ، ببیود<sup>(۱)</sup> و جز آنها است . ایرانیت و رهبریت که برخی به کار می برند نیز از اینگونه غلطهاست و صحیح آن ایرانی گری و رهبری است .

بادآوری<sup>۱</sup> ، «یت» در کلمات وصیت ، رعیت ، حمیت ، بقیت ، اذیت ، مشیت<sup>(۲)</sup> ، مزیت ، بلیت ، طویت ، و مانند آنها مصدری نیست زیرا اینها اسمهای معنل آخربنده استند بروزن فعله که یا اصلی آنها در یا غزائید فعله ادغام شده است . برخی از اینها هم به صورت یه و هم به صورت یت آمده اند مانند بقیه : بقیت - بلیت - بقیه حاشیه از صفحه قبل

است : « باد خدایا .... منی از میان بردار تا هنیت من بنو باشد و من هیچ نباشم » ، تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۱۷۶ به نقل از رساله پیت مصدری ص ۱۹) . « و آن از دو سبب تواند بود یکی آن که طبیعت در او اثر گند و آن را شایانیت آن دهد که مناسبتر شود مرغذای آن عضوراء ( تنکسوق نامه ایلخان در طب باشای رشید الدین فضل الله به نقل از همان رساله ص ۲۵) .

« چون سریر خانیت به مکانت اباقا مازین شد .. ( تاریخ و صاف ) ، نقل از همان رساله ص ۲۵) .

دگفت از صورت بشریت به صورت سگیت در آنیده ( از عبداللطیف طسوی به نقل از همان رساله صفحه ۱۳ ) .

#### ۱ - از پیت مصدری صفحه ۸

۲ - مشیت را هم میتوان صورت اعلال شده مشیئه که مصدر همیمی از ریشه « شاء » است دانست و هم میتوان آن را اسم بر وزن فعله از ریشه مشی و بهمان معنی مشیئه گرفت . در کتابهای لغت مشیئه بدون اعلال همزه در ذیل شاء یشاء آمده است و مشیت بصورت اسم از ریشه مشی در ذیل آن کلامه نوشته شده است . به المبتد و اقرب الموارد نگاه کنید .

تحیت (۱) بمعنی درود گفتن مصدر باب تعییل از ریشه حیی است نه مصدر صناعی.  
نیت نیز مصدر عادی ثالثی مجرد است که در اصل نویة بروزن فیله بوده است (۲).

یا د آوری ۲ - صلاحیت و کراحتی و رفاهیت مانند عالانیه (۳) مصدر عادی ثالثی مجرد نه مصدر صناعی بنابراین نباید آنها را به تشدید تلفظ کرد.  
باد آوری ۳ - بسیاری از مصدرهای صناعی که امروز در زبان فارسی به کار میروند تازگی دارند و ترجمه اسم مصدرهای فرانسوی یا انگلیسی هستند. از این قبیل اند :

ملیت	در ترجمه Nationalité	فرانسوی	Nationalité	انگلیسی
اقلیت	« Minority	»	Minorité	»
اکثریت	« Majority	»	Majorité	»
مسئولیت	« Responsibility	»	Responsabilité	»
وضعیت	« Position	»	Position	»
موقعیت	« Situation	»	Situation	»
وفقیت	« Success	»	Succès	»
امنیت	« Security	»	Sécurité	»

بسیاری از این کلمات در ترکیه ساخته شده و از آنجا وارد زبان ما

۱ - تحیت در اصل تَحْمِيَّة بوده است کسره یاء به حاء منتقل شده و یاء در یاء ادغام گردیده است :

تَحْمِيَّة ← تَحْمِيَّة ← تَحِيَّة و تَعْيِّت

۲ - واو ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء شده و یا عذر یاء ادغام گردیده است.

نویة ← نیّة ← نیّة و نیت

۳ - از رساله بیت مصدری صفحه:

گردیده است.

وچنانکه دیده میشود واژه‌های معادل بسیاری از این کلمات در زبان فرانسوی با پسوند *té* و در انگلیسی با پسوند *ity* ختم میشود.

بنظر آقای مینوی ملیت، اقلیت، اکثریت، شخصیت (معنی مبرزبودن) وضعیت، موقعیت، جمیعت (معنی سکنه) و ظرفیت (معنی گنجایش) برخلاف قاعده امت و موقیعت برخلاف قیاس نیست اما با بودن توفیق که مصدری به همان معنی است به آن تیازی نداریم. (از یت مصدری صفحه ۶ و ۷)

معانی مصدر صناعی - در کتابهای صرف و نحو عربی این کلمات را مصدر شمرده‌اند، جرجی شاهین در کتاب *سلشم اللسان* آن را کلمه‌هایی که برای بیان صفت بکار می‌روند گفته است (۱).

رایت در کتابی بنام «دستور زبان عربی» (۴) که به زبان انگلیسی نوشته است این گونه کلمات را اسم کیفیت (۲) مینامد و معتقد است که بر معانی مجرد (۳) دلالتی کنند و آنها را نظیر کلماتی که در انگلیسی با *ity* و *dom* و *head* و مانند آنها ساخته می‌شوند میداند (۴) آقای مجتبی مینوی با توجه به تحقیقات رایت بر آنند که این نوع واژه‌ها بر مصدر، اسم مصدر، اسم معنی، اسم کیفیت و مذهب و علقه دلالت می‌کنند و آنها را با کلماتی که در انگلیسی با پسوندهای *ity* و *ness* و *ism* می‌گفته‌اند.

---

۱ - رسالت یت مصدری صفحه ۵

۲ - The Abstract Nouns of Quality. ۱۱۰ و ۱۶۵

۳ - The abstract idea

۴ - A Grammar of the Arabic Language. Wright. متألف: Wright

صفحه ۱۶۵ جلد ۱

ساخته میشوند قابل مقایسه می دانند و مینویسند « ساختن این گونه اسماء معنی غالباً (چه در عربی و چه در فارسی) در مواردی عمول بوده است که اولاً از همان دیشه هیچ مصدری که عین آن معنی را برساند مستعمل نباشد و ثانیاً « یست » در آن لفظ معنای بودن و شدن را بر سازد » (۱)

از این تحقیقات میتوان چنین نتیجه گرفت که این کلمات بر مصدر، اسم مصدر (معنی فارسی آن) و اسم معنی دلالت می گفند زیرا اسم مصدر و مصدر خود نوعی اسم معنی است بخصوص که این کلمات مانند مصدرهای دیگر عربی در فارسی به عنوان اسم مصدر و اسم معنی هم به کار میروند . ضمناً کلماتی مانند نصراویت و عیسویت که برای بیان مذهب و علقه می آیند خارج از مقوله اسم معنی و اسم مصدر نیستند .

اما اطلاق « اسم کیفیت » بداین گونه کلمات که نه معنی آن روشن است و نه نظر آن در دستورهای معتبر فرانسوی و انگلیسی و عربی به کار رفته است و نه چیزی بر معنی اسم معنی و اسم مصدر می افزاید ، بنظر نگارنده لزومی ندارد (۲) .  
تمرین ۱ - نوع صفات و کلماتی که این مصدرهای صناعی از آن به وجود آمده اند بگوئید :

تابعیت ، تبعیت ، هغلوبیت ، موقفیت ، ارجحیت ، کسر ویت . خلاقیت اهلیت ، ملت ، خصوصیت ، آینیت (کجایی) ، ماهیت (چیستی) ، معیت ، حیثیت ، آدمیت ، عبودیت ، خیریت ، ابدیت ، جذابیت ، اولویت ، مأموریت ،

۱ - از رساله « یست مصدری » صفحه ۲ .

۲ - برای اطلاع بیشتر از مصدر صناعی به رساله « یست مصدری » تألیف آقای مجتبی مینوی از انتشارات مجله یغما رجوع شود .

جامعیت، شخصیت، امنیت، تمامیت، مجرهیت، علیت، جدیت، جزئیت، طفویلیت، معنویت، مقهوریت، حساسیت، خاصیت، کمیت، عبدیت.

تمرین ۲ - نوع وزن این مصدرها را بگوئید: وَرَاع، كَرَّت، مَذَمَّت، مَذَلَّت، تَوَجْهَهُ، مُنْصَرَفٌ، تَأْمُل، تَهْدِيد، مَتَوَاضَعٌ، تَقْلِيل، تَوْطِئه، تَمْدِيد، استراحت، تَعْديه، نِداء، مراجعت، ولاء، موافقت، استعانت، موالات، استغناه، اراده، استحقاق، اشاعه، استقلال، كَراهیت، اتکاء، سندیت، علاییه، اتصال، رفاهیت، حریم، وَوَاحَات، كَثْمان، امتیاز، شباب، اضطرار، حلال، اکتفاء، وَجَاءَ، انتفاع وصول، عَلُوٌّ، زَلَّت، مَذَنَّت، سُخْنُوٌّ، قَلَّت، صیام، خَسَّت، صیانت، حُبٌّ، اعتلاء، بغض، بُكاء (گریستن)، عون، شکوی، شَدَّت، نیابت، اقتداء، دقَّت، حمایت، لذَّت، زیارت، عَظَمَت، عَجَّله، سیاست، حیرت، ریاضت، شهوت، غَفَلَت، توبه، وحدت، امتلاء، تخلیه، مذلَّت، تعزیه، مذاق، استمرار، مشیئه، ابرام، مصلحت، مفسده، تأمین، مَنْفَعَت، مُنْعَزَّل، امر، خیافت، وصل، حفظ، مَغْفِيرَت، اتساع، معرفت، وعظ، تشویق، ارتقاء، استحاله، افاده، استفاده، ادامه، مُسْتَقرَّ.

## جدول مشتقات

برای برخورداری بیشتر از بحثهای این کتاب مشتقات مجرد و مزید را در جدولهایی قرار دادیم که در صفحات آینده از نظر خواهد گذشت. در این جدولها آنجا که نفیری در حروف و حرکات کلمات صورت گرفته این تغییر در لفظ هموزن آنها نیز منعکس گردیده است مثلاً نوشتهایم هوِقْن و هوِجْب بر وزن هوِعل (در اصل مفعیل) یعنی فاء کامه واو اصلی (در موجب) یا بدای است (در موقن) و یا مُراد بروزن مُقال که در اصل مفعیل و مستجاب بروزن مُستقال که در اصل مُستَفْعَل بوده است:

جدول مستحقات ٹلاڑی مجرد

نوع فعل	ماضي	اسم فاعل	اسم زمان و مكان	وزن مثال	وزن مثال	اسم تفضيل
فعل	ـ فعلـ :	ـ علمـ	ـ مفعولـ :	ـ عالمـ	ـ عالمـ :	ـ عالمـ
ـ سايمـ	ـ فالـ :	ـ خاصـ	ـ مفعولـ :	ـ مخصوصـ	ـ مفعولـ :	ـ مجلسـ
ـ مضاعفـ	ـ فالـ :	ـ نحـ	ـ مفعولـ :	ـ محلـ	ـ أفلـ :	ـ أخصـ
ـ هـ بـ هـ مـ هـ	ـ فالـ :	ـ أمرـ	ـ مفعولـ :	ـ مأمورـ	ـ أعلـ :	ـ آخرـ
ـ اـ جـ وـ اـ وـ اـ	ـ فالـ :	ـ خافـ	ـ مفعولـ :	ـ مقامـ	ـ أفعـلـ :	ـ أخـوفـ
ـ اـ جـ وـ اـ وـ اـ	ـ فالـ :	ـ زـ اـ يـ دـ	ـ مـ غـ يـ لـ يـ دـ	ـ مـ غـ يـ لـ يـ دـ	ـ مـ غـ يـ لـ يـ دـ	ـ أـ فـ عـ لـ يـ دـ
ـ اـ جـ وـ اـ وـ اـ	ـ فالـ :	ـ زـ اـ يـ دـ	ـ مـ غـ يـ لـ يـ دـ	ـ مـ غـ يـ لـ يـ دـ	ـ مـ غـ يـ لـ يـ دـ	ـ أـ فـ عـ لـ يـ دـ

## اللأب أفعى

نوع فعل				أصل مجرد	ماضي	حرف آنذ	مضارع
وزن مثالي				وزن مثالي	وزن مثالي	وزن مثالي	وزن مثالي
اسم فاعل	اسم مفعول واسم زمان	وزن مثالي ومكان و مصدر عادي	وزن مثالي				
إفعال	إحسان	إفعال	إقرار	أفعال	حسن	أفعال	أفعال
مفعول	محسن	مفعول	محسن	يعمل	يحسن	يعمل	يعمل
مغيل	مقير	مغيل	مقير	يفعل	يغير	يفعل	يفعل
مفعول	مؤمن	مفعول	مؤمن	يعمل	يؤمن	يعمل	يعمل
موعيل	مومن	موعيل	مومن	يعمل	يمؤمن	يعمل	يعمل
موعيل	موجب	موعيل	موجب	يعمل	يوجب	يعمل	يعمل
موعيل	موافق	موعيل	موافق	يعمل	يتحقق	يعمل	يعمل
مغيل	مقام	مغيل	مقام	يفعل	يتحقق	يفعل	يفعل
مغيل	مفاد	مغيل	مفاد	يفعل	ينفذ	يفعل	يفعل
مفعول	معنى	مفعول	معنى	يفعل	ينجز	يفعل	يفعل
مفعول	منفي	مفعول	منفي	يفعل	ينجز	يفعل	يفعل
نافر وأوى	رضو	نافر وأوى	رضو	يفعل	ينجز	يفعل	يفعل
ناقص وأوى ولهيف مهرون	اجري	ناقص وأوى ولهيف مهرون	اجري	يفعل	ينجز	يفعل	يفعل
لفيف همروق	وفي	لفيف همروق	وفي	يفعل	ينجز	يفعل	يفعل
منشي	منشا	منشي	منشا	يعمل	ينشي	يعمل	يعمل
منشي	منشا	منشي	منشا	يعمل	ينشي	يعمل	يعمل



# أب أو تفال

نوع فعل	اصل مجرد	ماضي	وزن	اسم فاعل		恚ز الماء	مضارع	وزن	مثال	اسم مفعول وأسم زمان		مصدر عادي
				وزن	مثال					وزن	مثال	
جمع	إفتعل	اجتمع	وزن	مثال	وزن	مثال	يفتعل	يُجتمع	وزن	مثال	وزن	مثال
مداعف	إعتد	اعتد	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَدُ	وزن	غافل	افتعد	يُفتش
مرهوم زفقاء	أخذ	اعذ	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَذِد	وزن	غافل	افتعد	يُفتش
مثال واوى	وحد	اعتحد	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَحَد	وزن	غافل	افتعد	يُفتش
مثال يائى	يس	اعتص	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَصِم	وزن	غافل	افتعد	يُفتش
اجوفرواوى	شوق	اشتاق	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَصِم	وزن	غافل	افتعد	يُفتش
اجوفياتى	خيز	اختاز	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَصِم	وزن	غافل	افتعد	يُفتش
ناقص اووى	فهو	اشتبه	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَصِم	وزن	غافل	افتعد	يُفتش
ناقصياتى و لفيفه قرون	بلى	ابتهاى	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَصِم	وزن	غافل	افتعد	يُفتش
مهموزاللام	بدا	افتعد	وزن	غافل	غافل	افتعد	يُفتش	يُعْتَصِم	وزن	غافل	افتعد	يُفتش

الطباطبائي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با بهای ریاضی مجدد و هزید

نام باب	اصل مجرد	مضارع	اسم فاعل	وکاوند و مصدره بیوی	مفرد رعایتی
وزن	وزن	وزن	وزن	وزن	وزن
مضارع	ماضی	حرف زائد	وزن	مثال	وزن
بایب فعله	زَلْزَلْ	فعَلَلَ	يَرْلِزْ	فعَلَلَه	زَلْزَلَه
-	-	-	-	-	-
باب تفعال	زَلْزَلْ	فعَلَلَ	يَرْلِزْ	فعَلَلَه	زَلْزَلَه
ت	تَقْعِيلَ	تَقْعِيلَ	تَقْعِيلَ	تَقْعِيلَ	تَقْعِيلَه
يَقْعِيلُ	يَرْلِزْ	مَقْعِيلٌ	يَرْلِزْ	مَقْعِيلٌ	يَرْلِزْهُ
مَهْنِدٍ بِسٍ	مَهْنِدٍ بِسٍ				
مُبَرِّهٌ هَنْ	مُبَرِّهٌ هَنْ				
بایب افعال	طَهَانْ	أَفْعَلَلَ	إِطْهَانْ	أَفْعَلَلَ	إِطْهَانْ
طَهَانْ	طَهَانْ	أَفْعَلَلَ	إِطْهَانْ	أَفْعَلَلَ	إِطْهَانْ
فَاعِلَّوْم	فَاعِلَّوْم	يَقْعِيلُ	يَطْهَانْ	يَقْعِيلُ	يَطْهَانْ
مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ
مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ	مَفْعِلَلَ
يَقْعِيلُ	يَقْعِيلُ	يَقْعِيلُ	يَقْعِيلُ	يَقْعِيلُ	يَقْعِيلُ
يَحْرِّيجُ	يَحْرِّيجُ	إِفْعَنَلَ	إِحْرَنَجَمْ	إِفْعَنَلَ	إِحْرَنَجَمْ
مَفْعِنَلَلَ	مَفْعِنَلَلَ	مَفْعِنَلَلَ	مَفْعِنَلَلَ	مَفْعِنَلَلَ	مَفْعِنَلَلَ
مَحْرِّيجُ	مَحْرِّيجُ	إِفْعَنَلَ	إِحْرَنَجَمْ	إِفْعَنَلَ	إِحْرَنَجَمْ
يَحْرِّيجُ	يَحْرِّيجُ	يَحْرِّيجُ	يَحْرِّيجُ	يَحْرِّيجُ	يَحْرِّيجُ

فارسی، پندرت استعمال مشترک به نوشتن صیغه‌های سالم بسته شد.  
دآوری - با بهای رباعی مجردد و مزید بویژه باب افعال در فارسی کم بکام میرند و چون صیغه های غیر سالم و سالم آنها با یکدیگر تفاوت چندانی ندارند و ازسوی

تمرين - نوع اين کامات و نام باب و همچنان مسئلتاں همیسته آنها را بتویید و آن مشتقات را در جدولهای مانند آنچه در داین کتاب آمده است قرار دهید : مترجیم، هنرمندی، ناشی، مستقبل، منضم، اتحاد، اشتباہ، ازدیاد، تناولی، مخفی، تخلیه، تبادلی، اتفاق، اشتباہ، تنشی، تذییلی، تماشی، افاده، مناجات، تزکیه، تبصره، مناسبت، معنی، انشاء، تمنا، محاط، توانی، ارادت، استمالات، مستطاب، مستوی، استیحاش، تأثیف، زائر، مقصود، مقول، اقامه، مسزاد، مشفق، ملیحیاً، مزار، مقر، مدار، مستحق، علی، مقام، مدام.

## حروف زائد

چنانکه دیدیم فعلهای مزید فیه با افزودن حرف زائد به افعال مجرّد بوجود می‌آیند و هر باب مزیدی دارای یک یا دو یا سه حرف زائداست. برای شناختن حرفهای زائد افعال مزید یا باید آنها را اذبر کرد مثلاً دانست که در باب استعمال «ا-س-ت» و در باب افعال «ا-ت» زائداست و یا نخستین صيغه ماضی این باها را با نخستین صيغه ماضی مجرّد آنها مقایسه کردد آنصورت آنچه فعل مزید بیش از فعل مجرد داشته باشد حرف زائداست مثال:

نخستین صيغه ماضی هزیده: اْ-حسَنَ اِسْتَخْرَجَ تَزَلْزَلَ  
نخستین صيغه ماضی مجرد: حَسْنَ خَرَجَ زَلْزَلَ  
حروف زائد: ا-س-ت

یادآوری— حروف زائد در عربی منحصر به آنهاست که فعل مجرّد را مزیده می‌کنند نیست بلکه اقسام دیگری هم دارد. یکی حرفهایی است که به اول یا وسط کلمه یاریشه فعل افروده میشود و مشتقات یا کلمات دیگر را بوجود می‌آورد مانند الف در فاعل و میم و واو در مفعول و همزه والف در افعال. دیگر آنهاست که به آخر کلمه می‌چسبند و در حکم پسوند در زبانهای هندواروپائی هستند. از این قبیلند حروفی که «یت» مصدری و «ات» و «ون» و «ین» جمع از آنها بوجود می‌آید.

حروفی که در عربی بصورت زائد بکار می‌روند ده عددند از اینقرار: الف، همزه، میم، نون، واو، تاء، سین، هاء، یاء و لام که اهل صرف آنها را در عباراتی مانند «الْيُومَ تَنسَاهُ» و «هُمْ يَسْأَلُونَ» و «امان و تسهیل» گردآورده‌اند تا آسانتر آموخته شوند.

البته این حروف همیشه زائد نیستند بلکه میتوانند جزء حروف اصلی کلمه هم باشند  
فی المثل همزه در آخُذ و سین و همزه و لام در سؤال اصلی اند برای تشخیص  
اصلی و غیر اصلی بودن این حروف باید آنها را در برابر کلمه هموزن شان قرار داد  
اگر حروف یاد شده در برابر فاء و عین و لام اصلی کلمه قرار گرفتند اصلیند و  
اگر در مقابل حروف زائد بر فاء و عین و لام افتادند زائدند مثلاً در سؤال که بر  
وزن فعال است سین و همزه و لام در برابر فاء و عین و لام قرار میگیرد بنابراین  
اصلی است و در استخراج که هموزن آن استفعال است چون «-س-ت-» در برابر  
حروفی که زائد بر فاء و عین و لام است می‌افتد زائد است.  
معمولًا همه حروف کلمات سه‌حرفی اصلی است مانند حروف ملل، اصل،  
خبر و جز آنها.

تمرین ۱- هموزن و حروف زائد این کلمات را بنویسید و نوع آنها را بگوئید:  
سائل، مسؤول، آمر، اعلم، راضی، خائن، مستاصل، متازل،  
استیصال، تزلزل، معلم، وظیفه، قافله، عناصر، عصفور، سفر جل، جعفر،  
اکتشاف، اصرار، مستطیل، مبنی، امراء، اطباء، فضائل، تقاضا، ازلی،  
تقیصه، مزیت، آذیت، مخترع، مستنطیق، انتقام، استیلاء، مسائل، تزلزل،  
میرهن، ملت، منت مرور، غیور، اقامه، ایجاب، مؤمن، منشی، انشاء،  
ایمان، منحنی، تخطیه، تقریق، تبصره، مجاججه، مساوی، مساوات، مقررات، طرفین،  
اعضاء، قضیه، رویه، منتهی، انتقاد، مادیون، ملیيون، انتحار، منظم، تحول،  
مکرر، حرارت، محصلین، وسطین، ابدی.

تمرین ۲- وزن و مشخصات کامل این کلمات و مشتقّات همبسته آنها را بنویسید  
و آنها را در جدولهای نظری آنچه در کتاب است قرار دهید. فی المثل اگر کلمه‌ای  
اسم فاعل است اسم مفعول و اسم زمان و مکان ومصدر و بقیه همبسته‌های آن را

در جدول بنویسید:

مُحتاط، مُشار، مُحيط، مُشری، مُطبع، مونس، مُحیب، مُبدأ،  
مطاع، مجاز، مَنْشأ، مَجَال، مَنَارَه، أَعْلَى، سائل، مشوب، دانی، مُستشار،  
مُصطفیٰ، مُستزاد، مَعْنَى، مَرْعَى، اِشتہاء، ایماء، ادامه، تماش، توطئه،  
مراء، تهیه، تحیت، منضم، استیحقاق، استیفاء، اشتقاق، مُجاجة، مُنافات،  
تسیلت، تفرفه، تمارض، توجه، تموّج، تبلوّر، مهندس، مُستمِر، مقتدر،  
مُقتدىٰ، تداعی، باسحاله، استغفاء، اعطاء، محتاج، احتیاط، مشکی.

### معنی بابهای غیر ثلاثة مجرد

هر آد از بردن افعال به بابهای مزید فیه تغییر معنی آنها است فی المثل فعلی  
را بباب استفعال می برمی تا معنی طلب از آن اراده کنیم مانند فهم یعنی دانستن که  
وفتی باین باب می رود میشود استفهام یعنی طلب فهم کردن و پرسیدن.

بردن افعال ببابهای مزید فیه قیاسی نیست یعنی هر فعلی را نمیتوان بهر بابی  
برد فی المثل علم را بباب افعال نمی توان برد یعنی هتل نمیتوان گفت انعام.

ما اینک معانی برخی از بابهای مزید فیه را در اینجا میآوریم:

معانی باب افعال - باب افعال برای این معانی بکار میرود:

- ۱ - برای متعددی کردن فعل لازم مانند «حسن» یعنی نیکوشندن(لازم)  
که وقتی باین باب میرود میشود احسان یعنی نیکی کردن (متعددی).
- ۲ - برای صیروت و تغییر مانند «طفَلَ فَرِيد» یعنی فرید صاحب فرزند  
گردید.

- ۳ - برای ساختن فعل از اسم مانند اثمار بمعنی میوه دادن که از «ثمر»  
که اسم است ساخته شده است.

- ۴ - برای دلالت بر قصد جائی کردن مانند **احْجَاز** یعنی قصد حجّاج نمودن و اعراق بمعنی قصد عراق کردن .
- ۵ - برای سلب مانند **اِشْفَاء** یعنی زائل شدن تندرستی .
- ۶ - برای مبالغه مانند **اِشْغَال** بمعنی زیاده روی در کار .
- ۷ - برای یافتن صفتی در چیزی مانند **اِحْمَاد** یعنی ستوده یافتن و اعظام یعنی عظیم دیدن چیزی .
- ۸ - برای داخل شدن در وقت مانند **اَمْسَىٰ**<sup>۱</sup> یعنی داخل در عصر شد .
- ۹ - برای عرضه کردن مانند **اِبْاعَة** بمعنی عرضه کردن کالا برای فروش .
- ۱۰ - برای بیان وقت کاری مانند **اِحْصَاد** یعنی رسیدن وقت درو .
- ۱۱ - برای معنی مجرد مانند **أَقْلَتُ الْبَيْع** یعنی **قلْتُهُ** یعنی فروش را فسیح کردم .

معانی باب تفعیل -- باب تفعیل برای این معانی به کار میرود :

- ۱ - برای متعددی کردن فعل لازم مانند **فَرَحَ** یعنی شاد شدن (لازم) که وقتی به این باب میرود میشود تقریباً یعنی شاد کردن (متعددی) .
- ۲ - برای تکثیر و بسیار کردن مانند تقطیع یعنی قطعه قطعه نمودن .
- ۳ - برای نسبت دادن مفعول به فعل مانند تکفیر بمعنی نسبت دادن کفر به کسی .
- ۴ - برای ساختن فعل از اسم ها نند تخييم یعنی خيمه زدن که از اسم «**خيمه**» ساخته شده است .
- ۵ - برای سلب مانند تقشیر بمعنی کندن پوست .

معانی باب مفاعلله -- باب مفاعلله برای این معانی می آید .

- ۱ - برای مشارکت مانند مجادله یعنی با هم جداول کردن .

- ۲ - برای تکثیر مانند مُضاعفه بمعنی چند برابر کردن .
- ۳ - برای متعددی کردن فعل لازم مانند مباعدت یعنی تبعید دور کردن.
- ۴- برای معنی فعل مجرّد مانند مسافرت بمعنی سفر و مشاهده بمعنی شهود(دیدن).
- معانی باب افعال** - این باب برای این معانی به کار میرود :
- ۱ - برای پذیرفتن اثر فعل مجرد (مطاوعت) مانند جمیع یعنی گردآوردن که وقتی به این باب میرودم میشود اجتماع یعنی گردآمدن یعنی پذیرفتن اثر گردآوردن.
  - ۲ - برای مبالغه مانند اجتهاد یعنی بسیار کوشیدن.
  - ۳ - برای طلب مانند اکتداد یعنی طلب کردن.
  - ۴ - برای گرفتن فعل از اسم مانند اختبار یعنی گرفتن خبر .
  - ۵ - برای مشارکت مانند اختصاص یعنی با هم دشمنی کردن .
  - ۶ - برای معنی مجرّد مانند اجتذاب یعنی جذب .
- معنی باب انفعال** - این باب برای پیروی از افعال علاجی است مانند قطع بمعنی بریدن که در این باب میشود انتقطاع بمعنی بریده شدن یعنی پیروی از بریدن و پذیرفتن اثر آن . مراد از فعل علاجی آنست که اثر آن مشهود و محسوس باشد مانند صرف بمعنی برگردانیدن و قطع بمعنی بریدن و جرح بمعنی زخمی کردن بنابراین این باب از افعالی که بر معانی مجرّد و نامحسوس دلالت می نماید پیروی نمی کند مثلاً علم و فهم را نمیتوان به این باب برد و گفت اتفاقاً و انعلام .
- معانی باب تفعل** - این باب برای این معانی به کار میرود :
- ۱ -- برای پیروی از باب تفعیل مانند تعلیم یعنی یاد دادن ( باب تفعیل ) و تعلّم یعنی یاد گرفتن که پذیرفتن اثر تعلیم و پیروی از آنست .
  - ۲ - برای به خود بستن امری مانند تشجّع یعنی خود را شجاع قلمداد

- کردن و تزهُّد بمعنی خود را زاهد جلوه دادن .
- ۳ - برای گرفتن و پذیرفتن مانند تبَشّی یعنی به پسری پذیرفتن .
  - ۴ - برای خودداری و احتراز مانند تأثِم یعنی خودداری از گناه .
  - ۵ - برای صیورت و تغییر مانند تحجُّر یعنی سنگ شدن .
  - ۶ - برای دلالت بر تکرار و توالی مانند تجرُّع یعنی جرمه جرمه نوشیدن .
  - ۷ - برای طلب مانند تبَیَّن یعنی طلب بیان کردن و تعجل طلب شتاب کردن .
  - ۸ - برای گرفتن فعل از اسم مانند توسُّد یعنی گرفتن و ساده یعنی گذاشتن متناک در زیر سر خود ،
  - ۹ - برای اتساب مانند تبَدَّی یعنی منسوب به بادیه بود .
- معانی باب تفاعل - باب تفاعل برای این معانی به کار می رود:**
- ۱ - برای مشارکت مانند تضارب یعنی یکدیگر را زدن (۱) .
  - ۲ - برای وامود کردن امری که برخلاف واقع باشد مانند تمارض یعنی خود را به بیماری زدن .
- 

۱ - تفاوت باب مقاعله و تفاعل از لحاظ دلالت بر مشارکت در اینست که در باب مقاعله یکی از دوطرف مشارکت فاعل است و دیگری مفعول مانند ضارب حمید مسعوداً که در اینجا حمید فاعل و مسعود مفعول است ولی در باب تفاعل هردو طرف مشارکت فاعلنده مانند «تضارب حمید مسعود» و این رو هردو منفوعند . در فارسی این دو باب بر مشارکت دلالت می کنند و از لحاظ معنی تفاوتی بایکدیگر ندارند . در زبان مادر طرف مشارکت، خواه در باب مقاعله و خواه در باب تفاعل، گاه با واو عطف بهم می پیونددند و حکم فاعل را دارند مانند «مشاعر فرهاد و منوچهر» و «جدال سعید و مدعی» و گاه دو طرف مشارکت بصورت یک لفظ جمیع و یا الغطی محدود به کار میروند مانند توازن قوا، مداعی معانی تبادل دو کفه، ترازو و گاه با لفظ «با» بهم می پیونندند مانند «عدم تناسب احمد با محمود» .

- ۳ - برای رخ دادن تدریجی امری مانند توارد یعنی بتدریج وارد شدن .
- ۴ - برای دلالت بر معنی مجرّد مانند تعالیٰ بمعنی علّوٰ .
- ۵ - برای پیروی از باب مفأعلة مثلاً مباعدت از باب مفأعله یعنی دور کردن که وقتی بباب تفاعل می‌رود می‌شود تباعده‌یعنی دورشدن که پیروی از دور کردن است .
- معانی بباب استفعال - بباب استفعال برای این معانی به کار می‌رود :
- ۱ - برای طلب مانند استغفار یعنی طلب آمرزش و استفهم یعنی طلب فهم کردن .
- ۲ - برای یافتن صفتی در مفعول فعل مانند استحسان بمعنی نیکو یافتن ( او را نیکو یافتم ) ،
- ۳ - برای پیروی از باب افعال مانند استراحت بمعنی آسوده شدن که پیروی از اراحه بمعنی آسوده کردن است .
- ۴ - برای دلالت بر معنی فعل مجرّد مانند استقرار بمعنی قرار .
- ۵ - برای تبدیل مانند استحجgar یعنی به سنگ تبدیل شدن .
- ۶ - برای تکلّف مانند استجراء یعنی خودرا با جرأت نشان دادن .
- معنی بباب تفعّل - این باب برای پیروی از باب فعّله است مانند زلزال یعنی لرزانیدن که وقتی به بباب تفعّل برود می‌شود تزلزل بمعنی لرزیدن .
- معنی بباب افعال و افعال - این دو باب برای مبالغه در معنی رباعی مجرّد است مانند اطمینان یعنی کاملاً ایمن شدن و احرنجام یعنی متراکم گردیدن .
- تمرین - معانی این مصدرهای ثلثی و رباعی مزید را بنویسید :
- اعلام ، اعجاب ، اطناپ ، تکلف ، تجزیه ، تمایل ، مقاومت ، تفکر ، استشهاد ، تغافل ، مبادله ، مشاهده ، تکامل ، احتراق ، مکالمه ، تبادل ، انزواع ، تأمل ، انتقال ، تشابه ، احمد ، اقتداء ، انصباط ، اعزاز ، انتظار ، ایمان ، انتباہ ، توجه ،

اهتزاز ، تکلف ، بیانی ، اکنشاف ، توالی ، تکبیر ، استکبار ، استغفاء ، استعداد ، استعلام ، تعبد ، استقامت ، استلزمام ، تعلق ، تبختر ، ترحم ، تأکید ، تفرعن ، توفیق ، اضمحلال ، تقرج ، تصویر ، تصور ، استدلال ، توحید و تسکین .

### اسمهای جامد

اسم جامد آنست که از ریشه فعل گرفته نشده باشد این گونه اسمها بر سه قسم است : ۱ - ثلثی ۲ - رباعی ۳ - خماسی .

اسمهای جامد ثلثی مجرّد اسماً جامد ثلثی مجرّد آنست که از سه حرف تشکیل شده باشد و ده وزن مشهور دارد که عبارتند از فعل (شمس) ، فعل (حمل) ، فعل (قفل) ، فعل (عند) ، فعل (قمر) ، فعل (رطب) ، فعل (رجل) ، فعل (کتف) ، فعل (عنبر) ، فعل (ایل) .

اسمهای جامد رباعی مجرّد - این اسمها از چهار حرف اصلی تشکیل شده است و پنج وزن مشهور دارد که عبارتند از : فعل (جهنمه) ، فعل (عنصر) ، فعل (درهم) ، فعل (قرمز) ، فعل (دمشق) .

اسمهای جامد خماسی مجرّد - این اسمها از پنج حرف اصلی ساخته شده اند و چند وزن مشهور دارند که عبارتند از فعل لیل (سفر جل) ، فعل لیل (قد عیل) ، فعل لیل (حجمترش) .

اسمهای جامد مزید - اسمهای جامد مزید آنهاست هستند که حروف زائد نیز داشته باشند مانند عصفور (رباعی مزید) و خندزیس ( الخماسی مزید )

یادآوری - در این که همه اسمهایی که جامد شمرده شده اند واقعاً جامد باشند محل بحث است زیرا بسیاری از اینها هم ریشه فعل لیل مانند شمس که

هریشه «شمس» یشمیس شمس است (شمس در اینجا به معنی طلوع آفتاب است). از این ریشه شامس و تشمیس (از باب تعییل به معنی پرستیدن خورشید) هم آمده است. قمر نیز هریشه اقمار به معنی روشن کردن است و مُقر از آن مصدر به معنی ماهتابی است. البته گروهی می گویند این گونه فعلها از اسم ساخته شده اند ولی اثبات این امر نیازمند به تحقیق بیشتر است.

## اسم مقصور و ممدود و منقوص و صحیح الآخر

اسم از نظر حرف آخر آن بر چهار گونه است : ۱ - مقصور ۲ - ممدود ۳ - منقوص ۴ - صحیح الآخر .

اسم مقصور - اسم مقصور آنست که آخر آن الف لازمه باشد مانند کُبری<sup>۱</sup> لیلی<sup>۲</sup>. اسم مقصور بردو قسم است : ۱ - قیاسی - ۲ - سماعی .  
اسم مقصور قیاسی آنست که بر طبق قاعدة معینی ساخته شده باشد و از این کلمات می آید :

۱ - از اسم تفضیل مؤنث صحیح التلام مانند کُبری و صغیری .

۲ - از این معتدل الآخرها (ناقص ولغایف) :

الف - از افعال مشبه و تفضیل مانند آعمی<sup>۱</sup> (کور) و آعملی<sup>۱</sup>.

ب - از مصدر میمی و اسم زمان و مکان ثلثانی مجرّد مانند مبنی<sup>۱</sup> و معنی<sup>۱</sup>.

ج - از جمع مکستری که بروزن فعل باشد مانند قُوى (جمع قُوه) و حُلی<sup>۱</sup>  
(جمع حَلِيَه)

د - از اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی غیر ثلثانی مجرّد مانند

مُصنَّفَهی : مُبْتَلَی<sup>۱</sup> ، مُشْتَهَی<sup>۱</sup> .

ه - از مصدر عادی ثلثانی مجرّد لازم مانند رضی<sup>۱</sup> و غنی<sup>۱</sup>.

اسم مقصور سماعی مانند فتی<sup>۱</sup> و عصا .

اسم ممدود - اسم ممدود آنست که در پایان آن الف زائد و همزه باشد مانند  
سماء اسم ممدود بردو قسم است : ۱ - قیاسی ۲ - سماعی

اسم ممدود قیاسی از این کلمات می‌آید :

- ۱ - از مؤنث افعل مشبه مانند اخضر : حضرا و احمر : حمراء .
- ۲ - از اسمهای معتل "الآخری" که لام آنها پس از الف زائد باشد مانند اعداء  
(از اعداء) ، ارضاء (از اراضی) ، استغنا (از استغنای) . سخاء (از سخاو) .
- ۳ - از اسمهای مهموزاللامی که پیش از همزه آنها الف زائد است مانند  
ابداء و انشاء .

اسم ممدود سماعی مانند صحراء و سماء .

بنا بر این همزه در اسم ممدودگاه بدل از واواست و گاه بدل از یاء و گاه  
اصلی است .

یاد آوری - اسمهای ممدود در فارسی ممکنست بدون همزه به کار رود مانند  
صحراء و انتهای بجای صحراء و انتهاء .

اسم منقوص : اسم منقوص آنست که در آخر آن یاء لازمه ماقبل مکسور باشد .  
اسم منقوص از اسم فاعل و وزن مفاعیل معتل الآخر قیاسی است مانند قاضی ،  
داعی ، مساوی ، منقضی ، معانی ، مجاري .

اسم صحیح الآخر - اسم صحیح الآخر آنست که هیچیک از اقسام یاد شده  
نباشد مانند درس ، دلُو ، نفی .

تمرین : اقسام اسمهای مقصور و منقوص و ممدود و صحیح الآخری که  
در تمرین‌ها و جدولهای این کتاب آمده است بنویسید .

### اسم از لحظ شماره

مفرد ، مثنی ، جمع

اسم در عربی از نظر دلالت بر شماره بر مه گونه است : ۱ - مفرد - ۲ - مثنی

مفرد اسمی است که بر یکی دلالت کند مانند عاقل، قمر، هُو، الّذی.  
مثلثی اسمی است که بر دو تا دلالت کند مانند رجلان (دو مرد) اخوین  
(دو برادر)، مجلسین (دو مجلس).

نشانهٔ تثنیه در عربی «ین» ماقبل مفتوح و «ان» است مانند مثالهایی که  
گذشت. تثنیه‌های عربی در فارسی امروز به ندرت به کار میرود.

### جمع

جمع آنست که بر سه کس یا سه چیز یا بیشتر از آنها دلالت کند مانند  
رجال، نحویون، معلمین.

جمع اسم بردو قسم است: ۱- سالم ۲- مکستر.

جمع سالم- آنست که صورت مفرد آن تغییر نیابد و با افزودن پسوند به آخر  
مفرد بوجود آید: جمع سالم خود بردو قسم است: ۱- جمع مذکور سالم ۲- جمع  
مؤنث سالم.

جمع مذکور سالم چنانکه از نامش بر می‌آید جمع کلمات مذکور است  
و علامت آن پسوند «ین» ماقبل مكسور و «ون» است مانند مادیون، محصلین، متقدّمین(۱).  
جمع مؤنث سالم -- جمع مؤنث سالم آنست که در آخر آن پسوند «ات»  
باشد. اسمهایی که با «ات» جمع بسته می‌شوند بردو دسته‌اند. یکی اسمهای مؤنث  
و دیگر اسمهای مذکور: اسمهای مؤنث مانند دفعه: دفعات - مقدمه: مقدمات -

(۱) در قدیم کلمات عربی بیشتر با پسوندهای فارسی جمع بسته می‌شده اند مثلاً حافظ  
بجای «ساکنین» که امروز متداول است ساکنان آورده است.

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه‌زدند  
ولی از چند قرن به این طرف جمع‌های مذکور سالم عربی در فارسی رواج یافته  
اما امروز تمایلی پدید آمده است که به شیوه پیشینیان از استعمال جمعها به قاعدة عربی  
خودداری شود

صغراء، صحراءوات. چنانکه دیده میشود تاء تأنيث هنگام پيوستن «ات» به کلمه حذف میشود مانند صفت: صفات، لغت: لغات.

اسم فاعل و مفعول و صفت نسبی پایان یافته با تاء تأنيث و همچنین مصدرهای صناعی از این قاعده پیروی می‌کنند مانند محموله: محمولات مقدمه: مقدمات... کلیه: کلیات - کیفیت: کیفیات

یادآوری ۱ - «کلمات ادبیات، غزلیات، رباعیات، عملیات، تجربیات، ریاضیات» هر چند بر طبق قاعده باید جمع ادبیه، عربیه، رباعیه، عملیه... (با حذف موصوف) بشماره و ندر فارسی امروز آنها در جمع ادب 'غزل، رباعی، عمل، تجربه' به کار برند» (۱).

یادآوری ۲ - اسم ثلاثی مؤذن صحیح العینی که بر وزن فعلة باشد هنگام جمع با «ات» عینش مفتح میگردد مانند دفعه: دفعات، رحمت رحمات، حمله: حملات. و اگر عین آن واو یا یاء باشد در جمع نیز ساکن میماند مانند زوجه: زوجات، بیعه: بیعت اگربروزن فعله باشد حرکت عین جایز است مانند جمله که هم جملات و هم جملات میتوان گفت. حرکت عین در این صورت هم میتواند فتحه باشد مانند جملات و هم ممکنت ضمه باشد مانند جملات:

دفعه → دفعات.

حجره → حجرات یا حجرات یا حجرات.

جمله → جملات یا جملات یا جملات. (۲)

اسمهای غیر مؤنثی که با «ات» جمع بسته میشوند عبارتند از:

(۱) آنهمفرد و جمع تالیف دکتر محمد معین ص ۹۷ جاپ ۱۳۲۷.

(۲) از مقدمه المنجد و مبادی المربيه ج ۴ وهو مرد و جمع ص ۹۲.

- ۱ - مصدرهایی که بیش از سه حرف دارند مانند بیانات، تعریفات و اختراعات.
- ۲ - اسمهای مصغر یا صفات مذکور غیر عاقل مانند در یهمنات، کائینات و معدودات . (۱)

**یاد آوری ۳** - تشخیص مذکور و مؤنث بودن مفرد اینگونه جمعها گاه خالی از اشکال نیست فی المثل محسوسات را هم میتوان جمع محسوس (صفت مذکور غیر عاقل) دانست و هم آنرا جمع محسوسه (مؤنث) گرفت و همچنین است مصنوعات، منسوجات، مشهودات، مقبولات، مظنو نات، اقتصادیات، مشکلات، موجودات و مانند آنها .

**یاد آوری ۴** - « برخی از اسمهای هم که مشمول قواعد یاد شده نیستند با ات » جمع بسته شده اند مانند امات، مقامات، سجلات، سرادقات، قماشات نونات ها و ات، (۲) و از همین قبیل است تلفات و نفرات که در فارسی متداول شده است . (۳)

- ۱ - از این قبیل است « مایمات، معقولات مجھولات، مسمو عات، مخلوقات، کائنات » (از مفرد و جمع تألیف دکتر محمد معین ص ۹۲).
- ۲ - از ۲ - از مفرد و جمع ص ۱۰۲ .
- ۳ - در فارسی این کلمات غیر عربی با ات، جمع بسته شده اند : پیشنهادات گمرکات، شیلات، فرمایشات، کوهستانات، دهات، بلوکات، بیلاقات، قشلاقات، ایلات کرورات، تزوکات، مازندرانات، خراسانات، گیلانات، شوانات، جنگلات، آغروجات، تنسوقات، بیلاکات، یولیفات، کنکاجات، تومانات، سفارشات، گرمیرات، گزارشات، لواسانات، پندیات، پوجیات، پرتیات، چرتیات، جفنگیات، تنکجات، تفوازات، الوسات، لوندات، تیولات، گسکرات، هرزنات، نمایشات، بهاریات و تلکرافات که بهتر است بجای آنها پیشنهادها، گزارشها و ... گفت ( از مفرد و جمع تألیف دکتر محمد معین از صفحه های ۱۱۰ تا ۱۱۸ و از رساله « میت مصدری » تألیف آقای مجتبی مهندی ص ۲ و ۳ ) . بسیاری از این استعمالات در آثار قدیم هم بوده است .

بقیه در حاشیه صفحه بعد

تمرين - قاعدة مفرد اين جمعهای مؤنث سالم را بنویسید: خسارات، طبیعت، دخانیات، مالیات، قشلاقان، انتخابات، فکاهیات، خصوصیات، فرضیات، غزیات، قطرات، کمیات، ریاضیات، اقتصادیات، مقدورات، پندیات، گورکان، سرادقات، سفارشات، تلفات، ایلات، ادبیات، بهاریات، صدقات.

## جمع مکسر

جمع مکستر آنست که با تغییر صورت مفرد ساخته میشود یا به عبارت دیگر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بهارآمد، بهارآمد، بهاریات باید گفت  
(مولوی بنقل از رساله پیت مدری)، صفحه ۳ تأثیف آقای مجتبی میفوی)

و برای باقی اینگونه شواهد در قدیم رجوع شود به کتاب مفرد و جمع  
در عربی و فارسی گاه جمعهای مکسر دوباره با «ات» جمع بسته شده اند مانند  
وجوهات، احوالات، بیوتوان، امورات، رسومات، حبوبات و شوپونات، (از مفرد و  
جمع ص ۱۰۹ و ۱۱) از این قبیل است مخارجات، لوازمات، عبوبات، عوالمات،  
قبوضات، عوارضات و فیوضات. و برای دیدن مثالهای بیشتر رجوع کنید به:

گاه جمعهای مؤنث در فارسی با هاجمع بسته شده اند مانند معجزاتها و محرقاتها

W.Wright A Grammar of the Arabic Language جلد ۱ صفحه ۲۲۲  
(رجوع کنید به مفرد و جمع صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰)

پسوند جات: «تا زیان برخی از کلمات فارسی پایان یافته با «ه» غیر ملفوظ را  
تعریف کرده و به «ات» جمع بسته اند و ایرانیان این گونه جمع معرب را از آن اقتباس  
کرده و کلمات دیگر (اعم از فارسی و هری وغیره) را نهاد بهمان سیاق استعمال کرده  
اند از این قبیلند: انبیجات، سکبیجات، نسخیجات، تعلیقیجات، رقصیجات، رسالیجات،  
کارخانیجات، روزنامه‌جات، دستیجات، رقدیجات، علاجیجات، حوالیجات، بیوچات، خالصیجات،  
نوشیجات، اداریجات همه سالیجات و جز آنها، اما بهتر آنست که بگوئیم نسخه‌ها  
نوشته‌ها، روزنامه‌ها، دسته‌ها، کارخانه‌ها، مجموعه‌ها . . .

عوام بدقتینه کلمات فوق کلماتی را هم که مختوم به «ه» غیر ملفوظ نیستند ولی  
با صوت «و» یا «ه» یاده ختم می‌شوند با جات جمع بسته اند مانند مریجات، دواجات،  
لوچات، داروچات، تریجات، سبزیجات، فاستونیجات، که بجای آنها باید  
ترشیها، مریها . . . گفت (ار مفرد و جمع صفحه های ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱)

صورت مفرد درهم می‌شکند و از همین زو آنرا جمع مکسّر (۱) گویند.  
تغییر صورت مفرد یا با تغییر حرکت آن است مانند آسد که می‌شود **أسد**  
یا با کاهش حروف ان مانند کتاب که می‌شود **كتب** یا با افزودن به حروف  
آنست مانند رجُل که می‌شود **رجال**.

کاهش و افزایش حروف مفرد معمولاً توأم با تغییر حرکت آن هم هست  
مانند مثال‌هایی که گذشت.

جمع مکسّر برد و گونه است. ۱ - جمع قلهٔ جمع کثرهٔ .

الف - جمع قلهٔ آنست که بر سه تا ده دلالات کند و چهار وزن دارد :  
۱ - **فعال** مانند **أخبار** و **أعمال** جمع خبر و عمل. ۲ - **أ فعل** مانند : **أ نجم**  
جمع **نَجْمٌ** و **أ نَفْسٌ** جمع نفس. ۳ - **أ فعيله** مانند متاع : **أ مِيْعَهُ** ، **أ دُعَاءُ** : **أ دِعَيْهُ**  
۴ - **فعيله** مانند **رِفْتَيْهُ** جمع **رفْتَى**<sup>۱</sup> بمعنی جوان .

ب - جمع کثرهٔ آنست که بر سه تا بی‌نهایت دلالات کند و دارای ۱۹ وزن  
مشهور است که عبارتند از : ۱ - **فَعْل** (**حُمْرٌ**) ، ۲ - **(فَعْل)** (**كَتْبٌ**) ، ۳ - **فَعَلَ**  
(**صَوَدٌ**) ، ۴ - **(فَعَل)** (**سُجَدٌ**) ، ۵ - **فَعْلَهُ** (**إِخْوَهُ**) ، ۶ - **فَعَلَهُ** (**كَسْبَتَهُ**) ، ۷ - **فُعَاةٌ**  
(**قَضَاهُ**) ، ۸ - **فِعَلَهُ** (**فِيلَهُ**) ، ۹ - **فُعَالٌ** (**عِمَالٌ**) ، ۱۰ - **فَعْلَىٰ** (**مَرْضَىٰ**) ،  
۱۱ - **فِعال** (**رِجَالٌ**) - **فُعُول** (**عِلُومٌ**) ، ۱۳ - **فَعَلَاءٌ** (**أَمْرَاءٌ**) ، ۱۴ - **فَعْلَانٌ**  
(**غِلْمَانٌ**) ، ۱۵ - **فَعْلَانٌ** (**بُلْدَانٌ**) ، ۱۶ - **فَعَلَاءٌ** (**أَصْدَقَاءٌ**) ، ۱۷ - **أَفْعَيلهُ**  
(**أَزْمِينَهُ**) ، ۱۸ - **أَفْعَيل** (**أَكَابِرٌ**) و **هموزنَهای آن** : **فَعَالِلٌ** (**عَنَاصِرٌ**) ، **فَعَاعِلٌ** (**مَكَابِرٌ**) ،  
**فَعَائِلٌ** (**وَظَائِفٌ**) **فَوَاعِلٌ** (**نَوَافِعٌ**) و **تَفَاعِلٌ** (**تَجَارِبٌ**) ، ۱۹ - **أَفْعَيل** (**اساطيرٌ**) و  
هموزنَهای آن : **فَعَالِل** (**عَصَافِيرٌ**) ، **فَنَاعِلٌ** (**مَشَاهِيرٌ**) و **فَوَاعِلٌ** (**قَوَانِينٌ**).

دو صیغه آخر را صیغه **منتهی الجموع** نامند و آن صیغه ایست که پس  
از الف جمع آن دو حرف متخرّک باشد مانند دراهم و مساجد و یا سه حرف که

۱ - مکسر یعنی شکسته

وسط آنها یا مدد فاصله افتاد مانند، معاريف، دیاهین.

افاعيل و افاعيل گاه جمع مفرد است مانند کابر (جمع اکبر) و اساطير (جمع اسطوره) و گاه جمع جمع. دو اين صورت افاعيل جمع افعال و افاعيل جمع افعال است که از صيغه هاي جمع قله بشما و ميروند مانند ۱. کالب که جمع اکلب است و ۲. اکلب خود جمع اکلب بمعنى سگ است و اظافير که جمع اظفار است و اظفار خود جمع ظفر بمعنى ناخن است.

ياد آوري - در عربی جمع قائم و كثرة با شرایطی بجای يکدیگر بکار میروند و در فارسی بدون هیچ شرطی این دو بجای هم استعمال میشوند مانند اوراق امتحانی اشکال هندسی که همه جمع قله بمعنى کثرة هستند و همچنین انجم در این بیت مولوی جمع قله بجای کثرة است. زیرا مراد شاعر بیش از ده ستاره است نه بین سه تا ده ستاره:

شه حسام الدین که نور انجم است طالب آغاز سفر پنجم است  
جمعهای مکسر بیشتر سماعی هستند یعنی قاعدة کلی برای بنای آنها وجود ندارد ولی در بسیاری از موارد میتوان آنها را تحت قواعدی کلی درآورد. در عربی اینگونه جمعها را جمع مطرده گویند یعنی جمعی که تابع يك اصل و قاعدة باشد. وزنهایی که بر شمردیم گاه برای جمع صفت و گاه برای جمع اسم بکار میروند. و ما اينك به شرح موارد استعمال هر يك از اين وزنهای پردازيم:

### أفعال :

- ۱- جمع اسمهای ثلائی مجرّد مانند : جسم : أجسام ، لفظ : الفاظ، خبر : اخبار ، عنایب (۱) : أعناب ، کتیف : أكتاف ، عَضْد (۲) : أعضاد ، أفق : آفاق ، و اپیل (۳) آبال.

۱ - انگور. ۲ - بازو. ۳ - شتر.

۲ - جمع صفت : الف - جمع صفت‌های سه‌حرفی که بروزن فَعْل، فَعِيل، فَعُل، فَعَلْ باشند مانند بَطَل (۱)؛ أَبطَال، يَقِظَ (۲)؛ اِيقاظ، جُنْبَ (۳)؛ اجناب، حَرَّ (۴)؛ احرارب. جمع صفت‌هایی که بروزن فاعل، فَعَول، فَعِيل و فَعَيْل (فَيْل) باشند مانند.

صاحب : اصحاب، شریف : اشراف، عَدُوٌّ : اعداء، هَيَّت : اهوات.

یادآوری ۹. افعال در مهموزان القاء بدل به آعال و در معنی آخر بدل به افاء میگردد مانند : اثر : آثار، أَفْقَ : آفاق، عَضْوٌ : اعضاء.

یادآوری ۱۰. آراء مقلوب آرآعو جمع رأى است و ایام جمع یوم و در اصل ایوان بوده است که بر اثر جمع شدن یاد ساکن و واو در پیش هم واو بدل به یاد شده و اغام صورت گرفته است.

### فِعَال:

۱ جمع اسم - الف - جمع اسمهای ثلاثی مجرد بروزن فَعْل، فَعْلَيْل، فَعِيلْ مانند : بَحْرٌ : بحار، رَبِيع (۵) : ریاح، ثَوْب (۶) : ثیاب، رَمْح (۷) : رماح، جَبَلٌ : جبال. ب - جمع اسمهای ثلاثی که تاء زائیدی به ویشه، آنها افزوده شده باشد (فَعْلَة، فَعْلَه و فَعَلَة) مانند : قَلْعَه : قلاع، نَكْهَه : نکات، رَقَبَه (۸) : رقبه.

۲ - جمع اسمهایی که بر وزن فعلی باشند مانند اُنْثَی : انانث.

ب - از فَعَال . مانند جواد (۹) : جیاد. ج - از فَاعل مانند صاحب (۱۰) : صاحب. یادآوری - فِعَال در اجوف واوی اگر عین مفردش ساکن باشد بدل به فیمال میگردد مانند روضه (۱۱) : دیاض.

### فَعْلَه:

جمع اسم : الف - برای اسمهای ثلاثی مجرد مانند فتی : فَيَتِيه، أَخْوَه : أَخْوَة،

---

۱ - دلیر ۲ - بیدار ۳ - بیگانه ۴ - آزاده ۵ - هاد ۶ - جامه ۷ - نیزه  
۸ - گردن ۹ - نیکو. ۱۰ - یار. ۱۱ - باغ.

جار : جیره. ب - برای اسمهای **تلاشی** که الفی به ماقبل آخر شان افزوده شده باشد  
مانند **غلام**: **غیلمه**، **غزال**: **غزله**.

#### فعله:

جمع اسم مانند **قرد**: **قرده**. فعله در اجوف بدل به **فیله** می‌شود مانند  
ثور : **ثیره** و فیل : **فیله**.

#### فعلو:

- ۱ - جمع اسمهای **تلاثی** مجرد از وزنهای فعل ، فعل ، فعل ، فعل ، فعل
- و فعل مانند **درس** : **دروس** ، **علم** : **علوم** ، **آسه** : **أسود و كَبِيد** : **كبد** .
- ۲ - جمع صفت : الف. ازو<sup>ن</sup>ن فاعل مانند : شاهد : شهود و واقف:وقف.

ب - برای صفات سه حرفی مانند **سبع** : **سبوع** .  
**يادآوري** - **فعول از معتل الآخر بدل به فعی** می‌شود مانند **ظبی** (۱) که  
می‌شود **ظبی** و **دلنوکه** می‌شود **دلی**.

#### فعله:

- ۱ - جمع اسمهای **تلاثی** مجرد مانند **علف**: علوفه و **فحْل** : **فحولة**
- ۲ - جمع صفت مانند **سبع**: **سبوعه**.

#### فعلان:

۱ - جمع اسم : الف. از اسمهای **تلاثی** مجرد مانند **حوت** (۲) : **حيتان** ،  
جار (۳) : **جيран** ، **جعل** (۴): **جعلان**، **اخو**(۵): **اخوان و فتی** (۶): **فتیان**. ب  
از وزنهای **فعال** ، **فعال** ، **فعیل** و **فعول** یعنی از اسمهای **تلاثی** که حرف  
مدی به ماقبل آخر آنها افزوده شده است مانند **غلام** : **غلمان**، **غزال** : **غزلان**،

---

۱ - آهو ۲ - ماهی ۳ - همسایه (جار در اصل جور بوده است) ۴ - حشره‌ای است  
۵ - برادر ۶ - جوان.

شہاب (۱)، شہبیان، قضیب (۲)، قضیبان، خروف (۳)؛ خُرفان  
۲ - جمع صفت: الف. از فاعل مانند حائط: حیطان ب. از فعل مانند  
صبی: صبیان. ج. ازا فعال مشبه و مؤنث آن فعلاًء مانند عیران ازا عور و عوراء  
و بیضان ار آ پیض و بیضاء.

یاد آوری - فعلان در مضاعف بدل به فعّان و در اجوف بدل به فیلان  
میشود مانند ذبیان (جمع ذباب (۴)) و حیتان.  
فعّان:

۱ - جمع اسم: الف. برای اسمهای ثلاثی مجرّد ازوّزنهای فعل و فعل و فعل  
مانند سقف، سقفان: دُتب، دُوبان، بلَد، بلَدان. ب. از فعل و فعل  
(اسمهای ثلاثی که ماقبل آخرشان مذکور است) مانند شہاب، شہبیان، قضیب:  
قضیبان.

۲ - جمع صفت: الف. از فعل مشبه مانند شجاع: شجّعن. ب. ازا فعال  
مشبه مانند احمر: حمزان، اعمی، عیان. د. از فاعل مانند راهب (۵). وهبیان.  
یاد آوری - فعلان در اجوف بدل به فولان و در مضاعف بدل به فعّان  
میشود مانند عوران جمع اعور و شبّان جمع شبّ.

#### آ فعل:

۱ - جمع اسم: الف. برای کلمات ملائی مجرّد مانند نفس: آنفس.  
ضلوع: أصلع، نمير (۶): آنْمُرْ ب. ازوّزنهای فعل، فعل، فعل و فعل  
(اسمهای ثلاثی که ماقبل آخرشان مذکور باشد) مانند لسان: الْسِّنْ، نهار:

---

۱ - هرچیز آتشین و نورانی. ستاره دنباله دار ۲ - شاخه ۳ - بره نر ۴ -  
مکس ۵ - گوشه گیر و بسیار عابد - رهمان مصدر هم هست ۶ - پلنگ.

اَنْهُرُ ، غَرَابٌ (۱) : اَغْرِبُ ، يَمِينٌ (۲) : اَيْمَنُ . ج - برای اسمهای ثلثی که در آخر آنها تاء زائد باشد مانند رَقَبَةٌ : اَوْقَبُ .

۲ - جمع صفت مانند سَبَعٌ : اَسْبَعُ .

یاد آوری - اَفْعُلُ در معتنی بدل به آفْعی میشود مانند اَيْدُی جمع ید که در اصل اَيْدُی بوده است.

### أَفْعِلَهُ:

۱- جمع اسم: اَلْف - برای اسمهای ثلثی مجرّد مانند فَرَخٌ (۳) : اَفْرِخٌ ، بُرجٌ : اَبْرِجَهٌ . ب - برای اسمهای ثلثی که ماقبل آخرشان مذکور باشد مانند مَتَاعٌ : اَمْتَعَهٌ ، لِسانٌ : اَلْسِنَهٌ ، رَغْيفٌ (۴) : اَرْغِيفٌ ، دُعَاءٌ : اَدْعَيْهٌ وَعَمْودٌ : اَعْمَدَهٌ .

۲ - جمع صفت: الف - از فعلی بخصوص و قدری مضاعف باشد مانند جلیل: اَجِلَّهٌ ، صبی (۵) : اَصْبَيْهٌ ب - بندرت از فاعل مانند وادی (۶) : اَوْدِيَهٌ .

یاد آوری - اَفْعِلَه از مضاعف بدل به اَفْلَه و در معتنی بدل به آفْعیه می شود مانند: اَئِمَّهٌ ، اَدِّلَهٌ ، اَدْوَيْهٌ وَاغْذِيَهٌ .

### فَعَلٌ :

۱ - جمع اسم: اَلْف - از فُعله مانند شَعْبَهٌ : شَعَّبٌ وَتُحَفَّهٌ : تُحَفَّ .

ب - گاه از فعلیه مانند حَلْيَه (۷) : حَلَّیٌ . ج - بندرت از فَعْلَه مانند نَوْبَهٌ : نُوبٌ ، قَرْيَهٌ : قُرَىٌ . د - از فُعل مانند ظَلْمٌ : ظَلَّمٌ

۲ - جمع صفت: برای اسم تفضیل مؤنث مانند کَبْرَیٌ : كَبِرَوْ عَلِيَا : عَلَىٰ .

---

۱ - زاغ ۲ - سوگند ۳ - جوجه ۴ - قرس نان ۵ - کودک .

۶ - بیابان ، سیل گردان ، دره ، رود . وادی باین معانی اسم است ولی در اصل صفت بوده است. ۷ - زیور .

یاد آوری - فعال در معنل "آخر بدل به" فعی<sup>۱</sup> میشود مانند قری و حلی:

فعال:

جمع اسمهایی است که بر وزن فعله باشد مانند حکمت: حکم و ملت: ملل.

فعال:

جمع اسمهایی است که بروزن فعله باشد مانند معده: معید.

فعال:

۱- جمع اسم: الف. برای ثلثی هائی که بهما قبل آخرشان حرف مدی افزوده شده باشد مانند کتاب: کُتُب، مدینه: مُدُن و طریق: طُرُق. ب- برای اسمهای ثلثی مجرد مانند آسد: أَسْد.

۲- جمع صفت: الف. از فقول بمعنی فاعل مانند رسول: رَسُّل. ب- از کلمات سه حرفی مانند عَبْد: عَبْد، خَشِن: خَشِن.

فعالی:

۱- جمع اسم: الف. از فعلاه مانند صحراء: صحاری. ب- از فعالی مانند دَعْوَی: دَعَاوَی، فَتْوَی: فتاوی. ج- از فعلاه و فَعْلُو مانند سُعْلَة(۱): سالی ترقوه: تراقی. د- از فعل مانند آرض: اراضی، لیل: لیالی، اهل: اهالی.

۲- جمع صفت از فعلاه مانند عَذْرَاء: عذاری.

فعالی<sup>۱</sup>:

۱- جمع اسم: الف. از فعلاه مانند صحراء: صحاری<sup>۱</sup>. ب- از فعالی مانند شکوی: شکاوی<sup>۱</sup> ج- از فعله معنل "آخر و مهموز الثلام مانند هدیه: هدايا، بلیه: بلایا، رعیت: رعایا، خطیه: خطایا. د- از فاعله معنل "آخر مانند زاویه: زوایا.

۲ - جمع صفت: الف - از فعلی مانند حبلى<sup>۱</sup>: حبالي ب - از فعلن مانند سکران: سکاري<sup>۱</sup>، حیران: حیاری<sup>۱</sup>. ج - از فعل مانند حذر: حداری<sup>۱</sup>. د - از فعل مانند بتیم: بتامی<sup>۱</sup>. ه - از فعلنی مانند نصرانی: نصاری<sup>۱</sup>

### فعالی<sup>۱</sup>:

جمع صفت: الف - از فعلن و مؤنث آن فعلی مانند سکران: سکاري<sup>۱</sup> و غضبی<sup>۱</sup>: غضابی<sup>۱</sup>. ب - از فعل مانند اسیر: اساری<sup>۱</sup>. ج - از فعل مانند جمع و جاعی<sup>۱</sup>. ا - افعال:

۱ - جمع اسم از فعل و افعله (حرکت همزه و عن هرچه باشد) مانند آدم (در اصل آدم) : آوادم ، اصبع: آصایع ، آجدل: آجادل ، آنمله: آنمیله یا آنمیله که همه میشوند آنامل.

۲ - جمع صفت: از فعل تفضیل مانند اکبر: اکابر ، افضل: افضل. بنا بر این افعال جمع ثلاثی ها<sup>۱</sup> است که همزه زائدي در ابتدای آنها باشد. یاد آوري - افال در مضاعف بدل به آفال و در معنی الآخر بدل به افاعی میشود مانند ایادي جمع آیدی.

### فعالی<sup>۱</sup>:

جمع اسم: الف - از فعل و فعله یعنی از اسمهای رباعی مجرّد خواه با تاءو خواه بی تاءو حرکت فاعولام هم هرچه باشد تفاوتی ندارد مانند درهم: دراهم ، جَدْوَل: جَدَوْل ، عَيْنَصْر: عَيْنَصْر ، سِلَسِيل: سَلَسِيل ، زِعْيَنَفه: زَعَنَف ، جَنْدِب<sup>(۲)</sup>: جَنَدِب و ضِيفَد<sup>(۳)</sup>: ضِيقَاد ب - جمع خماسی مجرّد و مزید مانند سَفَرْ جَل<sup>(۴)</sup>: سَفَارِج و خَنْدَريس<sup>(۵)</sup>: خَدَارَس . یاد آوري - چنانکه دیده میشود در جمع خماسی حرف یا حرفاپی از اصل کلمه حذف میشود.

۱ - بال ماهی ۲ - نوعی ملخ ۳ - قورباغه ۴ - به ۵ - شراب کهن.

فعا لله :

۱ - جمع اسمها یا صفاتی که پنج حرف یا بیشتر داشته باشد و حرف ما قبل آخرشان مدد باشد مانند **تلمیذ** : **تلامِذه**، استاد : **استاذِه**، فیلسوف : **فلاسفه** و بطريق : **بطارِقه**.

**یادآوری** - بسیاری از این اسمهای میتوان بروزن **فعالیل هم جمع** بسته باشد مانند **تلمیذ** و استاد : **اساتید**.

۲ - جمع اسمها و صفاتی که چهار حرف یا بیشتردارند ولی ماقبل آخرشان حرف مدد نیست مانند **قیصر** : **قیاصره**، **کسری** : **کساره** یا **اکسره**، **فرعون** **فرائنهو ملائکه** : **ملائکه**. برخی از اسمهای منسوب به اسمی خاص و سلسله سلاطین براین وزن جمع بسته میشوند مانند **اعشری** و **اعشریه** : **اشاعره**، **مهلبی** : **مهاله**، **بغدادی** : **بغا دده**، **مغربي** : **غاربه**، **تفلبی** : **تغلیبه**، **بطلمیوس** : **بطالسه** و **مُلْحِد** : **ملایحده**.

فعايل :

۱ - جمع اسمهای مؤنثی که حرف سوم آنها مدد زائد باشد مانند **عروس** : **عرائس**، **جزیره** : **جزائر** و **علامت** : **علامئم**.

**یادآوری** - اگر حرف مدد مفرد اصلی باشد در جمع بدل به همزه نمی شود مانند معیشت : **معایش**، **مضيقه** : **مضائق**، **غاره** : **غاره** و **معابده** : **معایب**. کلماتی مانند مصائب (۱) **كمیابند**.

۲ - جمع اسمهای مذکوری که حرف سوم آنها مدد باشد مانند ضمیر : **ضمائر** دلیل : **دلائل**.

---

۱ - برطبق قاعده باید مصایب شود زیرا جمع مصیبت است که باید آن زائد نیست.

۳- جمع اسمهائی که بروزن فعاله باشند مانند حاجه ( دراصل حَوْجَه ) :  
حوائج و ضَرَّه : ضرائر .

۴- جمع صفت های مؤنثی که بروزن فعاله باشند مانند صبیحه : صبائح و  
کریمه : کرام .

یادآوری ۱- فعائل در فارسی گاه بدل به فعایل میشود مانند نصایح بجای  
نصائح .

یادآوری ۲- فعائل در معتل " الآخر بدل به فعایا می شود مانند قضیه : قضایا،  
مزیت : مزایا و هدیه : هدايا .

### فَوَاعِلٌ :

۱- جمع اسمهائی که بروزن فاعل ، فاعیل ، فاعیله ، فَوْعُل و مانند آن  
ها باشند یعنی اسمهائی که پس ازفاء آنها الف ي او او باشند مانند کوکب: کواكب،  
خاتم: خواتم ، قافله: قوافل و ساحل: سواحل ، صومعه: صوماع .

۲- جمع صفتنهائی که بروزن فاعل یا فاعیله باشند مانند : تابع : توابع  
ونابغه : نوابغ .

یادآوری - فواعل دو مضاعف بدل به فواعل و در معتل " الآخر بدل به فواعی و  
در مثال واوی بدل به اواعل می گردد مانند خواص" که در اصل خواص ( جمع  
خاص ) و دواعی که در اصل دَوَاعِي ( جمع داعیه ) و اواعل که در اصل وواصل  
( جمع واصله ) و اواعقی که در اصل وواقی ( جمع واقیه ) بوده است .

### مَفَاعِلٌ :

جمع اسم اوزنهاي مفعول و مفعوله، ميم و عين هر حرکتی که داشته باشد،  
مانند مكتب : مکاتب ، مجلس : مجلس ، مینبر : منابر ، میکنسته: مکانس .

بنابراین مفاعیل جمع ثلثی مجرّد هایی است که در آغاز آنها میمذاید باشد از اینرو اسم زمان و مکان و مصدر میمی ثلثی مجرّد دو اسم آلتی که بروزن مفعّل و مفعّله باشد باین صیغه جمع بسته میشود .

یادآوری - مفاعل عل ذممضاعف بدل به مقال و در معتزل الآخر و مهموز اللام بدل به مفاعی میشود مانند مضار (در اصل مضار) جمع مضترت (مصدر میمی) و مجاری جمع مجرّری و مبادی جمع متبدّل ،

تفاعیل :

جمع اسم از تفعّله ( تاء و عین هر حرکتی داشته باشد ) مانند تجربه : تجرب .

فعاعیل :

جمع اسم - الف - از اسمهای رباعی که بهما قبل آخرشان حرف مدّی افزوده شده باشد مانند شیطان: شیاطین ، عصفور: عصافیر و قیندیل . بسیاری از اسمهای فارسی که به عربی رفته‌اند نیز براین وزن جمع بسته شده‌اند مانند استاد: استید ، میدان : میدین ، بستان : بستان و فرمان : فرامین .

ب - از اسمهای ثلثی که ما قبل آخرشان حرف مدّ باشد مانند قانون: قوانین و جاسوس : جواسیس .

فَواعیل :

جمع اسمهای ثلثی که حرف دوم و ما قبل آخر آنها مدّ باشد مانند قانون: قوانین و جاسوس : جواسیس .

تفاعیل :

جمع اسمهای ثلثی که اول آنها تاء و ما قبل آخرشان حرف مدّ زائد باشد مانند تمثال: تماثیل ، تاریخ : تواریخ و تصویر : تصاویر .

يَفَاعِيلٌ :

جمع اسم ثلثی که اول آن یاء و ماقبل آخرش مد زائد باشد مانند **يَنْبُوع** :  
**يَنَابِيع(۱)**.

مَفَاعِيلٌ :

جمع صفات و اسمهای ثلثی هجرّدی که اول آنها میم و ماقبل آخرشان مد زائد باشد مانند معروف : معاريف ، مسکین : مساکین و مقدار : مقادیر .

أَفَاعِيلٌ :

جمع اسمهای ثلثی که اول آنها همزه و ماقبل آخرشان مد زائد باشد مانند أظفار : اظافر (جمع جمع) ، أسلوب : اسالیب ، أسطوره : اساطیر .  
يادآوری - فعالیل و هموزنگی آن در معنی " الآخر بدل به فعالی" ، افعاعی ،  
مفعاعی و مانند آنها میشود مانند کراسی (جمع کُرْسی) و اسمی (جمع آسماء که خود جمع است) .

فُعَالَاءُ :

جمع صفت : الف - از فعال ، فعال ، فعال و فعاله یعنی کلمات ثلثی که مد زائده ما قبل آخر آنها باشد مانند حکیم : حُكَمَاء ، شجاع : شُجَاعَاء  
جبان : جُبَانَاء (۲) ب - از فاعل مانند شاعر : شُعَرَاء و فاضل : فضَلَاء .

أَفْعَالَاءُ :

جمع صفت از فعال بخصوص اگر معنی " الآخر" یا مضاده یا هموزاللام باشد مانند قریب : أَقْرِبَاء ، طبیب : أطْبَاء ، ولی : أَوْلَاء و بنی : أَنْبَاء (هموز اللام) .

۱ - یعنی چشم .

۲ - جبان یعنی ترس و کلمه جبون که برخی در فارسی به کار می بردند درست نیست .

یادآوری - چنانکه دیده میشود افعاله در مضاعف بدل به آفعاله و در معتل الآخر بدل به آفعیاء میشود.

### فعَّل

جمع صفت از فاعل و فاعله مانند ساجد : سُجَّهَ ، عاذله : عَذْلٌ .  
فعَّل گاه در اجوف واوی بدل به فَيَّل و در معتل الآخر بدل به فُعْنی  
می شود مانند نائم : نُوَمٌ و نِيَّم ، غافی : غُرْبَى .

### فَعَّل :

جمع صفت ازا فَعَّل مشبه و مؤنث آن فَعْل (عما ند حَمْرَ) که جمع حَمْرَ و حَمَرَاء است .

### فعَّل :

۱ - جمع اسم از وزنهای فَعَّلَه و فَعَّله مانند حَلْقَه : حَلْقَ و بَكَرَه : بَكَرَ (۱) .

۲ - جمع صفت از وزن فاعل مانند تابع : تَبَعَ و خادم : خَدَم .

### فعَّله :

جمع صفت از فاعل مانند کاسب : كَسَبَه و طالب : طَلَبَه .  
فعَّله در اجوف بدل به فاله میشود مانند باعه جمع باع بمعنى فروشده .

### فعَّال :

جمع صفت از فاعل مانند حاکم : حُكَّام ، عامل : عُمَال ، نائب : نُوَاب .  
یادآوری - فَعَّال در معتل الآخر بدل به فَعَّاء میشود مانند جانی : جَنَّتَاء (۲) و غازی : غُرْبَاء (۳) .

---

۱ - بکره . چرخ حراثقال، چرخ چاه . ۲ - جانی : گناهکار ۳ - غازی : جنگجو .

### فعْلٰی :

جمع صفت از فعل و فاعل وزنهای دیگر که برآفت یا پراکندگی دلالت کنند مانند قنیل : **قَنْلٰی**(۱) مریض : **مَرْضٰی** ، هالک : **هَلْكٰی** ز من : **زَمْنٰی**.

### فعالة :

۱- جمع اسم از وزنهای فعل و فعل مانند ثور : **ثِيَارٰه** ، حجر : **حِيجَارٰة** .

۲- جمع صفت از وزن فاعل مانند صاحب : **صَحَابٰه** .

### فعالة :

جمع صفت از وزن فاعل مانند صاحب : **صَحَابٰه** .

### فعلی:

جمع کلمات سه حرفی مانند عَبْد : **عَبِيد** ، كَلْب : **كَلِيب** .

نتایج - از بررسی وزنهای جمع مکسّر این نتایج و قواعد کلی بدست می آید:

۱- اسمهای ثلاثی مجرّد در بسیاری از موارد بر وزنهای آفعال، مفعول،

**فعلان**، **فعلان و فعال** جمع بسته می شوند . (۲)

۲- اسمهای ثلاثی که تاء زائدي به آخر ریشه آنها افزوده شده باشد در بسیاری

از موارد جمع مکسّر شان کلمات سه حرفی است مانند شُعبة : **شَعَب**، ملت:

مَلَل و مَعِدَه : **مَعِيد** و گاه نیز بروزن **فعال** جمع بسته می شوند مانند قلعه : **قلَاع** و قبّه رقاب (۳).

۳- اسمهای ثلاثی که حرف مدّی به ماقبل آخرشان افزوده شده باشد بروزن

۱- قَبْل : **مَقْتُول** ۲- به هر یک از این وزنهای رجوع شود

۳- وزنهای فعل، فعل، فعل و فعال را بدبینید .

آفعیله یا فُعل جمع بسته میشوند مانند زمان : آزمینه ، عمود : آغمیده و  
عمد و طریق : طُرُق (۱) .

۴ - اسمهای رباعی مجرّد و خماسی بروزن فعالل جمع بسته میشوند  
مانند عَنْصُرٌ عَنِّ صِرٍ ، درهم : دراهم ، سَفَرْ جَلٌ : سفارج و خَنْدَ رِيسٍ : خندارِ من .  
۵ - اسمهای ثلاثی که در اول آنها حرف زائد و حرف دومشان ساکن باشد  
چه آخرشان تاء زائد باشد و چه نباشد بروزنهای افاعیل ، مفاعیل ، تفاعیل جمع  
بسته میشوند مانند آنمله : آنامل ، مدرسه : مدارس و تجربه : تجارت .  
بنابراین اسم زمان و مکان و مصدر میمی ڈلثی مجرّد و اسم آلتی که بر  
وزن میفعَل و مفعَلته باشد بر وزن مفاعیل جمع بسته میشود مانند مجلس :  
مجالس ، مذهب : مذاهب ، منبر : منابر و مکتبه : مکانس .

۶ - اسمهای و صفت‌های ثلاثی که در اولشان حرف زائد و ما قبل آخرشان مد  
زادی باشند چه در آخرشان تاء زائد باشد و چه نباشد بروزنهای افاعیل ، مفاعیل ،  
تفاعیل و مانند آنها جمع بسته میشوند مانند اقرار : اقاریر ، مسکین : مساکین ،  
معروف : معاريف ، تصنیف : تصانیف و اسطوره : اساطیر .

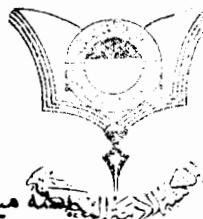
۷ - اسمهای رباعی که مد زادی ما قبل آخرشان باشد بروزن فعالل جمع  
بسته میشوند مانند عصفور : عصافیر و قرطاس : قراتیس .

برخی از اسمهای ثلاثی که شبیه به اینگونه رباعی‌ها باشند نیز براین وزن  
جمع بسته میشوند مانند سلطان : سلاطین و قانون : قوانین .

۸ - صفت‌هایی که بر درد یا آفت یا پراکندگی دلالت کنند بر وزن فعلی جمع

---

۱ - بهوزن‌های آفعیله و فُعل نگاه کنید .



۱- میشوند مانند جریح (۱) : جُرْحٍ<sup>۱</sup> ، هریض : مُرْضٍ<sup>۱</sup> ، هالک : هَلْكٌ<sup>۱</sup> ،  
شیت (۲) : شَتٌّ .

۹- صفات سه حرفی بروزن آفعال جمع بسته میشوند مانند بطل : أَبْطَالٌ ،  
يَقِينٌ : أَيْقَاظٌ وَجُنُبٌ : أَجْنَابٌ .

۱۰- صفات یا اسمهایی که بروزن فعاله باشند بروزن فعالی<sup>۱</sup> یا فعالی جمع بسته  
می شوند مانند صحراء : صَحَارَى یا صَحَارِى و عذراء : عَذَارَى یا عَذَارِى .

۱۱- صفات یا اسمهایی که بروزن فاعله باشند بروزن فَوَاعِيل جمع بسته میشوند  
مانند قافله : قَوَافِلٌ و نابغه : نَوَابِغٌ .

۱۲- فاعل (صفت مشبهه یا اسم فاعل) بروزن فعاله ، فَعَلٌ ، فَعَالٌ ، فَعَلَهٌ ،  
آفعال و فعال جمع بسته میشود مانند عالم : عَلَمٌ ، ساجد : سَجَدٌ ، عامل : عَمَالٌ ،  
کاسب : كَسْبَهٌ ، صاحب : اصحاب و نائم : نِيَامٌ و اگر معتل<sup>۲</sup> الآخر باشد بروزن  
فُعَاه جمع بسته میشود مانند قاضی : قَضَاءٌ (۳) .

۱۳- فعالی معنی فاعل بروزن آفعال ، فعاله ، فَعَلٌ ، فَعَالٌ ، آفعاله و آفعیله  
جمع بسته میشود مانند شریف : اشرف ، امیر : اَمْرَاءٌ ، کبیر : كَبَارٌ ، نذر : نُذُرٌ  
قریب : أَقْرَبٌ ، باء وجليل : أَجْلَلٌ .

فعیل آگر مضاعف باشد بروزن آفعیله جمع بسته میشود مانند  
طبیب ، آطباء و جلیل : أَجْلَلٌ و اگر هموز اللام یامعتل<sup>۲</sup> الآخر باشد بروزن آفعیاء  
جمع بسته میشود مانند نبی : انبیاء و غنی : اغْنَيَاءٌ .

۱۴- جمع افعیله مشبهه و مؤنث آن فعاله فَعَلٌ است و افعیله بروزن فَعَلَانَه جمع  
بسته میشود مانند حمر و حمراء که میشود حُمْرٌ وَأَعْمَى<sup>۱</sup> که میشود عَمَمٌ وَعَمَمْيَانٌ .

۱ - خسته ۲ - پراکنده ۳ - بنابراین قضاة به تشید ضاد غلط است .

اَفْعَلْ تفضیل بروزن افعال جمع بسته میشود مانند **كُبَرَ**: اکابر.

**يادآوری ۱** سخنوران قدیم از به کار بردن جمع مکسر و سایر قواعد عربی

در فارسی خودداری می کرده اند و کلمات عربی وا بشیوه فارسی جمع می بسته اند مثلًاً بجای شعر اشعار ان و بجای عشاًق عاشقان و بجای علماء عالمان می گفته اند (۱) و استعمال قواعد عربی در فارسی از جمله به کار بردن جمعهای مکسر از قرن ششم به بعد در فارسی آغاز میگردد و هرچه به عصر حاضر نزدیکتر می شویم این عربی مآبی بیشتر میشود ولی امروز نیز تمایلی پیدا شده است که کلمات عربی را با نشانه های فارسی جمع به بندند

**يادآوری ۲** چنانکه دیدیم برخی از این وزنها برای جمع اسم مند مانند **فَيَعْلُمْ**، **فِعْلُمْ**، **أَفْعُلْ**، **مَفَاعِلْ**، **تَفَاعِلْ**، **فَعَالِلْ**، **تَفَاعِيلْ** و برخی دیگر مختص به صفت اند مانند **فُعْلُلْ**، **فُعَالْ**، **فُعْلَلَاءْ**، **أَفْعِلَاءْ**، **فُعَاءْ**، **فَعْلَىْ** و بسیاری نیز بین اسم و صفت مشترکند مانند: **أَفْعِيلَهْ**، **أَفْعَالَهْ**، **فَعَلَهْ**، **فَعْلَهْ**، **فِعْلَانْ**. **فَعْلَانْ**، **فَوَاعِلْ**، **فَعَايِلْ**، **أَفَاعِلْ**، **فَوَاعِيلْ**: **مَفَاعِيلْ**، **فَعِيلْ**، **فَعالِيْ**، **فَعَالِلَهْ**، **فِعالَهْ**، **فَعْلُلَهْ** و **فَعُولَهْ**.

**يادآوری ۳** - از آنچه دیدیم این نتیجه را هم میتوان گرفت که يك

کلمه ممکن است چند جمع مکسر داشته باشد مانند:

أَعْبُدْ، **عِبَادْ**، **عَبِودْ**، **أَعْبَادَهْ**، **أَعْبِدَهْ**، **عَبِيدَهْ**، **عَبِيدَهْ**، **عَبْدَهْ** و **عَبْدَهْ** که جمع عبلو صیحاب، صحابه، اصحاب صحبان و صححب که جمع صاحب و شهود و آشداد

---

۱ - رجوع شود به مفرد و جمع تألیف دکتر محمد معین صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱.

و شهّد که جمع شاهد است .

**یادآوری ۴** - کلمات تغییر شکل یافته در جمع مکسر به صورت اصلی خود در می آیند مانند حال ( در اصل حَوَل ) که میشود احوال و ناب ( در اصل نِب ) که میشود انباب و نایب ( در اصل ناوِب ) که میشود نُوب و زائر ( در اصل زاوِر ) که میشود زُوار . اسم ( در اصل سمو ) که میشود آسماء ، آخ ( در اصل اخو ) که میشود اخْوَه و اخْوَان و فم ( در اصل فوه ) که میشود افْواه و مانند آنها .

این قاعده بندرت مراعات نمیشود مانند عید ( در اصل عِيد ) که جمعش میشود آعیاد ( بجای آعواد ) .

**یادآوری ۵** - بعضی از این صیغه‌ها در فارسی کم بکار میروند مانند فِعلَه فِعْلان ، فَعْلان ، أَفْعُل ، فَعِيل ، فَعَالِي و فَعالِی<sup>۱</sup> و برخی مورد استعمال الشان بسیار است مانند فَاعِل ، فَعُول ، أَفْعَال ، فَعَلَاء ، فَعَال و فَعَائِل .

**یادآوری ۶** ( جمع های بی قاعده ) : برخی از جمعهای مکسر برخلاف قواعدی است که گفته مانند حسن : مَحَاسِن ، سُوء : مَسَاوِي ، امر : اوامر . اهالی ( جمع اهل ) ، و اراضی ( جمع ارض ) ولیالي ( جمع لیل ) را نیز میتوان از جمع های بی قاعده شمرد . اصولاً فراموش نکنیم که برای جمع های مکسر قواعد دقیقی وجود ندارد . ( جمع مُؤْتَمِن و مُؤْتَسَمَ نیز امنا است ) .

**یادآوری ۷** - مشایخ جمع متشیخه است نه شیخ و مخارج جمع مخْرَج است و در قدیم هم به معنی جمع همین کلمه بکار میرفته است ولی در امروز به معنی جمع خرچ هم استعمال میشود شرایط جمع شریطه است نه شرط و جمع شرط شروط است اما شریطه خود به معنی شرط است . معایب جمع معاب و معابه است نه جمع

عیب ، جمع عیب عیوب است . مساعی هم جمع مسعاة است نه سعی .. مسعاة مصدر میمی و بمعنی سعی است .

یاد آوری ۸- جمعهای مکسر صفات مانند شعراء، تجار و کسبه در فارسی بیشتر به عنوان اسم به کار می‌روند مانند « فردوسی از بزرگترین شعرای ایران است » ، « تجار در ماه گذشته درآمد کمتری داشتند ». « فصحاء عرب و بلغاء عجم انصاف بدادند که بعد از صحابه نبی ... که تلامذه نبوّت بودند ... هیچ‌کس فصلی بدین جزالت و فصاحت نظم نداده بود (۱) » .

یاد آوری ۹- گاه با افزودن «ة» به آخر صفات بویژه آنها که بر مذهب ، عقیده ، خانواده و سلسله شاهان دلالت می‌کنند معنی جمع از آنها اراده می‌شود مانند صوفیه ، متصوفه ، شافعیه ، معتزله ، اشعریه ، هروانیه ، زیریه و جز آنها . این «ة» علاوه بر معنی جمع بر نسبت هم دلالت می‌کند .

## جمع جمع

جمع های مکسر را ممکن است دوباره جمع بست در این صورت آنها را جمع جمع گویند . جمع جمع قیاسی نیست و بیشتر وابسته به سماع از عرب است ولی این کلیات را میتوان درباره آن ذکر کرد :

جمعهای که بروزن آفْعُل و آفْعِيل باشند بروزن آفَاعِيل جمع بسته می‌شوند مانند أَكْلُب : أَكَالِب و أَمْكِينَه : أَمَا كَن (۲) .

آنها که بروزن آفعال باشند بروزن آفَاعِيل جمع بسته می‌شوند مانند

۱ - چهار مقاله صفحه ۳۷ سطر ۶ تصحیح دکتر محمد معین .

۲ - امکنه جمع مکان است .

اقوال : اقاویل و اسماء : اسمی (۱) .

جمعهای که بروزنِ فعال باشند جمع دو باوه آنها بروزنِ فعایل است مانند  
جمال : جمائل . این وزن را با «ات» نیز میتوان جمع بسته مانند **جمال** : جمائیل  
و **جمالات** و **رجال** : رجالات .

سایر وزنهای جمع مکسر را با «ات» جمع می بندند مانند **آشریبه** :  
**آشریبات** (۲) ، **بیوت** : **بیوتات** (۳) ، **صواحب** : **صواحبات** (۴) ، **دور** : **دورات**  
(۵) و **نیاق** : **نیاقات** (۶) .

یاد آوری - این گونه جمعها در فارسی هم بکار رفته است مانند  
اقاویل ، بیوتات ، امورات ، احوالات و جز آنها (۷) .

---

۱ - اسماء در اصل اسماء (جمع سمو) و اسمی در اصل اسمیو بوده است که برائیر  
جمع شدن یاه ساکن و واو در پیش هم واو بدف به یاه و یاه در یاه ادغام گردیده است.  
۲ - اشریبه جمع شراب .      ۳ - بیوت جمع بیت .      ۴ - صواحب جمع صاحبه .  
۵ - دور جمع دار .      ۶ - نیاق جمع ناقه .

۷ - اصولاً جمع جمع کلمات عربی در فارسی بدین صورتها دیده میشود :  
۱ - جمههای مكسری که با «ات» جمع شده اند مانند احوالات ، وجوهات و  
رسومات رسوبات ، دیارات ، زحافات (رجوع کنید به حاشیه صفحه ۸۴ همین کتاب) .  
۲ - جمههای مكسری که با نشانه های جمع فارسی جمع بسته شده اند مانند  
عجاییها ، منازلها و اطرافها .

بیابان در نورد و کوه بگذار      **منازلها** بکوب و راه بگسل  
( منوچهری )  
در همه اقطارها ش امن و امان است      در همه اطرافهاش عصمت وعدل است  
( جمال الدین اصفهانی )  
۳ - جمههای سالمی که نشانه های جمع فارسی گرفته اند مانند مجزاتها و  
محرفاتها . ( به صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰ مفرد و جمع تألیف دکتر محمد معین نگاه کنید ) .

تمرین ۱ - وزن و مفرد و قاعدة جمع بستن این جمعهای مکسر را بنویسید:

صُورَ، سُودَ، بُكْمَ، صُفَرَ، عُرْجَ، قُرْىٰ، كُتْبَ، حِكَمَ، جِنُودَ، سُفْنَ،  
أَفْوَاجَ، خَانَةَ، مُدْنَ، عَيْونَ، صَبَرَ، بَحْرُورَ، نُوَمَ، أُسْدَ، كَفَارَ، سِيرَ،  
كَفَرَهَ، كَفَاهَ، ظَلَالَ، ظَلَمَةَ، رَوَاهَ، اَقْفَالَ، رِقَاطَ، دُعَاءَ، اصواتَ،  
بِقَاعَ، آمَواجَ، ثِمارَ، أَبْرَارَ، أَشْرَافَ، سِبَاعَ، أَشْرَارَ، نَوَاحِيَ، إِنَاثَ،  
عِظَامَ، أَطْهَارَ، ضَمَائِرَ، كِرامَ، نِيرَانَ، تَجَارَ، أَنْصَارَ، عَيْونَ، زُوَّارَ، إِخْوَانَ،  
مَجَارِيَ، عِلَّلَ، آيُّدِيَ، أَصْحَابَ، مَهَالِكَ، اسَامِيَّ، جِعْلَانَ، آمَالَ، امواتَ،  
أَحْكَامَ، بُلْدَانَ، عِبَادَ، سَكْرَىٰ، عَيَّبَدَ، رَعَايَا، صَحَابَهَ، حَرَسَ، رُكْبَانَ،  
شَبَّانَ، خَدَمَ، أَحْشَاءَ، أَغْذِيَهَ، أَسْمَاءَ، هَعَانِيَّ، مَنَابِرَ، خَوَاتِينَ، أَفْوَاهَ،  
مَبَانِيَ، مَفَاهِيمَ، مَضَارَ، دَوَاعِيَ، آبَوَابَ، مَصَابِيعَ، عَوَامَ، ازْمِينَهَ،  
موالِيَ، موادَ، آدویهَ، آيادِيَ، آدِلَهَ، مَزاِيَا، طُرُقَاتَ، مَشَامَ، جُمَلَ،  
اشْعَهَ، ايتَامَ، بِلَادَ، زَوَايَا، اهالِيَّ، افَاضِيلَ، اماشِيلَ، عُشَاقَ، جَبَابِرَهَ،  
سَفَرَاءَ، توابِعَ، مشاغِيلَ، حَدُودَ، ملوكَ، اسْرَارَ، مشايخَ، أَشِيدَاءَ، فنونَ،  
حورَ، اسْبَابَ، مَبَادِيَ، سَجَاجِيَا، نَوَامِيسَ، بَقَايَا، آحادَ، مَعَاصِيَ، اصْفَيَاءَ،  
أَبْنَاءَ، فَرَامِينَ، دَسَاتِيرَ، أَعْيَنَهَ، اكْسِيهَ، اشْجَارَ، اولادَ، أَصْدِقَاءَ، بُلْهَ،  
اربابَ، اطْرَافَ، مَفَاصِلَ، حَقَائِيقَ، فَضَلَاءَ، دُهَاءَ، مَرَاتِبَ، حَوَادِثَ، جَرَائِمَ،  
مَوَارِدَ، اصحابَ، اقرانَ، مَنَابِعَ، جَوَامِعَ، فَقَهَاءَ، أَرَامِينَ، مَصَالِحَ، مِيادِينَ،  
سوانحَ، نُسَاخَ، نَجِباءَ، عُلَمَاءَ، اصولَ، خَلَايِقَ، مَصَادِرَ، أَفَاغِنَهَ، فَلاسِفَهَ،  
مَتَّوْتَىٰ، بنادرَ، بساتِينَ، دراویشَ، معاویَهَ، زَنادِیَهَ.

تمرین ۲ - این کلمات را تبدیل به جمع مکسر کنید و دلیل آن را بنویسید:

صیغهَ، عاقِلَ، قیمتَ، مُلْكَ، ثُوبَ، عَالَمَ، جَاهَلَ، حَبِيبَ، طَالَبَ،

شی (۱)، قیطعه، فتوی، نسبت، شعاع، طعام، دَعْوی، شراب، شکوی، قالب، بلیه، جانب، هدیه، جدول، بهمه، ساحل، صالح، شُجاع، سجیه، آغمی، علم، اصم (۲)، عنوان، قیندل، ابلیس، جاسوس، تصنیف، خیمه، امام، املاء، خاص، صاحب، اب، قلم، داَبَّة، اُعجوبه، حاسد، مُصیبت، فاضل، نجُوی، مِحْنَت، سَخَن، رساله، لقیم، دسیسه، فتنه، حُجْرَه، آسود، صغیری، هِمَت، راضی، غُرفه، قتیل، بِنْبُوع، حافظ، زمام، شریک، جته، قرینه، مکتوب، حَجَرَ، طائفه، منبع، ثابتہ، خزینه، طفل، مکیدت، مسجد، وقت، نَفَسَ، عَصَبَ، قوم، قُوَّه، رزق، عامه، غلام، لطیفه، ادب، عیب، بدیل، بِدُلَّ، بَدَلَ.

اسم جمع و اسم جنس جمعی - «اسم جمع اسمی است مفرد که برای معنی جمع وضع شده و بین آن و جمع بجز از لحاظ لفظ فرقی نیست چه لفظ اسم جمع مفرد است به خلاف جمع» (۳) مانند قوم، خیل، شعب، صحابه و رَکَب .  
اسم جمع در بسیاری از موارد بروزن فَعْل می‌آید مانند مثال‌پائی که گذشت.  
«اگرین اسم جمع و یک فرد آن تفاوتی باشد آنرا اسم جنس جمعی یا شبه جمع گویند» (۴) مانند تمیر یعنی خرم او تمیره یعنی یکدانه خرم او شجر یعنی درخت و شجرَه یعنی یک درخت و آدم : آدمی ( یک آدم ) . اسم جنس بر مفرد و مشتني و جمع اطلاق می‌شود . تاء و یائی که بر یک فرد دلالت کند . تاء و یاء وحدت نامیده می‌شود مانند تاء در شجرة و یاء در آدمی .  
تمرين - چند اسم جمع و اسم جنس مثال بزنید .

۴ - بدیخت . ۲ - گنگ . ۳ - اذ شرح رضی الدین استرآبادی برشافه به نقل از مفرد و جمع دکتر محمد معین صفحه ۱۹۲ . ۴ - از مبادیء العربیه ص ۹۶ .

## نسبت

نسبت پیوستن یا مشدد (۱) ما قبل مكسور است به اسم یا آنچه در حکم آن است برای تبدیل آن به صفتی که دلالت بر انتساب دارد. این انتساب ممکنست به خاندان، کشور، صنعت، پیشه، مذهب و مانند آنها باشد مثل ایرانی، سنتی، صوفی، کتابی و جز آنها.

كلمات تشیه و جمع هنگام نسبت به صورت مفرد در می آیند مانند: عراقی منسوب به عراقي.

تاء تأنيث نيز در موقع نسبت حذف ميشود مانندمكّه: مكّي و نهايت نهايی.  
همزة آخر کلمه اگر علامت تأنيث باشد در نسبت بدل به واو ميشود مانند  
بيضاء: بيضاوي واگر بدل از حرف علّه باشد جاييز است که قلب به واو گردد  
يا به صورت اصلی خود بماند مانند سماء که ميشود سمائي و سماوي ولی همزه  
اصلی هيچگاه قلب به واو نمي شود مانند ابتداء: ابتدائي.

الف آخر هنگام نسبت بدل به واو می شود مانند معنی<sup>۱</sup> معنوی. نهايت  
آنکه اين قلب در کلاماتی که الفشان در مرتبه سوم قرار دارد واجب است  
مانند فدوی وفتی و در بقیه موادر جاييز است مانند مصطفی<sup>۲</sup>: مصطفوی و معنی<sup>۳</sup> :  
معنى که مصطفی و معنی هم میتوان گفت (۲).

۱- در فارسي هم يائی معروف به ياء نسبت داريم که با ياء نسبت عربی اين تفاوت هارادارد:  
الف- ياء فارسي برخلاف ياء نسبت عربی مشدد نیست.

ب- از ریشه «ایك» پهلوی است.

ج- دارای معانی غير از نسبت هم هست مانند جنگی (صفت فاعلی) به معنی  
جنگنده و جنگجو، پیشنهادی به معنی پیشنهاد شده (صفت مفعولی). بنابراین اطلاق  
بقیه در حاشیه صفحه بعد

هنگام نسبت یاء اسمی که بروزن «فعیله» باشد حذف میگردد مانند مدینه: مَدِّنَی و حَنِيفَه: حَنَفَی ولی اگر کلمه مضاعف یا واوی العین (اجوف ولغیف مقرون) باشد چنین نمیشود مانند حقیقت: حَقِيقَی و طَوْيِلَه: طَوْيِلَی(۱).

یاء ما قبل مكسور آخر کلمه هنگام نسبت بدل به واو می شود و قواعد آن مانند قواعد تبدیل الف مقصور به واو است با این تفاوت که ماقبل واو دو اینجا مفتح میشود مانند قاضی: قَاضَی و ثانی: ثَانَی .

در معتل "الآخرهایی بروزن فعال، فعیله، فَعَیْلَه و فَعَیْلَه" که دویاء وجود دارد یکی از آنها حذف میشود و دیگری بدل به واو می گردد مانند علی و علیه که میشود عَلَوی، أُمَّیَّه که میشود أَمُّوی .

در اسمهای ثالثی که لام آنها حذف شده باشد، هنگام نسبت حرف محفوظ بر میگردد و قواعد نسبت اجرا میشود مانند اخ: اخوی، اب : ابوی ودم: دموی. اگر بجای حرف محفوظ تاء گذاشته شده باشد تاء حذف میشود و محفوظ بر میگردد مانند لقت: لُغَوی، سنة: سَنَوی وصفت: وصفی حرف اخر کلمه دو حرفی در نسبت جایز است مشدد شود مانند کم: كَمَیّ یا کمی و لیم: لِيمَیّ و لمی .

#### بعقیده حاشیه صفحه قبل :

یاه نسبت باین یاء چنانکه در دستور ها متداول است جایز نیست و در فارسی بهتر است این یاه را یاء صفت ساز بنامیم .

۲ - کلماتی مانند دنیا به سه طریق منسوب میشوند : الف - با حذف الف مانند دنیی . ب - با قلب الف به واو مانند دنیوی . ج-با افزودن واو به ما قبل یاه نسبت مانند دنیاوی.

۱ - بنا بر این «طبیعی» برخلاف قیاس است زیرا بر طبق قاعده باید طبیعی شود و این گونه کلمات کمیاب اند.

یاد آوری : این کلمات برخلاف قاعده منسوب شده‌اند : بادیه؛ بدّوی،  
بحرین : بحرانی، تیهame : تیهاما، ثقیف : ثقیفی، روح : روحانی، رب : ربّانی،  
روحاء : روحانی، دی : رازی، هرو : مروزی، طبیعت : طبیعی، طی : طائی،  
فراهید : فرهودی، ناصرة : نصراوی، یمن : یمانی (۱) .

تهرین - این کلمات را منسوب کنید و قاعده نسبت آنها را بگویید :  
هادی، علیا، جزیره، خضراء، منحنی، ماء، بدیهه، کُرَه، حقیقة،  
یحیی، صحراء، سفینه، غایت، کُبْری، عادت، حدیقه، رَحِیم، مرَتضی،  
اجراء، کوفة، ناصرة، یمن، موسی، کتبید، مهْدی، انشاء، عیسی،  
رب، طی، قُریش، مرو، بصرة، کثیف، سماء، دنیا، سلیقه، قضاء، عظیم،  
شیعه، عامته، شافعیه، معتنله، اشعریه، ری، اب، صفوی، ثانی، صفراء.

### نوشتن همزه

همزه بنابر جائی که در کلمه دارد به صورت‌های گوناگون نوشته می‌شود :  
**همزة آغاز کلمه** - همزه‌ای که در آغاز کلمه باشد به صورت الف نوشته  
می‌شود مانند اختراع و اضافه (۱) .

**همزة وسط کلمه** - همزه‌ای که در وسط کلمه قرار گیرد به این صورتها  
نوشتا می‌شود :

الف - اگر ساکن باشد به صورت حرف متناسب با حرکت پیش از آن  
نوشته می‌شود مانند. تألف، مؤمن و ذئب .

---

۱ - از مقدمه المنجد - برای دیدن بقیه کلمات منسوب برخلاف قیاس به آن کتاب  
رجوع شود .

۲ - همزه آغاز کلمه در این موارد حذف می‌شود: الف - در «بسم الله الرحمن الرحيم»،

ب - اگر بین دو اسم علم باشد مانند حسین بن علی .

ب - همزه متحرک چه حرف پیش از آن ساکن باشد و چه متحرک به صورت حرف متناسب با حرکت خود نوشته می شود مانند مسائل، مسؤول، مسائل(۱) متأثر، مطمئن، رُؤوف، رُؤیس و اسرائیل (۲). ولی اگر همزه خود مفتوح و پیش از آن مضوم یا مکسور و یا پس از آن الف باشد به صورت حرف متناسب با حرکت پیش از آن نوشته می شود مانند مُؤَثِّر و لِثَامَت .

همزة آخر - اگر حرف پیش از همزه آخر ساکن باشد به صورت علامت مخصوص خود نوشته می شود مانند جزء 'شیء'، ضوء، بطیء (۳). اگر حرف پیش از آن متحرک باشد به صورت حرف متناسب با حرکت پیش از آن نوشته می شود مانند مبْدأ و لَوْلَه .

اگر پس از همزه آخر تاء تأییث افزوده شود این حالات پیش می آید:  
۱ - در صورتی که پیش از آن حرف صحیح ساکن باشد به صورت الف نوشته می شود مانند جُرَأَة و نَشَأَة (۴).

---

۱ - مسؤول و مسأله را به صورت مسئول و مسئله هم مینویسند و همچنین است کلمه هرئوس و واژه های فرنگی وارد در فارسی مانند سوئد، نوئل، سوئز، اوکرائین و جزا نهاد  
۲ - در فارسی شُوون، روُوس، و روُوف را شُون، روُس، روُوف می نویسند و برخی از واژه های فرنگی را هم به همین شیوه کتابت می کنند مثل زُئوس، شُول، تیفوئید، کافئین، بمبئی، آدادئید و مانند آنها . ( قواعد مریوط ب لغات فرنگی از مقاله آقای مصطفی مقری زیر عنوان « پیشنهادی برای یکسان شدن رسم الخط فارسی » منتدرج در شماره دهم سال سی و سوم مجله آ، وزش و پروش نقل شده است ) .

۳ - همزه آخر در صورتی که پس از یاء مدقراً کبرد جایز است تبدیل به یاء شود مانند جریء و برخاء و نبیء که می شود جریء و بری و نبی .  
۴ - جرأة در فارسی به صورت جرأت و جرئت و نشأة به صورت نشأت نوشته می شود.

۲ - اگر پیش از آن متاخر ک باشد به صورت حرف مناسب باحر کت پیش از آن نوشته میشود مانند **فَعَة** و **لُؤْلُؤَة**.

۳ - اگر پیش از آن حرف مت د باشد پس از یاء بصورت یاء نوشته میشود مانند **مشیة**(۱) و پس از الف و واو به صورت علامت مخصوص خود نوشته میشود مانند **قراءة**(۲) و **مروءة**(۳).

یادآوری ۱ - بسیاری از همزة های کلمات عربی در فارسی یا **تعلظ** میشود مانند فضایل، زایل، مایل، لایق، تجزیه و تهییت که بر طبق قاعده فضائل، زائل، مائل، لائق، تجزئه و تهییة بوده اند.

یادآوری ۲ - همزة های آخری که پس از الف قرار دارند در فارسی **گاه** تلفظ نمی شوند مانند **صحراء**، **ابتداء**، **انتها** و استغنا بعای **صحراء**، **ابتداء**، **انتها** و استغناه.

## نوشتن الف

الف آخر اگر بدل از واو و در مرتبه سوم قرار گرفته باشد به صورت «ا» نوشته میشود مانند عصا در غیر اینصورت یعنی اگر بدل از یاء و یا در مرتبه چهارم وبالاتر باشد به صورت یاء نوشته میشود مانند **فتی**<sup>۱</sup>، **مصطفی**<sup>۱</sup>، **اعلی**<sup>۱</sup>، **مبتلی**<sup>۱</sup> و **مقتدی**<sup>۱</sup>.

الفی که بدل از همزة باشد به صورت «ا» نوشته میشود مانند **میرا**، **مجزا**، **مهنّا** و جز آنها.

۱ - همزة در مشیثه جایز است بدل به یاء گردد و یاء در یاء ادغام شود؛ مشیثه و مشیت.

۲ - در فارسی این کلمه را به این صورت (قرائت) می نویسند.

۳ - گاه همزة در مروءة تبدیل به واو می شود و واو در واو ادغام میگردد و میشود مرؤة و مرؤوت، در فارسی صورت اخیر کلمه رایج است.

**یادآوری ۱** - در فارسی‌گاه کلماتی مانند «مقدی»، «صفی»، «مبتلی» و مانند آنها را مقدا، صفتا، مبتلا مینویسد زیرا میگویند کلمه را آنطور که تلفظ میشود باید نوشت و گروهی پارا از اینهم فراتر نهاده اند و معتقدند موسی و عیسی و یحیی را هم باید موسا، عیشا و یحیا نوشت (۱).

**یادآوری ۲** الف در برخی از کلمات عربی تلفظی شود ولی نوشته نمی‌شود مانند اسماعیل، رحمن، اسحق، ابراهیم و هرون . (۲)

### أقسام «ة» در عربی

«ة» زائد آخر کلمات در این موارد به کار می‌رود :

۱ - برای تأثیث مانند محترمة و حاکمه ۲ - به معنی وحدت که برای

- 
- ۱ - «الف مقصود در آخر کلمات عربی. که در رسم الخط این زبان آن را به صورت «ی» می‌نویسند در فارسی همچنانکه تلفظ می‌گردد باید با الف نوشته شود مانند اعلا، فتو، قوا، تقوا، مبتلا، صفا، منتها، مقوا، بادامنقا، مربا و ... . فقط اسمی خاص در این مورد مستثنی استند مانند مصطفی، مرتضی، موسی، عیسی، مجتبی، یحیی، گبری، صفری. این اسمی نیز هنگام اضافه شدن به کلمه دیگر به قاعدة زبان فارسی باید با الف نوشته شود مانند : موسای کلیم، عیسای مسیح، یحییای برمکی، مکر صورت ممال آنها که در این حالت الف آن تبدیل به «ی» میگردد مانند «عیسی مریم بکوهی میگریخت» و «موسیها آداب داشان دیگرنده» (از مقاله آقای مصطفی مقربی زیر عنوان «پیشنهادی برای یکسان شدن رسم الخط فارسی» مندرج در شماره ۱۰ سال ۳۲ مجله آموزش و پژوهش).
  - ۲ - در فارسی این گونه کلمات را با الف هم می‌نویسند : اسماعیل، ابراهیم، رحمان، اسحق و هارون .

تشخیص یکی از افراد جنس از سایر افراد آن بکار میرود مانند شجره یعنی یک درخت در مقابل شجر به معنی درخت ۳- برای مبالغه مانند علامه و فہماة . ۴- برای جمع مانند کسبه و ادیوه و قضاة . ۵- برای دلالت بر نسبت و جمع مانند صوفیه، متصرفه، ملاحده و زنادقه . ۶- برای بدل از حرف محفوظ مانند تاء اضافه (۱) که بدل از یاء و تاء اقامة (۱) و صفة (۱) که بدل از واو محفوظ است . ۷- برای دلالت بر مرّة مانند ضربة والتفاتة (۲) . ۸- برای دلالت بر نوع مانند جلسَة (۳) .

یادآوری ۱ - برخی از این تاء ها علامت تأثیث نیست مانند تاء مبالغه .  
یادآوری ۲ - این تاء ها در عربی بصورت «ة» و «ة» نوشته میشود ولی در فارسی اگر تلفظ گردد کشیده نوشته میشود مانند رحمت ، مراجعت و ارادت و اما اگر تلفظ نشود به صورت هاء غیر ملفوظ فارسی درباره آن اجرام میشود فی المثل این گونه هاء اینصورت گاه قواعد هاء غیر ملفوظ فارسی درباره آن اجرام میشود فی المثل این گونه هاء ها در هنگام جمع با «ان» و هنگام کرفتن یاء مصدری بدل بد «گ» می شود مانند نظارگان، خاصگان، شحنگان ، بی سلیگی ، بی علاقگی و جز آنها .  
نعره ای زد گفت کای نظارگان ایست نعمت ایست نعمت خوارگان (از مصیبت نامه عطّار)

## عدد

عدد در عربی نوعی اسم است و در فارسی وزبانهای دیگر هند و اروپائی از

۱- اقامه در اصل اقوام و اضافه در اصل اضیاف و صفت در اصل دصف و لفظ در اصل لفظ بوده است . (۲) التفاته : یکبار نگریستن (۳) جلسه : نوع نشستن .

صفات بشمار آمده است . برخی از اعداد عربی در فارسی هم بکار می روند و عبارتند از :

۱ - بعضی از اعداد اصلی مانند ، اثنی عشر (دوازده و دوازده (۱)) واحد و احـد (یک) ، اـلـف (هزار) ، ثـلـاث و خـمـس . (۲)  
فارسی زبانان گاه جمع این گونه کلمات را به کار برده اند مانند آحاد، عشرات ، مـآـن ، آـلـاف و آـلـوف .

اعداد اصلی گاه به صورت صفت به کار رفته است مانند کار واحد ، ارکان ثلاثة ، کلیات خمس ، حواس خمسه ، و گاه به صورت اسم مانند واحد اندازه گیری ، آحاد ملت و صاحب آلاف والوف .

۲ - اعداد ترتیبی عربی با گرفتن تنوین در فارسی به عنوان قید ترتیب به کار می رود مانند : اولاً ، ثانیاً ، ثالثاً ، رابعاً و جز آنها :  
اولاً پشنو که چون ماندم زشست      اول و آخر ز پیش من بجست  
ثانیاً بشنو تو ای صدر و دود      که بسی جستم ترا شانی نبود  
گوئیا ثالث یلـاثه گـفـتـه اـم      ثالثاً تـا اـز تو بـیـرون رـفـتـه اـم  
رابعاً چون سـوـختـه ما رـاـمـزـرـعـه      من نـدـانـمـ خـامـسـه اـز رـابـعـه (۳)  
و بـیـ تـنـوـينـ بـهـ صـورـتـ صـفتـ بـهـ کـارـ مـیـ روـدـ مـانـدـ رـوزـ اوـلـ وـ مرـحلـهـ ثـانـیـ .

۳ - اعداد کسری که بروزن فعل است در فارسی هم به صورت اسم (۴)  
به کار می رود مانند شـلـثـ ، رـبـعـ ، خـمـسـ ، سـدـسـ ، سـبـعـ ، شـمـنـ وـ عـشـرـ .

- 
- ۱ - قسمتی از روده .      ۲ - در بسیاری از کتابهای قدیم سالهای تاریخی به اعداد عربی نوشته می شده است .      ۳ - مثنوی دفتر ۳ صفحه ۶۱۵ چاپ بروخیم .
  - ۴ - اصولاً اعداد کسری فارسی نیز کار اسم را می کنند مانند ده یک سرمایه ، صد یک مال و یک سوم مساحت زمین .

## وزن‌های مشترک

بسیاری از وزنهای عربی برای معانی مختلفی بکار می‌روند مثل «فعال»، «هم مصدر ثالثی مجرّد» و «هم مصدر باب مفاعل» و «هم صفت مشبه» و «هم جمع مكسر» است و وقتی جمع باشد نیز کیفیت‌های مختلفی دارد. ما در این بخش این گونه وزنهای را از نظر آسانتر یاد گرفتن آنها و نیز از لحاظ در برداشتن فوائد دستوری و زبانشناسی به ترتیب الفبا می‌نویسیم. در خور یادآوری است که این کارد رکتابهای قدیم و جدید صرف عربی سابقه ندارد امید که این هم از کوشش‌هایی به شمار رود که ایرانیان از دیر باز در تدوین و تنظیم قواعد عربی مبذول داشته‌اند و فارسی زبانان را بیز به کار آید. در این جدول وزنهای داخل دوکمان صورت تغییر شکل یافته وزنهای اصلی است.

علاوه بر این وزنهای تغییر شکل یافته بطور جداگانه هم آمده اند و برای کسب فایده بیشتر باید به وزن اصلی آنها رجوع کرد مثل «آفل»، که مضاعف «أفعَل» است (این نکته در جای خود یادآوری شده است) باید «أفعَل» را نیز دید.

ضمناً چون وزنهای جمع مكسر قبل از این کتاب به تفصیل آمده است در این مبحث فقط صفحه مربوط به آن داده می‌شود.

\* \* \*

﴿آعل﴾. مهموز الفاء آفعَل : آخر (معنی دیگر).

- ۵۱ فاعل (فاعی، فال). جمع مکستر: اکابر، یادی.
- ۵۲ فاعیل (فاعی). جمع مکستر: اساطیر، اسمی.
- ۵۳ آفعی. معتل الآخر آفعال نفضل و مشبهه: أعلى، أعلى.
- ۵۴ آفعال ( AFL، آعل، افعی). ۱- اسم تفضيل مذكر ثلاثي مجرد  
آعلم، آعم، أعلى. ۲- صفت مشبهه مذكر ثلاثي مجرد که بر عيب و رنگ  
دللت کند: أحمر، أصم، أعلى.
- ۵۵ آفعیله (فعیله، افیله) جمع مکستر: متینه.
- ۵۶ آفعیله معتل الآخر آفعیله: آبنيه، آدویه.
- ۵۷ آفل. مضاعف آفعال، آعتم، أصم.
- ۵۸ آفیله مضاعف آفعیله: آدیله و آجیله.
- ۵۹ فائل. مهموز العین و اجوف فاعل: سائل، قائل، زائد.
- ۶۰ فاعل (فاعی، فال، فائل، فاع): ۱- اسم فاعل ثلاثي مجرد: کاتب،  
زائل، خاص، صاف، صاف(۵). ۲- صفت مشبهه ثلاثي مجرد: طاهر، عاقل(۶).
- ۶۱ فاعیله (فاعیله، فاله، فائله). ۱- مؤنث فاعل: عالمه، شاعره.  
۲- صیغه مبالغه: نابغه، راویه.
- ۶۲ فال. اجوف فعال، فعل، فعل: حال (در اصل حول)، باب (در  
اصل بوب)، ناب (در اصل نیب).
- ۶۳ فاله. اجوف فعاله و فاعیله و فاعله: طاعت (در اصل طوعه)، حاجت (۷).

---

۱ ص ۹۲ ۲ ص ۹۶ ۳ ص ۴۲ و ۴۳ ۴ ص ۹۰ ۵ ص ۲۶  
۶ ص ۴۲ ۷ فراموش نشود: های عربی در فارسی گاه بدل به تاء کشیده میشود مانند  
حکمة: حکمت، طاعة: طاعت، مبالغه: مبالغه

- ﴿فَعَالِيٌّ﴾ . جمع مُكْسَرٌ : جِزَائِرٌ ، عَلَاثِمٌ (۱) .
- ﴿فَعَاءٌ﴾ ، مُعْتَلٌ الْآخِر فَعَالَتُهُ : حَيَاةٌ (در اصل حیّة) .
- ﴿فَعَالٌ﴾ (فَعَاءٌ) . ۱ صفت مشبهه ثلاثی مجرد : جَبَانٌ (ترسو) . (۲)
- ۲ مصدر ثلاثی مجرد : ذَهَابٌ . ۳ اسم ثلاثی مزید : غَزَالٌ .
- ﴿فَعَالٌ﴾ (فَعَاءٌ فِي الْأَيَّلَةِ) . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرد : إِبَاءٌ ، صِيَامٌ .
- ۲ مصدر بَابٌ مفعاَلَهُ : جَدَالٌ ، مَرَاءٌ . ۳ صفت مشبهه ثلاثی مجرَّد : هَجَانٌ .
- ۴ اسم ثلاثی مزید : بِسَاطٌ . ۵ جمع مُكْسَرٌ : رِجَالٌ ، دِيَارٌ ، كَبَارٌ (۳) .
- ﴿فَعَالٌ﴾ (فَعَاءٌ) . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرَّد بِرای دلالت بر : الْفَدَدُ  
ما نَنْدَ زَكَامُ ، صُدَاعُ . ۲ صوت مانند صراغ (فریاد) ج معانی دیگر: سؤال، دعاء (۴)
- ۲ اسم ثلاثی مزید : غَلَامٌ . ۳ صفت مشبهه ثلاثی مجرَّد : شَجَاعٌ .
- ﴿فَعَالٌ﴾ (فَعَاءٌ) . ۱ صيغَهُ مبالغَه : كَبَارٌ : ۲ جمع مُكْسَرٌ :  
عَمَالٌ ، جَنَاءٌ (۵) .
- ﴿فَعَالِيٌّ﴾ . جمع مُكْسَرٌ : هَدَى يَا ، قَضَا يَا (۶) .
- ﴿فَعَالِلٌ﴾ . جمع مُكْسَرٌ : عَنَاصِرٌ ، جَدَاوِلٌ (۷) .
- ﴿فَعَالِيٌّ﴾ . جمع مُكْسَرٌ : صَحَارِيٌّ (۸) .
- ﴿فَعَالِلٌ﴾ . جمع مُكْسَرٌ : شَيَاطِينٌ ، سَلَاطِينٌ (۹) .
- ﴿فَعْلٌ﴾ (فَلٌ) . مصدر عادی ثلاثی مجرَّد : فَهْمٌ ، كَرْ وَ فَرْ . ۲  
اسم ثلاثی مجرَّد : شَمْسٌ ، بَرٌّ . ۳ صفت مشبهه ثلاثی مجرَّد : صَعْبٌ .

۱ من ۹۳ ۲ بجای این کلمه به غلط در فارسی امروز جبون به کار میروند.

۳ من ۸۷ ۴ من ۴۸ ۵ من ۴۹ جناء گناهکاران، جمع جانی . رجوع کنید به

من ۹۵ ۶ من ۹۱ ۷ من ۹۲ ۸ من ۹۱ ۹ من ۹۵

﴿ فَعْل (فال، فعا، فعيٰ) . ۱ مصدر عادي ثالثي مجرّد . كرم ، عطش ، عمل . ۲ اسم ثالثي مجرّد : فرس ، باب ، عصا . ۳ صفت مشبهه ثالثي مجرّد : حسن ، فتيٰ .

﴿ فعل (فال) . ۱ مصدر عادي ثالثي مجرّد : كذب . ۲ اسم ثالثي مجرّد : كتف . ۳ صفت مشبهه ثالثي مجرّد : خشن . ۴ صيغه مبالغه : حذر .

﴿ فعل (فال) . ۱ اسم ثالثي مجرّد . عضد . ۲ صفت مشبهه ثالثي مجرّد : ندّس .

﴿ فعل (فلٰ) . ۱ اسم ثالثي مجرّد : جسم . ۲ مصدر عادي ثالثي مجرّد : علم ، يرب .

﴿ فعل . ۱ اسم ثالثي مجرّد : عنّب . ۲ مصدر عادي ثالثي مجرّد : صغار . ۳ جمع مكسر : ملل (۱) .

﴿ فعل (فلٰ) . ۱ اسم ثالثي مجرّد : قفل . ۲ مصدر عادي ثالثي مجرّد : حسن ، ذلٰ . ۳ صفت مشبهه ثالثي مجرّد : حرٰ . ۴ جمع مكسر : بلنه (۲) .

﴿ فعل (فعيٰ) . ۱ اسم ثالثي مجرّد : رطب . ۲ مصدر عادي ثالثي مجرّد : هدىٰ . ۳ جمع مكسر : شعب (۳) .

﴿ فعل . ۱ اسم ثالثي مجرّد : أفق . ۲ جمع مكسر كتب (۴) .

﴿ فعلٰ . ۱ مصدر عادي ثالثي مجرّد : دعويٰ . ۲ اسم مصدر : هقوىٰ (۵) ، فتوىٰ (۶) . ۳ جمع مكسر : مرضىٰ (۷)

---

۱ من ۹۱ . ۲ من ۹۷ . ۳ من ۹۱ . ۴ من ۹۱ . ۵ هقوى اسم مصدر راس مصدر از باب افعال (از افعال). ۶ فرزی اسم مصدر از باب افعال (از افعال). ۷ من ۹۸

﴿ فُعلٰی ﴾ . ۱ اسم تفضیل مؤنث ثالثی مجرّد : صغری<sup>۱</sup> . ۲ مصدر عادی ثالثی مجرّد : بُشری<sup>۲</sup> . ۳ اسم ثالثی مزید : أُنثی<sup>۳</sup> .

﴿ فَعْلَاءٌ ﴾ . ۱ اسم : صحراء . ۲ صفت مشبهه ثالثی مجرّد ( مؤنث افعَل ) : خَضْراءٌ .

﴿ فَعْلَاءٌ . جمع مكسر : علماء ، حکماء (۱) .

﴿ فَعْلَانٌ . ۱ صفت مشبهه ثالثی مجرّد : حیران . ۲ صيغة مبالغة : غَضِبانٌ . ۳ مصدر عادی ثالثی مجرّد : ذَوْبَانٌ .

﴿ فَعْلَانٌ . ۱ مصدر عادی ثالثی مجرّد : حِرْمانٌ . ۲ جمع مكسر : أَخْوانٌ (۲) .

﴿ فَعْلَانٌ . ۱ مصدر عادی ثالثی مجرّد . بُنْيَانٌ ۲ صفت مشبهه ثالثی مجرّد : عَرْيَانٌ . جمع مكسر : بُلدَان (۳) .

﴿ فَعْلَمَدَ ( فَلَمَّا ) . ۱ مصدر عادی ثالثی مجرّد : زَحْمت ، زَلَّت . ۲ مصدر هَرَه ثالثی مجرّد : ضَرَّبَت . ۳ اسم ثالثی مزید ( غير مصدر ) : قَلْعَة ، سَلَّه .

﴿ فَعَلَمَتَهُ ( فَالَّهُ ، فَعَاهَ ) . ۱ مصدر عادی ثالثی مجرّد : غَلَبَه ، حَيَا . ۲ اسم ثالثی مزید رَقَبَه . ۳ اسم مصدر طاعت (۴) . ۴ مؤنث فَعَلَ : حَسَنَه ، فَتَاهَ : ۵ جمع مكسر : كَسَبَه (۵) .

﴿ فَعَلَهُ ( فاله ) . ۱ مصدر عادی ثالثی مجرّد : سَرِقة . ۲ اسم ثالثی مزید : مَعِيدَه .

﴿ فَعْلَمَهُ ( فَلَمَّا ) . ۱ مصدر عادی ثالثی مجرّد : حَكْمَت ، عَزَّزَت . ۲ مصدر نوع ثالثی مجرّد : جِلَاسَه . ۳ اسم ثالثی مزید : قِطْعَه . ۴ جمع مكسر : فِتْيَه ( جمع فَتَى<sup>۱</sup> ) . ۵ - اسم مصدر : رِدَه از ارتداد با غیبت از اغتیاب

---

۱ ص ۹۶ . ۲ ص ۸۸ . ۳ ص ۸۹ . ۴ طاعة اسم مصدر از اطاعة است ۵ ص ۵۷

﴿فُلَه﴾ (﴿فَلَه﴾). ۱ مصدر عادي ثلاثة مجرّد: سُلْطَه (چیرگی)  
۲ اسم ثلاثة مزيد (غير مصدر): شَبِه، فَلَه. ۳ صفت: ضَحْكَه (کسی  
که به او می خندید).

﴿فَوْل﴾: ۱ صفت مشبه ثلاثة مجرّد: غَيْر. ۲ صيغة مبالغه: صبوره.  
۳ مصدر عادي ثلاثة مجرّد: قبول. ۴ اسم ثلاثة مزيد: عروس. ۵ اسم مفعول  
عروض (به معنی معروض).

﴿فَعْوَل﴾ (﴿فَيِّ﴾). ۱ مصدر عادي ثلاثة مجرّد: خروج. ۲ جمع مكسر  
علوم، ظَبَّى (آهوان) (۱).

﴿فَعَي﴾. معتل الآخر ومهماز اللام فعيل: عَلَى، نَبَى، جَرَى.

﴿فُعَيَّ﴾. معتل الآخر فعول: ظَبَّى (جمع ظَبَّى به معنی آهو).

﴿فَعِيل﴾ (﴿فَعَي﴾). ۱ مصدر ثلاثة مجرّد براي: الف صوت مانند صهيل.  
ب سير و حرکت: رحيل. ج وجز آنها: وجيف. ۲ اسم ثلاثة مزيد: رغيف  
(قرصنان). ۳ صفت مشبه ثلاثة مجرّد: شريف، نَبِى. ۴ صيغة مبالغه:  
رحيم. ۵ جمع مكسر: عَبِيد (جمع عبد) (۲).

﴿فِعَيْل﴾. ۱ صيغة مبالغه: صَدِيق. ۲ اسم ثلاثة مزيد: سَكِين  
(کارد).

﴿فَعِيلَه﴾ (﴿فَعِيَّه﴾). ۱ مصدر ثلاثة مجرّد: نصيحت، مزبت. ۲ اسم  
ثلاثي مزيد: قبيله. ۳ مؤنث فعيل: شريفه. ۴ اسم مفعول: قصيدة (مقصود).

﴿فَعِيَّه﴾. معتل الآخر فعيله: قضيه، رعيت، وصيت.

﴿فَل﴾. مضاعف فعل: بر، كر، فر.

- ﴿ فَلُّ ﴾ . مضاعف فعل : بَهْرَ ، بَرَ .
- ﴿ فَلُّ ﴾ . مضاعف فعل : دُرَ ، حُرَ ، مُرَ (تلخ) .
- ﴿ فَلَّهُ . مضاعف فعله : زَلَّتْ ، غَلَّهُ .
- ﴿ فَلَّهُ . مضاعف فعله : ذَلَّتْ ، عَلَّتْ ، شَدَّتْ ،
- ﴿ فَلَّهُ . مضاعف فعله : قَلَّهُ ، مُدَّتْ ، قَوْتْ ، أَمْتَ .
- ﴿ فَوَاعِلٌ (فوال) ، فَوَاعِي ، أَوَايْلٌ ) . جمع مكسر : نوابع ، مواد ، نواحي (١) .

- ﴿ فِيال اجوف فعل : ديار ، صيام ، قيام .
- ﴿ مَفَاعِيل (مفاعي ، مقال) . جمع مكسر : مجالس ، مدار (٢) .
- ﴿ مَفَاعِيل (مفاعي) جمع مكسر : مشاهير (٣) .
- ﴿ مَفَالٌ : اجوف مفعول : مكان ، مقام ، مرام .
- ﴿ مِفْعَال (میعال ، مفباء) . ١ اسم آلت . مفتاح ، ميزان . ٢ صيغه مبالغه : مفصال . ٣ اسم زمان : میعاد ، میقات . ٤ اسم مكان : میعاد ، میقات . ٥ مصدر میمی : مقدار ، میعاد . ٦ اسمهایی جز اینها : میثاق (عهد) میراث . میقات .
- ﴿ مَفْعَل (مقال ، مَفْقَل ، مَفْعَى) . ١ اسم زمان . ٢ اسم مكان . ٣ مصدر میمی (٤) : محل ، مذهب ، مكان ، مبني .
- ﴿ مَفَعِيل (مفیل ، متفیل ، متفیعی) . ١ اسم زمان . ٢ اسم مكان . ٣ مصدر میمی (٥) : هسیر ، مجلسیس .
- ﴿ مَفْعَلَه (مقاله ، مفله ، مففعة) . اسم زمان و مكان و مصدر میمی :

مقاله، محتله، ملامت (۱) .

۴) مفعوله (مفیله، مفیله). اسم زمان و مکان و مصدر میمی: محمدیت  
مضيقه (۲) .

۵) مفعول (منول، منیل، مفعو، مفعی) . ۱) اسم مفعول ثالثی  
مجرد (۳) ۲) صفت مشبهه ثالثی مجرد: محمود . ۳) مصدر میمی ثالثی مجرد  
موعد (وعده کردن) .



علاوه بر وزنهای مشترکی که یاد شد تذکر این نکات نیز از نظر تکمیل  
فاایده لازم است

۱ - وزنهای اسم فاعل ثالثی مجرد وغیر ثالثی مجرد گاه برای بیان معنی  
صفت مشبهه به کار می روند مانند معتدل، عاقل، معلم (برای کسی که شغل ثابت شن  
معلمی است) . (۴)

۲ - وزنهای اسم مفعول ثالثی مجرد وغیر ثالثی مجرد چنانکه می دانیم  
گاه برای صفت مشبهه استعمال میشوند مانند مجرب (آزموده)، محمود (۵) .

۳ - وزنهای اسم هفقول غیر ثالثی مجرد بد طوری که دیدیم با اسم زمان،  
اسم مکان و مصدر میمی مشترک است . (۶)



## اشاره به چند مبحث دستوری و زبانشناسی

در این قسمت این مباحث دستوری و زبانشناسی مورد بحث قرار می‌گیرد:

- ۱ - نقش دستوری کلمات عربی در فارسی
- ۲ - ترکیبات عربی در فارسی
- ۳ - جملات عربی در فارسی
- ۴ - تأثیر قواعد عربی در فارسی
- ۵ - تغییر شکل کلمات عربی در فارسی . (۱)

### نقش دستوری کلمات عربی در فارسی

کلمات عربی مانند واژه‌های فارسی در جمله‌های زبان ما عهده دار نقش دستوری می‌گردند. فاعل، مفعول، مضارع الیه، صوت<sup>۱</sup>، پیوند، قید می‌شوند. از اقسام کلمات عربی بیشتر اسمها و صفات این زبان در فارسی به کار می‌روند. با این حال بعضی از افعال و حروف عربی نیز در فارسی استعمال می‌شوند و نقش‌های مختلف دستوری را به عهده می‌گیرند. اینکه هر یک از اقسام کلمه‌های عربی را از این لحاظ مورد بحث قرار می‌دهیم:

#### اسم‌های عربی در فارسی

اسم‌های عربی در فارسی بیشتر به صورت اسم به کار می‌روند ولی به ندرت

قید و صفت و پیوند و صوت هم می‌شوند:

الف - اسم - مانند خرقه، صوف، شطح، طامات، خرابات، خرافات در این

۱ - نگارنده در آغاز کار می‌پندشت در باره هر یک از عنوانهای یاد شده مبنیان تحقیق کافی و دقیقی در همین کتاب به عمل آورد ولی در ضمن کار متوجه شد که هر یک از این مباحث خود به تنها یک مستلزم یک رساله جداگانه است. از این رو در کتاب حاضر این موضوعات را فقط به اختصار مطرح کرده است. البته در نظر است پس از گردآوری مواد بیشتر در این زمینه‌ها مطالب منفصل‌تر و دقیق‌تری نوشته شود.

بیت حافظه :

خیز تاخرقه صوفی به خراهات بریم      شطح و طامات به بازار خرافات بریم  
ب - صفت - مانند سلامت ، تکمیل ، تعطیل : « او سلامت است » یعنی  
او سالم است . « ظرفیت آن تکمیل است » یعنی کامل است . « مدرسه تعطیل است »  
یعنی معطل است (۱) .

ج - پیوند (حرف دبط ) خصوصاً و مثلاً از اسمهای تنوین داری هستند  
که در فارسی دو کلمه را بهم عطف می کنند : « من همه آنها خصوصاً حسین را  
دوست دارم » که خصوصاً اینجا « حسین » را به « همه » عطف کرده است . « همه  
مثلاً فریدون شما را می شناسند » که « مثلاً » در این جمله « فریدون » را به  
« همه » عطف کرده است .

د - صوت . اسمهای عربی مانند اسمهای فارسی کاه کار صوت را می کنند  
مثال برای اسمهای فارسی : آفرین بر تو ، نشک بر شما « که نفرین بر او باده و رو  
گروی »، مثال برای اسمهای عربی : حیف از شما ، نقرت بر این گروه و همجنین  
مصبیت و بلا در این بیت لاهوتی :

به چشمانت مرا دل مبتلا کرد      مصبیت دل فلاست دل بلا دل

ه - جزء کلمه هر کب - اسمهای عربی مانند اسمهای فارسی با کلمات و  
پسوند ها و پیشوند های فارسی ترکیب می شوند و کلمه هر کب می سازند مانند :

---

۱ - به ندرت برخی از اسمهای تنوین دار عربی در فارسی بمعنوان صفت بکار می روند :  
من از تو پیش که نالم که در شریعت هشق      معاف دوست بدارند قتل عهد اارا (سعدی)  
وردم از قاتل عهد ابا بکر یزند بجان      پاک بازان بر شمشیر تو عمدآ آیند (سعدی)

و قصیدن ( مصدر ) ، عشهه گر ( صفت مشتق ) فرشته سیوت ( صفت مرکب ) ،  
قصد کرد ( فعل مرکب ) .

و - تثنیه ها و جمعهای عربی در فارسی هم به صورت تثنیه و جمع بکار می روند مانند : طرفین ، وسطین ، آخوان ، مجلسین ، مادیتون ، نحویتون ، مشکلات ، علماء ، حکماء . (۱) در حالی که ما در فارسی اصولاً تثنیه نداریم .  
یادآوری - چنانکه دیدیم بعضی از جمعهای عربی در فارسی به معنی مفرد  
به کار می روند و دوباره جمع هم بسته می شوند مانند حوران ، لوازمات ، وجوهات ،  
حبوبات ، اطرافها ، اقطارها (۲) .

### صفت های عربی در فارسی

صفتها عربی در فارسی به این صورتها بکار می روند :

الف - صفت - این گونه کلمات در فارسی بیشتر به صورت صفت به کار می روند  
مانند . کار دقیق ، اثر عمیق ، مرد لایق ، استاد محبوب .

ب - اسم - در بسیاری از زبانها صفت بجای موصوف به کار می رود . در  
فارسی هم چنین است بنا بر این صفات عربی هم می توانند جاذبین موصوف شوند و  
کار اسم را بگنند بخصوص اگر علامت جمع هم بگیرد مانند : مقصد توئی ، کاسب  
سرگذر ، مفروق ، مفروق منه ، ساکنان ، واعظان .

ساکنان حرم سترو عفاف ملکوت با من راهشین باده مستانه زندن (۳)  
واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر میگنند چون به خاوت می روند آن کار دیگر میگنند  
بسیاری از صفات عربی در فارسی به صورت اسم خاص به کار می روند مانند

---

۱ رجوع کنید به صفحه های از ۸۰ به بعد . ۲ رجوع کنید به حاشیه صفحه ۸۴  
و ۱۰۴ . ۳ حافظ ۴ حافظ

محمود، جمیل، محمد.

ج - قید، در زبان فارسی همه صفات از جمله صفات عربی به صورت قید هم به کار می روند مانند « او خنده ای وارد شد »، « فریدون را سالم به خانه بردم »، « من در آنجا منتظر نشستم ».

کس دانم از اکابر گردنشان نظم کاور اصلاح خون دودیوان بگردن است<sup>(۳)</sup> صفات تنوین دار عربی در فارسی اکثر به صورت قید مختص به کار می روند یعنی دیگر نقش صفت را بازی نمی کنند. از این قبیلند: مطلقاً، صریحاً، مکرراً، عالماً، عامداً، ظاهرأ.

د - جزء کلمه مرکب - صفات عربی در ترکیب با کلمات و پسوند ها و پیشووند های فارسی همان حکم صفات فارسی را دارند مانند: صاحبدل (صفت مرکب)، عاقلانه (قید و صفت مرکب)، خسیسی (اسم مصدر)، خارج می کند ( فعل مرکب).

و - با آنکه در فارسی صفت مؤنث و مذکور نداریم صفات مؤنث عربی در فارسی هم بکار رفته اند مانند، مواد اولیه، وزارت خارجه<sup>(۲)</sup>.

### حروف عربی در فارسی

معنی حروف عربی همیشه با تعریف حرف در کتابهای صرف آن زبان منطبق نیست. مثلاً بعضی از حروف عربی کار قید را می کنند مانند ان<sup>۱</sup> (به معنی همانا) ولیت (به معنی کاش) و لعَل (به معنی شاید) و اذن (به معنی در آن هنگام) و ان (به معنی هرگز نه). برخی دیگر از حروف کار قید جانشین جمله را می کنند مانند کُلَا، لا، نعم، بلى<sup>۱</sup>. علت این امر آن است که کلمات در عربی

۱ انوری ص ۵۰۵ تصحیح سعید نقیسی. ۲ رجوع کنید به صفحه های ۲۲ و ۲۳.

از لحاظ لفظی و بمقتضای تأثیری که در اعراب دارند طبقه بندی شده اند: مثلاً آن وَلَن وَكَی وَإِذْن را حروف ناصبه نامیده اند زیرا تمام فعل مضارع را نصب می دهند در حالیکه از اینها آن و کی حرف به معنی عربی آنند ولی لَن وَإِذْن معنی ظرفی و قیدی دارند و فقط با خاطر نصب دادن مضارع است که جواب آن و کی را خورد و حرف شمرده شده اند و همینطور است در مورد کَانْ، اِنْ و لَیتْ و لَعَلْ که همه قیدند ولی به تبعیت از آن و لَکِنْ که حرفند بواسطه آنکه همه «ناصبه» استند و رافع در خبر» در شمار حروف آمده اند. بنا بر این جای شکفتی نیست اگر ببینیم که بعضی از حروف عربی در فارسی کار قید، صوت و اسم را می کنند. بهر حال حروف عربی در فارسی این نقشهای دستوری را بازی می کنند:

الف - صوت دَالَا، (۱) (حرف تنبیه عربی) در فارسی گاه به عنوان صوت تنبیه به کار می رود در این صورت بیشتر با «تا» می آید:

الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد همی چون بگرید بتیم (۲)

ولی گاهی نیز بدون «تا» می آید:

الا گر جفا کاری اندیشه کن وفا پیش گیر و کرم پیشه کن (۳)  
الا گاه به عنوان صوت ندا استعمال میشود و در این صورت بیشتر با «ای»

تأکید می شود:

الا ای آهُوی وحشی کجا بی مرا با تست چندین آشنایی (۴)  
«یا» که از حروف ندادی عربی است در فارسی به عنوان صوت ندا به کار

۱ - صاحب نهج الادب معتقد است الا از «هلای»، فارسی گرفته شده است . نهج الادب ص ۵۷۱ ۲ - سعدی ۳ - بیتی به نقل از لقتنامه در ذیل الا که نام گوینده آن ذکر نشده است . ۴ - حافظ

می رود هانند یارب ، یا علی ، یا خدا (۱) .

ب - پیوند ( حرف و بیط ) . اَمَا ، إِلَّا ، بَلْ ، لکن ، حتی در فارسی به عنوان پیوند به کار می روند از اینها بل ، حتی ولکن در عربی حرف عطفند و در فارسی هم برای عطف و همپاییگی کلمات و جمله واره ها استعمال می شوند : « فریدون آمد لکن هوشنگ نیاهد » (۲) . « همد به آنجا رفتند حتی بچه ها » (۳) هر ابود و فرور بخت هر چندندان بود نبودندان لا ، بل (۴) چرا غتابان بود (۵) « إِلَّا » را که در عربی حرف استثناء است می توان در فارسی از پیوند های عطف و همپاییگی شمرد : « همه آمدند إِلَّا احمد » که إِلَّا در اینجا « احمد » را به « همه » عطف کرده است :

شاهی که نشدمعرفت إِلَّا به جوانمردی إِلَّا به نکوکاری (۶)

اما « هم در فارسی از پیوند های همپاییگی تضاد است : « دیشب همه غذا خوردند اما تو نخوردی »

ج - قید - لا ، نعم ، بَلْ در عربی حرف جواب نامیده می شوند ولی در فارسی و فرانسه و انگلیسی این گونه کلمات را قید تأکید جانشین جمله می گویند مثلا در جواب « آیا فریدون به فرنگ رفته است » می گوئیم نه یعنی نرفته

۱ - صوت ندا به نظر نگارنده در حکم صفت است مثلا یارب یعنی خدای مورد خطاب ای مرد یعنی « مردی که با تو سخن می گوییم ». در عربی آن را معادل فعل ادعو ( به معنی می خوانم ) گرفته اند ۲ - « لکن » جمله « هوشنگ نیامد » را به جمله « فریدون آمد » عطف کرده است . لکن را در عربی حرف استدرالک گویند ولی ما در فارسی آن را پیوند تضاد نامیده ایم زیرا چنانکه دیده می شود دو جمله متنضاد را بهم پیوسته است . ۳- حتی « بچه ها » را به « همه » عطف کرده است ( ماعطف را همپاییگی نامیده ایم ) . ۴ - بل را در عربی حرف اضراب گویند و ما آن را پیوند تصحیح گفته ایم ۵ - رودکی ۶ - منوچهری

است که در اینجا « نه » جمله محدود « نرفته است » را مقید کرده است و ضمناً  
جاشین آن شده است :

دوزم به غم فرو شد لا بلکه عمر نیز      حالم به هم برآمد لا بلکه کارهم (۱)  
کاه نیز جمله این قبود مذکور است :

بلی این و آن هر دونطق است لیکن      نماند همی سحر و پیغمبری را  
( ناصر خسرو )

« کلّا » حرف ردع و انکار عربی به معنی هرگز نه و نیز در فارسی بدعنوان  
قید جاشین جمله به کار میرود : « برادر شما به هوشنه ک دشنام داده است ؟ حاشا  
و کلّا ». .

« حاشا (۲) » را هم اگر حرف بگیریم کاه مثل کلّا به کار میرود .  
مرا اسلامیان چون داد ندهند      شوم برگردم از اسلام ؟ حاشا ( خاقانی )  
د - اسم - حروف جواب عربی در فارسی بیشتر جاشین جمله ای میشوند که  
کار اسم را میکنند .

با آن که می بینم جفا میدم دارم وفا      چشمانت میگویند لا ابروت میگو یعنی (۳)  
بانگ طاوسان کنی گفتا که لا      پس نهای طاووس خواجه بوالعلا ( مولوی )  
کاه نیز حروف عربی مانند حروف فارسی به معنی لفظ آن حرف می آیند  
و کار اسم را میکنند همانند :

چون رسیدی بردر لا صدر الا جوی از آنک      کعبه را هم دید باشد چون رسیدی در منا (۴)

---

۱ خاقانی ۲ - حاشا را هم حرف استثناء گرفته اند وهم فعل استثناء در این صورت  
به معنی « جز » می آید . حاشا برای تنزیه و انکار هم در عربی و فارسی به کار می روید در  
این صورت باید آن را از افعال شمرد . منسوب به مسعودی ۴ - خاقانی .

به لا قامت لات بشکست خرد      به اعزاز دین آب هزی بپرد (سعدي)  
يعنى با کلمه لا و الا " بالفظ لا و الا " يا معنی لا والا ". پنا بر اين مضاف  
اين گونه کلمات در اين موارد حذف می شود .

ترکیبات « لا و بلى » ، « لا و نعم » ، « لیت ولعل » که از حروف بوجود  
آمده اند در فارسی به عنوان اسم و به معنی شک به کار می روند مثلا « بى لا و نعم »  
و « بى لا و بلى » به معنی بى شک و بى گفتگو است .

پس تو حیران باش بى لا و بلى      تاز رحمت پيش آرد محملی (مولوی)  
يادآوري : بلى<sup>۱</sup> در فارسی چنانکه میدانیم تبدیل به بلى و بله می شود . به  
بيت بالا نگاه کنيد .

۵ - حرف اضافه - حروف جر " عربی معادل حروف اضافه فارسی است و بنا  
بر این حروف جری که با ترکیبات عربی در فارسی به کار می روند معمولاً در حکم حرف  
اضافه اند مانند الی آخر ، من جمله ، من بعد ، عن قریب ، من غیر مستقیم ، الی  
الابد ، في المجمله ، على الخصوص .

۶ - جزء کلمه مرکب - « بـ » که ذکر آن گذشت با « کـ » فارسی ترکیب  
می شود و کلمه مرکب می سازد . « بلکـه » اگر به معنی شاید باشد قید است مانند :  
« من به آنجا میروم بلکـه او را ببینم ». اما « بلکـه » اگر به معنی بل و برای تصحیح  
حکم باشد پیویـد تصحیح است :

بي ادب تنها نه خود را داشت بد      بلکـه آتش در همه آفاق زد (مولوی)  
« لو » نیز که از حروف شرط عربی است در عربی و فارسی با « و » ترکیب  
می شود و به معنی اگرچه می آید در آن صورت در فارسی از پیوند های مرکب  
تفاصل است : « ولو خودت را بکشی به او نمی رسمی » .

## فعلهای عربی در فارسی

افعال عربی به ندرت در فارسی به کار می‌روند و این نقشهای دستوری

را عهده دار می‌شوند:

۱- قید - «یحتمل» در فارسی امروز به معنی شاید و به عنوان قید شک به کار می‌رود: «من به خانه آنها می‌روم یحتمل اورا ببینم». «عسی<sup>۱</sup>» نیز از افعال مقابله است و در این بیت هولوی به معنی شاید و به منزله قید شک<sup>(۱)</sup> به کار رفته است:

هر کجا لطفی ببینی از کسی سوی اصل اتف دهیابی عسی<sup>(۲)</sup>

بعضی از افعال منفی عربی هم به عنوان قید به کار می‌روند مانند لاينقطع: «او لاينقطع کارمی‌کند».

۲- صفت - بعضی از افعال منفی عربی در فارسی کار صفت را می‌گشند مثلاً در این عبارات: زمین لم بزرع، آدم لاابالی<sup>(۳)</sup>. «ای معبودلم بزل ولايزال ترا حکمت و قدرت بسیار است» (دارابنامه بینمی ج ۱ص ۱۷۲).

۳- پیوند - «مادام» که آزاد «ما» مصدری و «دام» فعل ماضی ساخته می‌شود اگر با «که» باید به معنی «تا وقتی که» و در حکم پیوند است: «مادام که کارت را نکرده ای باید به گردش بروی».

۴- اسم - بعضی از افعال عربی در جمله‌های فارسی کار اسم را می‌گشند مانند «احسنست» در این بیت فخر الدین اسعد گرگائی:

۱- البته این مورد استعمال بسیار نادر است و فقط در این بیت بخصوص به نظر نگارنده رسیده است. ۲- دفتر سوم مثنوی ص ۴۲۹ چاپ بروخیم، چنانکه دیده می‌شود الف عسی در فارسی تبدیل به یاعشده است. ۳- لاابالی غلط مشهور و صحیح آن در این مورد لاابالی است.

و گرچه شاعری باشد نه دانا                    بسی احسنت وزه گوید به عمدان  
۵ - صوت - احسنت و حبذا که فعلند در فارسی به عنوان صوت تحسین  
به کار می روند: مثلاً در این بیت فرخی:  
دوش وقت نیمشب بوی بهار آورد باد                    حبذا باد شمال و خرما بوی بهار  
یادآوری - بعضی از اسمهای فعل عربی در فارسی کار صوت را می کنند مانند  
اف ، بخ ، « اف براین روزگار ». « گفت بخ بخ که نیک شد مطبخ ».  
۶ - فعل :  
بهرج از اولیا گویند ارزق‌نی و وقف‌نی                    بهرج از انبیا گویند آمننا و سلمنا  
(منای)

---

## ترکیبات عربی در فارسی

گاه دو یا چند کلمه عربی باهم به عنوان یک کلمه مرکب در فارسی به کار می روند . این گونه ترکیبات بدینسان ساخته می شوند :

۱ - از ال و اسم مانند الغرض ، الحق . این ترکیبات در فارسی به این صورتها به کار می روند :

قید مانند البته ، الآن ، الحق و الحال . «الآن به مدرسه می رود ». «البته بر می گردد » .

نظر آنان که نکردند براین مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحمنظرند  
( سعدی )

به مشک و غالیه خال وزلف از قلم نوشت مدحت محمود بن حسن الحال ( سوزنی )  
گاه اینکو نه کلمات بوسیله اسم ذواللام دیگر تأکید می شوند مانند :

**الحق و الانصاف**

پیوند قیدی ( ۱ ) مانند الغرض ، القصه ، العاصل ( به معنی خلاصه ).  
«القصه» شنیدم که طرفی از خمائن نفس او معلوم کردند و بزدند و براندند  
( کلسنان )

۱ - الغرض باید ای پسر خود را مورد حاجت بشر سازی ( بهار )  
صوت مانند الحذر ، المحذار ، الامان ، الغیاث ، الحمد ، الصلو .

هر اکنف کفن است للغیاث از این موطن هر امقر سقراست الامان از این منشا  
( خاقانی )

ای رخ چون آینه افروخته الحذر از آه من سوخته ( سعدی )  
الحمد خدای آسمان را کاختر بدر آمد ازو بالم ( سعدی )

---

۱ - یعنی کلمه ای که در عین حال هم کار پیوند را میکند و هم کار قید را مانند :  
بس ، بعد ، سپس .

آمدند از آسمان جان را که باز آصل جان گفت آی نادی خوب اهل و سهلاً مرحبا  
( مولوی )

اسم . مانند الامان گفتن ، الامان خواستن ، الامان برداشت :

ملامت از دل بی بالک من فغان برداشت ز سخت جانی من سنگ الامان برداشت  
( صائب )

۲ - از حرف جر و اسم که خود اقسامی دارد از این قرار :

الف - از حرف جر و اسم ذاتی هانند بالفعل ، بالفرض ، فی المثل . این

گونه ترکیبات در جملات فارسی این نقشه هارا بازی می کنند :

قید - مانند بالمرّه ، بالغیاب ، بالكتاب ، بالعقود ، علی التعیین در این عبارات : « بالمره از مصاحب و مجاورت شما باز نمانم اگر حضوراً نشود بالغیاب اگر لساناً نشود بالكتاب مثل صلوة فریضه که اگر قائماً متعدّ رباشد بالعقود و اگر به نطق ممکن نباشد بالاشارة » ( منشآت قائم مقام ) .

ورای قدر من است التفات صدر جهان که ذکر بندۀ خاص کند علی التعیین ( ۱ )  
( سعدی )

بیوند - علی الخصوص ، علی التخصیص ، بـ الاخص به معنی خصوصاً و خاصه در عبارات فارسی کار بیوند را می کنند یعنی کلمه یا جمله وارهای عبارتی را به نظیر خود ربط می دهند و عطف می کنند مانند :

« حرکت پسندیده کردن همه خاق را علی العموم و پادشاهان را علی الخصوص ( ۲ )

---

۱ - از این قبیل است : علی الصباح ، علی التمام ، علی الاجمال ، علی التفصیل ، برای دیدن شاهدانها به فهرست کلیات سعدی چاپ معرفت ص ۱۰۱۲ رجوع کنیده ۲ - خصوصاً ، مخصوصاً ، بـ خصوصی ، بـ التخصیص ، علی الخصوص ، علی التخصیص ، بالاخص و مترادفهای آنها را چون کلمه اخون ( مثل پادشاهان ) را به کلمه اعم ( همه خاق ) دهاف میکنند بیوند تخصیص نامیده ایم .

به موجب آنکه بر دست و زبان ایشان هرچه رفته شود هر آینه به افواه پکویند « (گلستان) . علی الخصوص اینجا بیاری علی الموم « پادشاهان » را به « همه خلق » ربط داده است .

پیوند قیدی - مانند فی الجمله بمعنی خلاصه :

فی الجمله اعتبار مکن بر ثبات دهر کاین کارخانه‌ای است که تغییر می‌کند (حافظ)

صفت - چنانکه در این عبارات دیده می‌شود : کار علی السویه ، صبح ، علی الطلوع ، عشق علی الاطلاق :

گه دم از عشق علی الاطلاق زن گه نوای پرده عشاق زن (منطق الطیر)

ب - از حرف جر " واسم مضار مانند : بعینه ، فی نفسه ، فی نفس الامر ، علی ای حال ، علی ای تقدیر ، علی کل تقدیر ، برأی العین ، من حيث المجموع ، من غير حق ، من غير مستقيم ، من غير رسم ، بحمد الله .

نگارنده فقط حالت قیدی این گونه ترکیبات را در جمله فارسی دیده است:

عروس غنچه رسید از حرم بد طالع سعد بعینه دل و دین می‌برد بوجه حسن (حافظ)

بحمد الله این سیرت و راه راست انا بکابو بکربن سعد راست (بوستان)

ج - از حرف جر " واسم موصوف که در این صورت گاه صفت مقدم است مانند : باحسن وجه ، باقرب احتمال و گام موصوف مانند عباره اُخری ، بنحو ائمّه کجراد منتشره ، بوجه حسن .

این ترکیبات نیز اغلب کار قید را می‌کنند : او بنحو احسن وظیفه خود را

انجام داد « وهمچنین است کار « بوجه حسن » در بیت سابق الذکر از حافظ .

د - از حرف جر " واسم اشاره مانند : علیهذا ، لهذا ، لذا ، علی هذا التقدير همه به معنی بنا بر این و در نتیجه . این گونه ترکیبات عموماً کار پیوند قیدی

نتیجه را می‌کنند: « کار شما تمام شده است لذا دیگر احتیاجی به من ندارید »  
۵ - از حروف جر و موصول مانند: کما هو حقه (چنان که باید) ، کما  
کان (چنان که بود) ، کما فی السالب (مانند سابق) ، کما ینبغی (چنان که  
شایسته است) ، فيماین اینها بیزارغلب کار قیدرا می‌کنند ولی « فيماین » به عنوان  
صفت نیز به کار می‌رود: « مذاکرات فيماین » .

و - از حروف جر و اسمی غیر از اینها مانند من بعد ، من جمله ، عن  
قریب. اذاینها من جمله کار پیوند را می‌کند و دو کلمه یا دو عبارت یا دو جمله واره  
را به هم ربط می‌دهد مانند: « همه آنها من جمله بجی شمارا می‌شناستند » .  
که « من جمله » در اینجا « بجی » را به همه عطف کرده و پیوند داده است .  
ولی اغلب این ترکیبات کار قید را می‌کنند: « عن قریب به تهران می‌آید » .  
« من بعد اشتاه نمی‌کنم » .

۳ - از مضارف و مضارف الیه ، مانند خلق الساعة ، فوق العاده ، مع التأسف ،  
ذوالجلال ، معهدا ، معذلك این ترکیبات در جمله این نقشها را بازی می‌کنند:  
اسم مانند دارالشفاء ، دارالعلمین ، حسب الحال ، علت العلل ، حفظالصحح  
واسطة المقد ، واسطة الفلادة (۱) : « رئيس الوزراء به فرنگ رفت » .

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی بعدها فقر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی  
( سعدی )

صفت مانند خلق الساعة ، فوق العاده ، تحت اللفظ ، بين الملل ، تحت الحمايه

---

۶ - گاه « ال » این گونه ترکیبات به شیوه کلام فارسی حذف می‌شود مثلاً « یشود واسطة  
عقد ، واسطة قلادة : « چنین آورده اند که نصر بن احمد که واسطة عقد آل سامان  
بود ... » ( چهار مقاله من ۴۹ تصحیح دکتر معین )

تحت الحفظ ، ذی نفوذ ، ذو الجلال : « کار فوق العاده » ، « کشور تحت الحمايه آدم دی نفوذ » ، « ذات ذو الجلال » .

قید - مانند فوق العاده ، لدی الورود ، لدی الاقتناء ، عند المطالبه ، مع التاسف : « فوق العاده زیبا » ، لدی الاقتضاء به شما کمک خواهم کرد . « عند المطالبه طلب شمارا می پردازم » .

پیوند قیدی - مانند معدالت ، معهدا به معنی با این حال . اینها در فارسی از پیوندهای قیادي تضاد بشمار می روند : « او آدم تند خوبی امت معهدا بد جنس نیست » .

یاد آوری - چنان که دیده میشود این ترکیبات وقتی مضافشان از کلمات و ظروف دائم الاضافه باشد بیشتر کار قید یا صفت را می کنند و بخصوص هنگامی که مضافشان « ذو » باشد به صورت صفت به کار می روند .

۴ - از موصول و صله که در این صورت یافعیل جمله صله مذکور است مانند ، ماحصل ، ماجری ، مakan ، ما یحتاج ، ماحضر ، ماسبق ، مابقی ، ما یملک من یزید ، من تبع ، مالا یطاق . اینها کار اسم را می کنند مانند : ماجرای شما ، ماحصل کلام ، عطف به ماسبق ، ما یملک من . و یا فعل جمله صله محدود است مانند مافق ، مقابل ، مادون ، ماوراء النهر ، ماوراء الطبيعة ، ما بعد الطبيعة . اینها در فارسی بیشتر کار اسم را می کنند ولی گاه صفت نیز می شوند مانند « نفر ما بعد ».

۵ - از ترکیباتی که با کلمه تنوین دار آغاز شوند مانند نسل ، ساخته ظاهرآ و باطنآ ، تعمیماً للفائده ، مفروق منه . این گونه ترکیبات بدینسان ساخته می شوند و کارشان در جمله چنین است :

الف - از شبه فعل تنوین دار ( صفت و مصدر تنوین دار ) و جار و مجرور

آن مانند مفروق منه ، محکوم عليه ، بناءً عليهذا ، عیاذًا بالله ، تعمیماً للفائدہ ،  
حمدًا لله .

اینها اگر با کلمه مرفوع آغاز شوند معمولاً کاراسم را می کنند مانند :  
« مفروق منه باید از مفروق بزرگتر باشد ». و اگر با کلمه منصوب آغاز شوند  
ابن نقشہ را بازی می کنند :  
قید مانند : « حسن متوكلا على الله عز ذکرہ پیش کار رفت ».  
(تاریخ بیهقی)

صوت مانند :

از مسند عز اگرچه ناگه رفته حمدًا لله که نیک آگه رفته (نصراللهمنشی)  
بیوندقیدی مانند بناءً عليهذا (به معنی بنا بر این) : « امسال باران کافی  
نیامد بناءً عليهذا وضع محصول خوب نیست ».  
ب - از موصوف تنوین دار و صفت آن مانند : یداً واحدةً ، قاعاً صفصفاً ،  
قولاً واحداً .

این گونه ترکیبات بدینسان در جمله به کار می روند :  
اسم - مانند « عرصه آن حکم قاعاً صفصفاً گرفت ». (تاریخ جهائشنا)  
صفت - مانند « به عهود و مواثیق استظهار بستند که اگر جانب سلطان قصدی  
رود همه یداً واحدةً باشند ». (ترجمه تاریخ یمنی)  
قید - مانند « الف شیدا و پیدا و هویدا و آشکارا و پیشوای نانیا (نانوا)  
قولاً واحداً روا باشد که روی سارند ». (المعجم)

ج - از دو کلمه تنوین دار که خود چند حالت دارند :  
با کلمه تنوین دار مکرر میشود مانند : فرداً فرداً . نسلاً بعد نسلی ، یوماً

فیوماً و یا دوکلمهٔ تنوین دار متفاوت یکدیگرند هانند : شرقاً و غرباً ، طولاً و عرضاً و یا معنی آنها نزدیک بهم است هانند خالصاً مخلصاً ، عالماً عامداً ، عزیزاً و مکرماً : «صواب آن است که عزیزاً و مکرماً بدان قلت مقیم می‌باشد» (تاریخ یهفی). این گونه ترکیبات گاه بدون واژهٔ می آیند هاند فرداً فرداً ، عالماً عامداً سالمماً غامماً : «و ایشان به مدت هفت سال آن ولایات را همسخر گردانیده سالمماً غامماً بازگردیدند» (حبيب السیر) .

گاه نیز بین آنها حرف یا کلمهٔ دیگری فاصلهٔ می‌شود هاند ظاهرآ و باطنآ صاعاً بصاع ، زماناً بعد زمان ، یوماً فیوماً : «به بازار بود و آن را با کنجد با پوست صاعاً بصاع بفروخت» (کلیله و دمنه) . «عن قریب اواناً بعد اوان و زماناً عقب زمان متطلع و مترصد می‌باشند» (عتبة الکتبه) . «بعد الیوم رواتب خدمت یوماً فیوماً روان می‌دارم» (مرزبان نامه) .

این گونه ترکیبات بیشتر کار قید را می‌کنند (هانند مثالهایی که گذشت) ولی مثلاً فرداً فرد کار اسم را هم می‌کند : «فرداً فرد مردم اورا دوست دارند» .  
یاد آوری ۱ - بنا بر این از این ترکیبات آنها که با کلمات مرفوع شروع می‌شوند کار اسم را می‌کنند و آنها که با کلمهٔ منصوب آغاز می‌گردند غالباً قیدند .  
یاد آوری ۲ - این ترکیبات بیشتر در قدیم بکار می‌رفته اند و امروز مورد استعمال چندانی ندارند .

ع\_ از شبه فعل (۱) و معمول آن یعنی از صفات و مصدرهایی که دارای جار و مجرور یا فاعل یا مفعول هستند . مثال برای صفاتی که دارای نایب فاعل یا فاعلنند : سابق الذکر ، ایرانی الاصل ، عظیم الشأن ، عزیز الوجود ، محقق الواقع ، متعدد الشكل ، متعدد

۱ - در عربی به مصدر ، اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبهه ، اسم تفضیل که مثل فعل فاعل و مفعول و جار و مجرور می‌گیرند شبه فعل گویند .

المآل، قریب الوقوع، متشدد القول، متفق الرأی، جامع الاطراف، واجد الشرانط،  
واجب العرض، واجب النفعه، واجب الوجود، واجب الرعایه، واجب الاطاعه،  
متساوى الساقین، حتمی الواقع، طویل المدة، مستجاب الدعوة، قلیل المدة، علوم  
الحال، مجھول الهویه، مجھول المکان، مسلوب المنفعة، وجیه المللہ.

این ترکیبات در فارسی کار صفت را می گنند: آدم وجیه المللہ، مرد  
مجھول المکان.

مثال برای شبه فعل هایی که جار و مجرور داردند مانند متنازع <sup>۱</sup> فیه، محكوم <sup>۲</sup>  
علیه، مفروق <sup>۳</sup> منه، مشار <sup>۴</sup> الیه. این کلمات گاه به عنوان صفت به کار می روند مانند  
موضوع متنازع فیه و گاه به عنوان صفت بجای دوصوف و اسم مانند « مفروق منه  
باید از مفروق بزرگتر باشد ». (۱)

۷ - از لاء نفی جنس و اسم که یا بصورت قید به کار می روند مانند «لامحال  
لا محاله، لا جرعه، لاشک، لا جرم، لا بد».

« لا جرم سزای گناهکاران به بینی » (بیهقی). « چندانکه چشم صیاد بر  
تو افتاد لا شک دل در تو بندد » (کلیله و دمنه)  
گر ترا گردن نهم از بھر مال پس خطا کرده است لا بد مادرم (۲)  
که جو هری ز عرض لامحاله خالی نیست جزا این بشadel بر گمار و ژرف گمار (۲)  
و یا بصورت صفت مانند آدم لا مذهب یا لا مکان یا لا علاج، سخن  
لاتائل.

۸ - از « به » ولاعنه جنس و اسم آن مانند بلا شرط، بلا محل،  
بلا جواب، بلا تکلیف، بلا فاصله این گونه ترکیبات بیشتر کار صفت را می گنند

۱- در ترکیبات آنونین دار از این مقوله بحث شده است. ۲- ناصر خسرو

مانند تسلیم بلا شرط ، چک بلا محل ، نامه بلا جواب ، آدم بلا تکلیف ، و گاه نیز کار قید را می‌کنند: «او بلا فاصله به تهران حرکت کرد» .

یاد آوری - در بعضی از ترکیبات پس از «لا» بجای اسم عربی اسم فارسی آمده است مانند «بلا درنگ» .

۹ - از ادوات ندا و منادی مانند یا رب ، یا علی ، یاللّتعجب ، وانفساء ، واحرب ، واحسرتا . این گونه ترکیبات باین صورتها به کار می‌روند :

الف - به صورت صوت ندا و منادای آن (یعنی به صورت دو کلمه) مانند

یارب ، یا علی ، یا ایهالناس (۱) ، وارشیداء :

پای ناخوانده رسید و نفرموده گران (۲) راه نفر بگشايد  
(خاقانی)

ب - به صورت یک صوت مرکب مانند واحزنا ، وامصیبتا ، واغوناه ، واطاقتنه ، واحرب واویلا واحسرتا (۳) ، (اینها همه صوت افسوس و اندوهند و تقریباً با هم مترادف و به معنی وای ، افسوس و مانند اینها هستند) ، یاللّتعجب (صوت تعجب به معنی شکفتا) ، وافرحتاه (صوت شادی و تحسین به معنی خوشایند) ، واحزنا کفته ام به شاهد حربا دی گله حربه جفای صفاها (خاقانی) پس بگورستان دیو افتاده ما تا قیامت نعره واحسرتا (مولوی) جفت او دیدش بگفتا واحرب پس بلاشش گفت نی نی واطرب (مولوی)

۱- در اینجا منادی «ای» و «الناس» بدل آن است .  
۲- وارشیداء، یعنی ای وای بر رشید ، مراد از رشید اینجا رشیدالدین فرزند خاقانی است و بیت فوق از تصیده ای است در ماتم وی ۳- این ترکیبها ازه وا ، ی ندبه و یک اسم که منادی مندوب است ساخته شده . الف آخر آنها زائد است .

کوه بیسود زخم تیرش گفت  
صاعقه است این نه تیر وانخواه  
(ابوالفرج)

گلشنی کز کل دمد گردد تباہ  
کلشنی کز دل دمد وا فرحتناه (۱) (مولوی)  
و اطاقناه از حسرت متواتری که گرفتارش را نه در دل قراری ممکن و  
نه در دیده غزاری متصور» (ترجمه تاریخ یمینی)،  
ج - به صورت اسم مانند روزگار و انصا :

پیش چنین تحفه کوتیمیمه عقل است  
واحزن از جان بوتمام برآمد (خاقانی)  
یاد آوری ۱ - گاه حرف ندا در « یا ایهالناس » حذف می شود و منادی و  
بدل آن باقی می ماند.

ایهالناس جهان جای تن آسافی نیست  
مرداد آباد جهان داشتن ارزانی نیست (سعدی)  
یاد آوری ۲ - این گونه ترکیبات امروز چندان مورد استعمال ندارند .  
۱۰ - از حرف جواب و کلمات قسم مانند « ای والله » و « لا والله » .

« ای والله » از « ای » حرف جواب (به معنی آری ) و واو قسم و مجرور  
آن ساخته شده و در اصل یعنی « آری به خدا » است ولی در تداول معنی آفرین  
می دهد و به عنوان صوت تحسین به کار می رود .

« لا والله » از « لا » حرف جواب و واو قسم و مجرور آن به وجود آمده و به  
معنی « نه بخدا » است و در فارسی به عنوان قید نفی جانشین جمله به کار می رود:  
« برادر شما از هوشمنگ بدگوئی کرده است ؟ لا والله » .

۱۱ - از لاعنقی و جار و مجرور مانند لا عن شعور ، لا عن قصد ، لاشرط.  
اینها در فارسی گاه کار قید و گاه کار صفت را می کنند: « او لاعن شعور این کار  
ها را می کند » .

---

۱۲ - « داء » آخر این منادا ها را هاء سکت خوانند .

۱۲ - از عطف دو کلمه به هم گاه از عطف دو کلمه عربی به هم کلمه مرکب ساخته می شود مانند «حاشا و کلا»، «لیت و لعل»، «لا و نعم»، «لا و بله» که اولی در فارسی کار قید و بقیه کار اسم را می کنند. به معنی «حروف عربی در فارسی» نگاه کنید.

۱۳ - از تکرار دو کلمه مانند الله الله، الامان الامان، الحذر الحذر، فرداً فرداً، حرف احرفاً. در مورد کلمات مکرر تنوین دار قبل از بحث کردیم و دیدیم که اینها اغلب در فارسی کار قید را می کنند و بقیه ترکیبات که غالباً از باب تحذیر عربی هستند در فارسی کار صوت تحذیر و افسوس را می کنند:

دل بسی خون به کف آور دولی دیده بریخت الله الله که نلف کرده که اند و خته بود (۱)

۴ - از حروف قسم و اسم مانند والله، بالله. اینها در فارسی کار قید تأکید را می کنند: «والله من او را ندیده ام». «بالله من او را نمی شناسم». «بالله» گاه نیز هم کار قید تأکید و هم کار صوت خواهش و تمتنی را می کند در آن صورت به معنی «ترا به خدا» است:

بخرام بالله تا صبا بیخ صنوبر بر کند برقع بر افکن تا بهشت از حوزه زیور بر کند (۲)

۱۵ - جزء کلمه مرکب - ترکیبات عربی گاه به عنوان جزئی از یک کلمه مرکب با کلمات فارسی ترکیب می شوند مانند «وارشیداء کنان»:

پای ناخوانده رسید و نفرموده گران وارشیداء کنان راه نفر بگشائید (۳)

\*\*\*

---

۱ - حافظ ۲ - سعدی ۳ - خاقانی

## جمله های عربی در فارسی

جمله های عربی در نظم و نثر فارسی بخصوص در آثار نشرنفی و سبک عراقی بسیار بکار رفته است. و کتابهای مانند عتبة الکتبه، کلیله و دمنه، هر زبان نامه، تاریخ جهانگشای جوینی بر است از این جمله ها. جمله های عربی در فارسی این نقش ها را بازی می کنند:

۱- جمله مستقل مانند: «بین الاحباب نسقط الاداب»، «العہدة على الرادى»، «سلام عليكم».

هر چند آزمودم از آن نبود سوم من جرّب المجرّب حلّت به الدامد (۱)  
۲- جمله واره که ممکن است جمله واره پایه یا جمله واره پیرو و مانند آنها باشد.

الف - جمله واره پایه مانند:

الا یا ایهال الساقی ادر کاما و ناولها که عشق آسان نمودا ولای افتاده شکلها (۲)  
بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسا (۳)

ب - جمله واره پیرو مانند:

در از لمان گفته ای: «لاتقطوا من رحمتی» دیگران را گفته ای «من هم اذاهم یقظهون» (۴)

- 
- ۱ - حافظ ۲ - حافظ. مصراع اول شامل دو جمله است که یکی جمله پایه است (الا یا ایهال الساقی ادر کاما) و جمله بعدی (ناولها) معطوف به آن است و دو جمله فارسی مصراع دوم جمله های پیرو آن و در حکم قید علت برای جمله های عربی است.
  - ۳ - جمله «احسن الی من اسا» (با حذف همزه به ضرورت قافیه) جمله پایه برای جمله شرطی «اگر مردی» است. ۴ - سنائي. دو جمله عربی در هر دو مصراع جمله های پیرو و در حکم مفعول است برای فعل گفته ای.

جادوان گفته‌ای در جادوی «النَّعْنَعُ الْغَالِبُونَ»<sup>(۱)</sup>

۳- اسم - گاه جمله‌های عربی در حکم دضاف ایه کلمه محفوظی مانند کلام و جمله میشوند در این صورت کار اسم<sup>(۲)</sup> را می‌کند :

« رحمة للعالمين » را « اهد قومی » ورد سازد

« لا تذر اذ ذاعني » گر بشنوی آمین مکن<sup>(۳)</sup>

باز آکه در فراق تو چشم‌امیدوار چون کوش‌روزه‌دار بر الله<sup>۱</sup> اکبر است<sup>(۴)</sup>  
ار این قبیل است اجزائی از جمله‌های معروف عربی که در فارسی متداول است مانند « آلت » . ( جزئی از آیه السَّتْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِي<sup>۱</sup> ) ، « و ان يکاد »  
( جزئی از و ان يکاد الذين لیز لقونک با بصارهم ) :

حضور خلوت انس است و نوستان جمعند و ان يکاد بخوانید و در فراز کنید<sup>(۵)</sup>

۴- صفت‌مانند : جل<sup>۱</sup> جلاله ، عم نواله ، تبارک و تعالی ، عز و ذکره ،  
صلتی الله عليه و آله ، رضی الله عنه ، خلد الله ملکه و برهاه ، دامت برکاته ، دام  
اقباله و سایر جمله‌های دعائی و همچنین « لا یزال » ، « لا یتغیر » و مانند آنها.

۵- قید مانند الحمد لله ، المنة لله ، ان شاء الله . الحكم لله ( یعنی ناجار )  
استغفر الله ( یعنی هرگز نه ) .

المنة لله که در میکده باز است

آن رونکه مرا بر در او روی نیاز است<sup>(۵)</sup>

آن گاه توبه استغفر الله<sup>(۵)</sup>

کارم به کام است الحمد لله<sup>(۵)</sup>

کردن نهادیم الحكم لله<sup>(۵)</sup>

۱- سنایی . جمله‌های عربی مصراع اول و دوم مانند جمله‌های عربی بیت پیش معمول است .

۲- البته این‌ها با جمله پیروی که کار اسم را بکند تفاوت دارد . ۳- سنایی .

یعنی جمله « رحمة للعالمين » و جمله « اهد قومی » و .... ۴- سعدی ۵- حافظ .

۶ - صوت مانند الله اکبر ، استغفارالله ، نعوذ بالله ، العیاذ بالله ، الله در  
قاتل ، عفایالله . الله اکبر به عنوان صوت تعجب یا اندوه بکار می رود :  
« الله اکبر از این مردم » (یعنی شکفتا از این مردم) . استغفارالله گاه به عنوان  
صوت افسوس به کار می رود .

از دست زاهد کردیم توبه وز فعل عابد استغفارالله (۱)  
نعمود بالله و العیاذ بالله نیز برای افسوس یا تعجب بکار می رود : « نعمود بالله  
از این مردم آزاران » . الله در قائل ، بارکالله ، لوحشالله ، جزاکالله ، عفایالله ،  
عفایالله ، ببارکالله و مانند آنها برای تحسین استعمال می شوند : « بارک الله از این مرد ».  
لوحشالله از قد وبالای آن سرو سهی زانکه همتایش بهزیر گنبد دوار نیست (۲)  
بدم گفتی و خز سندم عفایالله نکو گفتی سکم خواندی و خشنودم جزاکالله کرم کردنی (۳)

از بس که نکته گفتم در وصف آن شمایل هر کو شنید گفتاب الله در قائل (۴)  
جهان سرای غرور است و دیون نفس و هوا عفا الله آنکه سبکبار و بیگناه برست (۵)  
سرم به دنی و عقی فرو نمی آید تبارکالله از این فتنه ها که در سر ماست (۶)  
۷ - جزء کلمه هر کب - گاه جمله های عربی به عنوان یک کلمه با کلمات

فارسی ترکیب می شوند و کلمه هر کب می سازند مانند ارنی گوی در این بیت :  
با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موسی ارنی گوی بمهیقات بریم (۷)

---

۱ - حافظ    ۲ - سعدی    ۳ - منسوب به سعدی نگاه کنید به کلیات سعدی جاپ

معرفت ص ۵۷۲    ۴ - حافظ    ۵ - سعدی    ۶ - حافظ

۷ - حافظ ارنی یعنی خود را به من بنما و جزئی است از آیة « رب ارنی انظر الیک .. »

## قواعد عربی در فارسی

قواعد عربی به دو صورت در زبان فارسی به کار رفته است یکی با عبارات و کلمات عربی دیگر با عبارات و کلمات فارسی و غیر عربی - گاهی تصرفات و تغییراتی هم در این قواعد به وسیله ایرانیان به عمل آمده است که ما در باره علل آن کمتر بحث می کنیم و این کار را به وقت دیگری وا می گذاریم . اما تنها یاد آورمی شویم که قرینه - ازی (۱) . پیروی از عادات زبانی و بی اطلاعی از قواعد صرف و نحو عربی از عوامل مهم این گونه تغییرات است . از این کلمات تغییر یافته (۲) و به اصطلاح غلط (۲) گاه در آثار شاعران و نویسنده‌گان توانای زبان فارسی نیز دیده می شود که ما جای جای نمونه هایی از آن را بدست می دهیم .

این نکته نیز در خور یاد آوری است که کلمات عربی در آغاز ورود به زبان فارسی عموماً از قواعد زبان ما پیروی می کرده اند یعنی مثلاً این کلمات را بر طبق قواعد فارسی جمع می بسته یا از آنها اسم مصدر و صفت می ساخته اند اما از قرن ششم به بعد قواعد عربی هم با واژه ها و ترکیبات و عبارات عربی وارد

### ۱ - Analogie

۲ - این گونه استعمالات را که قدمای خلاف قیاس می گفته اند امروز غلط مشهور می نامند اما زبانشناسان عصر ما با اطلاق غلط به اینها مخالفند زیرا بر آنند که حتی این غلطها ، هم از قواعد خاص زبانشناسی پیروی می کنند و پژوهشگران فرنگ در این زمینه کتابهای فراوان نوشته اند . از آن جمله است کتاب معتبر « قواعد استعمالات غلط » Henri Frei ( Grammaire des fautes ) از زبان فرانسوی .

فارسی شد که تا امروز هم ادامه دارد . ما این قواعد را در سراسر کتاب حاضر  
شرح داده ایم ولی بعضی از این قواعد را دوباره از لحاظ تغییرات حاصل در آنها و یا  
از نظر تأثیری که در کلمات فارسی داشته‌اند باز می‌نماییم . اینها عبارتند از قواعد  
نسبت ، تثنیه ، جمع ، وزنهای عربی ، مصدر صناعی ، تنوین ، مطابق‌صفت و موصوف ،  
اسم‌تفضیل ، مفعول مطلق ، مفعول له (۱) .

نسبت - قواعد نسبت و استثنای آن را در کلمات عربی دیدیم (۲) اینک

در اینجا بهذکر چند نکته دیگر در باره آن می‌پردازیم :

۱ - بعضی از کلمات عربی مستعمل در فارسی از این قواعد پیروی نموده‌اند :

الف - تاء (۳) زائد برخی از کلمات هنگام نسبت حذف نشده است مانند

ملکتی ، صنعتی ، حشمیتی ، ملامتی ، ملامتیه ، فلاحتی ، حکمتی ، دولتی .

الا ای دولتی طالع که قدر وقت می‌دانی

گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش (۴)

ب - الف آخر بدل به واو شده است مانند رضا : رضائی (بهای رضوی) .

ج - بعضی از این کلمات در فارسی گاه برطبق قاعده و گاه برخلاف آن

به کار رفته‌اند . از این قبیلند :

زراعت : زراعی ، زراعتی . تجارت ، تجارتی ، تجارتی . یمن : یمانی

یمنی . جزائر : جزری ، جزائری . مرتضی : هر رضوی ، هر رضائی . مجتبی :

مجتبیوی ، مجتبائی .

---

۱ - البته شاید بهتر بود بعضی از این مطالب را در زیر همان عنوانهایی که قبل از این مطالب آورده ایم می‌نوشتیم . ۲ - ص ۱۰۷ ۳ - یعنی ده ، که در فارسی بدل به

«ت» یا «ه» غیر ملفوظ می‌شود ، ۴ حافظ

د - چنان که دیدیم یاء نسبت اسم را تبدیل به صفت می کند بنا بر این صفت نیازی به یاء نسبت ندارد با اینحال برخی از صفات عربی در فارسی یاء نسبت گرفته اند مانند قدیمی، صنوعی، معمولی، معمولی بجای قدیم، مصنوع، صمیم و معمول.

ه - علامت جمع و نسبت در یك جا جمع شده اند مانند: اصولی، صادراتی، وارداتی، مطبوعاتی، مخابراتی، انتشاراتی، تبلیغاتی، مطالعاتی و انتخاباتی.

۲ - بسیاری از صفات نسبی بوسیله فارسی زبانان از فرنگی ترجمه شده است:

طلائی (doré)، اداری (administrative)، قانونی (legal)، مصنوعی (économique)، اعدالی (modéré)، اقتصادی (artificiel)، نظامی (militaire)، معمولی (ordinaire).

۳ - بعضی از کلمات فارسی و غیر عربی بر طبق قواعد نسبت عربی منسوب شده اند از این قبیلند: مانی : مانوی، دهلي : دهلوی، هری : هروی، مراغه : مراغی.

کاه قواعد نسبت عربی به صورتی غلط و تغییر شکل یافته در کلمات فارسی یا غیر عربی به کار رفته است مانند: فرانسه : فرانسوی، غزله: غزوی، تنه (۱) یعنی گنجه : گنجوی (۲) بخ یا بخشور (۳) : بخوی، متوبه : متوى.

«ان» آخر بعضی از کلمات فارسی هنگام نسبت گویا به قرینه «ان» نشینی عربی حذف شده است مانند: دیلمان: دیلمی، بغلان: بغلی، بدخشان: بدخشی، (۴).

- 
- ۱ - شهری در هند      ۲ - ممکن است یاه غیر ملفوظ این کلمات را «ة» بدل از واو عربی تلقی کرده و به قرینه «لغة»، و «سنة»، که منسوبشان میشود لغوی و سنوی منسوب نموده باشند.
- ۳ - شهری بین هرات و مردو. ممکن است «بغ» را به قرینه «اخ» و «اب» عربی که واو آخرشان حذف شده است به صورت بنوی منسوب گردیده باشند (منسوب اخ و اب می شود اخوی و ابوی).
- ۴ - اینها همه نام جایها هستند.

دوكلمه بخارا و طبرستان (۱) بدون هیچگونه انظیری در فارسی یا عربی به صورت  
بخاری و طبری منسوب شده اند .

بعضی از کلمات فارسی به صورت مؤنث منسوب میگردند مانند بهاریّه و  
در فارسی به عنوان صفت به جای موصوف به کار می روند برخی از این گونه  
واژه ها فقط به صورت جمع در فارسی امروز استعمال می شوند مانند پندیّات ،  
چرتیّات ، جفنگیّات ، پوچیّات .

تشنیه - در فارسی صیغه خاصی برای تشنه نیست اما با ورود مشتا های عربی  
در فارسی خواه و ناخواه چنین وجهی در زبان ما نیز موجود است پیدا می کند نهایت  
این که تشنه های عربی در فارسی فراوان نیستند و آنها بی هم که وجود  
دارند بیشتر به صورت نصبی و جرّی به کار می روند مانند مجلسین ، طرفین ،  
و سطین امادر آثار قدیم و جه رفعی نیز به ندرت دیده می شود مثل توأمان ، فرقان (۲)  
جمع - در باره جمع های مکسر و سالم نیز پیش از این بحث کردیم (۳)  
و یاد آور شدیم که بعضی از جمهای مؤنث سالم در فارسی بر خلاف قاعده (۴)  
به کار رفته اند مانند بروات (۵) ، تلفات ، نفرات ، زوجات (۶) هاء ات .

بعضی از جمع های مؤنث در فارسی ترجمه کلمات مفرد خارجی هستند و  
عبارتنداز: صادرات (exportation) ، واردات (importation) ، تبلیغات (propagande) .

- 
- ۱ - این دو کلمه بصورت بخارائی و طبرستانی نیز منسوب گردیده اند .
  - ۲ - توأمان یا دو پیکر یا جوزا یکی از برجهای دوازده گانه است، فرقان نام دوستاره  
روشن است در شمال. برای دیدن توضیح بیشتر رجوع کنید به مفرد و جمع دکتر معین ص ۷  
چاپ ۱۳۳۲ - ص ۸۱ - ۴ - نگاه کنید به م ۸۲ یادآوری ۱ - ۵ - بروات جمع  
برات است و برات خود صورت محرف برآمده است بنابراین جمع صحیح آن برآمات است
  - ۶ - واو « زوجات » باید ساکن باشد .

بطوری که دیدیم پسوند «جات» در فارسی از «ات» عربی ساخته شده است (۱).

واژه‌های احجام، امیال، اجنبه جمع حجم، میل، جن نیستند و جمع صحیح آینها حجوم و جنسی است.

کلمات مخارج، مساعی، معاوی، شرایط، خلائق، صنایع با آن که جمع مکسر مخرج، مسعاة، معاب یا معابه، خلیقه (۲)، صناعة هستند در فارسی آنها را جمع خرج، سعی، عیب، شرط، خلق، صنعت (۳) می‌پندارند.

جمع مکسر در کلمات فارسی - بعضی از کلمات فارسی و غیر عربی را جمع مکسر بسته اند. این گونه جمجمه‌ها گاه در عبارات عربی هم آمده است از آن جمله اند: دراویش، فرامین، بسانین، میادین، خوانین، خواتین، بنادر، بلابل، لشوش، رنود.

هرجا که شاهدی چون دنودش به مرکشیم هرجا که زاهدی چو جهودش قفاز نیم (۴) چنان که دیده می‌شود در این گونه موارد بیشتر از وزنهای فعال و فعالیل استفاده شده است

وزنهای عربی در فارسی - ایرانیان با وزنهای عربی که پیش از این به تفصیل آنها را مطالعه کردیم لغتها بی ساخته و استعمال کرده اند که در عربی یا اصلاً به کار نمی‌روند و یا اگر هم به کارمی روند به معنی دیگری است. این گونه

۱ - به حاشیه ص ۸۴ رجوع کنید.

۲ - خلیقه در عربی به معنی سرشت و طبیعت است ولی به معنی مخلوق و آفریده هم آمده است اما مخلائق چون مفردش در فارسی امروز بکار نمی‌رود در بدو امر جمع خلق به نظر می‌رسد. همچنین است وضع مسعاة (به معنی سعی) و شریطه (به معنی شرط).

۳ - صنعت در عربی مصدر مزه و به معنی دیگبار ساختن، است اما در فارسی مترادف با صناعت است.

۴ - فآنی

لغات بر سه دسته اند یکی از ریشه عربی ، دوم از ریشه فارسی سوم از ریشه عربی و فارسی .

۱ - لغات ساختگی از ریشه های عربی - این نوع واژه ها فراوانند و ما آنها را از لحاظ نوعشان در اینجا طبقه بندی می کنیم :

الف - مصدر ها که عبارتند از حفاظت ، دخالت ، خجالت ، رشادت 'رضایت' شباخت ، نقاوت ، قضاوت ، فلاکت ، هلاکت ، فراغت (اصلًا به معنی تشویش) 'رشاء (اصلًا به معنی ریسمان) ، سکونت ، قیمومت ، شیخوخت ، دهشت ، خجلات ، تبانی ، تصاحب (اصلًا یعنی دوستی) 'تبرز ، تحکیم ، (اصلًا به معنی حکم فرادادن) ، نهیمیر (اصلًا یعنی طول عمر دادن) تنقید ، ترمیم ، اعزام ، تمرکز ، تمسخر ، استجاره ، اجاره ، اداره (اصلًا به معنی چرخاندن) ، تقدیر (اصلًا به معنی اندازه گرفتن) ، تشکیلات .

ب - اسم فاعل ها مانند باکره ، شابق ، متنفذ ، مفترض ، مکنی ، مومن ، مدیر ، منعدم ، منقاد ، منجی ، متعرکز 'مسری ، منضجر .

ج - صیغه های مبالغه مانند بقال (اصلًا به معنی توه فروش) ، آخاذ ، خرآج (اصلًا به معنی زیرک) 'سیاس(۱)، ثبات ، درآک ، حرآف ، نطاف ، خرآز ، قطور (اصلًا به معنی ابر پر باران) .

د - صفت های مشبه : جبون . خجول ، فکور ، حجمیم ، خلیق (اصلًا به معنی شایسته) ، شبیه ، فجیع ، دخیل ، روشن ، سلیس .

---

۱ - اگر قیاساً بخواهیم از سیاست که اجوف و اوی است صیغه مبالغه بسازیم باید بگوییم سواس

۵ - اسمهای مفعول: مبغوض، موسوم (اصلًا به معنی داغدار)، مظنون،  
مغروض (اصلًا به معنی بربده)، موعود، مغلوك، مکروم، مولود (۱)، محبط،  
مدمن، مزلف، مدام (اصلًا به معنی شراب).

۶ - مصدرهای ملعنت (اصلابه معنی مستراح) در فارسی به معنی لعن است.  
افلیج نیز از لغات مجمعول است و صحیح آن مغلوج است.

۷ - لغات ساختگی از ریشه های فارسی - این گونه لغات را هم از لحاظ  
نوع آنها طبقه بندی می کنیم.

الف - مصدر مانند نزاکت از نازک فارسی:

از نزاکت رنگ گربر چهره کل بشکفده خار از بیطاقی در چشم بلبل بشکفده (۲)

ب - صبغه مبالغه مانند نرآد (از نرد)، نیاز (از نیزه)، فیل (۳)  
(از فیل): «وفیلان سلطان بر پی رفتند و همه را با مرابط حضرت آوردند».  
(ترجمه تاریخ یمینی ص ۳۶) تصحیح دکتر شعار

ج - اسم مفعول مانند مشهور (از مهر).

مکلاه از ماده کلاه نیز از این گونه لغات است (۴).

۸ - لغات ساختگی از ریشه فارسی و عربی - ایرانیان کامی با وزنهای  
عربی لغاتی ساخته اند که ریشه آن از دو جزء فارسی و عربی است از آن جمله است  
تحرهز (از حر امزاده): «کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و تحرهز و نمیمت

۹ - مولود به معنی ولادت یافته ولی در فارسی به معنی زمان ولادت هم به کار می رود.

۱۰ - صائب ۱۱ - فیال از کلمات مغرب است که در عربی نیز به کاررفته است.

۱۲ - اکثر مثالهای دو صفحه اخیر از مقاله غلطهای مشهور دکتر عبد الرسول خیامپور  
استخراج شده است به آن مقاله در مجله دانشکده ادبیات تبریز رجوع کنید.

را صرامت و شهامت نام کنند» (تاریخ جهانگشای جوینی ص ۴۷)

تنوین در فارسی - کلمات عربی تنوین دار در قدیمترین آثار فارسی (۱)

به چشم می‌خورند. این کلمات در ابتدا اندک بوده اند ولی از قرن ششم به بعد مانند سایر کلمات و قواعد عربی به زبان ماهجوم آورده اند. از این قرن استعمال کلمات تنوین دار که پیش از این سماعی و محدود بود به صورت قیاسی معمول شد و ترکیبات تنوین دار (۲) نیز از قرن پنجم و ششم در فارسی رایج گردید. در عصر حاضر از استعمال ترکیبات تنوین دار کم شد اما نه تنها از روای کلمات مفرد تنوین دار کاسته نشد بلکه علاوه بر به کار رفتن اغلب واژه های تنوین دار قدیم تعداد زیادی واژه تنوین دار تازه نیز وسیله ترجمه کلمات فرنگی وارد فارسی شد که از آن جمله اند: *عميقاً* (deeply, profondément)، *كاملأ* (personnellement)، *شخصاً* (directly, directement)، *أخيراً* (dernièrement)، *امراً* (completely, complètement)، *استثناءً* (necessairement)، *ازواماً* (exceptionnellement)، *احتمالاً* (assurement)، *بالطبع* (certainement)، *بالطبع* (éventuellement)، *معمولأً* (régulièrement)، *منتظماً* (ordinairement)، *أساساً* (essentiellement).

بعضی از کلمات غیر منصرف عربی که تنوین نمی گیرند در فارسی با تنوین به کار رفته اند مانند اکثراً، اقلالاً.

برخی از واژه های فارسی و غیر عربی نیز در زبان ما تنوین گرفته و بین

- ۱ - *عهدنا* و *حقنا* دو کلمه تنوین دار است که اولی در اواخر قرن چهارم در شهر کسانی مروزی و دومی در اوایل قرن پنجم در شهر بهرامی سرخسی بنظر نگارنده رسیده است: *گوئی* که دوست قرطه شعر کبود خوش تا جایگاه ناف به *عهدنا* فرو درید *حز* *تلخ* و *تیره*. آب ندیدم در آن زمین حقنا که هیچ باز ندانستم از زکاب
- ۲ - برای دیدن ترکیبات تنوین دار به من ۱۳۶ درجوع کنید.

طبقاتی از جامعه متداول شده اند مانند : تلگرافا ، تلفنا ، جانا ، زبانا ، ناچارا  
دوها ، سوما .

یاد آوری - کلمات نوین داری که در فارسی به کار می روند از لحاظ  
صرفی یا اسمند یا صفت و در جمله های فارسی غالباً کار قید را می کنند ولی به  
ندرت اسم و صفت و صوت و پیوند هم در میان آنها دیده میشود (۱)

مصدر صناعی - ۱ - بسیاری از مصادر های صناعی که به وسیله ایرانیان  
ساخته شده است با قواعد ساختن این گونه واژه ها در عربی سازگار نیست مانند  
اسلامیت (۲) .

۲ - بعضی از مصادر های صناعی امروز نازگی دارند و ترجمة کلمات  
فرانسوی یا انگلیسی هستند (۳) .

۳ - « بیت » گاه به آخر کلمات فارسی و غیر عربی می چسبد مانند :  
خشکیت ، ایرانیت (۴) .

مطابقہ صفت و موصوف - در فارسی برخلاف عربی صفت و موصوف معمولاً  
با هم مطابقه نمی کنند نه در تذکیر و تأثیث (۵) و نه در مفرد و جمع . اما توجه  
به این نکات در این مورد لازم است :

۱ - چنان که دیدیم از قرن پنجم و ششم به بعد مطابقہ صفت و موصوف در  
عربات عربی مستعمل در فارسی رایج شد مانند صفات حمیده و تاییح حاصله .

در فارسی امروز بسیاری از این مطابقہ ها در مورد کلماتی که از فرنگی

۱ - برای دیدن مثال پیوند صفت به صفحه ۱۲۴ و حاشیه آن و برای ملاحظه مثالهای  
ام به صفحه های ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ رجوع کنید .

۲ - ص ۶۱      ۳ - ص ۶۰      ۴ - ص ۵۸      ۵ - زیرا در فارسی  
مذکور و مؤنث نیست .

ترجمه شده اند به چشم می خورد .

۲ - گاهی بی هیچ دلیلی برای موصوف های فارسی که نامذکر و نامؤنستد صفت مؤنث آمده است مانند در آمد حاصله ، لاله حمرا ، گبید خضرا :  
به زیر گنبد خضرا چنان نوان بودن      که اقتضای فضاهای گنبد خضر است (۱)  
گاه برای موصوف جمع فارسی صفت جمع عربی آمده است مانند پیغمبران  
عظام و گاه نیز صفت جمع فارسی آمده است مانند رندان صبوحی زدگان :  
به صفائی دل رندان صبوحی زدگان      بس دسته به مقنای دعا بگشایند (۲)  
مطابقه حال با صاحب آن - در فارسی حال (قید حالت) برخلاف عربی  
با صاحب آن مطابقت نمی کند اما در ترجمه از جمله های عربی گاهی این مطابقه  
دیده می شود : « به گراف در زمین مرورید بدکاران » (۳) در ترجمه « و لا تعثوا  
فی الارض مفسدین » (۴) . که « بدکاران » به معنی « با بدکاری » قید حالت  
است و بر خلاف معمول فارسی به پیروی از « مفسدین » عربی که حال است به  
صورت جمع آمده .

یاد آوری - در فارسی غیر ترجمه هم به ندرت مطابقه قید حالت با صاحب  
آن (فاعل یا مفعول فعل) به چشم می خورد :

نشستند هر دو پراندیشگان      شده تیره روز جفا پیشگان (۵)  
« هستان » نیز در تاریخ بیهقی به عنوان قید حالت جمع بسیار است :  
« سرهنگان و خیلناشان و اصناف لشکر را بر آن خوان نشاندند و شراب چون

۱ - انوری      ۲ - حافظ      ۳ - کشف الاسرار ج ۲ ص ۴۸۲  
۴ - آیه ۳۶ از سوره عنكبوت . از این گونه مطابقه ها در کتابهای تفسیر فراوان است  
به مقاله نکارنده ذیر عنوان « نشانه جمع و قید » در مجله وحدت سال دوم شماره اول رجوع  
گنید ۵- شاهنامه ج ۱ ص ۹۴ س ۶۴۴ چاپ برو خیم .

جوی آب روان شد چنان که هستان بازگشتند ، (تاریخ بیهقی ص ۵۴۱ م ) (۱) .  
 مفعول مطلق در فارسی - از اقسام مفعول مطلق (۲) مفعول مطلق نوعی در  
 فارسی به کار می رود و آن مصدری است که با متهم خود چگونگی فعل را بیان  
 می نماید بنابراین کار قید کیفیت رامی کندواز گر و (۳) های قیدی کیفیت بشمار می رود .  
 در عربی مفعول مطلق فراوان است اما در فارسی چنین نیست و آنجا هم که به کار  
 می رود بیشتر تحت تأثیر عربی است ، از همین رو در آثاری که از عربی ترجمه  
 شده است نسبتۀ بسیار است : « می خوانند آن را سزا خواندن » (۴) در ترجمه  
 « يتلوه حق التلاوته » (۵) . « حق التلاوته » چنان که می بینیم در ترجمۀ تفسیر  
 طبری « سزا خواندن » ترجمه شده درحالی که در کشف الاسرار « پی بردن بسزا »  
 ترجمه گردیده است : « پی بردن به آن پی بردن بسزا » (۶)

۱ - به مقالۀ سابق الذکر نگاره یا به تاریخ بیهقی مصحح دکتر فیاض و دکتر غنی صفحه  
 های ۳۴۲ ، ۴۹۷ ، ۵۹۱ رجوع کنید .

۲ - در عربی سه قسم مفعول مطلق هست : ۱- نوعی ۲- عددی ۳- تأکیدی .

۳ - گروه یا گروه و ازه دستوری دو یا چند کلمه است که کار یک کلمه ( اسم ، قید  
 صفت ، پیوند ... ) را می کند می آن که ترکیب شود یا جمله تشکیل دهد مانند بهمنظور  
 این که ( به معنی تا : گروه پیوندی ) ، غیرقابل بخش ( گروه و صفت ) ، فارغ بودن  
 ذکفر و دین ( گروه اسمی ) : « فارغ بودن ذکفر و دین من است » .

۴ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۱۰۱ ۵ - سورۃ البقرہ آیه ۱۲۱ در اینجا حق  
 زایب مفعول مطلق و تلاوت مضاف الیه آن است .

۶ - کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۳۳ در ترجمه همان آیه . البته چنان که دیده می شود  
 این ترجمه ها تحتاللفظی است و به شیوه فارسی قصیح نیست مثلا در اینجا کافی بوده حق التلاوته  
 « بسزا » ترجمه و گفته می شد آن را بسزامی خوانند . برای دیدن این گونه مثالها  
 رجوع کنید به کشف الاسرار جلد ۷ ص ۴۲ س ۱۵ و ص ۱۹۹ و جلد ۱ ص ۳۲۰ و ۳۲۱

در اشعار منوچهरی و تاریخ بیهقی و التفہیم ابو دیحان که متأثر از عربی

هستند نیز مفعول مطلق وجود دارد :

فرود آورد به درگاه وزیرم فرود آوردن اعشی به باهل (منوچهري)

« بيرند بريلن بر پشت گرده » (التفہیم ص ۸۳). « بخشیدن

راست » (همان کتاب ص ۳۶۲). « غلامان را بفرمود تا بزدند زدنی سخت

و قباش پاره کردند » (بیهقی ص ۱۶۳ مصحح دکتر فیاض و دکتر غنی) (۱).

در آثار غیر ترجمه و آنها بی که از عربی متأثر نشده اند نیز مفعول مطلق

به چشم می خورد :

بخندید خندیدنی شاهوار جنان کامد آوازش از چاهسار (فردوسی)

قاددان را بر عصایت دست نی تو بحسب ای شه مبارک حفظتی (مولوی)

نگه کرد و نجیده در من قبیه نگه کردن عاقل اندر سفیه (سعدی)

امروز هم مفعول مطلق بسکار می رود : « خودبیم خوردنی حسابی ».

« خندید چه خندیدنی »، « رفتیم اماً چه رفتنی » (۲)،

---

۱ - درجوع کنید به تاریخ بیهقی صفحه های ۴۲ و ۴۲ و ۳۸ و ۲۰۷ و ۲۰۷ مصحح دکتر فیاض و دکتر غنی .

۲ - در زبان انگلیسی هم اصطلاحی است به نام « The cognate object » و به معنی « مفعول هم‌بیشه » که تا حدی مرتبط با مفعول مطلق است :

او زندگی کرد زندگی درازی He lived a long life

ولی در کتابهای دستور فرانسوی و فرهنگهای زبان‌شناسی چنین اصطلاحی را نیافتد ام. درجوع کنید به « Dictionary of linguistics » تالیف Mario A. Pei و « Lexique de la Terminologie linguistique » تالیف Frank Gaynor

تألیف J. Marouzeau

مفعول له . مفعول له در عربی اسمی (۱) است که فعل برای آن واقع می شود یا بعبارت دیگر غایت وقوع فعل است مانند «**ضربَتْهُ تَأْدِيبًا**» ( او را به منظود تربیت زدم ) ، مثال دیگر از قرآن : «**يَعْلَمُونَ أَصَابُهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعقِ حَذْرَ الْمَوْتِ**» (۲) یعنی «انگشت‌های خود را در گوشها کنند از بیم آن که صاعقه رسد به ایشان از بیم مرک » (۳) چنان‌که دیده می‌شود اولاً مفعول‌لدر فارسی و عربی برسبیت هم دلات می‌کند و تنها برای بیان غایت فعل نیست . ثانیاً در فارسی با حروف اضافه «از» و «برای» یا متراوف‌های آنها مانند «از برای» ، «به منظور» ، «به علت» ، «به سبب» می‌آید . مگر در بعضی از ترجمه‌ها که ممکن است حرف اضافه آن به نقلید از عربی حذف شود مانند : «کنند انگشت‌ها اند گوشهاشان از صاعقه‌ها بیم مرک » (۴) . «خداوند خوبی را می‌خواهند بیم و امید » (۵) ، در ترجمه «**يَدْعُونَ رَبَّهِمْ خَوْفًا وَ طَمْعًا**» (۶) . بطوری که می‌بینیم « خوفاً و طمعاً » در فارسی « بیم و امید » ترجمه شده است ( به جای از بیم و امید ) مثال دیگر : «**خَوَاهِدُ بِيَشْتَرِي إِلَيْهِ كِتَابًا** از اهل کتاب ار بازگردانندی شما را از پس ایمان شما کافری حسدی از فزدیک تنهاشان » (۷) . در ترجمه «**كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْيَرْ دُونِكُمْ مِنْ بَعْدِ اِيمَانِكُمْ حَسْدًا مِنْ عَنْدِ أَنفُسِهِمْ** » (۸) .

- ۱ - این اسم اگر بخواهد منصوب شود حتی باشد صدر و امر قلب باشد و فاعل و زمان وقوع آن باید با فاعل و زمان وقوع فلش نیز ممکن باشد :
- ۲ - سوره بقره آیه ۱۹ - **كَشْفُ الْأَسْرَارِ** ج ۱ ص ۷۶ در ترجمه همان آیه .
- ۴ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۲۱ ( در ترجمه همان آیه ) ۵ - **كَشْفُ الْأَسْرَارِ** ج ۷ ص ۵۲۹ س ۲۱ ۶ - سوره سجده آیه ۱۶ ۷ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۹۹ س ۱۱ ۸ - سوره البقره آیه ۱۰۹

ضمناً مفعول له های عربی بهمان صورت اصلی خود در زبان فارسی نیز نفوذ کرده و در آثار زبان ما به کار رفته اند مانند تیمّنا ، تقدّنا ، تعمیماً ، توسعّاً یعنی برای تفّنن ، برای تیمّن ، برای تعمیم ، برای توسعّ : « و بعضی از آنها تیمّنا نگارش یافت » (۱) . « بعضی از نتایج افکار ابکارش تیمّنا تحریر شد » (۲) « ولی تعمیماً للفائده تکرار آن را در این موضع خالی از فائده ندانستیم » (۳) . « و این اصل معنی آن بوده پس از آن توسعّاً به معنی مطلق نامه استعمال شده است » (۴) .

ا- تم تفضیل - در قدیم پسوند « تر » هم به معنی کنونی آن آمده است و هم به معنی « ترین » . مثال برای معنی کنونی آن :

چه خوش صبدلام کردی بنازم چشم مست را

که کس آهوی وحشی را ازین خوشترا نمی‌گیرد (حافظ)

مثال برای « تر » به معنی « ترین » : « و بدان ای پسر که سرش مردم چنان آمد که تکاپوی کنندتا از دنیا آنچه نصیب او آمده باشد به گرامیتر کس خویش بماند و نصیب من از دنیا سخن آمدو گرامیتر کس بر من تویی » (۵) .

اگر چند از نامورتر تباری و گرچند از بهترین خاندانی (فرخی) .  
بنابراین در اینجا مثابهتی است بین کلماتی که در فارسی با پسوند ترا ساخته شده اند و افعال تفضیل عربی یعنی هر دو هم معنی تفضیلی دارند و هم معنی عالی از اینرو « تر » به معنی « ترین » ممکن است تحت تأثیر ترجمه عربی به وجود

---

۱ - مجتمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۰      ۲ - مجتمع الفصحاء ج ۱ ص ۵      ۳ - محمد قزوینی در تعلیقات چهار مقاله ص ۶۰ چاپ دکتر معین      ۴ - ملک الشعراه بهار به نقل از سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۵      ۵ - قابوسنامه ص ۳ مصحح دکتر یوسفی .

آمده باشد.

حروف اضافه در فارسی و عربی - بسیار دیده شده است، که معنی حروف اضافه زبانی از راه ترجمه و بر خلاف معمول به زبان دیگر نفوذ کرده مانند استعمال حرف اضافه «برای» پیش از اسمها و قیود زمان (برای همیشه، برای مدت بکمال) فارسی که تحت نثیر فرنگی است (*for ever*، *pour toujours*) در حالی که پیش از آن چنین مورد استعمالی در فارسی نبوده است و مثلاً بجای «برای همیشه» تا جاودان، جاودان، همیشه گفته می شده است.

بر طبق این قاعده به کار رفتن بسیاری از حروف اضافه در اصطلاحات فارسی مقتبس از عربی است یا به عکس مانند «بر عصیا» (کوه کورانه) از «علی العصیا»، «در گذاشتن از» از «عفی عن»، «بر سبیل» از «علی سبیل»، «نگه کردن در» از «نظر فيه»:

تو چون هوری واين راهست همچون هوی بت رويان  
مروزنها بر تقلید و بر تخمین و بر عمیا (سنائی)  
اکنون که توبه کردید از شما در گذاشتم (۱) بجای شما را غفوکردیم  
یا شما را بخشدیم.

«و الا علی سبیل الندراة گلهای بوییده و دست مالیده دیگران استشمام نکرده» (۲). در فارسی هم داریم: بر سبیل ندرت (۳)، بر سبیل اتفاق (۴)، بر سبیل تصادف (۵)، بر سبیل تعجیل (۶)، بر سبیل افترا (۷)، بر سبیل تطوع و تبرع (۸)

۱ - تفسیر تربت جام ۲ - مرزبان نامه ۳ - از اصطلاحات امروز

۴ - منتقیخ کلیله و دمنه ص ۲۶ من ۱۱ ۵ - همان کتاب ص ۴۳ من ۱۳ من ۶ - همان کتاب ص ۱۴۳ من ۱۰-۱۱. با توجه به اینکه کلیله و دمنه ترجمه از عربی است درستی فرض ما درمورد «بر سبیل» ثابت میشود.

بر سبیل اختصار : « و بر حکم فرمان عالی این چند فصل برسبیل اختصار نوشته آمد » (۱).

نگه کرد رنجیده در من فقیه نگه کردن عاقل اندر سفیه (بوستان) و از این قبیل است : در جمله (فی الجمله) ، و در حال (فی الحال) (۲). از جمله (من جمله) ، برفور (علی الفور) ، سلام بر شما (سلام علیکم) (۳). لغات و اصطلاحات ترجمه شده از عربی - چنانکه در ذیل عنوانهایی از قبیل مطابقه صفت و موصوف ، مطابقه حال و ذو الحال ، مفعول مطلق ، مفعول له ، اسم تفضیل و حرف اضافه دیدیم برخی از قواعد عربی از راه ترجمه در فارسی نفوذ کرده است اکنون برای تکمیل فایده می گوییم ترجمه از عربی علاوه بر تأثیر دستوری تأثیر لغوی نیز در فارسی داشته است (۴) و ما در اینجا فقط به چند نمونه اشاره می کنیم (۵) و چند اصطلاح ترجمه شده از عربی را می نویسیم :

---

۱ - سیاستنامه ص ۱۴ مصحح عباس اقباس. بر سبیل و اسم پس از آن گروه قیدی تشکیل می دهد . ۲ - در فارسی « در زمان » و « اندر زمان » هم داریم که مقتبس از « از زمان » پهلوی است که در کارنامه اردشیر با بکان پسیارآمده است و در « در » بر سر کلماتی مانند در وقت ، در حال و در ساعت ممکن است تحت تأثیر عربی نداشد . بهر حال ، در این زمینه تأمل بیشتری باید کرد .

۳ - مشابهت این گونه اصطلاحات در دو زبان همیشه بر اثر ترجمه نیست بلکه بسیاری از این موارد حاصل توارد است مانند نظرفیه عربی و to look at انگلیسی ، در واقع فارسی و فی الواقع عربی و in fact انگلیسی و en réalité فرانسوی ، فی الحقيقة عربی و در حقیقت فارسی و en vérité فرانسوی ، فی الاصل عربی و در اصل فارسی و فرانسوی en principe انگلیسی .

۴ - نثر عربی تحت تأثیر پهلوی و بوسیله نویسنده کان و مترجمان ایرانی نسب و پهلوی دانی جون ابن المقفع و عبدالحمید کاتب کمال یافت و مثلاً درسه قرن اول هجری کتابها و رسالات فراوانی از پهلوی به عربی ترجمه شد از آن جمله است . کتاب التاج ←

هر د ره ' رونده ، راه رو ' ره رو همه ترجمه سالیک عربی به معنی عارفند :  
 تو ز خوک خویش اگر آگه نه ای سخت معدوری که هر د و نه ای (منطق الطیر)  
 آمد افسوس کنان مفجعه باده فروش گفت بیدار شوای ره رو خواب آلوه (حافظ)  
 « تنی چند از روندگان متفق سیاحت بودند » ( کلستان ) .

→ کلیله و دمنه ، نامه تنسر ، گزارش شطرنج ، لهر اسب نامه ، آئین چو گان زدن ، آئین تبر  
 اندازی ، کتاب الاختلاج ، کتاب الفال ، کتاب زجر الفرنس ، بهرام دخت ، سیرت اردشیر ،  
 متور پزشکی و بباری دیگر ( برای آگاهی بیشتر به کتاب تاریخ ادبیات درایران جلد  
 اول ص ۱۴۶ رجوع کنید ). بنابراین نثر عربی متأثر از پهلوی است و از سوی دیگر  
 بسیاری از کتابهای فارسی از عربی ترجمه شده اند از این قبیلند تفسیرهایی مانند ترجمه  
 تفسیر طبری ، کشف الاسرار ، تفسیر ابوالفتوح رازی و کتابهایی چون شرح تعریف ، تاریخ  
 طبری ، ترجمه تاریخ یمینی ، تاریخ بخارا ، رسائل قشیریه ، الفرج بعد الشدة ، مصباح  
 الهدایه و مفتح الکفایه و دوهای مانند آنها . بعضی از کتابهای فارسی از پهلوی به عربی و آنکه  
 از عربی بفارسی درآمده اند مانند کلیله و دمنه و سند باد نامه . از این‌رو تأثیر پهلوی  
 در عربی و عربی در فارسی انکار نا پذیراست مثلًا تأثیر جمله بقدی عربی در فارسی  
 قرن چهارم و پنجم در تفسیرها و تاریخ یوونی به خوبی هویادست . با این ترتیب فارسی  
 دری که خود دنباله زبان پهلوی است به دو صورت از آن متأثر است یکی تأثیر مستقیم  
 و از راه تحول زبان و ترجمه از پهلوی و دیگر غیر مستقیم و به وسیله ترجمه‌از عربی که خود  
 متأثر از پهلوی است بنابراین بدرستی معلوم نیست که بعضی از اصطلاحات فقط متأثر  
 از عربی است یا این که غیر مستقیم از پهلوی گرفته شده است مثلًا مادر پهلوی و فارسی «اندر زمان »  
 و در عربی « فی الحال » و در فارسی « در حال » داریم اکنون این سوال بیش می آید که آیا  
 « فی الحال » تحت تأثیر « اندر زمان » پهلوی است یا در خود عربی هم اصلاح‌نین اصطلاحی  
 وجود داشته است و سرانجام معلوم نیست که « در حال » ترجمه مع الواسطة از پهلوی است  
 یا فقط ترجمه از عربی است و یا اصلاً لغتی است که ایرانیان تحت تأثیر اصطلاحاتی  
 مانند اندر زمان ساخته اند .

و از این قبیل است ، ترسا ترجمة راهب ، دختر رز ترجمة بنت العنبر ،  
 قصه برداشت (شرح حال نوشتن) ترجمة رفع القصه ، حاجت برداشت ( حاجت  
 خواستن ) ترجمة رفع الحاجة ، داستان زدن ترجمة ضرب المثل ، برغم ترجمة  
 على رغم، یگانه زمانه ترجمة وحیدا العصر، ای عجب ترجمة باللعجب، گرفتن (به معنی مجازات  
 کردن) ترجمة اخذ عربی به همان معنی ، چشم خروس ترجمة عین الدیک ، عقدہ  
 گشایی ترجمة حل "العقدہ" پر شدن آینه و چشم از چیزی ترجمة ملاٹ  
 منه عینی :

دختری ترسا و روحانی صفت در ره روح الله شد معرفت (منطق الطبر)  
 مراسجه گه بیت بنت العنبر بس که از بیت ام القری می گریزم (خاقانی)  
 دوستان دختر رز تو بدزمستوری کرد شد سوی محاسب و کار به دستوری کرد (حافظ)  
 «صاحب غرضی قصه به سلطان ابراهیم برداشت» (جهار مقاله ص ۷۱)  
 «دانست که خطا کرد که حاجت به مخلوق برداشت» «خدای را شرم باز ندارد  
 که یزندادستانی (۱) در ترجمه «ان الله لا يستحبی ان یضرب مثلاً (۲) ».  
 ابر هزمان پیش روی آسمان بندندقاب آسمان بود غم او از بوستان ظاهر شود (منوچهری)  
 یگانه زمانه شدمتی و لیکن نشده چکس از زمانه یگانه (ناصر خسرو)  
 ای عجب این رنگ از بیرنگ خاست موئی با موئی در جنگ خاست (مولوی)  
 یارب همگیرش ار چه دل چون کبوترم افکندو کشت و حرمت صید حرم نداشت (۳)  
 لب از لب چو چشم خروس ابله بود برداشت بگفته بیهوده خروس (۴)  
 گر چهره بنماید صنم پرشو ازاو چون آینه

ورزلف بکشايدز هم دوشانه شور و شاندشو (مولوی)

۱ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۴۲ . ۲ - سوره البقره آیه ۲۶ . ۳ - حافظ ۴ - سعدی.

وازه‌میں قبیل است : نیک‌محض (حسن المحضر) ، آفتاب گردان (دوار الشمس) ، دوست گرفتن (اتخاذ الولی) ، اگرنه (لولا) ، روزگار مرد (رجل زمانه) ، روی آوردن (نوجه) ، جشم برهم زدن (طرف العین) ، فریاد خواستن (استغایه) ، خنگ نوبتی (فرس النوبة) ، جوانمردی (فتوة) ، بتن خویش ، بنفس خویش ، بخود (بنفسه) ، دامن بکمر زدن (تشمر) ، کپه ترازو (کفة المیزان) بنابراین (بناءً عليهذا) .

بعضی از این گونه لغات و اصطلاحات که از عربی به فارسی برگردانده شده‌اند خود از یونانی و سریانی به عربی ترجمه گردیده‌اند مانند گاوزبان (لسان الثور) ، زبان گنجشک (لسان العصفور) ، خرس مهتر (دب اکبر) (۱) ، خرس کهتر (دب اصغر) (۲) .

غنوده از پس او خرس مهتر چوچه پیش او در خرس کهتر (۳)  
چند هورد خلاف معمول دیگر ۱ - تخفیف نیافتن همزه - پیش از این (۴) دیدیم  
که قلب همزه ساکن پس از همه متحرک و اجب است اما در کلمه ائتلاف چنین قلبی

---

۱ - دب اکبر یا خرس مهتر یا بنات النعش بزرگ یا هفت اورنگ مهین صورتی از صورهای شمالی است شامل هفت ستاره ۲ - دب اصغر یا خرس کهتر یا بنات النعش کوچک یا هفت اورنگ کهین صورتی دیگر از صور شمالی است که آن‌هم از هفت ستاره تشکیل شده است ،

۳ - پیش و دامین . ضمناً برای دیدن این گونه اصطلاحات به کتابهای تفسیر مانند ترجمة تفسیر طبری ، کشف الاسرار ، تفسیر ابوالفتح رازی و همچنین فرهنگ‌های عربی به فارسی مانند مقدمۃ الادب زمخشیری ، المرقاۃ ادیب نظری ، تاج المصادر بیهقی ، ترجمان القرآن و همچنین به مقاالت ترجمة ازبانی به زبان دیگر ، نوشته آقای محمد طباطبائی در مجله وحید سال سوم شماره ششم رجوع کنید . نگارنده پیش از با نصد اصطلاح ترجمہ شده از عربی را گرد آورده است که شرح آن مستلزم نوشتن رساله‌ای جدا گانه است

۴ - ص ۱۸

صورت نگرفته است (۱).

۲ - اسم تفضیل عربی گاه در فارسی صفت مطلق تلقی گردیده و پسوند «تر»  
گرفته است مانند اعلم تر ، افضل تر ، اولیتر :

نرک احسان خواجه اولیتر (۲) کا حتمال جفای بوآبان (سعده)

۳- بی هیچ نیازی به آخره مصدرها یا اسم مصدرهای عربی یا مصادری فارسی افزوده  
شده است مانند سلامتی ، راحتی بجای سلامت و راحت .

کلمات فارسی در عبارات عربی - در عصر حاضر بعضی از کلمات فارسی  
وارد ترکیبات عربی شده و در میان گروهی از مردم رایج گردیده‌اند . اینها دعمولاً  
اسم‌هایی هستند که باین صورتها به کار رفته‌اند :

۱ - مضاف الیه مانند حسب الخواهش ، حسب الفرموده و حسب الدستور.

۲ - مضاف مانند دستور العمل

۳ - معمول شبد فعل مانند مناسب الاندام

۴ - اسم لاء نفي جنس مانند بلا درنگ .

---

۱ - صورت عربی ائتلاف «ایتلاف » است

هم به همان معنی بسکار رفته است :

این خرقه که من دارم در هن شراب اولی و بین دفتر بی معنی غرق می‌تاب اولی  
(حافظ )

## تغییرات واژه‌های عربی در فارسی

کلمات و ترکیبات عربی تحت تأثیر ویژگیهای زبان فارسی و قواعد آن یا بر اثر نارسانی خط یاد رنگیه قرینه سازی و قوانین کلی زبانشناسی تغییراتی کرده‌اند که اشاره آنها لازم است. این تغییرات عبارتند از: ۱ - تغییرات لفظی ۲ - تغییرات معنوی ۳ - تغییرات لفظی و معنوی باهم ۴ - تغییرات املائی ۵ - تغییر گروه دستوری کلمات. اینک شرح هر یک از این تغییرات و ذکر گونیها:

### تغییرات لفظی

این گونه تغییرات را می‌توان به اقسام دیگری تقسیم کرد از قبیل: الف- تغییر تلفظ . ب- تغییر حروف ج- تغییر حرکات. د- تغییر حرکات و حروف باهم (۱) تغییر تلفظ - مراد از تغییر تلفظ تغییر اصوات حروف و حرکات عربی در فارسی است و این تغییرات را به نوبه خود می‌توان بدودسته تقسیم کرد یکی تغییر تلفظ حرکات دیگر تغییر تلفظ حروف.

#### ۱ - تغییر تلفظ حرکات - حرکات در حقیقت حروف مصوت ها و اکبر کوتاه (۲)

- ۱ - حرکت در حقیقت نوعی حرف است بین معنی که حرف مصوت یا و اکبر است . تغییر تلفظ نیز از مقوله تغییر حرف و حرکت است بنا بر این همه را میتوان در ذیم یک عنوان مورد بحث قرار داد ولی ما در اینجا ازلحاظ پیروی از طبقه بندیهای متدالوی حروف و نشانه‌های عربی و همچنین از نظر تسهیل یاد گشیری برای هر یک از آنها عنوان جداگانه ای قرار دادیم .
- ۲ - در برابر مصوت‌های کوتاه (حرکات) مصوت‌های بلند قرار دارند که عبارتند از حروف مدینی: ا، و، ئ.

هستند که تلفظ آنها در فارسی و عربی گاه باهم تفاوت دارد باین معنی که فتحه در فارسی و عربی تقریباً یکسان است ولی کسره در عربی با «ن» کوتاه و در فارسی با «e» و ضمه در عربی با «u» کوتاه و در فارسی با «o» معادل است.

۲ - تغییر تلفظ حروف - چنان که می دانیم سیاری از حروف عربی در فارسی قابل تلفظ نیستند و اینها در زبان ما به حرف قریب المخرج خود تبدیل می شوند مثلاً ث و ص به س، ط به ت، عین به همزه، ق به غ، ض و ظ به ز، ح به ه بدل می گردد و علاوه بر اینها «و» عربی نیز مثل واو فارسی تلفظ نمی شود.

تغییر حرکت - تغییر حرکت خود بر چند قسم است : ۱ - حذف حرکت ۲ - افزایش حرکت ۳ - تبدیل حرکت ۴ - حذف و تبدیل حرکت با هم .

۱ - حذف حرکت - حرکت بعضی از حروف کلمات عربی در فارسی به ضرورت شریا به علل دیگر حذف می شود مانند فمله: فَعْلَه، كَيْف: كَنْف، طَمَع: طَمْع، سَبَلَت: سَبْلَت، شَفَقَت: شَفْقَت، زَهْرَه: زُهْرَه :

کمر را به تعلیم دشقت بیستم زبان تو بر شاعری برگشادم (خاقانی) بگیر طره مه طلغتی و قصه مخوان که سعدون حس ز تأثیر زهرو وزحل است (حافظ) قاعدة گلی ۱ - در تداول امروز مردم تهران فتحه ناء زائد بسیاری از اسم فاعلیات باب تفاعل و تفعیل حذف و مثلاً گفته می شود متواضع، متوسط، متکلم، متشخص وغیره در قدیم نیز فتحه متواری در شعر حذف شده است :

ذوش متواریک به وقت سحر اندر آمد بخیمه آن دلبر (فرخی) متواری راه دلنوازی زنجیری کوی عشقبازی (نظمی) قاعدة گلی ۲ - فتحه عین بعضی از مصادرهای عربی که بروزن فعلان هستند در فارسی حذف می شود مانند جوان، حیوان، داران، هذیان که می شود جوان، حیوان، داران، هذیان .

یاد آوری در فارسی حیوان و دو ران هم بکار میرود: «حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت»، «حرکت دو رانی».

۲ - افزایش حرکت گام حرف ساکن کلمات عربی در فارسی متاخر کمیشود مانند «لحد که میشود لحد»:

بر سر قربت من با می و مطرب بشین تابه بوبیت ز لحد رقص کنان بر خیزم (حافظت)  
۳ - تبدیل حرکت - گاه حرکت بعضی از حروف کلمات عربی بر اثر نارسا یی خط یا عوامل دیگر بحرکت دیگر بدل می گردد مانند ر باب و متداو ل و معدین که میشود ر باب و مُستداو ل و مَعْدِن. در تبدیل حرکات بهم این قواعد کلی را میتوان بیان داشت:

۱ - کسره نخستین حرف جمعهای مکسری که بروزن فعالند و حرف اول مفرد شان مضموم است به پیروی از هفرد بدل بضمہ دیگردد مانند بقاع ، نکات ، انانث ، نقاط (جمع بقعه ، نکه ، اُنثی ، نقطه) که بقاع ، نکات ، اُناث نقاط تلفظ می گردد.

استثناء - حروف اول قلاع ، کبار و صغار با آن که حجم فلعله ، کبیر و صغیر ند نیز در فارسی مضموم تلفظ میشود ( بصورت قلاع کبار ، صغار ) .

۲ - فتحه عینهای مصدر باب مفا عله چون با دستگاههای صوتی فارسی زبانان سازگار نیست عموماً بدل به کسره میشود مانند مساعده ، مشاعره ، هنا ظره بجای مساعده ، مشاعره و هنا ظره.

۳ - فتحه لام این مصدرها هم در تلفظ مردم تهران بدل بکسره دیگردد مانند مبارزه ، معامله بجای مبارزه و معامله .

۴ - فتحه فاء و لام اول مصدر فعلیله در بعضی از کلمات بدل بکسره میشود مانند زلزله ، هنیدسه ، زمزمه بجای زلزله ، هندسه و زمزمه .

یاد آوری - در بعضی دیگر از این مصادر ها تبدیل حرفی صورت نمی گیرد و به صورت عربی آن تلفظ می شود مانند سفّسطه ، فلسفة ، و سوسه .

۵ - فتحه آخر بسیاری از ظرفهای که به اسم ذواللام اضافه شده اند گویا به قرینهٔ ترکیبیاتی مانند رئیس الوزراء ، حسام الدين بدل به ضمه می گردد مثل فوق العاده ، آخر الامر ، عاقبة الامر ، ماوراء النهر ، ما بعد الطبيعة ، ماوراء الطبيعة ، بين الملل ، تحت الحماية ، تحت اللفظ بجای فوق العاده ، آخر الامر ، عاقبة الامر ، ماوراء النهر ، ماوراء الطبيعة ، ما بعد الطبيعة ، تحت الحماية ، تحت اللفظ وغیره .

ولی در مورد عند چنین نیست مانند عند التازوم ، عند المطالبہ ، عند الافتقاء که تبدیلی صورت نمی گیرد .

۶ - کسره نخستین حرف بسیاری از کلماتی که بروزن فعالند در فارسی بدل به فتحه می گردد مانند عیار ، عیان ، جمال ، عیال ، عیاذ ، فرار ، خلاف ، علاج ، وصال که مفتوح خوانده می شوند .

کسره این گونه کلمات گاه بدل به ضمه می گردد مانند قمار که میشود قمار .

\*\*\*

اینک ما در ذیل این قسمت صورت اصلی بسیاری از این گونه کلمات را که در فارسی حرکت پاحر کنها بی اذآنه ببدل شده است و بصورت دیگری تافظمی شوند به دست می دهیم :

اسْلِيْحَة، أَقْرِبَا، إِكْسِير، أَلَم، إِمَارَة، (أَمِيرَى)، أَمَارَة (نَشَانَه)، إِيمَالَت، بِرَائِت، بِصَارَت، بَطَالَت (دَلِيرَى)، بَطَالَت (نَبَلَى)، بَلْقَيْس، بَلَاغَت، بِنَاء، بَهْجَة، تَجَارِيب، تَجَرِبَه، تَرْجِمَة، تَرِكَة، تَذَكَار،

تعداد، تکرار، نروت، جبیه، جراحت، جزبت، جسارت، جهالت،  
 حراست، حرقـت، حسادـت، حقارـت، حـلـوت، حـمـاسـه، حـمـاقـت، خـبـائـث،  
 خـرـفـ، خـصـلـتـ، خـيـطـابـ، خـطاـبـ، خـفـاءـ، خـيـالـ، دـنـارـ، درـاـیـتـ،  
 دـلـالـتـ، دـمـاغـ، دـمـشـقـ، دـنـائـتـ، دـلـلـتـ، ذـلـلـتـ، ذـلـلـتـ، ذـلـلـتـ،  
 رـجـاءـ، رـحـلـتـ، رـحـيمـ، رـخـاءـ، رـخـنـهـ، رـعـاـیـتـ، رـعـایـاـ، رـعـیـتـ، رـفـاهـ،  
 رـفـاهـیـتـ، رـوقـتـ، رـکـاتـ، رـکـتـ، روـایـتـ، روـیـتـ، زـفـافـ، زـلـتـ، زـلـفـ،  
 زـبـورـ، زـوـجـاتـ، سـجـدـهـ، سـخـاوـاتـ، سـعـایـتـ، سـیـفـلـهـ، سـکـیـنـهـ، سـلاحـ(۱)،  
 سـلـطـهـ، سـماـجـتـ، سـمـاعـیـ، سـمـیـجـ، سـمـاطـ، سـیـانـ، سـینـجـابـ، شـجـاعـتـ،  
 شـحـنـهـ، شـرـافتـ، شـرـفـ (بـجـایـ شـرـفـ)ـ، شـیـضـنـجـ، شـیـعـارـ، شـیـفـاءـ، شـفـاعـتـ،  
 شـقاـوـتـ، شـیـمـالـ، شـنـسـتـ، صـبـاحـتـ، صـدـاقـتـ، صـرـاحـتـ، صـلـابـتـ، صـندـوقـ،  
 ضـخـامـتـ، طـبـرـیـ، طـرـفـةـالـعـینـ، طـلـسـمـ، طـنـبـورـ، طـمـطـرـاقـ، طـبـیـبـ،  
 ظـرـافـتـ، ظـلـامـ، عـدـادـ، عـدـالـتـ، عـدـاوـتـ، عـذـارـ، عـذـراءـ، عـرـقـالـنسـاءـ،  
 عـسـجـدـ، عـضـلـاتـ، عـيـطـرـ، عـفـافـ، عـفـارـ، عـقـبـ، عـلـاقـهـ، عـلـاـوـهـ، عـمـارـتـ،  
 عـنـاصـرـ، عـنـفـوـانـ، عـنـقـاءـ، عـوـضـ، عـيـادـتـ، عـيـدـ، غـبـاوـتـ، غـذـاءـ، غـرـابـتـ،  
 غـرامـتـ، غـرـبـالـ، غـيـرـهـ، غـلـ وـغـشـ، غـوـطـهـ، فـجـاءـ، فـرارـ، فـسـادـ،  
 فـقـدـ، فـيـلـسـوفـ، فـالـتـ، فـبـاحـتـ، فـبـرـشـ، قـدـمـ، قـدـمـتـ، قـرـائـتـ، قـوسـ،  
 فـرـحـ، فـسـاـوـتـ، فـيـصـاصـ، فـقـارـ، فـطـاعـ، فـقطـعـاتـ، فـقطـعـهـ، قـيـمارـ، قـينـدـيلـ،  
 قـيـظـارـ، قـيـنـطـرـهـ، قـوارـهـ، قـيـرـوانـ، قـيـمـتـ، كـافـيرـ، كـتـيفـ، كـتـسـمـ، كـرـامـتـ،  
 كـرـأـهـتـ، كـفـافـ، كـيـفـهـ، كـلـبـتـيـنـ، لـاـيـعـقـيلـ، لـبـاسـ، لـجـاجـ، لـجـاجـتـ،  
 لـحـافـ، لـحـيمـ، لـمـعـهـ، لـمـ يـمـزـرـعـ، لـواـءـ، لـيـاقـاتـ، لـيـكـيـنـ، ماـيـعـتـاجـ مـبـارـكـ، مـتـانتـ

۱ - ترکیب فارسی و عربی سلحوت نیز به کسرین و فتح لام صحیح است.

مُتداوَل ، مُشَهَّم ، مُشَبَّث ، مُحال ، مُحبَّت اَمْحَدَث ، مُخَاطِب ،  
 مِداد ، مِدَحَت ، مِزاج ، مُذَبْرَعَنَه ، مُذَرَّك ، مُرْتَضَى ، مَرِجَع ، مَسَاحَت ،  
 مُسْتَحِق ، مُسْتَحِكِم ، مُسْتَعِجِل ، مُصَمَّم ، مَضْرِب ، مَظْلِيمَه ، مَعْجَب ،  
 مَعْجَر ، مُعَدَّل ، مَعْدَن ، مَعْرِض ، مُعَضِّل ، مَغْفِرَ ، مُقْبَل "عليه" ،  
 مَقْسِم ، مَكْرُمَت ، مَكْنَت ، مَلَاحَت ، مَنْسَطِظِم ، مَنْصِب ، مِنْطَقَه ،  
 مَهَارَت ، مَهْدَى ، مَهِيب ، نَجَات ، نَجَاح ، نَخْوت ، نَدَاهَت ، نَزَهَت ،  
 نَشَاط ، نَصَارَى ، نَصْبُ الْيَنْ ، نَظَافَت ، نَفَاد ، نَفَاسَت ، نَفَرَت ، نَكَال ،  
 نَكْبَت ، نَكْهَت ، نَمَاء ، نَهَايَت ، نَهَايَى ، نَهَضَت ، هَجْر ، هَدَيَان ،  
 هَشَام ، هَلَال ، وَجَاهَت ، وَخَامَت ، وَدَاع ، وَسَاس ، وَصَال ، وَفَقَ ،  
 وَفَاحَت ، وَفَار .

برخی از کلمات عربی دو یا چند تلفظ دارند که یکی از آنها در فارسی متداول شده است از این قبیلند : جَهَاز و جَهَاز، حَذَافَت و حَذَافَت، خَفْيَه و خَفْيَه، رَبْقَه و رَبْقَه، رِسَالَه و رسَالَه، رِضَاع و رِضَاع، رَهْبَان و رَهْبَان، طَلْق و طَلْق، عَنَا و عَنَا، قُفْدَان و قِفْدَان، فَلَاحَت و فَلَاحَت، مَحْمِيدَت و مَحْمِيدَت، مَسْكِين و مَسْكِين، مَسْقِط و مَسْقِط، مَسْتَقِيل و مَسْتَقِيل، نَقاوه و نَقاوه، جَلوه و جَلوه، رُشَوه و رِشَوه و رَشَوه، سَقَايَت و سَقَايَت و سَقَايَت .

بعضی از کلمات عربی بیش از یک تلفظ دارند ولی در فارسی هیجک از آنها به

کار نمی روند مانند :

لَحْد و لَحْد ، كَبِيد و كَبِيد و كَبِيد ، وَصْلَت و وَصْلَت ، رِوَاق و  
 زَرَافَه و زَرَافَه و زَرَافَه که در فارسی لَحَد و كَبِيد ، وَصْلَت ،

## زُرَافَهْ گفته می‌شوند (۱) .

بعضی از کلمات عربی که در فارسی حروفشان تغییر حرکت داده به صورتی در آمده اند که در عربی به معنایی دیگر به کار می‌روند مانند:

آخِر	به معنی پایان که شده است آخر به معنی دیگر
راخوان	برادران « آخوان » دو برادر
ایمن	دست راست « آیمن (۱) »
بساط	سفره « بساط زمین وسیع
ثبات	پایداری « ثبات در درس
خلل	فساد « خلل طعام باقیمانده
بال	جناح « جناح گناه
یکی از جهات	جنوب « جنوب (۲) پهلوها
خلاص	رهایی « خلاص زر و سیم
بازگشت	رجوع « رجعت پاسخ نامه
سترن	روپوش « سترن پوشیدن

۱- بیواری از این مثالها وهمچنین مثالهای دیگر دو بخش اخیر کتاب از مقاله آقای دکتر خیامپور در مجله دانشکده ادبیات تبریز ذیر عنوان « غلطهای مشهور، استخراج گردیده و بسیاری از آنها نیز به وسیله خود نگارنده گرد آوری شده است. برای آگاهی بیشتر و برای تشخیص این دو دسته لفت و مثال به آن مقاله رجوع کنید.

۱- ایمن ممال آمن اسم فاعل امن و ایمن بهفتح همز و میم به معنی دست راست است که در فارسی هم به کارمی رود و در این صورت معمولاً با وادی همراه است « وادی ایمن » اصطلاحی قرآنی است به معنای بیان دست راست.

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم (حافظ)  
۲ - در این صورت جنوب جمع جنب به معنی پهلو است

آب سرخ رنگ	»	شَهَاب	ستاره دنباله دار	شَهَاب	»
انگور فروش	»	عَنْتاب	میوه ای است	عَنْتاب	»
غایب بودن	»	غَيْبَة	بدگویی	غَيْبَة	»
مهارت در اسب سواری	»	فَرَاسَت	زیر کی	فَرَاسَت (۱)	»
انفصال	»	فِراق	دُوری	فِراق	»
اعتدال	»	قَوْام	نظام	قَوْام	»
مستَخدَم	»	مُسْتَخدَم	استخدام کننده (کارمند)	مستَخدَم	»
بر طرف شده	»	هُرْفَع	بلند	هُرْفَع	»
دوستی	»	ولَايَة	استان	ولَايَة	»
یسار	»	يَسَار	چپ	یسار	»
			آسانی		

۴- حذف و تبدیل حرکت - گاه در یک کلمه هم حذف و هم تبدیل حرکت صورت میگیرد  
ما نند حَجَّله که شده است حِجَّله .

تفییر حروف - حروف کلمات عربی نیز با حذف ، افزایش و تبدیل تغییر می یابد:  
حذف حروف - ۱- حذف یک حرف مکرر - یکی از حروف مکرر مشدد در بسیاری  
از موارد در فارسی حذف میشود ما نند بتقّم ، سُماق ، مالیّات ، متّکا ، خاص ، عام ،  
مصادف که در فارسی میشود بقم ، سماق ، مالیات ، خاص ، عام ، مصادف .

اگر حرف مشدد در آخر کلمه باشد حذف بیشتر صورت میگیرد بخصوص اگر  
ساکن باشد کلمه ای که حرف آخر مشدد است اگر بوسیله اضافه باعطفه هر کشود حرف  
مکرر گاهی حذف و گاهی آبقا میگردد . مثال برای حذف :  
لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ عشق بازان چنین مسْتَحق هجرانند (۲)

۱ - فراست اصلا یعنی پی بردن به امری از روی نشانه ها و آثار آن . ۲ - حافظ

در شعر همچو و در فن او چون اکذب اوست احسن او (۱) خوش بود گر محک تجر به آید بیان ناسیه روی شود هر که در او غش باشد (۲) دو کس چه کنند از پی خاص و عام یکی نیک محضر دگر زشت نام (۱) یادآوری ۱ - حذف حرف مکرر مشدد در درورد یاء‌های مشدد نسبت، صفت‌های مشبهه و اسام مفعول‌های معتدل الآخر و صفت مشبهه‌های مهه وزا الام عد و میت دارد دانند طبیعی 'حقیقی'، منفی 'معنی'، مبنی 'مرئی'، علی 'نبی'، جری 'بجای طبیعی 'حقیقی'، منفی 'معنی'، مبنی 'مرئی'، علی 'نبی'، جری 'بجای' یادآوری ۲ - حذف یکی از یاء‌های مکرر نسبت ممکن است به پیروی از یاء نسبت فارسی باشد که مشدد نیست.

۲ - حذف همزه -الف- حذف همزه اول مانند بوعلی، بوسعید، بواسحق و بايزيد: عقل در راه عشق نابیناست عاقلی کار بوعلی سیناست (۳) راستی خاتم فیروزه بواسحقی خوش درخشیدولی دولت مستعجل بود (۴) شنیدم که روزی سحرگاه عید ز گرمابه آمد برون بايزيد (۴) ب - حذف همزه آخر -حذف همزه‌های آخری که پس از الف، قراردادشته باشند در فارسی عموماً جایز است خواه این همزه‌ها صای باشند و خواهد قلب از واو و یاء مانند استثناء، اعضاء، بقاء، ابتداء، اجزاء که می‌شوند استثننا، امثال، ابتدا، بقا، اجزا. این گونه کلمات هنگام اضافه شدن از قاعده کلمات مختوم به الف فارسی پیروی می‌کنند و پس از الف آنها «ی» افزوده می‌شوند مانند اعضای بدن، باستثنای او. نکهت حوراست یا صفاتی صفاها جبهت جوز است یا لقا یا صفاتی (خاقانی) ۳ - حذف یاء مد مانند فاش، صاف، قلع، صیقل، قسطنطینیه، فضول که در اصل

بوده اند فاشی ، صافی ، فلی ، صیقلی ، قسطنطینیه و فضولی (۱) .

۴ - حذف یاء صامت مانند غش و تمیز که در اصل غشی و تمیز بوده است.

۵ - حذف الف - ۱ - حذف الف و سط مانند خلاء و ملاعه که میشود خلا و

ملا . ۲ - حذف الف آخر مانند معافی<sup>۱</sup> که می شود معاف .

۶ - حذف «ة» آخر مانند مداوا ، مدارا ، ملاقا ، مکافا که در اصل بوده اند مداواة ، مداراة ، ملاقاة . چنان که دیده می شود این حذف در مورد مصدر های معتل<sup>۲</sup> الآخر باب مقاعله صورت می گیرد :

ملاقاچون کنی با عقل زیر پرده حسی نخست از پرده بیرون آی و پس رای ملاقا کن (۲)

۷ - حذف حاء - مانند وبحک که در فارسی می شود و يك .

۸ - حذف بیش از یک حرف - الف - حذف «ال» مانند واسطه العقد ، واسطه القلاده ، بنی العباس ، ابن المفتح ، ذی الحجه که می شود واسطه عقد ، واسطه قلاده (۳) . بنی عباس ، ابن مفتح ، ذی حجه .

ب - موارد دیگر مانند عماریه ، بسم اللہ الرحمن الرحيم ، ام غبلان که می شود عماری ، غبلان (۴) بسم (۵) .

افزایش حروف - ۱ - مشدد کردن مانند فضاه (به فرینه طلاب) ، صلاحیت ، کراحتیت ، علایت (۶) ، علیحته ، عمامه (بجای عمامه) عمان ، لفافه .

---

۱ - فضول در عربی به معنی یاوه گویی و در فارسی به معنی یاوه گو است و فضولی در عربی یاوه گو و در فارسی یاوه گویی است ۲ - سنایی ص ۳۵۴ .

۳ - به ص ۱۲۶ و به لغتنامه دهخدا درذیل واسطه قلاده و واسطه عقد رجوع کنید

۴ - ام غبلان یعنی مادر غولان و غبلان که صورت تغییر یافته آن است به معنی نباتی است خار دار در صحراء های عربستان . ۵ - بعمل یعنی ذبح ، بعضی از مثالهای بند ۸ از کتاب دستورنامه دکتر محمد جواد مشکور استخراج شده است .

۶ - این سه کلمه به قرینه کلاماتی که به « بت » مصدوری ختم میشوند مشدد شده اند .

ذُرْت ، عادَى ، ادوِّيَه ، اغذِيَّه ، ابْنِيَه<sup>(۱)</sup> ، زَرَافَه (صحیح آنَّ زَرَافَه ، زَرَافَه  
یاَّ زَرَافَه) .

۲ - افزایش واو مصوت مانند خال که می شود خالو

۳ - افزایش یاء مانند قحط (۲) و اثناء<sup>(۳)</sup> که می شود قحطی و اثنایه.

۴ - افزایش ده مانند رَعْش ، وَعْد ، ذَى الفَعْد ، که شده اند رَعْشَة ، وَعْدَه

وَذَى الفَعْدَه .

۵ - افزایش بیش از یک حرف مانند مَهْر ، عَبْدُ عَلَى ، اَحْمَد ، مُحَمَّد ،  
ابوالعباس ، حسن ، جعفر که می شود مهْریَّه ، عَبْدُ الْعَلَى ، اَحْمَدُ لَا<sup>(۴)</sup> ، مُحَمَّدُ  
لَا<sup>(۴)</sup> ، ابوالعباسان ، حسنان ، جعفران<sup>(۴)</sup> .

یاد آوری - گامیک کلمه یا یک پیشووند و پسوند فارسی بدکلمه یا ترکیب عربی  
افروده می شود و کلمه مرکب به وجود می آید مانند عشوه گر ، صاحبدل .  
گاه به این گونه کلمات از لحاظ معنوی نیازی نیست مانند بر علیه ، بر له ،  
بنقدا ، بعمدا ، بقصد از عمدا<sup>(۵)</sup> (۵) که صحیح آنها علیه ، له ، نقدا ، عمدا و  
قصداست .

---

۱ - این سه کلمه گویا تابع قاعده ای کلی به صورت غلطی در آمده اند .

۲ - قحط بدون یاء هم در فارسی بدکار رفته است :

جو یوسف نیست کز قحطم رهاند مرا چه ابن یامین چه یهودا (خاقانی)

۳ - اثنایه تصرف در «اثنان» و اثنانه واحد اثناث است یعنی ده ، آن علامت وحدت است .

۴ - اهل هدایان در قدیم احمد و محمد را احمد لا و محمد لا تلفظ می کرده اند و  
مردم ساوه به آخر کنیه ها و اسمائی الاف و نونی که گویا الاف و نون نسبت فارسی بود  
می افزودند<sup>(۶)</sup> (تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۱۵۳ تألیف دکتر ذبیح اللہ صفا) .

۵ - دو فارسی کلماتی که تنوین نصب دارند غالباً کار قبد را می کنند و قید نیز بر این  
است با یک حرف اضافه و یک اسم مثلاً عمداً ، اجمالاً و بسیار یعنی به عمداً ، بداجمالاً ←

تبديل حروف - تحت تأثير عواملی که به آن اشاره کردیم گاه حروف بعضی از کلمات عربی تبدل به حرف دیگر می شود :

۱ - تبدل الف به یاء مد - این تبدل گاه بر اثر نارسانی خط و تصحیف است زیرا چنان که دیدیم بیشتر الفهای آخر عربی با یاء نوشته می شوند (۱) مانند مبتقی، مقتضی، لایتنهامی، متوفی و گاه بر اثر امامله است و آن این است که در فارسی الف بدل بدی، میگردد مانند لکن، حجاب، آمین که می شود لیکن، حبیب، ایمین . اینک تعدادی از این گونه کامات : افعی، حوالی<sup>۱</sup> : حوالی، عسی<sup>۲</sup>، عسی (۲)، لعام: لحیم، سلاح: سلیح، مزاح: مزیح (۳)، کتاب: کتیب<sup>۴</sup>، کتابه: کتیبه، عناب: عنیب (۴)، جلباب: جلبیب، مهماز: مهمیز، هلام: هلیم (۵)، بلی<sup>۱</sup>: بلی .

→ بدفر اواني بنا بر اين اين گونه قيود دیگر نيازی به حرف اضافه ندارد اما بر سر بعضی از قيود فارسی از جمله بر سر سه قيد، عمدتاً، قصداً، نقداً حرف اضافه در می آيد : «بنقدا پسر قيسير شاهنشاه بحسب عباران ايران به هلاك آمد» (دارابنامه بیغمی) «بقصدا در میان طلایه آمد و سخن گفتن آغاز کرد» (همان کتاب) دولت مسعود خواجه گاه کاهی سر کشد تانگوبی خواجه فرنخنده از عمدادا کند (منوجهری) گو نام ما زیاد بعدها چه می برد خود آید آن که یاد نیاری زمام ما (حافظا) و به مقاله نگارنده زیر عنوان «قیودی که با حرف اضافه به کار می روند» در مجله وحدت سال سوم شماره ششم رجوع کنید . ۱۱۱ ص ۱۰

۲ - هر کجا لطفی به بینی از کسی سوی اصل لطف ره یابی عسی ( مثنوی دفتر سوم ص ۴۲۹ چاپ بروخیم )

۳ - کشانی بدو گفت کویت سلیح نبینم همی جز فسوس و مزیح ( فردوسی )

۴ - تاکی کشم عنیبت ز آن جغم دافربیت روزی کرشمه‌ای کن ای یار بزرگزیده ( حافظا )

۵ - غذایی از گوشت و گندم که در فارسی هلبم تلفظ می شود و آقای دکتر خیام پور هاء آن را بدون صورت مکسور و مضموم خوانده اند اما در المنجد فقط مضموم است .

۲ - تبدیل الف به کسره مانند الف بُلی<sup>۱</sup> که بنا بمقاعد امامه بدل به یاء  
می شود و سپس یاء بدل به کسره می گردد :

بُلی<sup>۱</sup> ← یاء ← بُلی

۳ - تبدیل یاء به الف : یاء آخر بعضی از مصدرهای باب تفعّل و تفاعل در  
فارسی بدل به الف شده است مانند تقاضا، تمثلا، تمنا، تولا<sup>۲</sup> که در اصل  
بوده اند : تقاضی، تمثیل، تولی.

۴ - تبدیل همزه به الف مانند تبرآ، مهیآ، مهنا، مجزآ، مبرآ، مبدا،  
هنشا، از تبرؤ، مهیآ، مهنا، مجزآ، مبرآ، منشا، مبدأ.

۵ - تبدیل همزه به یاء مد مانند تجزیه و تبری (۱) از تجزر و تبرز.

۶ - تبدیل همزه به یاء صامت مانند تجزیه، تنهیت، التیام، ریاست،  
مايل، دلایل، ملایمت، بدایت و تکیه از تجزئه، تنهیت (۲)، مائل، دلائل،  
ملاءمت، بدأعت، تکآة (۳).

۷ - تبدیل همزه به واو مد مانند تکافو<sup>۴</sup> که شده است تکافو.

۸ - تبدیل همزه به واوصاعت مانند جزء، بُنْدَع و نُشَء که شده است  
جزو، بُدو، نشو.

۹ - تبدیل «ة» به «گ» گفته بعضاً از «ة» های آخر عربی در فارسی بدل  
به «ه» غیر ملفوظ می شوند (در حقیقت حذف می گردند) و در نتیجه از  
قواعد این گونه «ه» های فارسی پیروی می کنند و در این صورت هنگام گرفتن  
«ان» جمع و «ی» مصدری بدل به «گ» می گردند مانند حاملگی، عملگی (۴).

---

۱ - تبرؤ در فارسی هم به صورت تبری به کار رفته است و هم به صورت تبرا.  
علی الله از بد دوران علی الله تبرا از خدا دوران تبرا (خاقانی)

۲ - تبدیل همزه به یاء در این موارد ظاهراً تابع تبدیل «واو» به یاء است ولی در کتابهای  
صرف، تصریح این نکته نشده‌اند ۳ - به صفحه ۱۱۱ رجوع کنید ۴ - ص ۱۱۲

- ۱۰ - تبدیل یاء به همزه مانند نهایی که میشود نهائی .
- ۱۱ - تبدیل ح به عین مانند محجّر که میشود معجّر .
- ۱۲ - تبدیل ع به ه مانند طلائع که میشود طلایع .
- ۱۳ - تبدیل ب به پ مانند قبان (۱) که میشود قبان .
- ۱۴ - تبدیل ک به گ مانند عسکر و مشکل که میشود عسگر و مشگل
- ۱۵ - تبدیل ع به الف و لک به ق مانند کعب که میشود قاب .
- ۱۶ - تبدیل واو به نون مانند موشور که در فارسی شده است منشور .
- افزایش و تبدیل حروف - گاهی در کلمات عربی افزایش و تبدیل حروف هر دو صورت می‌گیرد مانند علی و حسن که در لهجه قدیم اهل ری علکا و حسکا (۲) و عیسی که در لهجه قدیم مردم همدان عیشکا (۲) و همچنین مثل یکراء که کرایه شده است .
- حذف و تبدیل حروف - گاهی حذف و تبدیل حروف با هم صورت گرفته است مانند مراء به معنی سیزه کردن و برابری کردن که همزه آخر آن حذف و سپس الف آن به قاعده اماله بدل به یاء شده است و به صورت مری در آمده است :
- سر بریده از مرض آن اشتري      کوبه تک با اسب می‌کردی هرگ (۳)  
 خطفریشتگان راهی نخواهی خواند      چنین به بی‌ادبی کردن ولجاج و مری (۴)
- تفییر حرکت و حرف - گاهی در کلمات عربی و معرف مستعمل در فارسی هم تغییر حرکت و هم تغییر حرف صورت می‌گیرد مانند ابراهیم ، قناره ،
- 
- ۱ - قبان خود معرف «کپان» است بنابراین داریم : کپان—> قبان—> قبان .
- ۲ - تاریخ ادبیات در ایران جلد اول ص ۱۵۳ . ۳. دفتر پنجم مثنوی ص ۸۴۵ م ۵۱۰ .
- ۴ - ناصر خسرو به نقل از فرهنگ فارسی دکتر معین .

مُحَكْ ، حِنَاء ، مَهْدَى ، هَدِيَة ، مُعْطَلْ ، مُلْحَفَه ، مَلْقَه ، مَحْشَه ، كِتابَه ، جَمَادِي' كه در فارسي شده است براهم ، قَنَارَه، مِحَكْ (بي تشدید) ، حَنَاء ، مَهْدَى (بي تشدید) ، هَدِيَة ، مَطَلْ (در تداول عوام تهران) (۱) مَلَافَه ، مَلَافِه ، مَاشَه ، كَتَبَه ، جَمَادِي .

تصحیف - گفتیم بر اثر نارسایی خط و یکسان بودن بعضی از حروف در کلمات عربی و معرب تغییراتی صورت می گیرد این کار را تصحیف می نامند . ما بعضی از اینها را در قسمت های مختلف این کتاب نوشته ایم . اینک چند تصحیف دیگر را در اینجا می نویسیم : فیلقوس از فیلقوس ، خَزَى از خَزَى ، منجنيق از مِنجنيق یونانی ، أَهْبَتَ از أَبْهَتَ ، مُسْوَدَه از مُسْتَوَدَه ، مُثْرَدَه از مَرَوَدَه ، مَكَارِي از مُسْکارَى .

### تغییر معنی

بسیاری از کلمات عربی در فارسی به معنایی غیر از آنچه در عربی دارند می آیند مانند و عناء که در عربی به معنی زن خود پسند است ولی در فارسی به مردو زن جذاب و زیبا پیکر نیز گفته می شود . همچنین هلت که در عربی و فارسی قدیم به معنای مذهب است : « عاشقان را مذهب و ملت خداست » ولی از قرن سیزدهم به بعد به معنی مردم نیز آمده است . تسبیح در فارسی قدیم و عربی به معنی بی عیب دانستن خداست :

کفم این شرط آدمیت نیست      مرغ تسبیح خوان و من خاموش (سعدی)

۱ - عوام ملاجر و مردم بعضی از دعات نزدیک آن معطل را ماطل می گویند .

ولی علاوه بر این در فارسی به معنی سُبحه که از ابزار تسبیح و عبادت است نیز آمده است :

گفت تسبیحم بیفکندم ز دست      تا تو انم بر میان زنّار بست (منطق الطیر)  
همچنین عزیمت در عربی به معنی افسون و آهنگ حرکت ولی در فارسی به معنی خودحرکت است . رویه در عربی و فارسی قدیم ( بصورت رویت ) به معنی آندیشه و در فارسی امروز به معنی روش است . مرَدَه در عربی جمع مارد و به معنی سرکشان است ولی در فارسی امروز و در بین طلاب علوم دینی به معنی مریدان به کار می رود .

قاعده نسبه کلی که در این باره میتوان بیان کرد این است که مصدر های مرَه عربی در بسیاری از موارد در فارسی تغییر معنی داده اند مانند صنعت ، لحظه ، شمه ، غُشت در عربی به معنای یکبار ساختن ، یکبار نگاه کردن ، یکبار بوبیدن و یکبار لغزیدن آمده است اما در فارسی به معنای صناعت ، زمان کوتاه ، بخش و لفظ است ولی این قاعده عمومیت ندارد و بعضی از این مصدرها در فارسی هم بر مرَه دلالت می کنند مانند دفعه ، طرفه (۱) ( در طرفه العین ) صفحه (۲) ، رَكْعَت (۳) .

برای دریافتن تغییراتی که در معنی کلمات عربی در فارسی صورت گرفته است کافی است کتابهای لغت فارسی و عربی را با یکدیگر مقایسه کنیم . این گونه تغییرات خود میتواند موضوع رسالات و کتابهای بسیاری قرار گیرد (۴) .

۱ - یکبار بهم زدن چشم ۲ - یکبار بهم زدن دست . این کلمه در فارسی به معنی حراج و فروش هم آمده است . ۳ - یکبار رکوع کردن .

۴ - برای پی بردن بعلت تغییر معنی کلمات باید از کتابهای معانی و بیان در مبحث ←

## تغییر لفظ و معنی

گاهی لفظ و معنای واژه‌های عربی در فارسی هر دو تغییر می‌یابد در میان مثال‌هایی که گذشت آزایین گونه کلمات زیاد می‌توان یافت با این حال در اینجا هم چندمثال می‌آوریم : مصاف (بی تشدید) در اصل مصاف<sup>\*</sup> (با تشدید) است و مصاف هم جمع مصاف به معنی آوردگاه و میدان جنگ وصف نبرد است ولی مصاف در فارسی به معنی خودجنگ است. تماشا در اصل تماشی و به معنی رفت و آمد است در فارسی به معنی نظاره و نگاه کردن است.

## تغییر املاء

املاء بعضی از کلمات عربی در فارسی تحت تأثیر املاء فارسی یا بر اثری اطلاعی از دقایق املاء عربی و بی توجهی به استثناهای آن تغییر یافته است :

۱ - «ة» های عربی اگر دست نداشته باشند در فارسی معمولاً بد صورت کشیده (ت) نوشته می‌شوند مانند اراده، مراجعت، رحمة، زحمة که می‌شود ارادت، هراجعت، رحمت، زحمت. در این قاعده استثناء هم هست مانند زکوة، مشکوة، قضاة، صلوة.

۲ - الهمای عربی به صورت که نوشته شوند (خواه به صورت «یاء» یا «واو») در فارسی کاه بصورت عربی نوشته می‌شوند مانند : مبتلى<sup>۱</sup>، اعلى<sup>۲</sup>، منقو<sup>۳</sup>،

---

— مجاز و استعاره و از کتب منطق و اصول در باب دلایل و از کتابهای معنی‌شناسی (Semantics، Sémantique) که از شبهه‌های زبان‌شناسی است مدد جست بخصوص از فن اخیر که باشیوه‌های آماری و ریاضی در فرنگ روبه توسعه است و درباره آن کتابهای معنیری نوشته شده است مانند *The Principles of Semantics* تالیف S.Ullman، *Précis de Sémantique Francaise*، *Essays on Historical and Change of Meaning* تالیف G Stern، *Semantics* تالیف Leo Spitzer

مشکوکه، ابرهیم، اسماعیل، اسحق و هرون و گاهی بالف مانند مبتلا، اعلا، منقا، مشکات، ابراهیم، اسماعیل، اسحق، هارون.

۳ - واو کرسی همزه گاه بدل به یاء می شود مانند مسئول، شُؤون، رُؤوس، رُؤوف، مرؤوس که گروهی می نویسند مسئول، شُؤون، رُؤوس، رُثوف، مرؤوس (۱).

۴ - الف کرسی همزه گاه بدل به یاء می شود مانند جرأت، هیأت، مسألة، که بعضی می نویسند : جرئت<sup>۱</sup> هیأت، مسئلہ (۱).

۵ - همزه<sup>۲</sup> بی کرسی گاه در فارسی با کرسی یاء یا واو نوشته می شود مانند قراءة، براءة، بطء که بسیاری می نویسند : قراءت، براءت، بطّأ.

یاد آوری - همزه بعضی از این کلمات پس از پیدا کردن کرسی در فارسی تبدیل به واو و یاء گردیده اند مانند جُزءَ بُدء، بداعة که شده اند جُزو، بُدو، بدایت.

۶ - تنوینهای نصب در کلمات پایان یافته با «ة» و همزه به پیروی از بقیه کلمات تنوین دار منصوب در بعضی از نوشته ها بر روی الف نوشته شده است مانند استثنائاً (۲)، جزئاً، حقیقتاً، طبیعتاً، نسبتاً.

یاد آوری - برخی از مردم به پیروی از املاء عربی کاماتی مانند اعلیٰ، مبتلى<sup>۱</sup> مصطفی<sup>۱</sup> الف آخر بعضی از واژه های مهموزالام را هم با «یاء» می نویسند مانند مجّزی<sup>۱</sup>، مبّری<sup>۱</sup>، لايتّجزی<sup>۱</sup> که صورت صحیح آن مجّزا، مبّرا و لايتّجزا است زیرا الف اینها بدل از همزه است و نباید با یاء نوشته شود (۳).

۱ به مقاله آقای مصطفی مقری ذیر عنوان «پیشنهادهای برای یکسان شدن خط فارسی» در مجله آموزش و پرورش شماره دهم سال سوم درج شود ۲ - همزه این گونه کلمات چنان که دیده می شود در فارسی بر کرسی یاء نوشته می شود . ۳ - با ص ۱۱۱ در جوج کنید.

۸ - واو بواجعه در فارسی حذف می‌گردد و کلمه به صورت بلجعه نوشته می‌شود (۱) .

یاد آوری - بسیاری از کلماتی را که مورد بحث قرار دادیم در فارسی به صورت اصلی عربی آنها نوشته می‌شوند .

### تفییر نقش دستوری کلمات عربی در فارسی

چنان که دیدیم کلمات عربی در فارسی کاهی تغییر گروه دستوری (۲) می‌دهند مثلاً اسم کار صفت ، صوت ، پیوند و قید (۳) ، صفت کاراسم و قید (۴) ،

۱- بعضی «بل» را در بواجعه فارسی و به معنی بسیار گرفتادن اما آقای مینوی در این پاره چنین نوشته‌اند : «اصل معنی بواجعه کسی که کارهای شکفت و شفقتی آور می‌کند بوده است و کنیه‌ای بوده است از برای اشخاصی که چشم بندی و تردستی فشیده می‌کرده‌اند» (از حاشیه کلیله و دمنه ص ۱۴۰ چاپ ۱۳۴۲ به نقل از نثار القلوب ثمالی).

۲- گروه بندی دستوری ماباله بر اساس اقسام کلمه در فارسی است نه در عربی که در آن اسم شامل صفت ، قید ، صوت و ضمیر هم می‌شود . ۳- برای دیدن مثال‌های مر بروط به صفحه ۱۲۲ درخواست کنید ولی در آن صفحه مثال‌های مر بروط به قید از قلم افتداده است که در اینجا به توضیح آن می‌پردازیم :

اسم‌های تنوین دار عربی بطوری که دیدیم غالباً در فارسی کار قید را می‌کنند مانند عدها ، اجمالاً ، اضطراراً . و قید اصولاً برای راست با یک حرف اضافه و یک اسم مثلاً ، اجمالاً یعنی به اجمال ، عمدآ یعنی به عمد و شتابان یعنی به شتاب . گاهی حرف اضافه یا تنوین این کونه قبود خذف می‌شود و اسم بی حرف اضافه یا تنوین کار قید را می‌کند مانند سلامت به معنی «بدسلامت» و تحقیق یعنی «به تحقیق» یا «تحقیق آما» : «اما لامت به تهران رسیدیم »

خوش سلامتشان به ساحل بازبر ای رسیده دست تو در بحر و بر (دفتر سوم مثنوی ص ۴۹۱)

« من به ملک زنگبار روم و از حال فیروز شاه تحقیق باز دانم ، (دارابنامه بین‌معنی

حرف کار قید ، اسم و صوت (۱)، فعل کار قید، صفت ، پیوند 'اسم و صوت (۲)، قید های تنوین دار کار اسم و صوت، (۳) و صفت (۴) ، مصدر مرکه در عربی در حکم قید است در فارسی کار اسم (۵)، صفت های تفضیلی کار صفت مطلق (۶) را میکنند.

- 
- ۱ - ص ۱۲۹                  ۲ - ص ۱۳۱                  ۳ - ص ۱۳۸
- ۴ - حاشیه ص ۱۲۴                  ۵ - ص ۵۵                  ۶ - ص ۱۶۶



# ضمهه

کلمات تنوین دار در زبان فارسی



## کلمات تنوین دار در زبان فارسی



تنوین از ویژگیهای واژه‌های عربی<sup>۱</sup> است که بابعضی از کلمات آن زبان وارد فارسی هم شده است . البته موضوع بحث ما در این مقاله فقط کلمات تنوین داری است که در جملات فارسی نقش دستوری دارند و گرنه تنوینهایی که در جملات عربی و در خارج از حدود عبارات فارسی بکار رفته‌اند بهبچه رو مورد بحث ما نیست و جای بحث اینگونه کلمات در نحو عربی است نه اینجا .

از اقسام تنوین بیشتر برخی از تنوینهای نصب با کلمات عربی وارد فارسی گردیده است و به عنوان پسوند یا نشانه دستوری بکار می‌رود و گرنه تنوین جرّ ورفع معمولاً در جملات عبارات عربی مورد استعمال دارد نه در جمله‌های فارسی.

### نقش دستوری کلمات تنوین دار

کلمات تنوین داری که در فارسی بکار می‌روند غالباً قيدند ولی بندرت به عنوان صوت ، صفت ، اسم و پیوند هم استعمال می‌شوند .

مثال برای صفت :

«من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق      معاف دوست بدارند قتل عمداً را»<sup>۲</sup>

«مردم از قاتل عمداً<sup>۳</sup> بگریزند بجان      پاکبازان بر شمشیر تو عمداً آیند»<sup>۴</sup>

- ۱ - تنوین در آخر کلمات غیر عربی نیز آمده است مانند زیاناً، جاناً، تلکرافاً، تلفناً، ناچاراً.
- ۲ - «عمداً» در بیشتر موارد به صورت فید بکار می‌رود و صفت بودن آن از موارد استثنائی است . و نظیر این دو مورد فراوان نیست .
- ۳ - کلمات معدی ص ۳۴۳ ، س ۱۶۰ .
- ۴ - همان کتاب ص ۵۴۲ ، س ۱۸۰ .

مثال برای اسم :

«فردًا فرد<sup>۱</sup> مردم با این اقدام مخالفند». «عرصه آن حکم قاعداً صفصفاً<sup>۲</sup> گرفت». «به عهود و مواثيق استظهار بستند که اگر از جانب سلطان قصدی رود همه یداً واحدةً باشند»<sup>۳</sup>.

مثال برای صوت :

ترکيبهای مانند «اهلاً وسهلاً» و «عياذًا بالله» درسياق عبارت فارسي کار

صوت را می‌کنند :

«آمدندما از آسمان جان را که باز آ الصلا جان گفت: ای نادی خوش اهلاً وسهلاً مرحباً»<sup>۴</sup>.

مثال برای پيوند<sup>۵</sup> :

برخی از کلمات تنوین دار مانند ایضاً، مخصوصاً، خصوصاً و مثلثاً درفارسی پیوند

نیز بشمار می‌روند :

۱ - فردآ فرد قید هم هست: «آنان فردآ فرد مورد بازجویی قرار گرفتند».

۲ - قاعداً صفصفاً : زین پستو هموار. ۳ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۲۳ ، س ۱۴ .

۴ .. تاریخ یمینی دکتر جعفر شعار ، ص ۳۷۵ س ۸ - ۹ .

۵ - دیوان شمس جزء اول ، ص ۱۴ بیت ۱۹۰ . برای آگاهی از مشخصات دقیق کتابهای مورد استفاده در مقاله بدفهرست الفبائی که در پایان کار آمده است نگاه کنید.

۶ - در دستور زبان فارسی تأليف آفایان قریب ، بهار ، فروزانفر ، همانی ، رسید یاسمی درباره konjunktion فرانسوی و conjunction انگلیسی و آلمانی دو اصطلاح برگزیده شده یکی «پیوند» و دیگر «حرف ربط». بنظر نگارنده پیوند بدلا یکی که از نظر میگذرد برحضه برتری دارد، زیرا اولاً فارسی است ، ثانیاً یک کلمه است ، ثالثاً کوتاه و خوش آهنجک است ، رابعاً منطبق با معنی لغوی و دستوری آن در زبانهایی است که از آن ترجمه شده. خامسراً و سهتمرا از همه اینکه «حرف ربط» واژه درستی برای این منظور نیست چه «حرف» اصطلاحی است مقتبس از دستورهای عربی با معنی خاص آن که برابر ادات در منطق است در حالیکه در دستورهای متداول زبانهای هند و اروپائی و همچنین در بسیاری از ←

«همه مخصوصاً احمد به این کاردلبستگی دارند». که در اینجا «مخصوصاً»، «احمد» را به «همه» عطف کرده است.

«تا امراء و رؤسائے معروفان و معتبران مازندران مخصوصاً اعیان ...».<sup>۱</sup>

مخصوصاً در اینجا اعیان را به امراء و رؤسای عطف کرده است.

«طريق اعتدال در همه چيز ستد است مخصوصاً در باب معاش».<sup>۲</sup>

مخصوصاً «طريق اعتدال در باب معاش» را به «طريق اعتدال در همه چيز» عطف کرده است و چنانکه دیده می شود قسمتی از معطوف حذف شده است. اصولاً در بسیاری از موارد معطوف این گونه کلمات حذف می گردد.

«مکر ارباب غرض مخصوصاً که با هم متفق باشند بی اثری نخواهد بود».<sup>۳</sup>.

در اینجا مخصوصاً «ارباب غرض که با هم متفق باشند» را به «ارباب غرض» عطف کرده است.

«از هرچه پنجه سخن دوست خوشتراست مخصوصاً در قبح دشمنان».<sup>۴</sup>

← دستورهای فارسی از جمله دستور استدادان یادشده اصطلاح مستقل و معینی بنام حرف وجود ندارد که بنوبه خود به «حرف ربط» و «حرف اضافه» تقسیم شود. اگر مراد از «حرف» مفهوم آن در کتب منطق و صرف و نحو عربی است در دستور فارسی هم باید تعریف و با آن اشاره شود در حالیکه در کتاب مورد بحث ما چنین تعریفی بعمل نیاید. از طرف دیگر چه لزومی دارد که بی هیچ نیازی اصطلاحات عربی را آنهم در غیر معنی خود وارد دستور فارسی کنیم. بازی مفهوم «حرف» عربی در سوردهمه «حرف ربط» مصادق ندارد بعبارت دیگر همه واژه هایی که زیر عنوان «حرف ربط» در دستورها آنده اند حرف نیستند. فی المثل «چون» بمعنی «وقتی که» چگونه میتواند حرف به مفهوم عربی آن باشد در صورتی که خود دستور دانان عربی معادل آن معنی «لما» و «اذا» را اسم شمرده اند و در انگلیسی و فرانسه نیز معادل این کلمه (quand, when) قید ربطی (relative adverb) بشمار رفته است (رجوع شود به دستورهای فرانسوی و انگلیسی). نیز به رساله «بیوند در زبان فارسی» نوشته نگارنده رجوع گردد.

۱ - عتبه الکتبه ص ۱۶ ، س ۱۲ .

۲ - انوار سهیلی ص ۷۲ ، س ۱۱ .

۳ - قائم مقام ص ۲۲ ، س ۱۰ .

۴ - انوار سهیلی ص ۳۰ ، س ۴ .

خصوصاً «سخن دوست در قبح دشمنان» را به «سخن دوست» عطف کرده است.  
«از مراحم و اشفاق نواب شاهزاده نوشته بودید که عالمی را بند و برده کردید و  
خصوصاً من و نواب نایب السلطنه روحی فدادرا»<sup>۱</sup>.

در این جمله «من» به وسیله خصوصاً به «عالمی» عطف گردیده است.  
«معرفت اروپائیان نسبت به ارسطو از راه اسپانیا و به وسیله حکمای اسلامی و  
يهودی مخصوصاً ابن سینا و ابن رشد بود»<sup>۲</sup>.  
در اینجا «ابن سینا» و «ابن رشد» به وسیله «خصوصاً» به حکمای اسلامی عطف  
شده است.<sup>۳</sup>

مثلًا<sup>۴</sup> نیز دو کلمه یا دو عبارت را که دوی یک از مصداقهای افراد اولی باشد بهم  
می پیوندد. «مثلًا» در این صورت معنی از جمله است:  
«مه مثلًا حسین با او مخالفند». که مثلًا «حسین» را به «مه» عطف کرده است.  
و اگر در آن خطری باید کرد و مثلًا سر در باخت پلو تی نکند<sup>۵</sup>. که مثلًا جمله  
«سر در باخت» را به جمله «در آن خطری باید کرد» عطف نموده است.

\*\*\*

گفتم کلمات تنوین دار در فارسی اغلب قیدند و این گونه واژه ها غالباً قید مختصند

۱ - قائم مقام ص ۳۷ . ۲ - سیر حکمت در اروپا ج ۱ ، ص ۷۰ .

۳ - مخصوصاً، خصوصاً و متراوفهای آنها از قبیل عالی الخصوص، خاصه، بخاصه، بویژه و بتخصیص را  
باید پیوند دانست، چنانکه دیده میشود معطوف علیه این کلمات معمولاً کلمه ایست که  
عام یا جمع است مانند «همه مردم» و «حکماً» و معطوف این کلمات از جنس معطوف علیه و احسن  
از آنست. از اینرو میتوان این کلمات را پیوند تخصیص نماید. معطوف این کلمات در  
بسیاری از موارد حذف میشود و متنم آن باقی مانند مثالهایی که از عنیه الکتبه و انوار  
سهیلی و منشآت قائم مقام نقل شد. نگارنده درباره کار این کلمات در جمله مقاله بسیوطی  
نگاشته است که بزودی در دسترس دوستداران قواعد زبان فارسی گذاشته خواهد شد. مخصوصاً  
قید نیز هست: «در این قسمت نکته ای که مخصوصاً سفارش می کند رعایت ترتیب است.»  
(سیر حکمت ص ۱۰۳). ۴ - کلیله و دمنه ص ۱۸۳ .

بعنی منحصرًا قیدند و با کلمات دیگر مشترک نیستند و معمولاً در میان تمام اقسام قیود قیدهای تنوین دار نیز دیده می شود که نمونه آنها از نظر می گنرد :

۱ - قید مکان : شرقاً، غرباً، طولاً، عرضًا، ذيلاً، شمالاً، جنوباً، براً، بحراً.  
۲ - قید زمان : قریباً، سابقاً، بعداً، فعلاً، احیاناً، اخیراً، ابداً، دائمًا،  
بغضة، دفعة.

۳ - قید کیفیت و حالت : بیشتر کلمات تنوین دار قید کیفیت و حالتند مانند :  
مفصلًا، اجمالاً، ظاهرًا، باطنًا، شدیداً، عمیقاً، واقعًا، عملاً و دهها نظیر آن.

۴ - قید مقدار : جمعاً، مجموعاً، تقریباً، نسبةً، غالباً.

۵ - قید شماره : کراراً، مکرراً.

۶ - قید ترتیب : اولاً، ثانیاً، ثالثاً ...

۷ - قید تأکید : حتماً، قطعاً، مطلقاً، یقیناً، «سمعاً و طاعة»، «طوعاً او کرها».

۸ - قید شک : احتمالاً، محتملاً.

۹ - قید نفي : ابداً، اصلاً.

۱۰ و ۱۱ - قید غایت و قید وسیله : در دستورهای فارسی به قید غایت<sup>۱</sup> (مفهوم له) و قید وسیله<sup>۱</sup> اشاره ای نشده است ولی کلمات تنوین داری هم هستند که بر غایت و وسیله فعل دلالت می کنند بنابراین باید دونوع قید دیگر نیز به سایر اقسام قیود فارسی افزود : مثال برای قید غایت : توسعًا ، تعییماً ، تیمنناً ، تفتتاً یعنی به منظور توسعه ، به منظور تعییم ، به منظور تیمن و به منظور تفتت.

۱ - در زبان فرانسوی و انگلیسی نیز قید غایت (adverbe de but) یا قید وسیله (adverbe de moyen) نداریم بلکه متنم قیدی غایت (complement de but) و متنم قیدی وسیله (complement de moyen) است ولی در عربی مفهول له که همان قید غایت است وجود دارد و در فارسی نیز چنانکه خواهیم دید هم قید غایت و هم قید وسیله داریم چه کلمات تنوین داری از قبیل توسعًا ، تعییماً ، تیمنناً ، تفتتاً همان مفهول له های عربی هستند که وارد فارسی شده اند و ناچار باید آنها را قید غایت نامید .

«غزیلیات آن مغفور محتوی بر پنجهزار بیت است و بعضی از آنها تیمناً نگارش یافت<sup>۱</sup>». «بعضی از نتایج افکار ابکارش تیمناً تحریر شد<sup>۲</sup>». «گاهی تفتناً غزلی می‌گفته<sup>۳</sup>». «ولی تعمیم‌آن لفایده تکرار آنرا در این موضع خالی از فایده ندانستیم<sup>۴</sup>». «و این اصل معنی آن بود پس از آن توسعه بمعنی مطلق نامه استعمال شده است<sup>۵</sup>».

مثال برای قید وسیله: «لسانًا» یعنی بوسیله زبان و «كتبًا» یعنی بوسیله نوشته: «و هیچ مطلب و منظور ندارد جز اینکه بالمره ازم صاحبت و مجاورت شما باز نمانم و اگر حضوراً نشود بالغیاب واگر لسانًا نشود بالکتاب<sup>۶</sup>».

\*\*\*

قیدهای تنوین دار بیشتر فعل را مقید می‌سازند ولی برخی از آنها صفت را نیز مقید می‌کنند از آن جمله است ظاهر<sup>۷</sup> و تقریباً. مثال: «این مرد ظاهر آراسته بسیار بدسریت است». «تقریباً» صفت عددی را هم مقید می‌کند: «تقریباً دوروز در تهران ماند». «از اینجا تا همدان تقریباً هفتاد فرسنگ است».

\*\*\*

قیدهای تنوین دار با کلمات دیگر از قبیل صفت و اسم مشترک نیستند مگر در برخی از موارد از این قبیل است «عدها» که هم قید است و هم صفت و «فردآ فردآ» که هم قید است و هم اسم و «مخصوصاً» که هم قید است و هم پیوند<sup>۸</sup>.

**کلمات تنوین دار در فارسی معادل چیست؟**

کلمات تنوین دار در فارسی غالباً قید ند و قید نیز معادل است با یک حرف اضافه و یک اسم مثلاً «شتابان» برابر است با «بشتاپ»، «اجحالاً» معادل است با «باجمال»،

۱ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۰ ، س ۱۹ . ۲ - همان کتاب ص ۱۵ ، س ۲۶ .

۳ - همان کتاب ص ۷۶ . ۴ - محمد قزوینی به نقل از تعلیقات چهار مقاله ص ۶۰

۵ - ملک الدشیراء بهار به نقل از سبک شناسی ج ۲ ، ص ۲۰۵ .

۶ - قائم مقام ص ۲۷ ، س ۳ . ۷ - به مثالهای صفحات پیش نگاه کنید.

«بسیار» مترادف است با «بوفور» یا «بفراوانی»، «مفتّشلّا» معادل است با «بتفصیل» بنابراین در هر قید یا صفت تنوین داری حرف اضافه‌ای مستتر است و این حروف اضافه عبارتند از :

«در» که بر ظرفیت مکانی دلالت کند مانند : شرقاً ، غرباً ، برآً ، بحراً ، شمالاً  
به معنی درشرق ، درغرب و ...

«در» که بر ظرفیت زمانی دلالت داشته باشد مانند لیلاً ، نهاراً ، بعداً ، قبلاً ،  
سابقاً و غالباً یعنی در شب ، در روز ، در پیش ، در سابق و در اغلب موارد .

«در» بمعنی در مرحله مانند اولاً ، مجدداً بمعنی در مرحله اول و در مرحله مجدد .

«در» بمعنی ظرفیت عقلی مانند باطنًا ، ظاهراً ، حقیقتاً ، اصلاً ، اساساً و صفتی  
ومانند آنها بمعنی در باطن ، در ظاهر ، در اصل ، در اساس و در صفت است .

«در» بمعنی از لحاظ و از حیث مانند نظمًا : ثیراً ، عملاً ، عرفًا ، شرعاً یعنی  
در نظم ، در ثیر ، در عمل ، در عرف بمعنی از لحاظ نظم ، از لحاظ نثر ، از لحاظ عرف .

«به» و «با» معتبر مانند سریعاً ، مفتّشلّاً ، جبراً ، مشروحًا یعنی باسرعت ،  
بتفصیل ، با ذور .

«به» بمعنی بطور مانند اجمالاً ، مجملًا ، منحصراً ، استثناءً ، مسلمًا ، مطلقاً ،  
متواالياً ، مثلاً ، قیاساً یعنی بطور اجمال ، بطور انحصاری ، بطور استثنائی ، بطور مسلم ،  
بطور مطلق ، بطور متواال ، بطور مثال ، بطور قیاس .

«به» بمعنی از لحاظ مانند جسمًا ، علمًا روحًا ، قدمًا یعنی بجسم ، بروح ، بقدم  
که معادل است با از لحاظ جسمی ، از لحاظ علمی ، از لحاظ روحی .

«به» بمعنی بر سیل واژ روی مانند ظاهراً ، حقیقتاً ، یقیناً ، فرضًا ، تحقیقاً یعنی  
بظاهر ، بحقیقت ، بیقین ، بفرض ، بتحقیق و از روی تحقیق .

«بر» بمعنی بطور و بر سیل مانند فرضًا ، فوراً ، بدیمه یعنی بر فرض ، بر فور ، بر بدیمه .  
«با» و «به» بمعنی به وسیله مانند کتبًا ، لسانًا ، قلمًا یعنی با نوشته ، با زبان ، با قلم .

«از» بمعنی از لحاظ مانند طبعاً یعنی از لحاظ طبع و از سرشت<sup>۱</sup> (از لحاظ سرشت).  
«از» بمعنی از طرف مانند شمالاً، جنوباً یعنی از طرف شمال و از طرف جنوب:  
«این زمین شمالاً» به خیابان خاقانی محدود است.<sup>۲</sup>

«از» بمعنی بطور و بر سریل مانند اتفاقاً یعنی از اتفاق و از قضا و بر سریل اتفاق.  
«تا» بمعنی تاحدی مانند تقریباً بمعنی تاحد تقریب.  
«تا» بمعنی تازمان مانند ابداً یعنی تا ابد و تا جاودان.  
«برای» بمعنی به منظور مانند توسعًا، تیمناً، تفتناً یعنی برای توسع و بمنظور توسعه، برای تیمن.<sup>۳</sup>

واژه‌های تنوین دار متداول در فارسی با چه کلماتی در عربی معادلند؟  
کلمات تنوین دار در اصل یا اسمی مانند جسمًا، روحًا، اجمالاً و یا صفتند مانند مفصلًا و مجملًا.

گاه برای رساندن معنی واحدی هم اسم تنوین دار هست و هم صفت همراهش با آن مانند اجمالاً و مجملًا، خصوصاً و مخصوصاً و خاصه، تحقیقاً و محققًا، مفصلًا و تفصیلاً.  
صفات تنوین داری که در فارسی بکار می‌روند از لحاظ نحوی با این مقولات عربی معادلند:

۱ - حال مانند «عَزِيزًا وَمَكْرُمًا»، «عَامِدًا»، «مَتَوَكِّلًا عَلَى اللَّهِ»، «مَتَوَجِّهًا إِلَى خَرَاسَان»، «سَيِّدًا عَنْ سَيِّدٍ»، «كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ»، «سَالِمًا غَانِمًا» و «عَالِمًا عَامِدًا».  
«این منصب بحق الارث سیداً عن سید و کابرًا عن کابر بحال الدین رسیده است».

- 
- ۱ - «چو شاهیست بیداد گر از سرشت که با کشن نیاید ز کردار زشت». (گرشاسبنامه اسدی ص ۲۰ س ۷۳) و رجوع شود به «در به معنی از لحاظ».
  - ۲ - چنانکه دیدیم این گونه کلمات را در عربی «مفعول له» گویند در فارسی باید آنها را قید غایت شمرد. به صفحه ۱۹۳ مراجعه شود.
  - ۳ - عتبة الکتبه ص ۶۳، س ۲۰.

«صواب آن است که عزیزًا و مکرمًا بدان قلعت مقیم می باشد با همه قوم خویش<sup>۱</sup>».

۲ - نایب مفعول مطلق نوعی مانند شدیداً ، مفصلًاً سریعاً ، مستقیماً ،  
جملاً ، کاملاً ، عمیقاً ، قویاً ، مطلقاً ، مشروحاً و جز آنها . بیشتر صفات تنوین داری  
که در فارسی بکار می روند از این دسته اند .

۳ - نایب ظرف زمان مانند غالباً ، اولاً ، ثانیاً ، ثالثاً ، سابقًا که در عربی در  
اصل بوده است زماناً اولاً و زماناً ثانیاً و مانند آنها .

یادآوری : اسمهای که کار صفت را کنند نیز از این سه مقوله اند مانند تمامًا (تاماً) ،  
ندرة (نادرًا) ، حتماً (محتمماً) ، قطعاً (قاطعاً) ، جبراً (جبوراً) ، تفصيلاً (مفصلاً) ،  
اختصاراً (منحصراً) ، فرضًا (مفروضًا) و بسیاری دیگر .

اسمهای تنوین داری که در فارسی استعمال می شوند در عربی به بالین مقولات معادل اند:

۱ - حال مؤول به مشتق مانند بقعة ، دفعة ، مغافضة ، فردًا فرد ، حرفاً حرفاً :  
«وكلمات آنرا حرفاً حرفاً بنظر استفسار درآورد» .

۲ - ظرف زمان مانند بعداً ، قبلاً ، احیاناً ، نقداً ، ابداً ، آناً ، «یوماً فیوماً» ،  
«زماناً بعد زمان» و «ساعةً فساعةً» :

«یوماً فیوماً مساحت مملکت سمی و وسعت می گرفت<sup>۴</sup>» . «ساعةً فساعةً ریاض  
دولت صفت خُضرت و نضارت پذیرفت<sup>۵</sup>» . «عن قریب اوانًا بعد اوانِ زمانًا عقب  
زمانِ متطلع و متصرد می باشند<sup>۶</sup>» .

۳ - ظرف مکان مانند شرقاً ، غرباً ، شمالاً ، جنوباً ، طولاً ، عرضًا ، ذیلاً ،  
برًا و بحرًا .

۱ - بیهقی ص ۹ ، س ۵ .

۲ - اورا شدیداً عذاب کرد در عربی معادل چنین جمله ای است : «عذبه عذاباً شدیداً» بتای این  
شدیداً یعنی «عذاباً شدیداً» و مفصلًاً یعنی «قولاً مفصلًاً» و بجمله «قولاً مجملًا» که  
همه نایب مفعول مطلق نوعی هستند .

۳ - انوار سهیلی ص ۳۰ ، س ۱۶۰ .

۴ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۱۷۰ .

۵ - همان کتاب در همان صفحه .

۶ - عتبة الكتبة ص ۸۴ ، س ۲۳۰ .

۴ - تمیز نسبت<sup>۱</sup> مانند حقاً ، مثلاً ، شرعاً ، عرفاً ، جسمًا ، روحًا ، قدمًا ، نظمًا ، ثراً ، تقريرًا ، تحريرًا ، اصولاً ، اساساً وحقيقة .  
«وَخُودَ نَدَانَدَ كَهْ سَابِقَ اوْسَتَ اسَمَا وَرَسَمَا وَجَسَمَا وَقَدَمَا وَعَلَمَا وَاسْلَامَا»<sup>۲</sup> .  
۵ - تأکید مانند جمیعاً وکلاً .

۶ - مفعول مطلق تأکیدی مانند «حمدًا لله» ، «عياذًا بالله» ، «اهلا وسهلا» ، «سمعًا وطاعة»<sup>۳</sup> :

- ۱ - تمیز نسبت یا تمیز جمله اسم نکره منصوبی است که ابهام مستند به مستندالیه را برطرف کند مانند «حسن على خلقاً». تمیز نسبت عربی معادل نوعی قید یا گروه قیدی فارسی است. برای رساندن معنی تمیز نسبت در فارسی این واژه‌ها و گروه واژه‌ها بکار می‌رود :
- ۱ - تمیزهای نسبت عربی مانند مثالهایی که در بالا آمد .
- ۲ - متممهای قیدی که با «به» ، «در» و «از» بمعنی از حیث و از لحاظ ساخته می‌شود (مراد از متمم قیدی مجموعه‌ای است از حرف اضافه و اسم که بی‌آنکه ترکیب شده باشد کار قیدرا بکند مانند در عمل ، با جمال ، بسرعت) مثال :
- «شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی دلبی در حسن و خوبی غیرت ما تمام» (حافظ ص ۲۰) . یعنی «از لحاظ لطف و پاکی» و «از حیث حسن و خوبی» . «رسول گفت ای خداوند سلطان را از دیدار و منظر و مردانگی و میاست و هیبت و فرمان هیچ در نمی‌باید» (سیاستنامه ص ۱۱۹ ، ۱۹۸ ص ۱۹۱) یعنی از لحاظ دیدار و منظر و مردانگی .
- «بنن ژنده پیل و بجان جبرئیل بکف ابر بهمن بدل رود نیل (شاہنامه ج ۱ ، ص ۱۲ ، س ۲۲۲) ؛ یعنی از لحاظ تن و از حیث جان و ...
- ۳ - متممهای قیدی که با گروههای اضافی «از نظر» یا «از لحاظ» و «از حیث» و مانند آنها ساخته شود (مراد از گروه اضافی معمولاً یک حرف اضافه و یک اسم است که کار یک حرف اضافه را بکند مانند بمنظور یعنی «برای» و بعلت بمعنی «از») مثال : «ایران از نظر فرهنگ و تمدن ساقه درخشانی دارد» ، «اروپا از حیث صنعت بسیار پیشرفته است» .
- ۴ - کتاب النفس .
- ۵ - نحو نویسان عربی می‌گویند حمدآ ، عياذآ ، اهلا ، سهلا ، سمعًا و طاعة مفعول مطلق تأکیدی برای فعل محدود و نتیجه این فعلها چون در جمله دعائی آمده به ضرورت حذف شده است ، آنان معتقدند که مثلاً «حمدآ» در اصل بوده است «احمد حمدآ» .

«از مسنند عز اگرچه ناگه رفیم حمدًا لله که نیکث آگه رفیم<sup>۱</sup>.  
 و عیاذًا بالله اگر بر تو تکلینی رود تا آنچه می‌دانی از راز من بازگوئی<sup>۲</sup>».  
 ۷ - مفعول له<sup>۳</sup> مانند تیمنا ، تعیینا ، تفتنا ، یعنی برای تیمن ، برای تفتن ،  
 بمنظور تعمیم.

### شیوه استعمال کلمات تنوین دار

کلمات تنوین دار در عبارات فارسی بیشتر بصورت مفرد به کار می‌روند بخصوص در عصر حاضر و در قرن چهارم و پنجم یعنی در ابتدای پیدا شدن تنوین در فارسی از این قبیلند حقاً ، عمدًا ، ظاهراً ، عیقاً و صدھا نظری آنها ولی از قرن پنجم و ششم بعد کلمات تنوین دار مکرر و بامتنم و جفتی نیز در زبان ما رایج شد .

کلمات تنوین دار مکرر گاه بی واسطه می‌آیند مانند «فردًا فرد» ، «حرفاً حرفاً» ، «سالًا غامًا» ، «عالماً عامداً» و «حالصًا محلصًا» :

«وایشان به مدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالماً غامًا باز گردیدند<sup>۴</sup>». و گاه بین آنها حرف یا کلمه دیگری فاصله می‌شود مانند «یومًا فیومًا» ، «ساعة» فساعه<sup>۵</sup> ، «اواینًا بعد اوان» ، «زمانًا بعد زمان» ، «قرنًا بعد قرن» ، «صاعًا بصاعع» ، «سیدًا عن سید» و «کابرًا عن کابر» :

«بعد الیوم این روابط خدمت یومًا فیومًا روانی دارم<sup>۶</sup>». «عن قریب اوانًا بعد اوان<sup>۷</sup> و زمانًا عقب زمان<sup>۸</sup> متطلع و مترصد می‌باشدند<sup>۹</sup>». «سریرخانی بر قبل واولاد او بطننا بعد بطن مسلم باشد<sup>۱۰</sup>». «بازار برد و آنرا با کنجد با پوست صاعًا بصاع<sup>۱۱</sup> بفروخت<sup>۱۲</sup>».

- 
- |   |                                  |
|---|----------------------------------|
| ۱ - ابوالمعالی نصرالله منشی .   | ۲ - کلیله و دمنه ص ۱۴۳ ، س ۶ .   |
| ۳ - مقول له مصدری است که فعل برای آن بوقوع پیوندد و در فارسی معادل قید یا مستهم قیدی غایی است ، مثال برای قید غایی تفتنا ، تیمنا نمونه برای مستهم قیدی غاییت «برای خرید» و «بمنظور تحصیل» است . | ۴ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۰۰۵ .     |
| ۵ - مرزبان ناسه ، ص ۱۴۴ .   | ۶ - عنبة الکتبه ص ۸۴ ، س ۲۳ .    |
| ۷ - حبیب السیر ج ۳ ص ۱۴ ، س ۲۱ .  | ۸ - دستادمت ، پیمانه به پیمانه . |
| ۹ - کلیله و دمنه ص ۱۷۳ .  |                                  |

«وهزار خلق قرناً بعد قرنٍ آمدند وازین دریا پر شدند».

گاه دو کلمه<sup>۱</sup> تقریباً متراծ تنوین دار برای تأکید باهم وبصورت واژه<sup>۲</sup> مرکب یا گروه واژه<sup>۳</sup> قیدی بکار می‌روند مانند:

«تاخواجہ بزرگ احمد حسن را رضی‌الله‌عنه در وقت در بگشاید و عزیزاً ومکرمًا بهبلغ فرستد».<sup>۴</sup> «بحکم فرمان عزیزاً ومکرمًا بجانب بلغ روان شد».<sup>۵</sup> «من عالمًا عامدًا این کار را کردم».<sup>۶</sup> «هر کس در شهر رود می‌باید که قطعاً و اصلًا بهيج آفريده مضرتی نرساند».<sup>۷</sup> «اورا خالصاً مخلصاً دوست دارم».<sup>۸</sup> «بهوش افتاد و اصلًاً وقطعًا از اونفس بر نمی‌آمد».<sup>۹</sup> «براین موجب برآمد تقریباً و تخمیناً».<sup>۱۰</sup>

گاه نیز دو کلمه<sup>۱۱</sup> تنوین دار متضاد برای تعییم و تأکید باهم بکار می‌روند و کلمه<sup>۱۲</sup> مرکب یا گروه واژه بوجود می‌آورند از این قبیلند:

«حالاً وما لاً»، «طوعاً اوكرهاً»، «طولاً و عرضًا»، «نظمًا و نثرًا»، «عاجلاً و آجلًا»، «شرقاً و غرباً»، «لفظاً و لحظاً»، «قولاً و فعلًا»، «انتساباً و اكتساباً»، «ارثاً و اكتساباً»، «بعداً و قرباً»، «غوراً و نجدًا»، «سرًا و اعلاتاً»، «سرًا و جهرًا»، «سرًا وجهارًا»، «ظاهرًا و باطنًا»، «حاضرًا و غائبًا»، «جسمًا و روحًا»، «جبًا

۱ - فیه مافیه ص ۶۲ ، س ۵ .

۲ - مراد از گروه یا گروه واژه دو یا پند کلمه است که کار یک کلمه را بگنند بی‌آنکه ترکیب شوند و یا تشکیل جمله دهنند «بمنظور اینکه» (گروه پیوندی) بمعنی «تا»، «بعثت اینکه» (گروه پیوندی) بمعنی «زیرا»، «غیر قابل بخشش» (گروه وصفی)، «فارغ بودن زکر و دین» (گروه اسمی) «بمنظور» (گروه اضافی بمعنی برای). فرق گروه واژه با واژه مرکب اینست که در نوع اخیر واژه‌ها استقلال خود را از دست می‌دهند مانند زلف آشته، دست بدست. گاه تفاوت بین کلمه مرکب و گروه واژه باسانی میسر نیست. «گروه» یا «گروه واژه» در برابر «locution» فرانسه یا «phrase» انگلیسی بروگزیده شده است.

۳ - بیهقی ص ۶۵ ، س ۸۰ .

۴ - عتبة الكتبة ، ص ۴ ، س ۱۷ .

۵ - دارابینامه بیغمی ج ۱ ، ص ۰۰۳ .

۶ - ائیس الطالبین ص ۱۸۰ .

۷ - نزهه القلوب ، ص ۱۷۶ .

واختیاراً» ، «أولاً وآخرًا» ، «ليلًا ونهارًا» ، «برًا وبحرًا» ، «اصلاً وفرعًا» ، «شرعًا وعرفًا» ، «تعريفًا وتصريحاً» ، «ذكورًا وإناثًا» .

گاه دو یا سه جفت کلمه توین دار پشت سر هم و بدون حرف عطف می آیند مانند «ليلًا ونهارًا ، سرًا وجهاً» و «شرقًا وغربًا ، برًا وبحرًا» و نظیر آنها :

«باز یک قسم آنند که از این همه فراغتی دارند ليلًا ونهارًا ، سرًا وجهاً» .  
«پادشاهی عالم شرقاً وغرباً ، بحرًا وبرًا بهفضل عیم آفریدگار عزّ و علاً بما رسیده است» .  
«براقایم عالم شرقاً وغرباً ، بُعدًا وقُربًا ، برًا وبحرًا تا بر پادشاه و فرمان دهنده که در هفت کشور معمور بسیط روی زمین است ...» . «خلاقیق بسیط زمین را برًا وبحرًا ، سهلاً وجللاً به وداع ما سپرد» .

برخی از مصادرها و صفات توین دار متممی دارند که معمولاً با حرف جرّ به آن مربوط می شود مانند «متوجهها الى خراسان» ، «متوكلاً على الله» ، «حامداً الله» ، «تعميمًا للفائدة» :

«بالشكري آراسته وتحمل پيراسته وخزينه اي بيشمار وسلامي بسيار متوجهها الى خراسان بسبب استزداني که از سلطان سنجر داشت ...» . «ولى تعليمًا للفائدة تكرار آن را در اين موضع خالي از فايده ندانستيم» . «حسن متوكلاً على الله عزّ ذكره پيش کار رفت» .

جار و مجرور عبارات «عياذًا بالله» و «حمدًا لله» و مانند آنها را اگرچه متعلق به فعل مخدوف (اعوذُ واحدُ) است می توان از این زمرة دانست و آن را متمم «عياذًا» و

- |   |
|---|
| <p>۱ - چهارمقاله ص ۱۶ ، س ۱۵ .</p> <p>۲ - عتبة الكتبه ص ۴۰ ، س ۱۱ .</p> <p>۳ - همان کتاب ص ۷۴ ، س ۲۴ .</p> <p>۴ - عتبة الكتبه ص ۷۰ ، س ۲ . در اين کتاب جنتهاي توين دار عموماً و جفتهاي توين دار پشتسر هم خصوصاً فراوان است.</p> <p>۵ - محمد قزويني . حاشية چهارمقاله ص ۶۰ .</p> <p>۶ - چهارمقاله ص ۳۶ ، س ۱۵ .</p> <p>۷ - بیهقی ص ۴۲ ، س ۱۰ .</p> |
|---|

«حداً» که مفعول مطلق است دانست زیرا این کلمات که مصدر افعال محدودند نایب آن نیز بثمار می‌روند. مثال:

«وبطني که شماراست که مگر عياداً بالله در باب اجنبی و ریختن خون او از جهت من قصدى رفته است<sup>۱</sup> ». «چون به مقرّ عزّ که بيضهٔ ملک است نزول فرموده شد حداً لله تعالى اين رقعه را روان ساخت<sup>۲</sup> ». .

ترکیباتی مانند «اباً عن جد» و «كراةً بعد اخرى<sup>۳</sup>» را نیز می‌توان از کلمات تنوین دار مکرر شرد زیرا «جد» نوعی «اب» است. و «كراةً بعد اخرى<sup>۴</sup>» نیز در اصل بوده است: «كراةً بعد كراةً اخرى<sup>۵</sup>» مثال در جمله:

«رياست شعبهٔ حنفيهٔ که مذهب عامهٔ ماوراء النهر است اباً عن جد بعهدهٔ ایشان موکول بوده است<sup>۶</sup> ». «ما بنفس خود کراةً بعد اخرى تسخیر آن کرده ايم<sup>۷</sup> ».

«من کان<sup>۸</sup>» را در «کائناً من کان<sup>۹</sup>» می‌توان متمم «کائناً» شرد اگرچه در نحو عربی توجیه دیگری برای آن شده باشد. مثال:

«ونگذاري ده هيج کس کائناً من کان با او در کار بقاع و اوقاف طريق مزاحت ومنازعت سپرد<sup>۱۰</sup> ». «تا کائناً من کان هر که در زرنوق بود از صاحب کلاه و دستار و مقتنع به معجر و خمار بیرون آمدند<sup>۱۱</sup> ». .

\* \* \*

گاه کلمهٔ تنوین دار دارای صفت است مانند «قاعاً صفصفاً»، «قولاً واحداً» و «يداً واحدةً».

«عرصهٔ آن حکم قاعاً صفصفاً گرفت<sup>۱۲</sup> ». «الف شیدا و پیدا و هویدا و آشکارا

۱ - کلیله و دمنه ص ۱۵۲ ، س ۱ .

۲ - از مکتوب امیر تمیور گور کانی به سعد الدین تفتازانی به نقل از سبکشناسی بهار ج ۳ ، ص ۴۰۰ .

۳ - قزوینی حواشی چهار مقاله ص ۶۰ .

۴ - از مکتوب شاه شجاع بنقل از سبک شناسی ج ۳ ، ص ۲۰۱ .

۵ - عنۃ الکتبہ ص ۳۶ ، س ۰۲۰ .

۶ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۷۱ ، س ۱۱۰ .

۷ - همان کتاب ص ۸۳ .

و پیشوا و اندرزوا و نانبا (نانوا) ، قولًا واحدًا روا باشد کی روی سازند<sup>۱</sup> . « به عهود و موافق استظهار بستند که اگر از جانب سلطان قصدی رود همه یداً واحدة باشند<sup>۲</sup> .

\*\*\*

از برخی از کلمات عربی بی آنکه تنوین یا حرف اضافه داشته باشند معنی تنوین یا حرف اضافه استنباط می شود و می توان گفت که تنوین یا حرف اضافه این گونه کلمات حذف شده است از این قبیل اند :

خاصه و خاصه و بخاصه

ظاهر بمعنی ظاهرًا و بظاهر و در ظاهر

قادص « قاصدًا وبقصد

نقد « نقدًا وبنقد وبنقدا

فريضه « فريضة واز روی فريضه

سهو « سهوًا وبسهو واز روی سهو

حقيقة « حقيقة وبحقيقة و در حقيقة

ضرورت « ضرورة و بضرورت وبالضروره

صریح « صریحاً وبصراحة

مفصل « مفصلاً وبتفصيل

مجموع « مجموعاً

بدیهه « بدیهه و بربدیهه

بسیاری از این کلمات هم با تنوین و هم بی تنوین و برخی نیز هم با تنوین و هم بی تنوین و هم با حرف اضافه (یعنی به سه صورت بکار رفته اند) :

ظاهر، ظاهرًا ، بظاهر و در ظاهر :

« روز و شب ظاهر دوضد و دشن اند لیک هردو یک حقيقة می تند<sup>۳</sup> »

۱ - المعجم ص ۲۱۰ ، س ۸ چاپ افست . ۲ - تاریخ یمینی دکتر شعار ص ۳۷۰ .

۳ - دفتر سوم مشتوى ص ۵۰۹ ، بیت ۴۶۷ .

مثال برای بظاهر و در ظاهر و ظاهراً :

«او بظاهر مرد مناسبی است» . «هوشنگ در ظاهر بامن خوبست» .

«در دمندی من سوختهٔ زار و نزار ظاهر آحاجت تقریر و بیان این همه نیست<sup>۱</sup>»  
حقیقت ، حقیقة<sup>۲</sup> ، بحقیقت و در حقیقت :

«حقیقت بداند که در خود که در شورستان روید از هر جانب آسیبی می‌یابد<sup>۳</sup>» .  
مثال برای حقیقة<sup>۴</sup> ، در حقیقت و بحقیقت :

«واعراض را حقیقة<sup>۵</sup> به حرکت و سکون وصف نتوان کرد<sup>۶</sup>» . «در حقیقت او از  
همه فاضلتر است» .

«بحقیقت آدمی شو و وگرنه مرغ باشد که همان سخن بگوید بزبان آدمیت<sup>۷</sup>»  
ضرورت ، ضرورة<sup>۸</sup> و بضرورت :

«وضرورت از خانه<sup>۹</sup> زاهد بدان صمرا نقل کردم<sup>۱۰</sup>» .

مثال برای ضرورة<sup>۱۱</sup> و بضرورت : «او ضرورة<sup>۱۲</sup> این کار را انجام داد» . «و باز رگان  
بضرورت از عهده<sup>۱۳</sup> مقرر بیرون آمد<sup>۱۴</sup>» . «مست بگویند و بضرورت خویشتن در چاهی  
آوینخت<sup>۱۵</sup>» .

خاصه ، خاصة<sup>۱۶</sup> و بخاصه :

«رقص بر شعر ترو ناله<sup>۱۷</sup> نی خوش باشد خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند<sup>۱۸</sup>»  
مثال برای خاصة<sup>۱۹</sup> و بخاصه :

«کتابت سپس از قول است و خاصة<sup>۲۰</sup> مردم راست» .

۱ - حافظ ص ۵۲ ، س ۹ .

۲ - کلیله و دمنه ص ۱۷۵ .

۳ - المعجم ص ۳۷ چاپ افسست .

۴ - سعدی ص ۷۸۳ .

۵ - کلیله و دمنه ص ۱۷۹ .

۶ - منتخب کلیله و دمنه ص ۴۴ ، س ۱۳ .

۷ - همان کتاب ص ۵۰ ، س ۶ .

۸ - حافظ ص ۱۲۵ .

۹ - زاد المسافرین ص ۱۳ ، س ۷ .

«کریمان مر ضعیفان را نراند بخاشه چون بازیشان بخوانند»

نقداً و بنقداً :

مثال برای نقداً و بنقداً : «من نقداً به تهران نمی‌روم» .

«جمله گفتند این زمان مارا بنقد پیشوایی باید اندر حل و عقد» .

مطلق ، مطلقاً و بر اطلاق :

«عیب درویش و توانگر به کم و بیش بدارست کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم» .

مثال برای مطلقاً : «از جهت آنکه شعر در آن مسامحت کرد هاند از شعر خویش

نقی ایطا کرده است مطلقاً» .

مثال برای بر اطلاق :

«دوم آنکه بر اطلاق زجر کلی اصحاب ضلالت بگوشمال یکی از ارباب خیانت

دست دهد» .

قادصدا = قاصدا :

«شب تاسخر می‌لغنوم اندرز کس می‌شنوم این ره نه قاصد می‌روم کز کف عنانم می‌رود» .

مثال برای قاصدا :

«قادصدا آن روز بی وقت آن مروع از خیالی کرد با خانه رجوع» .

۱ - ویسن و رامین ص ۸۰ .

۲ - نقد و نقداً دو معنی دارد یکی متنضاد نسیه است ، دیگر بمعنی فعلاء و اکنون .

۳ - نقداً از کلمات تنوین داری است که بر سر آن حرف اضافه نیز در می‌آید و بنقداً می‌شود . «حالا به تقدا ملک را دست و گردن بسته پیش پدرش بریم (دارای نامه بیغمی جلد ۲ ، ص ۵۷۹)» .

۴ - منطق الطیر .

۵ - حافظ ص ۲۶۱ ، س ۰ .

۶ - المعجم چاپ ۱۳۱، ص ۲۷، س ۴ .

۷ - منتخب کلیله و دمنه ص ۱۲۶ ، س ۱۵۰ .

۸ - سعدی ص ۴۵۹ .

۹ - دفتر سوم مثنوی ص ۶۲۹ .

صریح = صریحاً = بصراحت :

«کس دام از اکابر گردنشان نظم کا ورا صریح خون دو دیوان بگردناست»<sup>۱</sup>

مثال برای صریحاً :

«وگر در دطلب نبود صریحاً گفته بگیر این را فسانه دیگران رانی حواله می‌کنی هرجا»<sup>۲</sup>

مثال برای بصراحت : «او بصراحت گفت که با این کار مخالف است».

سهو = سهوًّا :

«پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم قبله اهل دل منم سهو نماز می‌کنی»<sup>۳</sup>

مثال برای سهوًّا : «بسیاری از غزلیات نواب والا را سهوًّا در دیوان ...»<sup>۴</sup>.

مجموع = مجموعاً :

«و این چهار نفر وزیر اعظم و دیوان بیگ و واقعه نویس که مجموع هفت نفر

می‌شوند ...»<sup>۵</sup>

«واهل کاروان مجموع در پیش فیروز شاه جمع آمدند»<sup>۶</sup>.

«اگر روی صمرا بودی و مراتیغ در دست این قوم را مجموع هلاک می‌کردم»<sup>۷</sup>.

سلامت = سالمًا = بسلامت :

«خوش سلامت‌شان بساحل باز بر ای رسیده دست تو در بخرو بر»<sup>۸</sup>

مثال برای سالمًا :

«ایشان به مدت هفت سال آن ولایات را مستخر گردانیده سالمًا خانمًا باز گردیدند»<sup>۹</sup>.

عيان - عياناً - بعيان = درعيان :

«مشوق عيان می‌گذرد بر تو و لیکن اغيار همی‌بینند از آن بسته نقاب است»<sup>۱۰</sup>

۱ - دیوان شمس، جزء اول، غزل ۴، بیت ۶۷۶.

۱ - انوری، ص ۵۰۰ بیت ۱۳۶۹.

۲ - سعدی، ص ۶۲۲.

۳ - تذكرة الملوك، ص ۲۲.

۴ - دارابنامه بیغمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۵ - همان کتاب، ص ۲۴۳.

۶ - همان کتاب، ص ۴۹۱، س ۲۲۴۶.

۶ - همان کتاب، ص ۴۹۱، س ۲۲۴۶.

۷ - حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۰، س ۵۰.

۸ - دفتر سوم مشنوی، ص ۲۱.

۹ - حافظ، ص ۲۱، سطر آخر.

«اولش پوشیده باشد و آخر آن  
غافل و جاهل ببیند در عیان»<sup>۱</sup>  
«تا هم امروز ببینی به عیان حورو بهشت  
همچنان نیز ببینی به عیان نار و جسم»<sup>۲</sup>

مغافصه = مغافصه<sup>۳</sup> :

«تا بشب کوتوال مغافصه تزدیک وی رفت»<sup>۴</sup>.  
مثال برای مغافصه<sup>۵</sup> :

«جماعت غلامان و حشم که بتازگی بخدمت پیوسته بودند بر اهل‌السلطان مغافصه<sup>۶</sup>  
یک کلمه گشته بودند»<sup>۷</sup>.

معاینه - معاینه<sup>۸</sup> :

«چو حق معاینه دانی که می‌باید داد  
به لطف به که بچنگ آوری بدلتنگ»<sup>۹</sup>.

صورت = صورة<sup>۱۰</sup> = بصورت :

«کس نشاید که بر تو تو بگزینند  
که تو صورت بکس نمی‌مانی»<sup>۱۱</sup>.  
مثال برای بصورت :

«بصورت چو خورشید و صولت نهنگ  
به هیبت چو شیر و بحسن پلنگ»<sup>۱۲</sup>.  
علانیه = علانیه<sup>۱۳</sup> :

«همه عیهايش را می‌دانم و بد کارهایش را علانیه می‌بینم»<sup>۱۴</sup>.

بدیهه = بدیهه<sup>۱۵</sup> = بر بدیهه :

«یکی بود از ندمای این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفته بگریست بس بدیهه  
نیکو گفت»<sup>۱۶</sup>.

- ۱ - دفتر سوم مشنوی ، ۴۹۰ ، س ۰۲۱۳۵ .  
 ۲ - ناصر خسرو ، ص ۳۰۰ ، س ۱۰ .  
 ۳ - تاریخ بیهقی ، ص ۴۲۴ ، س ۰ .  
 ۴ - تاریخ جهانگشا ، ج ۱ ، ص ۴۸ ، س ۷ .  
 ۵ - گلستان ، ص ۱۴۲ ، س ۱۱ .  
 ۶ - کلیات سعدی ، ص ۶۱۵ .  
 ۷ - فردوسی بقول از لغتنامه دهخدا ، در ذیل صورت .  
 ۸ - قائم مقام ، ص ۵۸ ، س ۱۰ .  
 ۹ - بیهقی ص ۷۵ ، س ۷ .

مثال برای بدیهه و بر بدیهه :

« در مهمنی بدین بزرگ بر بدیهه مداخلت پیوستن از فر و کیاست دور است ». <sup>۱</sup>

« این بیتها بدیهه اتفاق افتاد ». <sup>۲</sup>

واقع = واقعا :

« واقع او از سفر برگشته است؟ ». مثال برای واقعا :

« اگر واقعا بست باشد و اینقدر چشم ت سیر شود که زحمت دل ریشان ندهی... ». <sup>۳</sup>

مقابله = مقابله = در مقابل :

« زدیدنت نتوانم که دیده در بنم و گر مقابله بینم که تیر می آید ». <sup>۴</sup>

تمام = تماما = بتمامی :

« اختیار از عین احیات برفت تمام عاشق شد ». <sup>۵</sup> « پس فرخ زاد اسباب راه تمام راست کرد ». <sup>۶</sup>

مثال برای تماما و بتمامی : « او کتابهای خود را تمام جمع کرد ». « و حال خوبیش بتمامی با ایشان برآند و اندازه بتمامی بدانست ». <sup>۷</sup>

تحقيق = تحقیقا = محقق = بتحقیق :

« اگر هردو باز می گردیم و این خبر به ملک دارا ب می رسانیم تحقیق نمی دانیم ». <sup>۸</sup>

« من به ملک زنگبار روم واژ حال فیروز شاه تحقیق باز دانم ». <sup>۹</sup>

۱ - منتخب کلیله و دمنه ، ص ۱۸۲ ، س ۲۹۱ .

۲ - عتبة الکتبه ، ص ۱۰۳ .

۳ - قائم مقام ، ص ۳۹ .

۴ - گلستان ، ص ۸۹ ، س ۲۲ .

۵ - دارابنامه ، جلد ۱ ، ص ۴۴ .

۶ - همان کتاب ، ص ۲۵ .

۷ - بیهقی ، ص ۵۰ .

۸ - دارابنامه بیغمی ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ .

۹ - همان کتاب ، ص ۱۹۶ . تحقیق بصورت قید تفضیلی نیز بکار رفته است « و من که بواسطه کشتنی قائد منجوق را تحقیق تقر از خواجه عبدالصمد شنودم » (بیهقی ، ص ۲۲۱ ، س ۱۴) .

مثال برای تحقیقاً و بتحقیق :

«من تحقیقاً این موضوع را نمی‌دانم». «اکنون دیگر هیچ امیدی نماند به یقین و به تحقیق بهلاک خواهم آمدن».<sup>۱</sup>

مشافهه = مشافهه = در مشافهه :

«پسران و برادران اورا بهان اسم مرسوم بهنگام ولادت خوانند مشافهه و معانیه، خاص و عام».<sup>۲</sup>

\*\*\*

نون تنوین برخی از کلمات بتقلید از عربی به حذف می‌شود و آخر کلمه بالالف تلفظ می‌گردد مانند : اوّلا ، عمدًا ، نقدا ، قصدًا ، دامًا ، حقًا ، شرقا و غربا . اینگونه کلمات می‌توانند با کلماتی که آخرشان الف است قافیه شوند مثال :

«بسیار کسان که جان شیرین در پای تو ریزد اوّلا من»<sup>۳</sup>

بستان زمن شرابی که قیامت است حقاً<sup>۴</sup>

ای صدهزاران مرحمت بروی خوبت دایما<sup>۵</sup>

که از من در درس داری مرا گردن بزن عمدًا<sup>۶</sup>

صلیب آویزم اندر بر طفل<sup>۷</sup>

در کام صبح از ناف شب مشک است عمدًا ریخته

زرین هزاران نرگسه بر سقف میبا ریخته»<sup>۸</sup>

«خاقان اکبر کز شرف هستش سلاطین در کنف

باران جود از ابر کف شرقا و غربا ریخته»<sup>۹</sup>

۱ - دارابنامه یغمی ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ .

۲ - تاریخ جهانگشا ، ج ۱ ، ص ۱۹ .

۳ - سعدی ، ص ۶۴۳ .

۴ - دیوان شمس ، جزء اول ، ص ۱۰۶ ، بیت ۱۸۷۸ .

۵ - همان کتاب ، ص ۸ ، بیت ۷۸ .

۶ - همان کتاب ، ص ۴۹ ، بیت ۸۱۹ .

۷ - خاقانی سجادی ، ص ۳۷۷ .

۸ - خاقانی عبدالرسولی ، ص ۲۲۰ .

۹ - همان کتاب ، ص ۳۷۸ .

«بنقدا ما حالیا در بیم بلائیم»<sup>۱</sup>. «فرخ زاد بنقدا از آن جور حجره و تنهای و گرسنگی خلاص شد»<sup>۲</sup>. «بقصدا در میان طلایه آمد و سخن گفتن آغاز کرد»<sup>۳</sup>.

\*\*\*

بر سر بعضی از واژه های تنوین دار حرف اضافه نیز در می آید مثلاً در مورد کلماتی مانند عمدا، نقدا که بصورت بعبدا، از عمدتا، بنقدا، بقصدا هم استعمال شده اند:

تا جایگاه ناف به عدما فرو درید <sup>۴</sup>	گوئی که دوست قرطه شعر کبود خویش <sup>۵</sup>
بسی احسنت و زه گوید بعبدا <sup>۶</sup>	و گرچه شاعری باشد نه دانا <sup>۷</sup>
دانگوئی خواجه گاه کاهی سر کشید <sup>۸</sup>	دولت مسعود خواجه گاه کاهی سر کشید <sup>۹</sup>
«بنقدا پسر قیصر شاه نوش بدست عیاران ایران به للاه آمد» <sup>۱۰</sup> . «حالیا به نقدا ملک را دست و گردن بسته پیش پدرش بریم» <sup>۱۱</sup> . «بقصدا در میان طلایه آمد و سخن گفتن آغاز کرد» <sup>۱۲</sup> .	«بنقدا از عمدتا کند» <sup>۱۳</sup>

۱ - دارابنامه بیغمی، ج ۱، ص ۱۷۷. ۲ - همان کتاب، ص ۵۸.

۳ - همان کتاب، ص ۶۶۷.

۴ - کسانی مروزی بنقل از تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، ص ۴۴۶.

۵ - ویس و رامین، ص ۲۲۰. ۶ - متوجهی، ص ۲۵، س ۴۷.

۷ - دارابنامه بیغمی، ج ۲، ص ۳۵۴. ۸ - همان کتاب، ص ۵۷۹.

۹ - دارابنامه بیغمی، ج ۱، ص ۶۶۷. اصولاً برخی از قیدها با حرف اضافه هم بکار می روند اما روز این قید محدود نمی باشد و منحصر نباید به دو قید ناچار و ناگاه: «من ناچار به فرود گاه می روم»، «هوشنگ بناچار رسپار فرنگ شد» و «او بنا گاه به فرانسه رفت» ولی در قدیم این موارد استعمال بیشتر بوده است که در طول زمان رو بکاهش نهاده تاجائی که امروز منحصر به دو سورد معین گردیده است. در قدیم علاوه بر «به»، «از» نیز بر سر قید می آمده است در حالیکه امروز تنها «به» در این موارد بکار می رود. از این قبيل بوده اند «یکباره، بیکاره»، «یکبار و بیکار»، «یکبارگی و بیکارگی»، «ناگاهان و بناگاهان و از ناگاهان»، «نا گاه و بنا گاه و از نا گاه و زنا گاه و زنا گاه و از یک نا گاه»، «یک دفعه و بیک دفعه»، «ناچار و بناچار»، «مقاجا و بمراجا»، «نا گاهان و بنا گاهان و از نا گاهان»، «یکره و بیکره». برای دیدن شواهد این قید به مقاله نگارنده در مجله وحید سال سوم شماره ششم تحت عنوان «قیودی که با حرف اضافه بکار می روند مراجعه شود». بنابراین «عمدا» و «قصدا» و «نقدا» و «مانند آنها را نیز باید در شمار قیودی آورد که با حرف اضافه هم بکار می روند.

\*\*\*

برخی از کلمات تنوین دار فقط به صورت جمع در فارسی بکار می روند مثل احیاناً  
و برخی دیگر هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع استعمال می شوند مانند اصلاً و اصولاً.

\*\*\*

کلمات تنوین دار در نثر بیش از شعر بکار می رود زیرا الفاظ شعر بخصوص غزل  
محدود تر از الفاظ نثر است و شعر فارسی بسیاری از لغات و کلمات تنوین دار را که بارها  
در کتابهای مانند کلیله و مرزبان نامه و آثار دیگر بکار رفته نپذیرفته است مثلاً تنوین در  
گلستان سعدی بمراتب بیش از غزلیات اوست و همچنین در فیه مافیه مولانا بدفعتات بیشتر  
از دیوان شمس است. در حافظ تنها دو سه کلمه تنوین دار از جمله ظاهراً، دایماً، بعدها  
به کار رفته در حالی که در تاریخ و صاف که تقریباً همزمان با آن است تنوین فراوان است.  
در میان آثار منظوم تنوین در مثنویها به مراتب بیش از غزلیات است چنانکه در مثنوی مولوی  
واژه های تنوین دار زیادتر از دیوان شمس است. در آثار مثنوی تنوین در نثر فنی بسیار بیشتر  
از نثر ساده است مثلاً در کتب ساده علمی و افسانه ای یک قرن معین تنوین بمراتب کمتر  
از آثار نثر فنی همان قرن است فی المثل در سیک عیار که از آثار قرن ششم و هفتم است یا  
تنوین نیست یا بسیار اندک است در حالی که در عتبة الکتبه که گویا همزمان با آن نوشته شده است  
کلمات تنوین دار فراوان است و همچنین در دارابینامه بیغمی که در قرن نهم یعنی در عصر  
رواج تنوین نوشته شده است تنوین بسیار کم است و منحصر به چند کلمه محدود از قبیل  
«قطعماً»، «اصلاً»، «بنقداً» و «بقصداً» است و از میان این چند کلمه فقط «بنقداً» زیاد  
استعمال شده و بقیه یک دوبار بیشتر بکار نرفته است.

\*\*\*

برخی از واژه های تنوین دار در برخی از کتابها بیشتر بکار رفته است بطوری که  
می توان آنها را از اختصاصات سبکی این گونه کتب شمرد از آن جمله است «اتفاقاً» در گلستان<sup>۱</sup>

---

۱- این واژه ده بار در گلستان تکرار شده است.

و هزارو یکشنب ، «بنقدا» در دارابنامه ، «مثلاً» در کلیله و فیه مافیه ، «عزیزًا و مکرمًا» در بیهق ، «دایمًا» و «ظاهرًا» و «قطعًا» در فیه مافیه و نزهه القلوب ، «خصوصًا» در بیهق و انوار سهیلی ، «سالماً غانمًا» و «فهرًا و قسرًا» و «احیاناً» و «صفناً» در حبیب السیر ، «مغافضه» در تاریخ جهانگشا ، «سیعًا و طاعة» در هزارو یکشنب «غالباً» و «خصوصًا» در سیر حکمت در اروپا .

### تقوین از لحاظ تاریخی

کلمات تقوین دار از قدیمترین ادوار وارد زبان فارسی شده بطوری که حتی در آثار قرن چهارم هم به تقوین بر می خوریم . کلمات تقوین دار در این دوره دارای چند ویژگی است : اولاً شامل واژه های مشخص و معددی است که استعمال الشان سماعی است نه قیاسی در حالی که از قرن ششم به بعد کلمات تقوین دار بقياس ساخته می شدند . دو کلمه تقوین دار که در آثار قرن چهارم بنظر نگارنده رسیده است عبارتند از «حقاً» و «عمداً» .

ثانیاً نون این تقوین ها به منظور رعایت آهنگ زبان فارسی حذف می شده است . ثالثاً واژه های تقوین دار مکرر و جفتی و با متمم از قبل : «یوماً فیوماً» ، «زماناً بعد زمان» ، «لیلاً و نهاراً» ، «منوکلاً علی الله» و مانند آنها وارد زبان فارسی نشده بود . اینکه شواهد (در این قسمت از مقاله همه مثالهای مربوط به یک کلمه تقوین دار ، از نظر رعایت ترتیب زمانی است) این آن کلمه در یکجا و در ذیل کلمات تقوین دار قرفی که آن کلمه برای او لین بار در آن به کار رفته آمده است ) .

حقاً :

قدیمترین اثری که این کلمه در آن بنظر نگارنده رسیده است شعر بهرای سرخسی است که در لغت فرس اسدی نقل شده است :

«جز تلخ و تیره آب ندیدم در آن زمین حقاً که هیچ باز ندانستم از زکاب<sup>۱</sup>»  
 ۱ - زکاب بمعنی سرکب سیاه که با آن چیز نویستند (فرهنگ معین) .  
 ۲ - لغت فرس اسدی ، ص ۸ ، س ۴ .

لیبی نیز این کلمه را در شعر خود آورده است :

« تاکی همی در آئی و گوشم همی دری حقا که کتری و فزاگین اتری زیستک<sup>۲</sup> »

سپس این کلمه رایج شده بطوری که اکنون هم بکاری رود: معمولاً پس از « حقاً » که « نیز استعمال می شود: « حقاً که او را عذاب کنم عذاب سخت ». <sup>۳</sup>

« گفت حقاً که راست گوئی راست بروفای تو چند چیز گواست ». <sup>۴</sup>

« هستی جان اوست حقاً چونک هستی زویافت لاجرم در نیستی می ساز با قید هوا ». <sup>۵</sup>

« گوئی مراثبت خوش خوش کی به است از آتش آتش بود فرات حقاً وزان زیادت ». <sup>۶</sup>

« حقاً که باعقولت دورخ برابر است رفتن پایمردی همسایه در بهشت ». <sup>۷</sup>

« جان بی جمال جانان میل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقاً که آن ندارد ». <sup>۸</sup>

گاهی حقاً برای تأکید تکرار می شود :

« بازگرد به ایشان حقاً و حقاً که به ایشان سپاهی آرم که به آن بر نیایند و طاقت آن ندارند ». <sup>۹</sup>

عمداً و بعدما و از عمداً :

« عمداً » چنانکه دیدیم با حرف اضافه و بصورت بعدما و از عمداً هم بکار رفته این واژه نیز از کلمات تنونی داری است که از قدیمترین زمانها در آثار فارسی آمده و سپس استعمال آن رایج شده و ادامه یافته است و کهن ترین اثری که این کلمه در آن بنظر من رسیده است شعر کسانی مروزی است :

۱ - فزاگن = فزاگین ، چرکین که مرکب است از فزر معنی چرک و گن و اگین . از « فزر » فزاک به معنی پلید نیز آمده است (فرهنگ معین) .

۲ - بک و پک از پهلوی وک به معنی قورباغه و وزغ (فرهنگ معین) .

۳ - کشف الاسرار ، ج ۷ ، ص ۱۹۹ ، ۱۰ س . ۴ - هفت پیکر نظامی .

۵ - دیوان شمس ، جزء اول ، بیت ۱۸۱۰ . ۶ - همان کتاب ، بیت ۰۴۶۰۸ .

۷ - گلستان ، ص ۱۶۴ . ۸ - حافظ ، ص ۹۶ .

۹ - کشف الاسرار ، ج ۷ ، ص ۲۰۱ ، س ۱۷ .

«گوئی که دوست قرطه شعر کبود خویش تا جایگاه ناف بعمند افرو درید»<sup>۱</sup>

اینک استعمال این کلمه در آثار دیگر:

«دولت مسعود خواجه گاه گاهی سر کشید تان گوئی خواجه فرخنده از عمند اکند»<sup>۲</sup>

«اگرچه شاعری باشد نه دانا بسی احسنت و زه گوید بعمند»<sup>۳</sup>

«در کام صبح از ناف شب مشک است عمند رینخته

زرین هزاران نرگس به بر سقف مینا رینخته»<sup>۴</sup>

«صید بیابان سر از کمند تو پیچد تا همه پیچند در کمند تو عمند»<sup>۵</sup>

«مردم از قاتل عمند بگریزند بجان پاک بازان بر شمشیر تو عمند آیند»<sup>۶</sup>

«گو نام ما زیاد بعمند چه می برد خود آید آنکه باد نیاری زنام ما»<sup>۷</sup>

### تنوین در قرن پنجم

در قرن پنجم دایره استعمال کلمات تنوین دار مانند سایر کلمات عربی و سعیت یافت و کلمات منون جفتی و بامتمم نیز کم و بیش در آثار فارسی رایج شد ولی با اینحال واژه های تنوین دار جنبه سماعی داشت و قیاسی ساخته نمی شد مثلاً در هر کتابی عده محدودی کلمات تنوین دار بکار رفته از جمله در بیهق واژه های «خصوصاً»، «عزیزآ و مکرماً»، «طولاً» و «عرضاً»، «متوكلاً علی الله» استعمال شده. علاوه بر آنچه دیدیم «مثلاً» و « خاصة» نیز در آثار این دوره دیده می شود. از این میان استعمال مثلاً و خصوصاً، بعداً نیز رایج شد و تا کنون هم ادامه دارد ولی استعمال «عزیزآ و مکرماً» رواج چندانی نیافت و در آثار امروز نیز بکار نمی رود. بهر حال در قرن پنجم مقدمه رواج تنوین و قیاسی شدن استعمال آن فراهم گردید. اینک شواهد:

۱ - کسانی مروزی به نقل از تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۴۴۶.

۲ - دیوان منوچهری، ص ۲۵، س ۳۴۷. ۳ - ویس و رامین، ص ۵، س ۳۲.

۴ - خاقانی دکتر سجادی، ص ۳۷۷. ۵ - سعدی، ص ۳۴۲.

۶ - همان کتاب، ص ۹، س ۱۱۰. ۷ - حافظ، ص ۵۴۲.

مثلاً :

کهنه ترین کتابی که این واژه در آن بنظر نگارنده رسیده است دانشنامه علائی است و در قرون بعد این کلمه در کلیله و دمنه و فیه ما فيه بسیار بکار رفته است و استعمالش تاکنون نیز ادامه دارد :

«همچنین شمار خاصه است از چندی و عامتر است از جفت مثلاً و جفت خاص تراست از شمار»<sup>۱</sup>. «واگر در آن خطری باید کرد و مثلاً سر در باید باخت پهلو تهی نکند»<sup>۲</sup>. «ومثلاً سنگ راه در هر گام پای دام او باشد»<sup>۳</sup>. «چنانکه خوبیشی مثلاً، جاهًا او مالًا از خوبیشی فزونی دارد ناقص خواهد که به کامل رسد»<sup>۴</sup>. «ترا با چون و چرا کاری نیست مثلاً جامه نابریده خواهی»<sup>۵</sup>. «از عالم انقطاعی حاصل گردد مثلاً همچنانکه مرغی خواهد که بر آسمان پردد»<sup>۶</sup>. «کی اجزاء بحر طویل را مثلاً از بحر مدید بیرون آری»<sup>۷</sup>. «اگر مثلاً یکی را بخود ترتیب غذا و لباس و مسکن بایستی . . .»<sup>۸</sup>.

خصوصاً :

قدیمترین کتابی که این واژه را در آن دیده ام تاریخ بیهقی است : «کار اصل ضبط کردن او لیتر که سوی فرع گراییدن خصوصاً که دور دست است و فوت می شود»<sup>۹</sup>. «خصوصاً از آن ملوک که دشوار آید ایشان را دیدن کسی که مستحق جایگاه ایشان باشد»<sup>۱۰</sup>. «خصوصاً مسجد جامع جدید و اوقاف آن»<sup>۱۱</sup>. «خصوصاً جماعتی که به اسم و رسم عیاری در کوهها می گرددند»<sup>۱۲</sup>.

«خصوصاً حلقه ای کاندل سماعنده همی گرددند و کعبه در میان است»<sup>۱۳</sup>

- 
- ۱ - رساله منطق از دانشنامه علائی، ص ۲۱.
  - ۲ - کلیله و دمنه ، ص ۱۸۳.
  - ۳ - همان کتاب ص ۱۸۶.
  - ۴ - سرزبان نامه ، ص ۴۹ ، س ۱۸۰.
  - ۵ - فیه ما فيه ، ص ۱۱۲.
  - ۶ - همان کتاب ، ص ۱۷۵.
  - ۷ - المعجم ، چاپ افست ، ص ۷۷.
  - ۸ - انوار سهیلی ، ص ۲۱ ، س ۰۳.
  - ۹ - تاریخ بیهقی ، ص ۱۶ ، س ۰۲.
  - ۱۰ - همان کتاب ، ص ۸۰ ، س ۰۹.
  - ۱۱ - التوصل الى الترسیل ، ص ۶۱ ، س ۰۶.
  - ۱۲ - عتبة الکتبه ، ص ۶۱ ، س ۱۵.
  - ۱۳ - دیوان شمس ، جزو اول ، بیت ۰۳۶۷۰.

«خصوصاً که دردانه در دست اوست و مرا هم اینجا باید بودن»<sup>۱</sup>. «خصوصاً که منافع و فواید آن بدو بازگردد»<sup>۲</sup>. «خصوصاً چنین عزیزی که تو نشان می‌دهی»<sup>۳</sup>. «از هرچه بگذری سخن دوست خوشتراست خصوصاً در قدر دشمنان»<sup>۴</sup>. «او تألفات بسیار منی برتعلیمات آن دانشمند خصوصاً در رشته طبیعتات دارد»<sup>۵</sup>.

### مغافصه<sup>۶</sup>:

این کلمه در تاریخ بیهقی تصحیح دکتر فیاض و دکتر غنی بی تنوین ضبط شده ولی در تاریخ جهانگشا با تنوین آمده است، استعمال این واژه تا قرنها بعد ادامه داشته ولی در نثر امروز بکار نمی‌رود:

«امیر مسعود را خوردنیها به صوراً مغافصه پیش آوردندی»<sup>۷</sup>. «تا بشب کوتوال مغافصه تزدیک وی رفت»<sup>۸</sup>. «مانند برق از میخ قاصد اوشد و مغافصه اورا فروگرفت»<sup>۹</sup>.

### خاصه<sup>۱۰</sup>:

این کلمه نیز در قرون پنجم در آثار ناصر خسرو بکار رفته است:  
«وکتابت سپس از قول است و خاصه مردم راست»<sup>۱۱</sup>.  
«عزیزاً ومكرماً» و «طولاً و عرضًا» :

این دو جفت واژه تنوین دار در بیهقی بکار رفته است و با بن ترتیب استعمال کلمات تنوین دار جفتی در قرون پنجم کم کم بچشم می‌خورد و مقدمه‌ای برای رواج بیشتر آن در قرون بعد می‌گردد.

«عزیزاً ومكرماً» بهمین صورت در آثار قرون بعد نیز آمده است:

«صواب آن است که عزیزاً ومكرماً بدان قلت مقیمی باشد باهمه قوم خویش»<sup>۱۲</sup>.

۲ - انوار سهیلی ، جلد ۲ ، ص ۸۳ .

۱ - دارابنامه ، جلد ۲ ، ص ۷۰۲ .

۴ - منشآت قائم مقام ، ص ۲۲ ، س ۱۰ .

۳ - همان کتاب ، ص ۱۰۹ .

۶ - بیهقی ، ص ۱۱ ، س ۱۸ .

۵ - سیر حکمت در اروپا ، ص ۷۰ .

۸ - همان کتاب ، ص ۴۲۴ ، س ۵ .

۷ - همان کتاب ، ص ۴۸ ، س ۷ .

۱۰ - بیهقی ، ص ۹ ، س ۷ .

۹ - زاد المسافرین ، ص ۱۳ ، س ۰۷ .

«تا خواجه» بزرگ احمد حسن را رضی الله عنه در وقت بگشاید و عزیزاً و مکرماً به بلخ فرستد<sup>۱</sup>. «بامن سوی نشابور بازگرد عزیزاً و مکرماً»<sup>۲</sup>. «بحکم فرمان عزیزاً و مکرماً بجانب بلخ روان شد»<sup>۳</sup>. «وی را بس اکرام کرد و عزیزاً و مکرماً به بخارا فرستاد»<sup>۴</sup>. «مارا بری ماند که دانست آن دیار تاروم از دیگر جانب تا مصر طولاً و عرضًا همه به ضبط آراسته گردد»<sup>۵</sup>.

«طولاً» و «عرضًا» جداگانه نیز بکار رفته‌اند:

«قومس، تعریب کومس میان خوارزم و جوین است طولاً میان پاره‌ای از جبال طبرستان و قهستان است، عرضًا از شهرهای قومس سمنان و بستان است»<sup>۶</sup>.

متوكلاً علی الله:

متوكلاً از کلمات تنوین دار با متممی است که در قرن پنجم و در تاریخ یهق بکار رفته‌است:

«حسن متوكلاً علی الله عز ذکره پیش کار رفت»<sup>۷</sup>.

### تنوین در قرون ششم

چنانکه گفته‌یم در قرن ششم دایره استعمال کلمات تنوین دار و سعت یافت و این کلمات بصورت جفقی و مکرر و با متمم هم بکار رفت سبب این است که این قرن عصر رواج ثر فنی است یعنی ثری که یکی از ویژگیهای آن فراوانی کلمات و عبارات عربی است از این‌رو باوجود آمدن کتابهای چون «عتبة الکتبه»، «التوسل الى الترسّل»، «مقامات حیدری» و «کلیله و دمنه» و مانند آنها تنوین هم رو به فزونی نهاد. نویسنده «عتبة الکتبه» در بکار بردن تنوین چنان تفنه بکار برده که حتی در کتابهای ادوار بعد هم نظیر ندارد. در این

۱ - یهقی، ص ۶۵، س ۸.

۲ - همان کتاب، ص ۲۱۰، س ۱۰.

۳ - عتبة الکتبه، ص ۴، س ۱۷.

۴ - تاریخ یمینی قویم، ص ۴۸، س ۱۷.

۵ - تاریخ یمینی قویم، ص ۶۴، س ۱۷.

۶ - یهقی، ص ۸۰، س ۱۰.

۷ - یهقی، ص ۴۲، س ۱۹.

کتاب کلمات تنوین دار جفتی و مکرر و با متمم فراوان است . واژه های تنوین داری که در این کتاب بکار رفته است اینهاست : « عاجلاً و آجلًا » ، « سرًا واعلانًا » ، « انتسابًا و اكتسابًا » ، « بحرًا وبرًا » ، « اوانًا بعد اوان » ، « ظاهرًا وباطنًا » ، « غورًا ونجدًا » ، « بُعدًا وقربًا » ، « صريحًا وتلوينًا » ، « سهلًا وجبلًا » ، « سرًا وجهارًا » ، « سرًا وجهرًا » ، « حاضرًا وغائبًا » ، « خصوصًا » ، « زمانًا عقب زمان » ، « سيدًا عن سيد » ، « کابرًا عن کابر » ، « شرقًا وغربًا » ، « ظاعنًا ومقيمًا » ، « عزيزًا ومكرمًا » ، « کافئًا من کان » ، « لحظًا ولفظًا » ، « ليلًا ونهارًا » و « نظمًا ونشرًا » .

بطوری که دیده می شود جز « خصوصاً » و « عزيزًا ومكرمًا » و چند کلمه دیگر که در قرن پیش هم بکار می رفته اند بقیه واژه ها تازگی دارند . نکته دیگری که درباره این کتاب باید ذکر کرد و آن را باید از ویژگی های سبکی آن شمرد اینست که در آن کلمات منون جفتی ، پشت سر هم به کار می روند و گاه تاسه جفت کلمه تنوین دار در یک عبارت استعمال می شود :

« بر اقالیم عالم شرقاً وغرباً ، بُعدًا وقربًا ، بَرًا وبحرًا تاهر پادشاه وفرماندهنده که در هفت کشور معمور بسیط روی زمین است . . . » . شاید در هیچ کتابی تا این حد در استعمال جفت های تنوین دار افراط نشده است . این جفتها نیز غالباً از کلمات متضاد تشکیل شده اند تا افاده تعییم و تأکید کنند مانند مثالی که دیدیم .

در « التوسل الى الترسل » نیز که از کتابهای نثر فنی این دوره است این کلمات و جفت های تنوین دار بکار رفته است : « عاجلاً و آجلًا » ، « ارشًا و اكتسابًا » ، خصوصًا ، رسماً ، شرعاً . کلیله و دمنه با آنکه به نثر فنی است به مراتب دارای تنوین کمتری است و برخی از واژه های تنوین دار آن در قرون پیش هم بوده است . واژه های تنوین دار این کتاب عبارتند از « طوعًا او كرهًا » ، « صاعًا بصاعٍ » ، « عياذًا بالله »<sup>۱</sup> ، مثلاً ، عمداً . در این میان مثلاً خیلی تکرار شده است .

۱ - عتبة الكتبة ، ص ۷۴ ، س ۲۴ .

باری بسیاری از کلمات و جفتها و ترکیبات تنوین دار این عصر که ذکر شان گذشت در قرون بعد هم استعمال شده‌اند و در زبان فارسی باقی مانده‌اند! اما برخی دیگر از آنها مانند: انتساباً، قرباً، بعداً، «غوراً و نجدًا»، «سهلاً و جلاً» و بعضی دیگر بعداً رواج چندانی نیافتنند:

در کتاب النض که از تصانیف این دوره است کلمات اسماً، رسماً، قدمماً، ایماناً، اسلامماً بکار رفته است.

\*\*\*

نکتهٔ گفتئی دیگر این است که تنوین در این قرن از نثر فی به شعر نیز سراایت کرده ولی همانطور که گفتیم دایرهٔ استعمالش در شعر بپای نثر نمی‌رسد. مثال برای کلمات تنوین داری که در آثار قرن ششم بنظر نگارنده رسیده است.

### الف - کلمات تنوین دار جفته

#### عاجلاً و آجلاءً :

این دو کلمه که از قرن ششم به بعد اغلب باهم آمده است در نثر امروز بکار نمی‌رود: «و اندیشه عاجلاً و آجلاءً بباید».<sup>۱</sup> «عاجلاً و آجلاءً حاصل و مذخر گردد».<sup>۲</sup> «در مدارج جبروت و معارج ملکوت عاجلاً و آجلاءً قبولی تمام واثری ...».<sup>۳</sup> «و نتایج بد عاجلاً و آجلاءً بر آن مترتب گردد».<sup>۴</sup> طوعاً او کرها<sup>۵</sup>:

این دو کلمه نیز باهم و بهمین صورت از قرن ششم تاکنون در فارسی بکار می‌رود: «رقاب اکسره و جباره طوعاً او کرها در ربط طاعت و عبودیت ایشان می‌آمده».<sup>۶</sup>

- 
- ۱ - این گونه کلمات و عبارات بعداً در ضمن نقل شواهد و امثله روشن خواهد شد.
  - ۲ - عتبة الکتبہ ص ۲۷ ، س ۱۳ .
  - ۳ - همان کتاب ص ۵۰ ، س ۴ .
  - ۴ - التوسل الى الترسل ص ۵۲ .
  - ۵ - انوار سهیلی ص ۳۲ ، س ۲۲ .
  - ۶ - عتبة الکتبہ ص ۱۴ ، س ۶ . «طوعاً او کرها» از اصطلاحات قرآنی است که در این آیه آمده است: «قل انفقوا طوعاً او کرها لَن يقبل منكم انكم كنتم قوياً فاسقين» (سوره توبه آیه ۵۳).

«او بهیکی از ایشان طوعاً او کرها استظهار جوید»<sup>۱</sup>. «ارغنه‌خاتون طوعاً او کرها امر سلطنت را به وی بازگذاشت»<sup>۲</sup>. «طوعاً او کرها فاطمه را تسلیم کرد»<sup>۳</sup>. «طوعاً او کرها بدربار شاهش فرستاد»<sup>۴</sup>.

لیلاً و نهاراً :

«باز یک قسم آنند که از این همه فراغتی دارند لیلاً و نهاراً، سرًا و جهاراً»<sup>۵</sup>.  
«هروقت لیلاً و نهاراً، سرًا و جهاراً تجدید ذکر احصاد و تعداد آن مألف و معتاد خویش داشتن از لوازم و مفترضات باشد»<sup>۶</sup>.

سرًا واعلاناً :

«کل احوال سرًا واعلاناً مهتر کارهای دارد»<sup>۷</sup>. «و جانب ایزد تعالی را سرًا واعلاناً در هرچه سازد و پردازد مراقبت کند»<sup>۸</sup>.

سرًا و جهاراً :

«... برثنا و دعا سرًا و جهاراً تعریف حال چنان کرده آید که ...»<sup>۹</sup>. «طلب رضاء او سرًا و جهاراً پیش دل دارد»<sup>۱۰</sup>. «جانب ایزدرا عز شانه سرًا و جهاراً مراقب باشد»<sup>۱۱</sup>.

سرًا و جهاراً :

«باز یک قسم آنند که از این همه فراغتی دارند لیلاً و نهاراً، سرًا و جهاراً»<sup>۱۲</sup>.  
نظمًا و نثرًا :

«... نظمًا و نثرًا در مقابل آن همه گفته‌ها و نبیشه‌های بلغای عرب و عجم منسخ

۲ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۸۲ ، س ۳ .

۴ - سیمین الفصیحا ص ۲۲ .

۶ - عنبة الکتبه ص ۷۰ ، س ۹ .

۸ - همان کتاب ص ۷۲ ، س ۹ .

۱۰ - همان کتاب ص ۵۴ ، س ۱۱ .

۱۲ - چهار سقاله ص ۱۶ ، س ۱۵ .

۱ - کلیله و دمنه ص ۲۸۲ ، س ۳ .

۳ - همان کتاب ص ۵۶ ، س ۱۹ .

۵ - چهار مقاله ص ۱۶ ، س ۱۵ .

۷ - همان کتاب ص ۱۹ ، س ۱۳ .

۹ - همان کتاب ص ۱۰۵ ، س ۷ .

۱۱ - همان کتاب ص ۵۹ ، س ۷ .

می شود».<sup>۱</sup> «وافصح وابلغ نظماً ونثراً در این سه موضع آن است که نون حذف کنند».<sup>۲</sup> «لا جرم فصحای شعر و کتاب بلغای تازی و پارسی نظماً ونثراً در شرح احوال ملوك عصر و صنادید دهر تصانیف می پرداختند».<sup>۳</sup>.

ظاعناً و مقیماً :

«وقادعه مصلحت اصلی ظاعناً و مقیماً بر مرضات مخدوم عزّ نصره نهد».<sup>۴</sup>.

شرقًا وغرباً، برأً وبحرًا :

«که در آفاق شرقاً وغرباً، برأً وبحرًا نشاندگان وصنایع رای و فرمان مالند».<sup>۵</sup> «بر ما که عالم شرقاً وغرباً، برأً وبحرًا بحول وقوت ایزد تعالی و تقدس در تحت اوامر و نواهی ماست...». «پادشاهی عالم شرقاً وغرباً، برأً وبحرًا بفضل عیم آفریدگار عزوجلا بما رسیده است».<sup>۶</sup>.

بعداً وقرباً :

«بر اقالیم عالم شرقاً وغرباً، بعداً وقرباً، برأً وبحرًا هر پادشاه و فرمان دهنده که در هفت کشور معمور بسیط روی زمین است ...».<sup>۷</sup>

غوراً ونجداً :

«واشرف آفاق برأً وبحرًا، غوراً ونجداً ...».<sup>۸</sup>

سهلاً وجبلًا :

«خالیق بسیط زمین را برأً وبحرًا، سهلاً وجبلًا به وداعی ما سپرده».<sup>۹</sup> «معروفان

۱ - المعجم چاپ افست ص ۱۸۱ ، س ۱۴ .

۲ - عتبةالكتبه من ۱۰۳ ، س ۳ .

۴ - عتبةالكتبه من ۱۰۷ ، س ۱۹ .

۳ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۴ .

۶ - همان کتاب ص ۴۰ ، س ۱۱ .

۵ - همان کتاب ص ۶۲ ، س ۲۳ .

۷ - همان کتاب ص ۷۴ ، س ۳۴ .

۸ - همان کتاب ص ۶ ، س ۱۸ . بطوری که دیده می شود «برأً وبحرًا» و «شرقًا وغرباً» در عتبةالكتبه

۹ - همان کتاب ص ۷۰ ، س ۲۰ .

فراوان بکار رفته است .

ومشهوران ، اطراف و اکناف مملکت و اصناف رعایا<sup>۶</sup> بلاد و نواحی برآ و بخرا ، سهلاً<sup>۷</sup>  
وجلاً<sup>۸</sup> احوال خویش به دیوان وزارت اجلّها اللہ انهاء می کردند»<sup>۹</sup> .  
تعریضًا و تصریحًا :

«بهر وقت تعزیضًا و تصریحًا وعده<sup>۱۰</sup> این تشریف فرموده است»<sup>۱۱</sup> .  
انتسابًا و اکتسابًا :

«... انتسابًا و اکتسابًا از لوازم دانسته ایم»<sup>۱۲</sup> .  
ارثًا و اکتسابًا :

«و بر علیاء عالم ارثًا و اکتسابًا مرطبت سری متوجه توارثها عن کابر بعد کابر  
چه آثار شمایل و انوار فضایل آباء و اجداد او که اقطاب و اوتاد عالم و افراد و اولاد بنی  
آدم بودند»<sup>۱۳</sup> .

حاضرًا و غائبًا :

«عواطف ما بر احوال او حاضرًا و غائبًا مبسوط بوده است»<sup>۱۴</sup> . «فرمود لطفهای  
شما و سعیهای شما و تربیتها که می کنید حاضرًا و غائبًا من اگر در شکر و تعظیم و عذرخواستن  
تفصیر می کنم ظاهرًا بنا بر کبر نیست»<sup>۱۵</sup> .

ظاهرًا و باطنًا :

این دو کلمه هم به تنها و هم بایکدیگر بکار رفته :  
«والبته رضا ندهد که میان حشم و خدم و عبید و موالي بهیج نوع از انواع مخالفتی  
ومکاشفتی باشد ظاهرًا و باطنًا چه از اختلاف اهواه و تشیت آراء حشم اختلالی را وایبد»<sup>۱۶</sup> .  
«پس ما نیز ظاهرًا و باطنًا همان کار می کنیم»<sup>۱۷</sup> .

۲ - عتبة الکتبہ ص ۹۴ ، س ۴ .

۱ - عتبة الکتبہ ص ۵۰ ، س ۱۰ .

۴ - التوسل الى الترسل ص ۵۰ .

۳ - همان کتاب ص ۶۵ ، س ۴ .

۶ - فیہ مافیہ ص ۱۱۰ ، س ۲۹ .

۵ - عتبة الکتبہ ص ۳۹ ، س ۱۳ .

۸ - فیہ مافیہ ص ۷۷ ، س ۴ .

۷ - عتبة الکتبہ ص ۲۰ ، س ۱۱ .

ظاهرًا در حافظ سه بار بکار رفته است :

- « در دمندی من سوخته زار و تزار ظاهرًا حاجت تقریر و بیان اینهمه نیست »<sup>۱</sup>  
« دلبر از ما بصد امید ستد اول دل ظاهرًا عهد فرامش نکند خلق کریم »<sup>۲</sup>  
« عجب از لعب تو ای گل که نشستی با خار ظاهرًا مصلحت وقت در آن می بینی »<sup>۳</sup>  
« ظاهرًا که مرا نیز باید مرد »<sup>۴</sup>. « که ظاهرًا آن را صد درم پندارد »<sup>۵</sup>. « ظاهرًا فرض کفايت باشد »<sup>۶</sup>. « اما ظاهرًا آن کتب را به قصد اینکه آثار قلم او باشد نوشته »<sup>۷</sup>.  
لحظاً ولفظاً :

« از موازات و محاذات خصمان و تسویت میان ایشان لحظاً ولفظاً بر حقیقت شرعی تقدیم می کند »<sup>۸</sup>. « دقیقه ای که موافق شرع نباشد لحظاً ولفظاً، قولًا و فعلًا باید بتدارک آن مشغول گردد »<sup>۹</sup>.

لفظاً بدون لحظاً نیز بکار رفته است :

« پس بکن و نکن در پارسی هم چنان است که در تازی افعال ولا تفعل که لفظاً و معنی متغیرند »<sup>۱۰</sup>. « هم لفظاً میان تغییرات جایز و ناجایز کی در اشعار افتاد فرق ظاهر بود »<sup>۱۱</sup>. قولًا و فعلًا :

« دقیقه ای که موافق شرع نباشد لحظاً ولفظاً، قولًا و فعلًا باید به تدارک آن مشغول گردد »<sup>۹</sup>.

قولاً بدون « فعلًا » نیز آمده است :

« والف شیداو پیداو هویداو آشکارا و پیشواؤ نانا (نانوا) قولًا واحداً رو باشد که روی سازند »<sup>۱۲</sup>.

- 
- ۱ - حافظ ص ۵۲ ، س ۹ .  
۲ - همان کتاب ص ۵۲ .  
۳ - همان کتاب ص ۳۴۳ .  
۴ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۵۴ ، س ۲۰ .  
۵ - همان کتاب ص ۵۳ ، س ۲۶ .  
۶ - همان نامه بخارا ص ۵۴۵ .  
۷ - سیر حکمت در اروپا ص ۲۲ .  
۸ - عتبة الکتبہ ص ۱۱۱ و ۱۲۰ .  
۹ - همان کتاب ص ۲۴ ، س ۶ .  
۱۰ - المعجم چاپ ۱۲۱۴ ، ص ۱۰۹ ، س ۷ .  
۱۱ - المعجم چاپ افست ، ص ۴۷ ، س ۸ .  
۱۲ - المعجم چاپ ۱۳۱۴ ، ص ۱۵۷ ، س ۱۲ .

شرقاً وغرباً :

این دو کلمه هم بایکدیگر و هم به تهابی بکار رفته‌اند :  
«و اخبار شرف و فور حرمت در اقطار جهان شرقاً وغرباً مستفیض گشته».  
«وجباره آنان را شرقاً وغرباً در ربهه طاعت و خدمت مجلس ما آوردہ».  
نون تنوین «شرقاً وغرباً» گاه در شعر حذف می‌شود و بجای آن الف می‌آید :  
«مولات بنیام آسمان با جت رساد از اختران صفت غلامانت جهان شرقاً وغرباً داشته».  
«خاقان اکبر کرشوف هستش سلاطین در کتف باران جود از ابر کف شرقاً وغرباً ریخته».  
«این زمین شرقاً به ساختهان شماره ۵۲ و شمالاً به خیابان بیست متری محدود است».

ب - کلمات تنوین دار مکرر و با متمم :

اوائماً بعد اوان و زماناً عقب زمان :

«عن قریب اوائماً بعد اوان و زماناً عقب زمان متطلع و مترصد می‌باشند».<sup>۶</sup>

سیداً عن سید و کابرًا عن کابر :

«این منصب بحق الارث سیداً عن سید و کابرًا عن کابر بجهال الدین رسیده است».<sup>۷</sup>

کائناً من کان :

«... که کائناً من کان با او در کار بقایع و اوقاف طریق مزاحمت و منازعه سپرد».<sup>۸</sup>  
«وزجر و مالش هر کس را که ایشان را رحمایت کند کائناً من کان واجب و لازم شناسد».<sup>۹</sup>  
«و ایشان را بجهان این کرد تا دل بر جهان نهادند و فرمان رسانیدند تا کائناً من کان در  
زرنوق بوده از صاحب کلاه و دستار و مقنع به معجز و خوار بیرون آمدند».<sup>۱۰</sup>

۲ - عتبة الکتبه ص ۷۰ ، س ۳ .

۱ - عتبة الکتبه ص ۲۶ ، س ۱۲ .

۴ - همان کتاب ص ۳۷۸ .

۳ - خاقانی دکتر سجادی ص ۳۸۷ .

۶ - عتبة الکتبه ص ۷۴ ، س ۲۳ .

۵ - از عبارات ثبتی اهروز .

۸ - همان کتاب ص ۳۶ ، س ۲۰ .

۷ - همان کتاب ص ۶۳ ، س ۲۰ .

۱۰ - تاریخ جهانگشای ۱ ، ص ۲۲ ، س ۱۴ .

۹ - همان کتاب ص ۶۱ ، س ۱۸ .

صاعاً بداعٍ :

«بازار برد و آنرا باکنجد باپوست صاعاً بداعٍ بفروخت».<sup>۱</sup>

حمدًا لله :

«از مستند عز اگرچه ناگه رفیم      حمدًا لله که نیک آگه رفیم»<sup>۲</sup>

عياذًا بالله :

«وعياذًا بالله اگر بر تو تکلین رود تا آنچه می دانی از راز من بازگوئی».<sup>۳</sup>

عياذًا بالله چشم زخمی رسد...»<sup>۴</sup>.

ج - کلمات تنوین دار مفرد :

اسمًا ، جسمًا ، قدمًا ، علمًا ، ایمانًا ، اسلامًا :

در کتاب النقض که از تصانیف قرن ششم هجری است گاه چند کلمه تنوین دار

پشت سر هم می آید :

«خود نداند که سابق اوست اسمًا و رسمًا و جسمًا و قدمًا و علمًا و ایمانًا و اسلامًا».

دائمًا :

« دائمًا او پادشاه مطلق است      در کمال عز خود مستغرق است »<sup>۵</sup>

« دائمًا فخرست جان را از هوای او چنان      کو ز مستی می نداند فخر را و عار را »<sup>۶</sup>

« همه ازا و دائمًا گرمند آلا آفتاب »<sup>۷</sup>. « این حیوانیت در نور دائمًا هست »<sup>۸</sup>.

« دور گردن گردن روزی بر مردمان گشت      دائمًا یکسان نماند حال دوران غم خور »<sup>۹</sup>

شرعًا :

۲ - ابوالمعالی نصرالله منشی.

۱ - کلیله و دمنه ص ۱۷۳.

۴ - حبیب السیر ج ۲ ، ص ۵۸ ، س ۱۲۰.

۳ - کلیله و دمنه ص ۱۴۳ ، س ۶.

۶ - دیوان شمس جزو اول ، بیت ۱۸۲۱.

۵ - منطق الطیر ص ۴۵.

۸ - همان کتاب ص ۱۹۷.

۷ - فیه ماقیه ص ۱۹۶.

۹ - حافظ ص ۱۷۳ ، س ۲.

«... که از آن مذمت بزرگ خیزد شرعاً و رسمًا محدود ر باشد»<sup>۱</sup>. «شرعًا رجوع  
توانند کردن»<sup>۲</sup>.  
رسمًا :

«... که از آن مذمت بزرگ خیزد شرعاً و رسمًا محدود شناسد»<sup>۱</sup>. «و خود نداند که  
سابق اوست رسمًا و استمًا و جسمًا و قدمًا و علمًا و ايمانًا و اسلامًا»<sup>۲</sup>.

### تنيين در قرون هفتم

در قرون هفتم نيز مانند قرون بعد از آن بر دايره استعمال کلمات تنيين دار افزوده شده و  
علاوه بر واژه هاي که در کتابهای مورد مطالعه قرن قبل ديدیم اين کلمات نيز در آثار اين  
دوره بچشم می خورد :

ارتحالاً، اولاً، ثانياً، ثالثاً، رابعاً، اصلاً، ابداً، اتفاقاً، «جبراً و اختياراً»،  
«خوفاً او طمعاً»، «اهلاً و سهلاً»، آخرًا، حقيقة، دايماً، «سمعاً و طاعة»، طبعاً،  
عرفاً، غالباً، «قرناً بعد قرن»، قطعاً، صريحًا، مرجباً، مطلقاً، قاصداً، «يداً  
واحدة»، «قولاً واحداً»، «عفوًا صفوًا»، «ذكورًا و إناثًا»، «حالاً و مالاً»، «يوماً  
فيوماً»، «جاهًا او مالًا». استعمال برخى از اينها مانند اولاً، ثانياً، ثالثاً، اصلاً، ابداً،  
اتفاقاً، جبراً، «اهلاً و سهلاً»، حقيقة، «سمعاً و طاعة»، طبعاً، عرفاً، غالباً، صريحًا،  
قطعاً، مرجباً، مطلقاً تا امروز هم ادامه دارد ولی جفتها و کلماتي مانند قاصداً، «عفوًا  
صفوًا»، «ذكورًا و إناثًا»، «يوماً فيوماً» زياد مورد استعمال ندارند.

کثرت استعمال تنيين در همه کتابها يكسان نيسنست مثلاً در سمعك عيار هيج کلمه  
تنيين داري بچشم من نخورده است در حالی که در المعجم تنيين نسبة زياد است از آن جمله است:  
«نظمًا و نثرًا»، «قولاً واحداً»، لفظاً، غالباً، ارتحالاً و ابداً. و همچنين در مربزان نامه

۱ - الترسل الى الترسل ص ۷۱ .

۲ - تاريخ گزیده ص ۷۷۸ یا ۷۵ .

۳ - النقض .

تنوین کم نیست از جمله «جاهای او مالا»، «خوفاً او طمعاً»، «يوماً فيوماً»، «حالاً ومآلًا» و مثلاً نمونه هایی از تنوین های کتاب اخیر الذکر است . مثالها :

الف - کلمات تنوین دار مفرد :

ثانیاً ، ثالثاً ، رابعاً :

اینها از کلماتی هستند که استعمالشان تاکنون هم ادامه دارد :

«اولاً» بشنو که چون ماندم زشت اول و آخر زیبیش من بجست

«ثانیاً» بشنو تو ای صدر و دود که بسی جسم ترا ثانی نبود

«ثالثاً» تا از تو بیرون رفته ام گوئیا ثالث ثلاثه گفته ام

«رابعاً» چون سوخت ما را مزرعه من ندانم خامسه از رابعه<sup>۱</sup>

مطلقاً :

«بیشتر آن ایطاً خفی است و شایگان است واو از جهت آن که شعر ا در آن مسامحت

کرده اند از شعر خویش نفی ایطا کرده است مطلقاً<sup>۲</sup> . «نواهی او مطلقاً مطاع جهانیان

شد»<sup>۳</sup> . «شرط آن است که چون تورا برداشته بهوا پریم مطلقاً سخن نگوئی»<sup>۴</sup> . «ومطلقاً

بدان ملتفت نشدی»<sup>۵</sup> . «مطلقاً بیرون نمی آید»<sup>۶</sup> . «... او مطلقاً بر طرف می شود»<sup>۷</sup> .

«اراده انسان مطلقاً آزاد می باشد»<sup>۸</sup> .

اصلاً :

جز اصل اصل جانها اصل ندارد اصلاً<sup>۹</sup> «سر و احتراق دارد مه هم محاق دارد

برابر نیست فرع و اصل اصلاً<sup>۱۰</sup> «اغانی جمله فرع شوق و صلی است

۲ - المعجم چاپ ۱۳۱۴ ص ۲۱۷ ، س ۳ و ۴ .

۱ - دفتر سوم مثنوی ص ۶۱۵ .

۴ - انوار سمهی می ص ۱۴۳ .

۳ - تاریخ گزیده ص ۶۱۷ .

۶ - حبیب السیر ج ۳ ص ۶۳ ، س ۱۱ .

۵ - همان کتاب ص ۱۲۷ .

۸ - سیر حکمت در اروپا ص ۷۴ .

۷ - بهمان نامه بخارا ص ۴۶ .

۱۰ - دیوان شمس جزو اول ، بیت ۲۰۵۴ .

۹ - همان کتاب بیت ۱۲۴۷ .

«بیچ چیز و هیچ کس اصلاً مشغول نگردم»<sup>۱</sup>. «اصلاً میل و مذاهنه نمی فرمود»<sup>۲</sup>.  
 «معتبرترین آنها هم اصلاً رومی و ساکن روم بوده است»<sup>۳</sup>.  
 قطعاً :

«قطعاً ازاو نباشد از غیر او باشد»<sup>۴</sup>. «قطعاً دیده و دل شما چیزی بیچون و چگونه  
 و عظیم دیده است»<sup>۵</sup>. «و ذکر پادشاه و وزراء و حکماء و ائمه سنّت قطعاً نکرده»<sup>۶</sup>.  
 «زیرا که قطعاً معلوم نتوان کرد که زمین دیه کدام است»<sup>۷</sup>. «چنانکه قطعاً در آن شهر  
 نیامندنی»<sup>۸</sup>.

اتفاقاً :

«اتفاقاً فال ذکریا راست بود»<sup>۹</sup>. «اتفاقاً در آن میان بجوانی بود میوه عنفوان  
 شبابش نور سیده»<sup>۱۰</sup>. «اتفاقاً ازاو حرکتی در نظر سلطان ناپسند آمد»<sup>۱۱</sup>. «اتفاقاً گاو  
 بر اثر ایشان رسید»<sup>۱۲</sup>. «اتفاقاً روزی همایون فال عزیمت شکار فرمود»<sup>۱۳</sup>. «اتفاقاً جمیعی  
 از کشتی گیران که بپایه سریر اعلی می آمدند ...»<sup>۱۴</sup>.

مرحباً :

«از ورای صدهزار ان برده حسن شناخته نعره ها در جان فتاده مرحبا شد مرحبا»<sup>۱۵</sup>

- |  |  |
|--|--|
| ۲ - حبیب السیر ج ۴ ، س ۱۰ .<br>۴ - فیه مافیه ص ۲۰۹ .<br>۶ - تاریخ گزیده ص ۸۱۵ ، س ۶ .<br>۸ - همان کتاب ص ۱۲۵ .<br>۱۰ - گلستان ص ۱۲۳ ، س ۱۶ .<br>۱۱ - همان کتاب ص ۲۹۶ ، س ۱۶ . این کلمه ده بار در گلستان تکرار شده و در این صفحه های<br>آن کتاب نیز آمده است : ص ۳۱ ، س ۱۵ - ص ۳۵ ، س ۸ .. ص ۵۱ ، س ۲۰ ، ص ۶۵ ،<br>ص ۸۵ ، ص ۹۲ ، ص ۱۱۳ ، ص ۱۱۵ . ۱۲ - انوار سهیلی ص ۱۴۱ .<br>۱۳ - همان کتاب ص ۱۳ ، س ۲۲ . ۱۴ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۵۳ ، س ۱۲ .<br>۱۵ - دیوان شمس جزو اول، بیت ۱۶۲۴ . | ۱ - انس الطالبین .<br>۳ - سیر حکمت ص ۴۸ .<br>۵ - همان کتاب ص ۷۷ .<br>۷ - نزهة القلوب ص ۸۰ .<br>۹ - فیه مافیه ص ۱۷۴ . |
|--|--|

سوی دل خویش بیا مرحا»<sup>۱</sup>  
از بر یار آمده‌ای مرحا»<sup>۲</sup>  
اوّلاً :

«علم او اوّلاً و آخرًا برای خدا بود»<sup>۳</sup>.

اوّلاً آمدسوی حارس دوید»<sup>۴</sup>

«اوّلاً خرگاه سازند و خرند

ترکراز آن پس بهمها آورند»<sup>۵</sup>

در پای تو ریزد اوّلا من»<sup>۶</sup>

اوّلاً ادوات نجاری و حدادی که جز بدان تهیه آلات زرع و حصاد و آنچه

بر آن متفرع است میسر نگردد»<sup>۷</sup>.

حقیقتة :

صورت عرض است و اعراض را حقیقت بحرکت و سکون وصف نتوان کرد»<sup>۸</sup>.

ابدا :

از هر آن الف را دلیل سکون گردانیدند که الف ابدا ساکن باشد»<sup>۹</sup>.

مست کند چشم همه خلق را»<sup>۱۰</sup>

که برغم این دوناخوش ابدا بهار بادا»<sup>۱۱</sup>

صریحًا :

و گر در طلب نبود صریحًا گفته گیراین را

۱ - دیوان شمس جزو اول ، بیت ۲۸۰۹ . ۲۴۱ ص

۲ - قیه مافیه ص ۱ . ۳۸۹

۴ - دفتر سوم مشنوی ص

۵ - همان کتاب ص ۴۰۷ .

۶ - سعدی ص ۱۲۲ .

۷ - انوار سهیلی ص ۲۱ .

۸ - المعجم چاپ افست ص ۳۷ .

۹ - همان کتاب ص ۰۳۲ .

۱۰ - دیوان شمس جزو اول ، بیت ۲۸۳۵ .

۱۱ - همان کتاب بیت ۱۸۹۴ .

۱۲ - همان کتاب بیت ۶۷۶ .

«نام خلیفه صریحًا نبردند»<sup>۱</sup>. «در قرآن و حدیث صریحًا نام برده»<sup>۲</sup>. ارجاعاً :

«آن را در یافت میان موزون و ناموزون کلام فرق کرد و ارجاعاً این دو بیت گفت»<sup>۳</sup>. غالباً :

«که عرب غالباً این بحر در حالات حفظ حرب و شرح مفاخر اسلاف و صفت خویش و قوم خویش گویند»<sup>۴</sup>. «خانه عرب غالباً خیمه و خبا و خرگاه و مانند آن بوده است»<sup>۵</sup>. «غالباً در سفر و حضر به سعادت حضور همایون اعلیٰ مخصوص بود»<sup>۶</sup>. «غالباً از خلوت و جلوت بشرف حضور مخصوص بود»<sup>۷</sup>. «غالباً در میان ایشان معادات بوده»<sup>۸</sup>.

«غالباً غالب نگردد بر تو دست روزگار زین توانانی که در سر پنجه سیمین تست»<sup>۹</sup>. «چنانکه غالبًاً قصد سقراط هم گرفتن همین نتیجه بود»<sup>۱۰</sup>. عرفًا :

«و عرفًا مردم چنین کس را که بنانیست و علم آن ندارد گویندش که ترا خیال است»<sup>۱۱</sup>. طبعاً :

«برو جهی که همه کاسه‌ها از وی می‌گریزند طبعاً»<sup>۱۲</sup>. «بعضی طبعاً در هر باب حکم جزئی می‌کنند»<sup>۱۳</sup>.

- 
- |                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| ۲ - همان کتاب ص ۸۱۶.         | ۱ - تاریخ گزیده ص ۳۴۹.       |
| ۴ - همان کتاب ص ۷۱، س ۱.     | ۳ - المعجم چاپ افست ص ۱۹۷.   |
| ۶ - مجمع الفصیحا ج ۱، ص ۵۰.  | ۵ - همان کتاب س ۳۲.          |
| ۸ - همان کتاب ص ۳.           | ۷ - همان کتاب ص ۱۲.          |
| ۱۰ - سیر حکمت در اروپا ص ۱۶. | ۹ - فروغی بسطامی ص ۷۱.       |
| ۱۲ - همان کتاب ص ۱۵۳، س ۱۲.  | ۱۱ - فیه مافیه ص ۱۲۰، س آخر. |
|                              | ۱۲ - سیر حکمت در اروپا ص ۸۵. |

**ب - کلمات تنوین دار جفتی و مکرر و با متهم و موصوف :**  
**حالاً و مالاً :**

«کشش و کوشش ما حالاً و مالاً» آلا به ثناءٰ جمیل و ثواب جزیل که مدخل شود  
تصوّر نکنند»<sup>۱</sup>.

**جاهًا او مالًا :**

«چنانکه خویشی مثلًا جاهًا او مالًا از خویشی فزونی دارد ناقص خواهد که  
به کامل رسد»<sup>۲</sup>.

**مالاً** امروز بوسیلهٔ عوام با غلط مشهور جانًا بصورت جانًا و مالاً، بکار  
می‌رود: «ما جانًا و مالاً به او کمک خواهیم کرد».

**یومًا فیومًا :**

«بعد الیوم این روایت خدمت یومًا فیومًا روانی دارم»<sup>۳</sup>. «آثار سعی که از آن  
برادر یومًا فیومًا ظاهری شود موجب ازدیاد اعتقاد می‌گردد»<sup>۴</sup>. «یومًا فیومًا مساحت  
ملکت سمت وسعت می‌گرفت»<sup>۵</sup>.

**اهلاً و سهلاً :**

«اورا مراعات کردی و اهلاً و سهلاً گفتی»<sup>۶</sup>.

«آمدند از آسمان جان را که باز آ الصلا جان گفت: ای نادی خوش اهلاً و سهلاً مرحباً»<sup>۷</sup>  
**اولاً و آخرًا :**

«چنان عمری را که یک روزه آن عمر به عمر جملهٔ عالم اولاً و آخرًا ارزد»<sup>۸</sup>.

۱ - مرزبان ناسه ص ۱۶۴ ، س آخر. ۲ - همان کتاب ص ۴۹ ، س ۱۸.

۳ - همان کتاب ص ۴۴.

۴ - از مکتوب شاه شجاع به برادر خود به نقل از سبک شناسی بهارج ۲۰۱، ص ۲۰۱.

۵ - حبیب السیرج ۴، ص ۱۷. ۶ - فیه مافیه ص ۹۵.

۷ - دیوان شمس جزو اول، ص ۱۴، بیت ۱۹۰. ۸ - فیه مافیه ص ۲۵ ، س ۱۳.

«علم او اوّلاً و آخرًا برای خدا بوده»<sup>۱</sup>.

جبراً و اختياراً :

«حق تعالی رنجها و مجاهدها جبراً و اختياراً بر میگهارد تا آن غفلتها از او بشوید»<sup>۲</sup>.

اختياراً :

«اماً كملين و نيك مردان اختياراً عمل بد نمي كنند»<sup>۳</sup>.

وادٍ غير ذى زرع :

«تثاررا موضع اقامت و منشأ و مولد وادٍ غير ذى زرع است»<sup>۴</sup>.

حتماً مقتضياً :

«وامثال امر عزيزان را حتماً مقتضياً دانست آنج مقرر گشت در قيد کفایت کشید»<sup>۵</sup>.

قاعاً صفصفاً :

«گلشن گلخن شد صفوں بقاع قاعاً صفصفاً گشت»<sup>۶</sup>.

ذکوراً و اناناً :

«چنگيزخان را از خوانين و سراری فرزندان ذکوراً و اناناً بسیار بودند»<sup>۷</sup>.

قرنناً بعد قرن :

تأمل می کن که چندین هزار خلق قرنناً بعد قرن آمدند و از این دریا پر شدند»<sup>۸</sup>.

يداً واحدةً :

«به عهود و مواثيق استظهار بستند که اگر از جانب سلطان قصدى رود همه يداً

واحدة باشند»<sup>۹</sup>.

۱ - فيه ماقرئه ص ۱.

۲ - سیر حکمت در اروپا ص ۳۴، س ۳.

۳ - همان کتاب ص ۱۵، س ۳.

۴ - همان کتاب ص ۷، س ۵.

۵ - تنوين هم در زبان فارسي به کار رفته است:

«کاروان سبزه تاز قاع صفصصف کرد ارم صفصاف از مرغان روان بر کاروان افشا نهادن»

خاقاني دکتر مجادي ص ۱۰۸

۶ - تاريخت جهانگشا ج ۱، ص ۲۹، س ۰.

۷ - فيه ماقرئه ص ۶۲، س ۱۵.

۸ - تاريخت يعاني دکتر شعار ص ۳۷۵، س ۸.

عفوًّا صفوًّا :

«اسلاف ملوک آن سامان عمرهای دراز در آرزوی این مالک بوده‌اند و مال بی اندازه بذل کرده ولشکرها فرستاده و برآمید استخلاص آن جانها فدا کرده و سرها بر باد داده و بدین مراد و آرزو نارسیده مارا عفوًّا صفوًّا حاصل شد»<sup>۱</sup>.

### تنوین از قرن هشتم به بعد

در قرن هشتم نیز کلمات تنوین دار بیشتر شده و خصوصیاتی که برای این گونه کلمات در قرن ششم و هفتم بر شمردیم در این قرن و قرون بعد رواج بیشتری یافت بخصوص کلمات تنوین دار مکرر و جفتی فراوان شد واژه‌ها و گروههای تنوین دار این دوره که در کتابهای مورد بحث قرون پیش دیده نشده از این قرار است:

«تقریباً و تخمیناً»، «احیاناً»، «شرعًا»، «جملًا»، «كرةً بعد اخری» و مانند آنها. در این دوره در آثار حمدالله مستوفی از قبیل تاریخ گزیده و ترمه القلوب کلمات قطعاً، احیاناً، تقریباً، تخمیناً، خصوصاً، صریحاً، مطلقاً بالنسبه زیاد بکار رفته است. در دیوان حافظ کلمات تنوین دار محدود داشت به چند کلمه بعدها و دائمًا و ظاهرًا و حقا و مرحبا».

\*\*\*

از قرن نهم به بعد نیز بر دایره استعمال کلمات تنوین دار افزوده شد. در این ادوار علاوه بر کلماتی که قبل از دیدیم در کتابهای مانند انوار سهیل، مهان‌نامه، بخارا، حبیب السیر، مجالس المؤمنین، منشآت قائم مقام، مجمع الفصحا و منشآت ملکم این کلمات و گروههای تنوین دار دیده می‌شود:

نادرًا، فرضًا، «حرفًا حرفاً»، مفصلًا، سابقًا، مجددًا، «ساعةً فساعةً»، «قهرًا و قسرًا»، «سلامًا غامضًا»، «ابًا عن جد»، مكررًا، صفتًا، قبلًا، «بطناً بعد بطنه»، مرتجلًا، سهروًا، تهدیدًا، تیمنًا، تفتناً، اجمالًا، تحریرًا، تقریرًا، دائمًا، لسانًا، حضورًا. اینک شواهد:

۱ - تاریخ یمنی قویم ص ۹۵ س ۲۵ .

تخميناً وتقريباً :

«بيست و پنج فرسنگ شهرديم تا تفاوت طرق در آن عرض نشيند براین موجب برآمد تخميناً وتقريباً».<sup>۱</sup>

تقريباً :

«آن سنگ است به مقدار نيم گز در نيم گز خلق تقريباً در اوّل سفيد بود».<sup>۲</sup> «گفت تقريباً چهل فرسنگ».<sup>۳</sup> «اصول عقاید مسيحيان را تقريباً به بيان علمي باز می نماید».<sup>۴</sup>

تخميناً :

«چاه آن تخميناً هفت صد گز باشد».<sup>۵</sup> «پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخميناً که مجموع درخت فستق است».<sup>۶</sup> «وتخميناً دو بسته بيت نگاشته».<sup>۷</sup>

مجملأً :

«جملأً در سلک سیاقت منظم کند».<sup>۸</sup>

احياناً :

«واگر احياناً هوسي پختند هم از آن تخرمه يکي را برگزيدينند».<sup>۹</sup> «چون احياناً شعری شکسته بسته اتفاق می افتد ...».<sup>۱۰</sup> «احياناً بمدد کاري بخت و مساعدت سعادت موشی بچنگ وی افتادی».<sup>۱۱</sup> «احياناً در طریق عنایت سلوک می نمود».<sup>۱۲</sup> «واحياناً اشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بيان می نگاشت».<sup>۱۳</sup>

عموماً :

«بر کافه اهل جهان عموماً واین بنده دیرینه خصوصاً...».<sup>۱۴</sup> «ولیکن از آنجا

- 
- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| ۱ - نزهۃ القلوب مقالة سوم ص ۱۰ ، س ۷ . | ۲ - همان کتاب ص ۲ ، س ۱۲ .          |
| ۳ - تاریخ گزیده ص ۷۷۲ .                | ۴ - سیر حکمت در اروپا ص ۵۹ .        |
| ۵ - نزهۃ القلوب ص ۱۷۶ .                | ۶ - همان کتاب ص ۱۸۹ .               |
| ۷ - مجمع الفصحا ج ۱ ، ص ۹۵ .           | ۸ - تاریخ گزیده ص ۴۲۶ ، ص ۹ .       |
| ۹ - همان کتاب ص ۴۲۶ ، س ۱۴ .           | ۱۰ - نزهۃ القلوب ص ۳ ، س ۰۲۰ .      |
| ۱۱ - انوار سهیلی ص ۴۷ ، س ۱۶ .         | ۱۲ - حبیب السیر ج ۲ ، ص ۶۲ ، س ۱۸ . |
| ۱۳ - حبیب السیر ج ۴ ، س ۱۳ .           | ۱۴ - تاریخ گزیده ص ۶۲۳ .            |

که هنوز عموماً علم و حکمت را از اصول دین تفکیک نکرده بودند ... ».<sup>۱</sup>  
کرده بعد اخیری :

«ما به نفس خود کرده بعد اخیری تسخیر آن کردہ ایم».<sup>۲</sup>

حرفاً حرفاً :

«حکیم آن نوشه بستد و کلمات آن را حرفاً حرفاً بنظر استفسار درآورد».<sup>۳</sup>  
ساعة ساعه :

«وساعه ساعه ریاض دولت صفت خضرت و نصارات پذیرفت».<sup>۴</sup>

قهرآ و قسرآ :

«شهر مگس را بعد از محاصره قهرآ و قسرآ گرفته بقتل عام فرمان داد».<sup>۵</sup> «بعد از  
شانزده روز قهرآ و قسرآ بلاد ساغون را بگرفت».<sup>۶</sup>

ساملآ غانمآ :

«ساملآ غانمآ به ترکستان بازگردید».<sup>۷</sup> «وایشان به مدت هفت سال آن ولایات را  
مسخر گردانیده ساملآ غانمآ بازگردیدند».<sup>۸</sup> «واموال متواتنان آنجانی را عرضه نهب و  
تاراج گردانیده ساملآ غانمآ بازگردید».<sup>۹</sup>

اصلاً و قطعاً، قطعاً و اصلاً :

«بیوش افتاد و اصلاً و قطعاً ازاو نفس بر نمی آمد».<sup>۱۰</sup> «هر کس که در شهر رود  
می باید که قطعاً و اصلاً به هیچ آفریده مضرتی نرساند».<sup>۱۱</sup>

۱ - سیر حکمت در اروپا.

۲ - از مکتوب شاه شجاع بنقل از سبک شناسی بهارچ ۳، ص ۲۰۱.

۳ - انوار سهیلی ص ۳۰، س ۱۶.

۴ - حبیب السیرج ۴، ص ۱۷.

۵ - همان کتاب ص ۲۵، س آخر.

۶ - حبیب السیرج ۳، ص ۷۴، س ۲۹.

۷ - همان کتاب ص ۹۰، س آخر.

۸ - همان کتاب ص ۹۰، س آخر.

۹ - همان کتاب ج ۴، ص ۱۹۱، س ۵.

۱۰ - ائیس الطالبین محمد پارسا ص ۱۸۰.

۱۱ - دارابنامه ج ۱، ص ۵۰۳.

قبلّاً :

«قبلّاً به احضار یکی از علماء اسلام فرمان داد»<sup>۱</sup>. «دو بخش از فصول قسمت اوّل قبلّاً بطرز رضایت‌بخشی بچاپ رسیده است»<sup>۲</sup>.

فرضّاً :

«اگر فرضّاً بیگانه‌ای از زنبورخانهٔ دیگر خواهد که به منزل ایشان درآید...»<sup>۳</sup>.  
«اگر فرضّاً دیگر عبادات هم مثل این کمال یافته باشند...»<sup>۴</sup>.

صنّاً :

«صنّنا تخيّن كمّيّت لشکر عراق نماید»<sup>۵</sup>. «صنّنا خاطرنشان می‌کنیم که در همین سدهٔ هفدهم بعضی از دانشمندان و سیلّهٔ اندازهٔ گرفتن سرعت سیر نور را پیدا کردند»<sup>۶</sup>.

سابقاً :

«چنانچه سابقاً مذکور شد»<sup>۷</sup>. «چنانکه سابقاً مسطور گشت»<sup>۸</sup>. «باری گذشته از راجر بیکن که سابقاً در شمار بزرگان مایهٔ سیزدهم ازاو نام بردم...»<sup>۹</sup>.

نادرّاً :

«اگر کسی نادرّاً مال بی مشقت یابد چون در تحصیل آن محنتی نکشیده باشد هر آینه قدر و قیمت آن ندانسته زود از دست بدهد»<sup>۱۰</sup>.

عقلّاً :

«عقلّاً محالست»<sup>۱۱</sup>.

۱ - حبیب السیر ج ۲ ، ص ۶۲ ، س ۱۲

۲ - مقدمه نزهه القلوب به قلم محمد دیر سیاقی ص ۵۵

۳ - انوار سهیلی ص ۱۸ ، س ۹۴ . ۴ - مهمان نامه بخارا ص ۱۲

۵ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۸۴ ، س ۱۹ . ۶ - سیر حکمت در اروپا ص ۹۰ ، س ۱

۷ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۹۸ ، س ۲۸ . ۸ - همان کتاب ص ۱۶ ، س ۱۹

۹ - انوار سهیلی ص ۶۲ ، س ۸ . ۱۰ - سیر حکمت در اروپا

۱۱ - مهمان نامه بخارا ص ۶۲۸

دفعه:

«دفعه مراد حاصل شود»<sup>۱</sup>. «وازجزیت دفعه بادصول او لیه پرواژ کرده اند»<sup>۲</sup>.

سهوا:

«بسیاری از غزلیات نواب والا را سهوا در دیوان ...»<sup>۳</sup>.

تیمنا:

«بعضی از آنها تیمنا نگارش یافت»<sup>۴</sup>. «بعضی از نتایج افکار ابکارش تیمنا تحریر شد»<sup>۵</sup>.

تفنن:

«گاهی تفنن غزلی می گفته»<sup>۶</sup>.

تحریراً و تقریراً:

«فصاحت زبان و بلاغت بیان را تقریر او تحریر ابر هر حرفی و صناعتی مزیت است»<sup>۷</sup>.  
حضوراً، لساناً، قائمًا، نسلاً بعد نسل، فرعًا بعد اصل.  
اگر حضوراً نشود بالغیاب اگر لساناً نشود بالكتاب. مثل صلوة فریضه که  
اگر قائمًا متعدر باشد بالقعود و اگر به نطق ممکن نباشد بالاشارة»<sup>۸</sup>. «حقوق خدمت والد  
آن عالیجه نسلاً بعد نسل و فرعًا بعد اصل در دودمان او ثابت و برقرار خواهد بود»<sup>۹</sup>.  
واقعاً:

«اگر واقعاً بست باشد و اینقدر چشمت سیر شود که زحمت دلريشان ندهی ...»<sup>۱۰</sup>.

تعمیمًا لالفائده:

«ولی تعیمًا لالفائده تکرار آنرا در این موضع خالی از فایده ندانستیم»<sup>۱۱</sup>.

- 
- ۱ - همان کتاب ص ۳۷۹.
  - ۲ - سیر حکمت در اروپا ص ۸۶.
  - ۳ - مجمع الفصیحا ج ۱، ص ۶۰.
  - ۴ - همان کتاب ص ۵۰.
  - ۵ - همان کتاب ص ۰.
  - ۶ - همان کتاب ص ۷۶.
  - ۷ - سنشات قائم مقام ص ۱، س ۸.
  - ۸ - همان کتاب ص ۲۷.
  - ۹ - همان کتاب ص ۱۰۱.
  - ۱۰ - سنشات قائم مقام ص ۲۹.
  - ۱۱ - محمد قزوینی تعلیقات چهار مقاله ص ۶۰، س ۳.

توسعًا :

«واین اصل معنی آن بوده پس از آن توسعًا به معنی مطلق نامه استعمال شده است»<sup>۱</sup>.

اباً عن جد :

«ریاست شعبهٔ حنفیه که مذهب عامهٔ ماوراءالنهر است اباً عن جد بعهدهٔ ایشان

موکول بوده است»<sup>۲</sup>.

### تنوین در عصر حاضر

کلمات تنوین دار که نتیجهٔ سالها نفوذ زبان عربی در فارسی است در عصر حاضر نیز رواج دارد. چنانکه دیدیم از عمر بسیاری از این کلمات مانند خصوصاً، ظاهراً، باطنی، مثلاً، حقاً، عمدتاً، اسماً، شرقاً، غرباً، «طوعاً او کرهاً»، نظماً، نثراً، لفظاً، اوّلاً، ثانیاً گاه نزدیک به هزار سال می‌گذرد. در قرن اخیر نه تنها از استعمال تنوین کاسته نشده و کلمات تنوین دار سابق بکار رفته‌اند بلکه بسیاری دیگر از این گونه واژه‌ها بطور قیاسی ساخته شده وارد زبان ما گردیده است از جمله بسیاری از این کلمات از قبود فرانسوی و انگلیسی ترجمه شده است ازین قبیلند : عمیقاً، کاملاً<sup>۳</sup>، مستقیماً، اساساً، مستقلانداز، معمولاً، محتملاً، شخصاً، احتمالاً، اخیراً، استثناءً، افتخاراً، اکیداً، منظمانداز، منظمانه<sup>۴</sup> :

deeply	و	profondement	در ترجمهٔ	عمیقاً
completely	و	complètement	»	کاملاً
directly	و	directement	»	مستقیماً

۱ - بهار به نقل از سبک شناسی ج ۲ ، ص ۴۰۵ .

۲ - محمد قزوینی به نقل از تعلیقات چهارمقاله ص ۶۰ ، س ۳ .

۳ - در قدیم بجای «کاملاً» بتعاریف، تمام، یکسره، پاک، سراپا و مانند آنها به کار می‌برده‌اند.

۴ - در قدیم بجای شخصاً، بخوبیش، بخود، بخوبیش، بنفس خوبیش، بنفسه می‌آمدند.

حافظ بخود نپوشید این خرقه می‌آورد      ای شیخ پاکدامن مذور دار ما را (حافظ)

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم      که من بخوبیش نمودم صد اهتمام و نشد (حافظ)

۶ - انگلیسی .

فرانسه	dernièrement	در ترجمه:	آخرًا
«	exceptionnellement	»	استثناءً
«	nécessairement	»	لزوماً
«	assurement يا certainement	»	مطمئناً
«	correctement	»	صحيحاً
«	éventuellement	»	احتمالاً ومحتملاً
«	ordinairement	»	معمولًا
«	moralement	»	أخلاقاً
«	régulièrement	»	منظماً
«	personnellement	»	شخصياً
«	exclusivement	»	منحصرًا
«	essentiellement	»	أساساً
«	honorifiquement	»	افتخاراً

اینکه مثال برای این گونه واژه‌ها در جمله :

« هرچند اساساً در اثبات ذات باري چندان به برهان اعتقاد ندارد ». « اساساً

چون دولت، مجموعه‌ای است از اشخاص آزاد متساوی باید حکومت متعلق به عموم باشد ».<sup>۱</sup>

منحصرًا :

« و ذهن انسان لوحی است ساده و معلومات او منحصرًا از خارج بدهستی آید ».<sup>۲</sup>

معمولًا :

« امروز معمولًا آن را کویر می‌خوانند ».<sup>۳</sup>

۱ - سیر حکمت در اروپا ص ۷۴

۲ - همان کتاب ص ۳۸ ، س ۷

۳ - مقدمه نزهه القلوب بقلم محمد بيرمياقى ص ۵۵.

محتملاً :

«محتملاً» این فهرست بسبب شغل استیفاء مؤلف و خاندان وی در عهد سلاجقه تهیه شده است<sup>۱</sup>.

کاملاً :

«از آنجاکه دکارت علم را فقط به معلومان اطلاق می کند که کاملاً مبرهن و تعین شده بوده»<sup>۲</sup>.

مستقیماً :

«مستقیماً به منبع علم و حکمت دست یافتند»<sup>۳</sup>. «و هنوز به نوشته های ارسسطو مستقیماً دسترس نیافته بودند»<sup>۴</sup>.

مستقلًا :

«یعنی آنچه بخودی خود و بذات خویش مستقلًا و بدرجهٔ کمال و بطور کلی انسانیت است»<sup>۵</sup>.

شخصاً :

«... از سقراط و دیوجانس پیروی می کرد شخصاً چیزی ننگاشته»<sup>۶</sup>. «شخصاً باید به مشاهده و تجربه پرداخت»<sup>۷</sup>.

\*\*\*

## خلاصه

موضوع بحث ما فقط کلمات تنوین داری است که در جملات فارسی نقش دستوری دارند. از اقسام تنوین بیشتر بعضی از انواع تنوین نصب در فارسی به کار می رود. کلمات تنوین داری که در فارسی بکار می روند غالباً قیدند ولی بندرت اسم و صفت

- 
- ۱ - مقدمه نزهه القلوب.
  - ۲ - سیر حکمت ص ۱۰۰، س ۶۰.
  - ۳ - همان کتاب ص ۷۶.
  - ۴ - همان کتاب ص ۷۰، س ۲۲.
  - ۵ - همان کتاب ص ۱۸، س ۸۰.
  - ۶ - سیر حکمت در اروپا ص ۱۴۹.
  - ۷ - همان کتاب ص ۸۷.

و صوت و پیوند هم در میان آنها دیده می شود .

قیدهای تنوین دار بیشتر فعل را مقید می کند ولی بندرت صفت را نیز ممکن است مقید سازند : مانند « این مرد ظاهراً آراسته ». قیدهای تنوین دار غالباً اختصند و با کلمات دیگر مشترک نیستند مگر بندرت (مانند عمدتاً که هم قیداست و هم صفت و « فردآ فرد » که هم قیداست و هم اسم ) .

کلمات تنوین دار فارسی در عربی به معادل حال ، مفعول مطلق ، نایب مفعول مطلق ، ظرف ، نایب ظرف و تمیز نسبت هستند .

هر قید و صفت تنوین داری معادل است با یک حرف اضافه و یک اسم مثلاً :  
اجالاً - باحال ، مفصلاً = بتفصیل .

حرف اضافه های مقدار در کلمات تنوین دار عبارتند از : در ، تا ، به و با که به معانی مختلف می آیند ( به اصل رساله رجوع شود ) .

### طرز استعمال تنوین

کلمات تنوین دار در فارسی اغلب به صورت مفرد بکار می روند مانند احوالاً ، شرقاً ولی گاه به صورت جفی و مکرر و با متمضّم نیز استعمال می شوند مانند « شرقاً و غرباً » ، « یوماً فیوماً » ، « متوكلاً علی الله » ، « قولًا واحدًا » .  
کلمات تنوین دار جفی بیشتر یا با هم متراծند مانند « عزیزاً و مکرمًا » و یا با یکدیگر متصادند مانند « طوعاً او کرهاً » و « شرقاً و غرباً » .

کلمات تنوین دار مکرر یابی واسطه می آیند مانند « حرفاً حرفاً » یا بواسطه حرف جرّ یا حرف عطف یا اسم مانند « سیداً عن سید » ، « یوماً فیوماً » ، « زماناً بعد زمان ». از برخی از کلمات عربی بی آنکه تنوین یا حرف اضافه داشته باشند معنی تنوین یا حرف اضافه استنباط می شود مانند « ضرورت » بمعنی ضرورة و بضرورت ، « ظاهر » بمعنی ظاهر و « تحقیق » به معنی تحقیقاً و به تحقیق .

بر سر برخی از کلمات تنوین دار حرف اضافه هم می آید مانند بعضاً، از عمداً، بقصددا.  
نون تنوین برخی از کلمات منون بتقلید عربی حذف می شود و آخر کلمه بالف تلفظ  
می گردد مانند مرحباً، عدماً.

کلمات تنوین دار در نثر بیش از شعر بکار می رود و در آثار نثر فتنی بیش از نثر ساده  
استعمال می شود.

برخی از کلمات تنوین دار در بعضی از کتابها زیاد بکار می روند و می توان آنها را از  
محنتصات سبکی آن کتابها شمرد مانند «مثلاً» در کلیله و دمنه و فيه مافیه و «خصر صباً» و  
«عزیزًا و مكرماً» در بیحق و «مثلاً» و «دائماً» و «ظاهرًا» و «قطعاً» در فيه مافیه و «مغافصةً»  
در تاریخ جهانگشا و «سالماً غانماً» و «قهرًا و قسرًا» و «احيانًا» و «صفناً» در حبیب السیر  
و «سمعاً و طاعةً» در هزار و یکشنب و «اتفاقاً» در گلستان و هزار و یکشنب.

### تنوین از لحاظ تاریخی

کلمات تنوین دار از قدیمترین ادوار وارد زبان فارسی شده و نگارنده نخستین کلمات  
تنوین دار را (عدماً، حقاً، بعضاً) در اشعار قرن چهارم واوایل قرن پنجم دیده است.

### تنوین در قرن چهارم

کلمات تنوین دار در این قرن محدود و منحصر بهوازه های محدودی است و در نتیجه  
سیاعی است و قیاسی ساخته نمی شود و نیز مفردند و بصورت جفتی و مکرر و با متتم  
دیده نمی شوند.

### تنوین در قرن پنجم

این قرن حد واسط بین قرن پیش و قرن بعد است یعنی استعمال تنوین رو به فزونی  
می نهد و مقدمه رایج شدن کلمات تنوین دار جفتی و با متتم و مکرر فراهم می گردد معهذا این گونه  
کلمات محدود و محدود و سیاعیند و ساختن آنها قیاسی نشده است.  
مثلاً، خصوصاً، «عزیزًا و مكرماً»، «طولاً و عرضًا»، «متوكلاً على الله»،  
خاصه نونه هاً است که در آثار این قرن بنظر نگارنده رسیده است.

## تنوین در قرن ششم

این قرن قرن نفوذ شدید کلمات عربی در فارسی است و در نتیجه استعمال کلمات تنوین دار در بعضی از کتب نثر فنتی این قرن مانند عتبه الکتبه به نهایت درجه رسیده . کلمات تنوین دار جفتی و بامتنم و مکرر فراوان شده است بطوری که گاه سه جملت کلمه " تنوین دار متواالیاً در یک جمله دیده می شود و واژه های منون قیاساً ساخته می شود و این گونه کلمات از نثر به شعر نیز سرا برایت بیشتری کرده است .

## تنوین از قرن هفتم بعده

در قرن هفتم و قرون بعد از آن بر دامنه استعمال کلمات تنوین دار افزوده شد و خصوصیات قرن پیش باشدّت بیشتری ادامه یافت .

در عصر حاضر نه تنها از رواج تنوین کاسته نشد بلکه بر دامنه استعمال آن افزوده گشت و ساختن کلمات تنوین دار بطور قیاسی رواج بیشتری یافت بنحوی که بعضی از واژه های غیر عربی نیز تنوین گرفت مانند تلگرافاً ، تلفناً ، جاناً ، ناچاراً .

در این دوره بسیاری از قیدهای فرنگی با کلمات تنوین دار عربی ترجمه شده از این قبیلند عمیقاً ، کاملاً ، مستقیماً ، منحصراً ، معمولاً و احتمالاً .

# افزوده‌ها و تعلیقات



## افزوده‌ها و تعلقات

صفحه ۱۳ - بعد از آخرین شعر این جمله افزوده شود:  
همچنین است عامی و اسامی بدون تشديد م وی .

ص ۶ - به آخر سطر این عبارت افزوده شود: همچنین است مشتاق، ممتاز،  
حیوة (حیات) که در اصل بوده‌اند: مشتوق، مختار، متیز، حیوة (به فتح «ی» و «و»).  
ص ۱۸ - در آخر بند، این مطالب باید: ولی همزه ائتلاف در فارسی بدل  
به «ی» نمی‌شود و ما نمی‌گوئیم ایتلاف .

ص ۱۸ - این عبارات در آخر بند اضافه گردد: همزه متحرکی که در وسط بعد  
از کسره قرار گیرد در فارسی بدل به «ی» صامت می‌شود مانند التئام و تجزئه و رئاست  
که بدل می‌شود به التیام و تجزیه و ریاست. در این حال کسره قبل از همزه بدل به  
مصوت «ی» کوتاه می‌شود. گاهی نیز چنین نیست مانند نوشه و تخطه که همزه  
بدل به «ی» صامت نمی‌شود.

ص ۱۸ - به آخر صفحه این مطلب افزوده شود:  
۴ - هرگاه همزه در طرف واقع شود و ماقبل آن متحرک باشد در فارسی جایز است  
به حرف مد مجانس با حرکت ما قبل آن بدل شود مانند: خطأ، مبتدأ، مبتدىء  
منشىء، قارىء که می‌شوند خطأ، مبتدأ، مبتدىء، منشىء، قارىء .

ص ۱۹ - این کلمات به آخر صفحه افزوده شود: سنحیو، جلیو، رضیو .

ص ۲۳ - این عبارات بعد از سطر ۸ افزوده شود:  
همچنین مانند: قرار داد متعقد، آگهی منتشره، همشیره نورچشمیه، نامه  
وارده، لاله حمرا، پستخانه مبارکه، روزنامه منتشره ،

علت رواج اینگونه «ة» های تأثیث در گروههای صفت و موصوفی فارسی  
چند علت دارد :

یکی اینکه «ة» مانند «ات» و «ین» و «ال» در بعضی موارد تبدیل به عنصر دستوری فارسی شده است ، مثل «وارده» و «منتشره» در عباراتی از قبیل زیان وارده ، نامه وارده . یعنی «وارده» بدون توجه به «ة» تأثیث آن با کلمات غیرعربی هم بکار می رود .

دوم بی اطلاعی مردم از صرف عربیست که سبب استعمال اشتباه آمیز این «ة» در فارسی شده است مانند «ة» در «خانم محترمه» که استعمال کنندگان نفهمیده اند که «خانم» اگر چه مؤنث است اما عربی نیست تا بتوان برای آن صفت مؤنث «محترمه» را آورد .

استاد همانی در این مورد با ذکرچند مثال جالب از التفهیم چنین نوشتہ است : کلمات ثابتہ و سیاره ، متغیره ، معموره و امثال آنها باعلامت تأثیث در حکم اصطلاح شده است و از این جهت در حالت وصف خواه موصوف فارسی باشد و خواه عربی و همچنین در غیر حالت وصف غالباً مؤنث استعمال می شوند مانند ستارگان ثابتہ (ص ۸۸) ، ستارگان متغیره (ص ۹۹) ، نهاد معموره (ص ۱۶۶) ، ستارگان سیاره و ثابتہ (ص ۱۵۱) (مقدمه التفهیم ص سع به قلم استاد همانی) . چنانکه دیده می شود در قدیم هم گاهی برای کلمات فارسی که نه مذکرو نه مؤنثند صفت مؤنث عربی می آورده اند یعنی صفات مؤنث یاد شده حالت مؤنث بودن خود را از دست داده بودند و به تعبیر استاد همانی این صفات تبدیل به اصطلاح شده اند .

ص ۴-۲ در آخر بند ۱ حاشیه این مطلب افزوده شود :

نظر به او درست نیست زیرا مطابقه صفت و موصوف در قرن پنجم هم بوده است از آن جمله است در التفهیم . به مقدمه التفهیم تصحیح همانی (سع) رجوع کنید .

ص ۱۴- این عبارات به آخر مبحث اسم زمان و مکان افزوده شود:  
گاهی اوزان دیگری هم بر اسم زمان و مکان دلالت می‌کنند. از آن جمله‌اند:  
مفعول و مفعول (هردو به کسر میم و سکون ف). کلماتی که براین اوزان  
می‌آیند و بر مکان یا زمان دلالت می‌کنند عبارتنداز: مرصاد (گذرگاه)، منار ( محل  
آتش)، میعاد (وعده‌گاه)، میقات (وقت)، محراب (پیشگاه خانه). این اوزان و  
کلمات را میتوان اسم زمان و مکان‌های سماعی دانست.

ص ۱۵- در آخر مبحث اسم تفضیل این عبارات افزوده شود:  
اسم تفضیل عربی هم بر صفت تفضیلی (صفت برتر) فارسی دلالت می‌کند و  
هم بر صفت عالی (صفت برترین). اگر مفضل علیه مفرد باشد و بامن استعمال  
شود اسم تفضیل معادل صفت تفضیلی فارسی است و با «تر» ترجمه و معنی می‌شود  
مانند «هوا کبر منی سنا». یعنی او از من بسیار بزرگتر است. اگر مفضل علیه  
جمع یا اسم جمع باشد و بدون «من» باید و برای اسم تفضیل مضاف‌الیه گردد اسم  
فضیل عربی معادل صفت عالی فارسی است و با «ترین» ترجمه می‌شود مانند  
«افضل الرجال» یعنی برترین مردان.

ص ۱۶- این مطالب نیز به آخر اوزان مصدر افزوده شود:  
مفعول (موعود)، مفعوله (موعوده)، مفعول (مقدار، میثاق، میقات).  
این مثالها هم برای «فعيلة» در فارسی وجود دارد: نصیحت، عزیمت،  
فضیحه. این مثالها هم برای فعالة (بکسرفاء) در فارسی هست: امارت، اسارت.

ص ۱۷- این کلمات به آخر بند ۳ افزوده شود:  
زئیر (غرض شیر)، زفیر (نفس یا صدا یا ناله‌ای که از سینه برآید)،  
حمیر (آوای خر)، صهیل (بانگ اسب)، نعیق (صدای کلاخ) (غراهامزن بیشتر  
زین نعیقا).

ص ۱۸- این مصادرهای رباعی مجرد به آخر بند الف افزوده شود: عربده،  
زمزمه، هندسه، ولوله، وسوسه، دغدغه، قهقهه.

چنانکه دیده میشود بسیاری از این مصدرها در فارسی به کسر اول و سوم تلفظ میشوند مانند زمزمه، هندسه، ولوله.

ص ۵۵- این مطالب به آخر سطر چهارم افزوده شود: وهمچنین مانند جذبه، شمه، (یکبار بوئیدن)، صفقه (یکبار دست بهم زدن)، رکعت (یکبار رکوع کردن)، طرفه (یکبار چشم بهم زدن) (در «طرفه‌العین») که غالباً در فارسی معنی مصدر مرهندارند بلکه به معنی اسم مصدر یا اسم معنی یا غیر از آنها هستند.

نفرت، عثرت (لغش)، نکبت، کثرت (همه بهفتح اول) اگرچه بروزن مصدر مره هستند اما همه مصدرهای عادی ثلاثی مجردند نه مصدر مره.

ص ۵۶- این مثالها به آخر مبحث اسم مصدر افزوده شود: تقوی از اتقا (مصدر باب افعال)، تقوی از افتاء (مصدر باب افعال)، نزهت (بهضم نون) از تزه که مصدر باب ت فعل است، رسالت از ارسال (مصدر باب افعال)، غیبت (به کسر غین) از اختیاب (مصدر باب افعال)، طاعة (طاعت) از اطاعت (مصدر باب افعال)، فراست (به کسر ف) از تفرس (مصدر باب ت فعل).

ص ۶۰- بعداز مصدرهای صناعی ترجمه‌ای این عبارات افزوده شود: محبوبیت، حاکمیت، تمامیت، محدودیت، منوعیت به معنی امروزی آن نیز ممکن است تحت تأثیر ترجمه وارد زبان فارسی شده باشد. بعضی از این مصدرهای صناعی در قدیم هم به معنایی غیر از معنی امروزی آمده‌اند مانند شخصیت.

ص ۷۸- این عبارت به آخر سطر اول افزوده شود: افعال جمع فعل نیز هست مانند ابدال که جمع بدل نیز هست.

ص ۷۹- این عبارت به بعد از سطر ۶ افزوده شود:

اگر این اصل را پیذیریم یکی از معانی باهای گرفتن فعل از اسم است. ص ۸۲- این سطور نیز به آخر یادآوری اضافه گردد: اثرات و خطرات و تلفات طبق قواعد عربی جمع اثره و خطره وتلفه‌اند که ممکنست بعضی از آنها در عربی وجود نداشته باشد ولی در فارسی به جای جمع «اثر» و «خطر» و «تلف» بکار می‌رود.

ص ۸۷- این عبارت در آخر سطر هفدهم آورده شود:

د- از قفلی مانند عطشی: عطاش

ص ۹۲- این مطلب به آخر سطر سوم افزوده شود:

و- از فَلَاءِ مانند صحراء وعذراء: صحاری و عذاری.

ص ۴۰- این مطالب در آخر حاشیه آورده شود:

عقل ابدالان چو پر جبرئیل می پرد تا ظل سدره میل میل

(مولوی به نقل از لغتنامه)

علاوه بر این در فارسی بسیاری از جمعها و اسامی جمع عربی به معنی مفرد بکار می رود خواه باعلامت جمع و خواه بی آن باشد مانند: طبله، عمله، فعله، کسبه، مصاف، اولاد، بله، جواهر، حور، مواجب، او باش، مالیات، عرصات، ملائکه، عسس، حرس، خدمه، ارباب، اخلاق، امثاله، ثمره، خوانین، ابنیه.

ص ۱۰۶- این مثالها برای «ة» وحدت به آخر صفحه ۱۰۶ اضافه شود:  
سدره، زهره، دره، دوره، طاقه، طبله، قتاده، عکازه، ورقه، حمامه، نقشه.

ص ۱۰۹- به آخر یادآوری افزوده شود: اینها مثالهایست برای کلمات منسوب خلاف قاعده رایج در فارسی: صنعتی، حقانی، کرمیانی، بغلی، عبرانی، خسروانی، هیولانی.

هیولانی جوانمردی ولطفست همین نقش هیولانی مپندار  
(ناصر خسرو)

همچنین است این مثالها:

صنعتی، جزائری، زراعتی، مانوی، دهلوی، مراغی، نسوی، فرغانی. به

صفحه ۱۴۹-۱۴۸ رجوع کنید.

ص ۱۱۲- بعد از یادآوری ۲ این مطالب باید:

یادآوری ۳- در رسم الخط قرآنی الف گاهی با واو نوشته میشود مانند مشکوكة وصلوة وحیوة .

ص ۱۱۳ - به آخر سطر ۳ این مثالها افزوده شود:  
قاجاریه، صفویه، زندیه، افشاریه.

ص ۱۱۷ - این عبارت به آخر سطر چهارم اضافه شود:  
۴- اسم مصدر مانند کلام از تکلم و وداع از تودیع و عطاء از اعطاء.

ص ۱۱۷ - این مطالب بین فعالی وفعالل آورده شود:  
فعالت (به کسر): ۱ مصدر ثلثی مجرد مانند دلالت ۲ اسم مصدر  
مانند فرات از تفرس ورسالت از ارسال.

ص ۱۱۸ - این مطلب در آخر سطر ۳ باید: ۴ جمع مكسر : خدم (بهفتح  
خ و د ، جمع خادم) ، خول (بهفتح «خ» و «و» جمع خولی).

ص ۱۲۰ - این عبارت به آخر بند ۹ وزن فیل افزوده شود:  
۶- اسم مفعول ثلثی مجرد: قتیل (مقتول)، ذمیم (ذموم).

ص ۱۳۶ - بعد از بند «و» این عبارت افزوده شود:  
ز- حرف جرو ضمیر مانند له وعلیه

ص ۱۳۸ - این بیت بین سطر ۵ و ۶ اضافه شود:  
گذشت آن نوبت فولاً ثقیلاً تو بدر باش آکنون جبرئیلاً  
(اسرار نامه عطار)

ص ۱۴۱ - این بیت بین سطر ۶ و ۷ افزوده شود:  
سپهر با تو به رفت بر ابری نکند که شرمسار بود مدعاً بلا برها  
(کلیات سعدی ص ۷۲۵ چاپ معرفت)

ص ۱۴۳ - این مطالب به سطر آخر اضافه شود:  
با این ترکیبات جزئی از کلمات مشتق می‌شوند یعنی با پسوندها و پیشوندها  
بکار می‌روند مانند ترکیب «صادق الوعد» که به آن پسوند «انه» چسبیده است و  
«صادق الوعدانه» شده است و یا «بوعجب» که به آن پسوند «ی» الحاق شده  
است و به صورت بوعجبی آمده است :

بعد نصف اللیل آمد یار او صادق الوعدانه آن دلدار او (مولوی)

ص ۱۴۳ - این مطالب به آخر صفحه افزوده شود:

۱۶ - از ف عطف و اسم استفهام مانند فکیف به معنی «پس چگونه است».

این ترکیب در فارسی قدیم پیوند و حرف ربط است و به معنی: تاچه رسد وبخصوص می‌آید. مثال برای تاچه رسد:

تندrstت را زیان دارد فکیف بیمار را (ذخیره خوارزمشاھی).

و خداوندگاری که عبد می خرید بدارد فکیف آنکه عبد آفرید (سعدی)

مثال برای فکیف در معنی بخصوص:

اندیشه کردن که چه گوییم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتتم فکیف در نظر

اعیان حضرت خداوندی عز نصره که مجمع اهل دلست و مرکز علمای متبحر (گلستان سعدی ص ۳۷ و ۳۸ چاپ خطیب رهبر).

«فکیف» که در فارسی کلمه مرکب است از پیوندهای همپاییگی افزایش است و بیشتر دو جمله واره را باهم همپایی می کند. به تعبیر عربی این عنصر از حروف عطف است. مثلاً این پیوند جمله واره «تندrstت را زیان دارد» را با جمله واره «بیمار را زیان دارد» همپایی کرده است. کلمات و عباراتی که نقشی نظیر فکیف دارند عبارتند از: بطريق اولی، بیگمان، بخصوص، علی الخصوص، مثلاً، حتی، «سه لست که .... هم»، تاچه رسد. تحقیق در این باره مستلزم نوشتن رساله ایست جداگانه. فعل بیش از این نمی توانم اظهار نظر کنم.

ص ۱۴۵ - این عبارات بعد از سطر اول باید:

جمله واره‌های «آمنا برب العالمین» و «النَّعْنَعُ الْغَالِبُونَ» در حکم مفعول‌نده

برای جمله واره‌های پایه «جادوان گفتند» و «گفته‌ای در جادوی».

ص ۱۴۸ - این مثالها نیز به آخر بند الف افزوده شود:

امنیتی، حکومتی، کرامتی، شرافتی (وام شرافتی)، ایالتی (انجمن ایالتی)،

نویتی (خنگ نویتی)، ولایتی، طاعتی، ضریتی، شریعتی، نعمتی که بسیاری از آنها

نامهای خانوادگی هستند مانند شریعتی و کرامتی.

ص ۱۴۸ - این مطالب راهم به آخر بند بیفزاید: مسکونی، واقعی، داخلی،  
موقعی.

بعضی از صفات عربی در فارسی بصورت نام خانوادگی بکار می‌روند و یا  
نسبت می‌گیرند. این کلمات دیگر صفت نیستند بلکه صفت جای موصوفند یعنی  
صفتی هستند که بدل به اسم شده‌اند. از این قبیلند: باطنی، ظاهری، محبوبی،  
مغروری، منصوری، ناصری، نادری، مالکی، صحیحی، شجاعی، شریفی، کریمی،  
قدیری، مجیدی، عزیزی، متصری، منتظری، مجتهدی، ثابتی، اشتری، افضلی.

ص ۱۴۹ - این مثالها را به آخر بند ۲ بیفزاید:  
انقلابی، انتصابی، ارتباطی، اجرائی (شورای اجرائی)، اجرائیه (هیئت  
اجراء) قضائی، قضائیه، بلدیه، نظمیه، بحرانی.

ص ۱۴۹ - این مثالها به آخر بند ه افزوده شود: بیاناتی، اطلاعاتی،  
تسليحاتی، عملیاتی، تعلیماتی، تدارکاتی، تشکیلاتی، احساساتی، اشرافی،  
اقوامی، علمی، فیوضی، حقوقی، اقماری، عبیدی، عقلائی که بعضی از اینها  
نامهای خانوادگیند مانند اقوامی، بیاناتی، اعلامی و بعضی دیگر چنین نیستند  
مانند عقلائی، حقوقی، تشکیلاتی.

ص ۱۴۹ - این مثالها را بعد از سراغی بیاورید:  
میهنی (از میهن نام‌جائز)، فرغانی (از فرغانه)، کیمیاوی (از کیمیا)،  
اسکندرانی و اسکندری از اسکندریه

ص ۱۴۹ - این مثالها را هم به آخر صفحه بیفزاید:  
لاهیجان: لاهیجی، خاوران: خاوری، طخاران: طخاری، مازندران:  
مازندری، شکنان: شکنی، یمگان: یمگی، بلuman: بلعمی  
شه شکنی و میر مازندری را از این گشته‌ای گردانی توبنده  
(ناصرخسرو)

دوستی عترت و خانه رسول

کسرده مرا یمگی و مازندری  
(ناصرخسرو)

گاهی «ستان» مکانی نیز هنگام گرفتن «ی» نسبت حذف می‌شود مانند گرجستان ، خوزستان ، طبرستان ، طخارستان که می‌شوند: گرجی، خوزی، طبری، طخاری .

ص ۱۵۰ - این مثالها را هم به مثالهای سطر چهاردهم بیفزایید: خطرات و اثرات .

ص ۱۵۰ - این مثالها هم به آخر صفحه افزوده شود :  
اطلاعات ( Information ) ، ارتباطات ( Communication ) احساسات ( Sentiment )

ص ۱۵۱ - این مطالب را به آخر سطر هفتم اضافه کنید:  
عرایض و مراسم جمع عریضه و مرسمندولی مردم آنها را به جای جمع عرض ورسم بکار می‌برند .

ص ۱۵۱ - به مثالهای سطر یازدهم این مثالها و مطالب را نیز بیفزایید:  
اکراد ، الوار ، تراکمه ، دفاتر ، اساتید ، رنود .

بلغ شهریست درآکنده به او باش ورنود - در همه شهر و نواحیش یکی بخردنیست  
ص ۱۵۲ - این مطالب نیز به آخر بند الف افزوده شود: توقيف ، تجهیز ، استبداد ، تردید ( اصلاحه معنی برگرداندن است ) ، تسهیل ، تشکل .

ص ۱۵۲ - این مثالها نیز به آخر بند اضافه گردد :  
 مجریه ، مجری ، مقنن ، مقننه ، مستعمره ، متشكل .

ص ۱۵۳ - این مثالها را نیز به آخر بند ه بیفزایید:  
 مجری ، ملغی ، مجموعه .

ص ۱۵۳ - این مطالب را به آخر بند «و» بیفزایید:  
ز- صفت مشبهه یا اسم مفعول: جریحه در عربی به معنی اعجوبه است در

حالی که در فارسی به معنی جراحت است. البته «جریحه» در زبان ما نیمه واژه است و مستقلانه بکار نمی‌رود بلکه بعنوان جزئی از ترکیب «جریحدار» استعمال می‌شود.

ص ۱۵۴ - بعد از سطر اول اضافه شود:

یادآوری- بعضی از این استعمالات اختصاصی به زبان فارسی ندارد بلکه در عربی هم بکار رفته است واز آنجا به فارسی آمده است مانند بساتین و فیال. ص ۱۶۶ - این کلمات را به آخر سطر ششم بیفزایید: قربانی، خلاصی، قبولی، فضولی، جمهوری.

ص ۱۶۶ این کلمه را هم به آخر بند ۱ بیفزایید: حسب الفرمایش.

ص ۱۷۰ - بعد از سطر چهاردهم این مطالب را بیاورید:

چون تلفظ کسره حرف سوم در وزنهای افعله و افعاله یا نظایر آن برای فارسی زبانان مشکل است آن را تبدیل به فتحه می‌کنند از آن جمله است در این موارد: اسلحه، امتعه (جمع متاع)، اشتعه (جمع شعاع)، اقمشه، امثله، اقرباء (جمع قریب و به معنی خویشاوندان و نزدیکان است)، ادلہ (جمع دلیل).

ص ۱۷۱ - بعد از بند ۲ این جمله‌ها افزوده شود:

۷- کسره قبل از «ی» بدل به فتحه می‌شود مانند عیان، عیال، عیار که حرف اولشان در عربی مکسور ولی در فارسی مفتوح است.

ص ۱۷۲ - به آخر سطر دهم این کلمات افزوده شود:

بنیه، رداء (به کسر راء)، خطه، خطاب (هردو به کسر خاء)، رقابت بهفتح راء، شفاھی (به کسر شین)، عصیان (به کسر عین)، عطارد (بهفتح ع و کسر راء)، لایتباھی (آخر آن الفست نهیاء)، خضر (بهفتح خاء و کسر ضاد)، مشیع (بهفتح باء)، مظنه (بهفتح میم و کسر ظاء)، مشترک (بهفتح راء)، نجات (بهفتح نون)، مفاد (بهضم میم و بدون تشدید باء).

ص ۱۷۹ - این مطالب به آخر بند ۸ اضافه شود : در لغتname به نقل از بهار عجم و آندراج و غیاثاللغات در این زمینه چنین آمده است : «جز مخفف جزء به همزه عربیست و به معنی پاره چیزی و چون آن را مضاف نمایند به چیزی به جای همزه واو نویسنده گویند جزو طلا و همچنین جزوبدن و جز آن (بهار عجم) (از غیاثاللغات) (از اندراج) ». بنابراین صاحب بهار عجم پنداشته است این همزه ها فقط هنگام اضافه شدن بدل به واو می شوند . شاید در مورد جزء چنین باشداما در مورد «نشو» اینطور نیست زیرا میگوئیم «نشوونما »

ص ۱۸۴ - بعد از بند پنجم این مطالب اضافه شود: دنائت ، اسائت.

۶ - کرسی بعضی از همزه ها حذف شده است مانند مبدء به جای مبدأ

ص ۱۸۴ - این مطالب به سطر آخر حاشیه اضافه گردد: از موارد بکاررفتن اسم به جای صفت در عربی و فارسی کلمه مجاز است که مصدریمی است ولی معنی اسم فاعل دارد . «مجاز» یعنی عبور کردن در حالیکه مجاز به معنی عبور کننده و عبور دهنده است ( منطق صوری تألیف دکتر خوانساری ص ۷۱ ج ۱ چاپ اول به نقل از حاشیه مولی عبدالله).

ص ۲۰۸ - این مطالب بین سطر ۶ و ۷ افزوده شود :

خصوص = خصوصاً

ملامتگوچه دریابد میان عاشق و معشوق نبیند چشم نایینا خصوص اسرار پنهانی (حافظ تصحیح قزوینی ص ۳۳۶)

ص ۲۱۳ - این مطالب را بعد از سطر دهم بیاورید:  
خدای تعالی مارا فرموده است که به مکه روید و آن جایگاه که بیت المعمور بود یکی خانه بنا کنید . اسماعیل گفت که سمعاً و طاعةً (ترجمه تفسیر طبری ج ۱ س ۱۰۴ ۱۰۵ تصحیح حبیب یغمائی ) .

ص ۲۱۶ - این عبارات را بین سطر ۱۲ و ۱ بیاورید:

این گروههای تنوین دار نیز در تاریخ بیهقی آمده است:

«غانمًا ظافرًا»، «فوجاً بعده فوج» :

روز سهشنبه هشتم صفر خواجه بزرگ احمد عبدالصمد در رسید غانمًا ظافرًا  
فوجاً بعده فوج (بیهقی، ص ۴۴، چاپ دکتر فیاض، ۱۳۲ شمسی)  
وبراثر ایشان دیگر لشکر فوجاً بعده فوج ساخته و بسیجیده بر قتند (بیهقی ص  
(۴۵۷)

خائناً خاسراً :

وخائناً خاسراً بازگشتند از ترمذ (ص ۴۶۶)

حقائب حقاً

حقائب حقاً که همچنان آمد که وی اندیشیده بود (ص ۴۰۰)

يادآوري - گروههای تنوین دار یادشده را باید در صفحه ۲۱۳ بعد از  
«متوكلاً على الله» نیز ذکر کرد.

ص ۲۴۰ - این مطالب را به آخر مبحث و پیش از خلاصه بیفزایید: اینک  
چند مثال برای کلمات تنوین دار غیر ترجمه‌ای در نثر معاصر:  
تبرکاً

ودر ده سالگی برد ستشن تبرکاً خرقه تصوف پوشید (محمد مشکوہ مقدمه

درة الناج چاپ نخست ص ۷)

تعمدًا، سهوًا، اشتباهًا :

نساخ یاقراء آنها را تعتمداً یا سهوًا او اشتباهًا در اشعار خواجه داخل  
کرده‌اند (محمد قزوینی مجله یادگار دوره اول شماره ۵ صفحه ۶۹)



## فهرستها



## فهرست مآخذ

### ۱- بزبانهای فارسی و عربی

#### الف- کتابها و رسالات دستوری و لغوی و منطقی

«اسم مصدر-حاصل مصدر»، از دکتر محمد معین، چاپ تهران، کتابخانه ابن سینا.  
اصول الصرف، از دکتر علی‌اکبر شهابی، چاپ تهران، ۱۳۳۹ شمسی، انتشارات  
دانشگاه تهران

المنجد و مقدمه آن، از لوئیس معلوف، چاپ بیروت، ۱۹۵۱  
پیوند در زبان فارسی، از دکتر خسرو فرشید ورد، چاپ وحید، تهران، ۱۳۴۴  
تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، از دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ چهارم، تهران  
دستورنامه، از دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران، ۱۳۴۲  
دستور امروز، از دکتر خسرو فرشید ورد، چاپ صفحه‌علیشاه، ۱۳۴۸  
ساختمان جمله، از دکتر پرویز خانلری، ضمیمه مجله سخن، ۱۳۴۳ شمسی، تهران  
سبک‌شناسی، از ملک‌الشعرای بهار، ج ۳۶، چاپ نخست، تهران  
شرح نظام، از حسن بن محمد نیشابوری، چاپ سنگی، تهران، به کوشش حاج سید  
محمود کتابچی

شرح ابن عقیل بر الفیه، از بهاء‌الدین عقیل العقیلی الهمدانی المصری، چاپ  
قری، قاهره ۱۳۷۵

شرح جامی (الفوائد الضیائیه)، چاپ سنگی، تهران  
شرح رضی برشافیه، از رضی‌الدین استرآبادی، چاپ استانبول  
صرف و نحو عربی، از دکتر محمد خوانساری، چاپ ۱۳۳۸، تهران  
صرف و نحو عربی برای دیپرستانه، از آقایان بهمنیار، فاضل‌تونی، عبدالرحمن فرامرزی  
سال اول و دوم و سوم، چاپ ۱۳۲۰ شمسی، وزارت فرهنگ  
صرف و نحو، از ابوالقاسم صدرالدینی، چاپ شیراز، ۱۳۴۰  
فرهنگ فارسی، تألیف دکتر معین چاپ، نخست، انتشارات امیرکبیر  
قید در زبان فارسی، از خسرو فرشید ورد، رساله دکتری، دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۲  
مبادی‌العربیه، از المعلم رشید شرتونی، چاپ بیروت، ۱۹۲۴  
مفرد و جمع، از دکتر محمد معین، چاپ ۱۳۳۷، تهران  
لغت‌نامه دهخدا

منطق صوری از دکتر محمد خوانساری، چاپ نخست، انتشارات دانشگاه تهران.

نهج الادب، از نجم الغنی خان رامپوری، چاپ لکهنو، ۱۹۱۹، میلادی  
بیت «مصدری»، از سعجتی مینوی، چاپ، ۱۳۲۹، ضمیمه مجله یغما

## ب - مقالات دستوری و لغوی

«پیشنهادی برای یکسان شدن رسم الخطفارسی»، از آقای مصطفی مقربی، مجله آموزش و پرورش، شماره دهم، سال سی و سوم.

پیوندهای تخصیصی، از خسرو فرشیدورد، مجله فرهنگ ایران زمین، سال ۱۳۴۶  
غلظهای مشهور، از دکتر عبدالرسول خیامپور، مجله دانشکده ادبیات تبریز، در  
سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۷

قواعد زبان و قوانین اندیشه، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال اول، شماره یازدهم.  
قیودی که با حرف اضافه بکار می‌رود، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال سوم،  
شماره ششم.

كلمات تنوین دار در زبان فارسی، از خسرو فرشیدورد، مجله دانشکده ادبیات، سال  
پانزدهم، شماره دوم و سوم.

كلمات و عباراتی که از زبانهای فرانسوی و انگلیسی ترجمه شده‌اند، از خسرو فرشیدورد  
مجله وحید، سال دوم، شماره‌های ۴۴، ۶۵،  
مقایسه قیود و عبارات قیدی فارسی باوازه‌ها و عبارات همانند آن در عربی، از خسرو  
فرشیدورد، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، شماره دوم و سوم، سال ۱۳۴۵  
نکاتی چند درباره تأثیر زبانهای فرانسوی و انگلیسی در فارسی، از خسرو فرشیدورد، مجله  
وحید، سال اول شماره نهم.

نکاتی چند درباره خصوصیات دستوری کلماتی که از زبانهای فرانسوی و انگلیسی  
ترجمه شده‌اند، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال اول، شماره دهم.  
نشانه جمع و قید، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال دوم، شماره اول.

## ج- متون فارسی

التفهیم لاوائل صناعة النجیم، تصحیح جلال الدین همانی، سال ۱۳۱۸  
التوسل الى الترسل، از بهاء الدین محمد بغدادی، تصحیح احمد بهمنیار، چاپ  
۱۳۱۰ شمسی.

اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان، بکوشش ژیلبرلازار، جلد دوم، چاپ  
۱۳۴۲ شمسی

المعجم-المعجم فی معانی اشعار العجم، از شمس الدین محمد بن قیس الرازی، به

تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد مدرس رضوی که دوچاپ آن در این کتاب مورد استفاده بوده است یکی چاپ ۱۳۱۴ شمسی، دیگر چاپ افست رشدیه، سال ۱۳۳۷

النقض - «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» از نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل بن ابوالفضل قزوینی، تصحیح آقای محدث، چاپ ۱۳۳۱ شمسی.

انوار سهیلی یاکلیله و دمنه کاشفی، از کمال الدین حسین بن علی یقهی واعظ کاشفی، چاپ امیر کبیر، از روی نسخه اولیاء سمیع، چاپ عکسی، برلن، سال ۱۳۳۶ شمسی

انوری - «دیوان انوری»، از اوحد الدین محمد انوری ایبوردی، به تصحیح سعید نفیسی، چاپ ۱۳۳۷ شمسی

بوستان سعدی، تصحیح علی یف، کتابخانه پهلوی، چاپ نخست، تهران، ۱۳۴۷ شمسی

یقهی - تاریخ یقهی، از ابوالفضل یقهی، به تصحیح دکتر فیاض و دکتر غنی، چاپ ۱۳۲۴ شمسی

تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، چاپ لیدن، ۱۹۱۱ میلادی

تاریخ گزیده از حمد الله مستوفی، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی

تاریخ یمینی قویم - ترجمه تاریخ یمینی، از ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تصحیح حسن قویم، سال ۱۳۳۴ شمسی

تاریخ یمینی دکتر شعار - ترجمه تاریخ یمینی، از ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تصحیح دکتر جعفر شعار، سال ۱۳۴۵ شمسی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران

ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمائی، جلد اول، چاپ ۱۳۳۹، تهران

جامع الحکمتین، از ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح دکتر محمد معین وهانی کریم، از انتشارات انجمن ایران و فرانسه، سال ۱۳۳۳ شمسی

چهار مقاله نظامی عروضی، تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد دکتر محمد معین، چاپ زوار، ۱۳۳۳ شمسی، تهران

حافظ - دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر غنی، چاپ ۱۳۲۰ شمسی، تهران حبیب السیر، از خواندنی، چاپ خیام، سال ۱۳۳۲ شمسی

دارابنامه یغمی، گزارش و تأثیف مولانا شیخ حاجی محمد بن شیخ احمد بن مولانا علی بن حاجی محمد المشهور به یغمی، به تصحیح دکتر ذیح الله صفا، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۳۹ شمسی

دیوان انوری ، تصحیح مدرس رضوی، چاپ ۱۳۳۷ ، تهران دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و دکتر غنی، ۱۳۲۰ شمسی

دیوان خاقانی، تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی، چاپ زوار ، ۱۳۳۹ شمسی

دیوان سنائی، تصحیح مظاہر مصفا، چاپ تهران، سال ۱۳۴۶  
دیوان شمس، از مولانا جلال الدین محمد مولوی، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۴  
شمسی، تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، ج ۱  
دیوان فرخی، تصحیح دبیر سیاقی، چاپ کتابفروشی اقبال، ۱۳۴۵ شمسی، تهران  
فروغی - دیوان فروغی بسطامی، بکوشش حسین نغمی، چاپ امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۲ شمسی.

دیوان لاهوتی، چاپ مسکو، ۱۹۳۵ میلادی  
دیوان ملک الشعرای بهار، چاپ امیر کبیر، سال ۱۳۴۴ شمسی، تهران  
دیوان منوچهری، تصحیح دبیر سیاقی، چاپ زوار، سال ۱۳۳۸، تهران  
منوچهری - دیوان منوچهری، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ ۱۳۳۸، تهران  
دیوان ناصر خسرو، تصحیح سید نصرالله تقی، سال ۱۳۱۱، تهران  
رساله منطق از دانشنامه علائی، از ابوعلی سینا، به تصحیح دکتر محمد معین و محمد مشکو، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۳۱ شمسی  
زاد المسافرین، از ناصر خسرو قبادیانی، چاپ افست رشدیه.  
سعدي - کلیات سعدی، چاپ معرفت بکوشش مظاہر مصفا.  
سیاستنامه خواجه نظام الملک طوسی، به تصحیح عباس اقبال، چاپ ۱۳۲۰ شمسی  
سیر حکمت در اروپا، تأثیف محمد علی فروغی، چاپ سوم، بنگاه صفوی علیشاه، تهران  
شاہنامه چاپ بروخیم، سال ۱۳۱۳، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴، تهران  
عتبة الکتبه، از منتجب الدین بدیع اتابک الجوینی، به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، چاپ ۹ ۱۳۲۰ شمسی، تهران  
فید مافیه - از جلال الدین محمد مولوی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۳۰ شمسی، تهران  
قائم مقام - منتشرات قائم مقام، گرد آورده جهانگیر قائم مقامی، ناشر کتابفروشی ابن سینا، سال ۱۳۳۷ شمسی، تهران  
قبوس نامه از عنصر العالی کیکاووس بن اسکندرین قابوس بن وشمگیر زیاری، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۱۳۴۰، تهران  
کشف الاسرار وعدة الابرار، تأثیف ابوالفضل رشید الدین المبیدی، باهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۷، ۱۳۳۹ شمسی، تهران و ج ۱، ۱۳۳۱ شمسی  
کلیات سعدی، تصحیح دکتر مظاہر مصفا، چاپ معرفت  
کلیله و دمنه، از ابوالمعالی نصرالله منشی، به تصحیح مجتبی سینوی، از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۴۳ شمسی

گرشاپنامه اسدی طوسی، به تصحیح حبیب یغمائی، چاپ ۱۳۱۷ شمسی  
گلستان- گلستان سعدی، در ضمن کلیات سعدی، بنگاه معرفت، بکوشش مظاہر صفا.  
لغت فرس اسدی، تصحیح محمد دیر سیاقی، چاپ طهوری، سال ۱۳۴۶  
مثنوی، از جلال الدین محمد مولوی، چاپ بروخیم، ج ۴ وه، سال ۱۳۱۵  
مجمع الفصحاء، از رضاقلیخان هدایت طبرستانی، بکوشش دکتر مظاہر صفا، ج ۱،  
چاپ ۱۳۳۶

مرزبان نامه، تأثیف سعد الدین و راوینی، به تصحیح محمد قزوینی، چاپ ۱۳۱۷  
منتخب کلیله و دمنه، باهتمام عبدالعظیم قریب، چاپ ۱۳۲۰ شمسی  
منشآت قائم مقام، چاپ ۱۳۳۷، گردآورده جهانگیر قائم مقامی  
منطق الطیر، تصحیح دکتر صادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۱۳۴۸  
شمسی، تهران

مهمان نامه بخارا، تأثیف فضل الله بن روز بهان خنجی، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، از  
انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۱۳۴۱ شمسی، تهران

ناصرخسرو- دیوان ناصرخسرو، به تصحیح سید نصرالله تقی، چاپ نخست  
نژهه القلوب، مقاله سوم، از حمدالله مستوفی، به تصحیح محمد دیر سیاقی، از انتشارات  
کتابفروشی طهوری، سال ۱۳۳۶ شمسی

ویس و راسین، از فخر الدین اسعد گرانی، چاپ بروخیم، سال ۱۳۱۴ شمسی، بکوشش  
مجتبی مینوی

هفت پیکر نظامی، تصحیح وحید دستگردی، ۱۳۱۵ شمسی، مطبعة ارمغان  
یوسف وزیخا، از تفسیر تربت جام، به کوشش دکتر پرویز خانلری، چاپ امیر کبیر

## ۲- بُرمانهای فرنگی

- Frei, Henri, Grammaire des Fautes, Paris, 1929.
- Guiraud, Pierre, la Grammaire, Paris, 1958.
- Guiraud, Pierre, la Sémantique, 1959, Paris.
- R. R. K. Hartmann and F. C. Stork, Dictionary of Language and Linguistics, a Halsted Press Book, New York-Toronto.
- Marouzeau, Jean, Lexique de la Terminologie Linguistique, Paris, 1931.
- Ullman, Stephen, The Principles of Semantics 1957.
- Schone, Maurice, Vie et Mort des Mots, Paris, 1952.
- W. Wright, a Grammar of the Arabic Language, London, 1951.
- J. A. Haywood and H. M. Nahmad, a New Arabic Grammar of the Written Language, London, 1970.
- Erwin, Wallace, M, a Short Reference Grammar of Iraqi Arabic, 1963, Georgetown University Press.
- Harrell, Richard, S, a Short Reference Grammar of Moroccan Arabic, 1962, Georgetown University Press.
- Cowell, Mark W, a Reference Grammar of Syrian Arabic, 1964, Georgetown University Press.
- Joy, Richard, Languages in Conflict, McClelland and Stewart Limited, Canada, 1971.
- Weinreich, Uriel, Languages in Contact, 1966.

## فهرست نام جایها

- بخارا ، ۱۵۰ ، ۱۵۰ ، ۲۱۷  
 بدخشان ، ۱۴۹  
 هرات ، ۱۴۹  
 هری ، ۱۴۹  
 هند ، ۱۴۹  
 بلخ ، ۲۱۷ ، ۲۱۷ ، ۲۰۰  
 بیروت ، ۴۶  
 مصر ، ۱۴۹  
 ترمذ ، ۲۵۷  
 جوین ، ۲۱۷  
 خراسان ، ۲۰۱ ، ۲۰۱  
 خوارزم ، ۲۱۷  
 دهلي ، ۱۴۹  
 ديلمان ، ۱۴۹  
 روم ، ۲۲۸ ، ۲۱۷  
 سمنان ، ۲۱۷  
 طبرستان ، ۱۵۰ ، ۲۱۷  
 غزنه ، ۱۴۹  
 فراسنه ، ۱۴۹ ، ۲۱۰  
 فرنگ ، ۲۱۰  
 قاهره ، ۱  
 قومس ، ۲۱۷ ، ۲۱۷  
 قهستان ، ۲۱۷  
 کومس ، ۲۱۷  
 ماراءالنهر ، ۲۰۲  
 مراغه ، ۱۴۹  
 مرو ، ۱۴۹

نام کسان و جزآن  
الف - نامهای فارسی و عربی

الف	تواهان ۱۵۰
ج	جوزا ۱۵۵
ج	چاپخانه ربانی : صفحه چهارم حافظ ، ۱۳ ، ۸۱ ، ۱۲۷ ، ۱۲۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ، ۱۳۴ ، ۱۳۴ ، ۱۳۴ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۶ ، ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۶ ، ۱۵۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۶ ، ۱۶۲ ، ، ۱۶۴ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۶ ، ۱۶۴ ، ۱۹۸ ، ۱۶۴ ، ۲۰۴ ، ، ۲۰۴ ، ۲۰۴ ، ۲۱۳ ، ۲۱۳ ، ۲۱۱ ، ۲۰۶ ، ۲۲۵ ، ۲۲۳ ، ۲۲۸ ، ۲۲۸ ، ۲۲۸ ، ۲۲۸ ، ۲۲۸ ، ۲۲۸ ، ۲۲۸ ، حسن ، ۲۱۲ ، ۲۰۱ ، ۲۱۲ ، ۲۰۱ ، ۱۰۹ ، ۱۰۹ ، حسین بن علی
ح	خاقان اکبر ۲۰۹ خاقانی ، ۱۲۹ ، ۱۲۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۳ ، ۱۴۱ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۱۴ ، ۱۶۴ ، ۱۶۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۳ ، ۲۲۴ ، ۲۱۴ ، ۱۶۴ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، خرس کهتر ۱۶۵ خرس مهتر ۱۶۵ ، ۱۶۵ خطیب رهبر (خلیل) ۲۵۲ خواجه (خواجه حافظ) ۲۵۷ رجوع کنید به حافظ
ب	برو خیم ، ۱۱۴ ، ۱۳۱ ، ۱۳۱ ، ۱۵۶ بنات العش ۱۶۵ ابوالفضل (ابوالفضل بیهقی) ۲۰۸ بهار (ملک الشعرا) ۲۲ ، ۱۳۳ ، ۱۹۰ ، ۱۹۰ رجوع شود به ملک الشعرا بهار ۲۴۷ بهرامی سرخسی ۱۵۴ ، ۱۵۴ ، ۲۱۲ بیهقی ۱۵۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۱ خواجه عبدالصمد ۲۰۸ ، ۲۰۸ ، ۲۱۲ ، ۲۱۲ ، ۲۱۶ ، ۲۱۶ ، ۲۱۶ ، ۲۱۶ ، ۲۱۶
الف	ابا قا ۵۹ ابن المقصع ۱۶۲ ابوالفرج (رونی) ۱۴۲ ابوالمعالی نصرالله منشی ۱۹۹ ، ۲۵۵ ابوریحان (بیرونی) ۱۵۸ اسدی (اسدی طوسی) ۱۹۶ اسماعیل ۲۵۶ احمد حسن (میمندی) ۲۰۰ ، ۲۱۷ احمد عبدالصمد ۲۵۷ ادیب نطنزی ۱۶۵ امیر تیمور گورکانی ۲۰۲ امیر مسعود (غزنوی) ۲۱۶ انوری ۱۲۶ ، ۱۵۶ ، ۱۵۶ ، ۲۰۶

	ش	۵
۲۳۵، ۲۰۲، ۲۲۱	شاه شجاع	دب اصغر ۱۶۵
۲۲۲	شعار (دکتر جعفر) سوم	دب اکبر ۱۶۵
	ص	د
۱۵۳	صائب	دوپیکر ۱۵۰
۱۶۵	صور شمالی	ریانی چهارم
	ط	ر
۱۶۵	طباطبائی (محمد)	رشید شرتونی (علیم رشید شرتونی) ۵
	ع	رشید الدین (فرزنند خاقانی) ۱۴۱
۲۵۱	عطار	رشید الدین فضل الله ۵۹
۱۶۲	عبدالحمید کاتب	رشید یاسمی ۱۹۰
۵۹	عبداللطیف طسوجی	رودکی ۱۲۹
	غ	ز
۱۲۶، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۷	غنی (دکتر قاسم)	زکریا ۲۲۸
	ف	ز
۱۳۱	فخر الدین اسعد گرگانی	زمخشی ۱۶۵
۱۳۲	فرخی (سیستانی)	س
۲۰۷	سعد الدین تفتازانی	سعدی ۱۳، ۱۳، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵
۱۵۵	فرقدان	۱۳۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
۱۹۰	فروزانفر	۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۶
۲۳۹	فروغی بسطامی	۱۸۹، ۱۸۹، ۱۸۹، ۱۸۹، ۱۸۹
۲۵۷، ۲۱۶	فیاض (دکتر علی اکبر)	۲۱۴، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴
۲۵۲، ۲۲۹	رجوع شود به کلیات سعدی	۲۲۹، ۲۲۹، ۲۲۹
	ق	سنافی ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۳۲
۱۵۱	قالانی	سنجر ۲۰۱
۲۰۸، ۲۰۷، ۱۹۶، ۱۹۲	قائم مقام	سوزنسی ۱۳۳
۹۰	قریب (عبدالعظیم)	سجادی (دکتر ضیاء الدین) ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۲۴

فروینی (محمد)	۱۶۰، ۱۶۵، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳	نصراله منشی	۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۷
هفت اورنگ کسپین	۱۶۵	قویم	۲۳۳
ک	ه	ه	ه
کسائی مروزی	۱۵۴، ۲۴۷، ۲۴۷، ۱۹۰	همایی (جلال الدین)	۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۰
ل	ه	ه	ه
لاهوتی (ابوالقاسم)	۱۲۴	ی	ی
لبیبی	۲۱۳	یغمائی	۲۵۶
م	م	یوسفی (دکتر غلامحسین)	۱۶۰
مانی	۱۴۹	مسعود (غزنوی)	۲۱۶
مشکور (دکترو جواد)	سوم	معروف (بنگاه معرفت)	۱۳۴، ۱۴۶
مشکوكة (محمد)	۲۵۷	مقربی (مصطفی)	۱۱۰، ۱۱۲
مولانا	۲۱۱	ملک الشعرا بہار	۱۶۵، ۱۹۴
مولوی	۸۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۱	معین (دکتر محمد)	۸۲، ۱۰۱
منوچهری	۱۲۹، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۶۴، ۲۱۴	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۵، ۱۳۶	۱۵۰
ن	ن	ن	ن
ناصرخسرو	۱۴۰، ۱۴۴، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۵۰	نفیسی (سعید)	۱۲۶
نظمی	۲۱۳	نفیسی	۲۵۳، ۲۵۴
۲۷۰			

ب - فهرست نام فرنگیان

نام	صفحه
Frei, Henri	147
Gaynor, Frank	158
J. Marouzeau	158
Schone, Maurice	صفحه نخستین
Spitzer, Leo	183
Pei, Mario A	158
S.Ullman	183
Weinreigh, Uriel	صفحه نخستین
W.Wright	61, 84

فهرست کتابها و مقالاتی که نامشان در این کتاب  
آمده است.

الف - کتابها و مقالات فارسی و عربی

پ	الف
پیشنهادی برای یکسان کردن رسم الخط	آندراج، ۲۵۶، ۲۵۶
فارسی (مقاله) ۱۱۰، ۱۱۲	آئین تیراندازی ۱۶۳
بیوند در زبان فارسی (رساله) ۱۹۱	آئین چوگان زدن ۱۶۳
ت	اسرارنامه
تاج المصادر بیهقی ۱۶۵	التھیم ۱۵۸، ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۷
تاریخ ادبیات در ایران (از دکتر صفا) ۱	التوسل الی الترسل ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۸
تاریخ بخارا ۱۶۳، ۱۶۳	۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۸
تاریخ بیهقی ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۸	الفرج بعد الشدہ ۱۶۳
المعجم ۲۳، ۲۳، ۲۱۵، ۲۱۵، ۲۱۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۸	المرقاہ ۱۶۵
شود به بیهقی در فهرست نام کسان	المنجد ۱۰۹، ۸۲
تاریخ جهانگشا ۱۳۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۰۲	النقض ۱۹۸، ۱۹۸
	۲۲۶، ۲۱۹، ۲۱۹
انوار سهیلی ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۷، ۱۹۷	بوستان ۱۳۵
تاریخ طبری ۱۶۳ (ترجمه تاریخ طبری)	بهار عجم ۲۵۶، ۲۵۶، ۲۵۶
تاریخ گزیده ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۲۷	بهرام دخت ۱۶۳
انیس الطالبین ۲۰۰، ۲۰۰، ۲۰۰، ۲۰۰، ۲۰۰	
تاریخ وصف ۵۹، ۵۹	
تاریخ یمینی، تصحیح دکتر شعار ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۲۰	
تاریخ یمینی، تصحیح حسن قویم ۲۱۷، ۲۱۷	
رجوع شود به ترجمه تاریخ یمینی ۲۳۳	

تذكرة الاولیاء ۵۹

ترجمان القرآن ۱۶۵

ترجمة تاریخ یمینی ۱۳۸، ۱۶۳

ترجمة تفسیر طبری ۱۵۹، ۱۵۹، ۱۶۳

۲۵۶، ۱۶۴

ترجمة رساله قشیریه ۱۶۳

تفسیر الالفتوح ۱۶۳

تفسیر ابوالفتوح رازی ۱۶۵

تفسیر تربت جام ۱۶۱

تنکسق نامه ایلخان ۵۹

د

دانشنامه علائی ۲۱۵

دارابنامه بیغمی ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹

۲۲۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶

درة الناج ۲۵۷

دستور نامه: صفحه سوم

دیوان شمس ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۶

۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۸

۲۲۹، ۲۳۱

دیوان منوجہری ۲۱۴

د

چهارمقاله = چهار مقاله نظامی عروضی ۲۱۵

ز

زاد المسافرین ۲۱۶، ۲۰۴

س

سبک شناسی ۲۴، ۲۴، ۱۶۰، ۱۹۶

۲۰۲، ۲۳۸، ۲۲۵، ۲۲۱

ستور پزشکی ۱۶۳

سمک عیار ۳۸، ۳۸

سننداد نامه ۱۶۳

سیاست نامه ۱۶۲، ۱۹۸

ج

چهارمقاله = چهار مقاله نظامی عروضی ، ۲۱۵

رساله منطق از دانشنامه علائی ، ۲۰۱، ۱۹۴، ۱۶۴، ۱۶۰، ۹۳۶، ۲۴، ۲۳

زاد المسافرین ، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۲۰، ۲۰۲، ۲۰۱

ح

حاشیه مولی عبدالله ۲۵۶

حبيب السیر ، ۱۳۹، ۱۹۷، ۱۹۷

۱۹۹، ۱۹۹، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۱۲، ۲۰۶

۱۹۹، ۲۳۴، ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۸، ۲۲۷

۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۵

۲۴۲، ۳۶۰، ۲۴۲، ۳۶۰، ۲۳۵، ۲۳۵

خ

خاقانی دکتر سجادی = دیوان خاقانی ۱۶۳

تصحیح دکتر سجادی ۲۰۹

سیر حکمت در اروپا ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۱۲

خاقانی عبد الرسولی = دیوان خاقانی ۲۲۳، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۲۰

تصحیح عبد الرسولی ۲۰۹ رجوع شود به ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵

خاقانی در فهرست نام کسان

ش

<p><b>ش</b></p> <p>شافیه ۱۰۶</p> <p>شاہنامه ۱۵۶ ، ۱۹۸</p> <p>شرح ابن عقیل ۱</p> <p>شرح تعرف ۱۶۳</p> <p>شرح رضی الدین استرآبادی بر شافیه ۱۰۶</p> <p><b>ص</b></p> <p>صرف و نحو عربی (از دکتر خوانساری) ۴۳</p> <p><b>ع</b></p> <p>عتبه الکتبه ۱۳۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷</p> <p>، ۲۰۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲</p> <p>، ۲۱۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۷ ، ۲۱۵ ، ۲۱۱ ، ۲۱۷ ، ۲۱۵ ، ۲۱۱ ، ۲۰۸</p> <p><b>غ</b></p> <p>عربی برای فارسی: صفحه سوم</p> <p>غلطهای مشهور: سوم ، ۱۷۳</p> <p>غیاث اللغات ۲۵۶ ، ۲۵۶</p> <p><b>ف</b></p> <p>فیه مافیه ۲۰۵ ، ۲۱۲ ، ۲۱۱ ، ۲۰۸</p> <p>، ۲۲۵ ، ۲۱۵ ، ۲۱۵</p> <p>، ۲۳۱ ، ۲۳۱ ، ۲۲۰ ، ۲۲۹ ، ۲۲۸</p> <p><b>ق</b></p> <p>قبوسنامه ۱۶۵</p>	<p><b>ک</b></p> <p>کارنامه اردشیر باکان ۱۶۲</p> <p>کتاب الاختلاج ۱۶۳</p> <p>کتاب الناج ۱۶۲</p> <p>کتاب الفال ۱۶۳</p> <p>کتاب زجر الفرس ۱۶۳</p> <p>کشف الاسرار ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۶ ، ۱۵۹ ، ۱۵۹ ، ۱۵۹ ، ۱۵۹</p> <p>کلیات سعدی ۱۳۴ ، ۱۴۶ ، ۲۵۱ ، ۲۰۷ ، ۱۴۶</p> <p>کلیله و دمنه ۱۳۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶۳ ، ۱۶۳ ، ۱۹۹ ، ۱۹۹ ، ۱۹۲ ، ۱۶۳</p> <p>کلیمات ۲۱۳ ، ۱۶۵ ، ۱۶۳</p> <p>کلیمات سعدی ۲۱۳ ، ۲۱۲ ، ۲۰۴ ، ۲۰۴ ، ۲۰۲ ، ۱۹۹</p> <p>کلیمات سعدی ۲۴۲ ، ۲۲۵ ، ۲۲۰ ، ۲۱۸</p> <p><b>گ</b></p> <p>گرشاسب نامه ۱۹۶</p> <p>گزارش شطرنج ۱۶۳</p> <p>گلستان ۱۶۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۱</p> <p>گلستان ۲۴۲ ، ۲۲۸ ، ۲۲۸ ، ۲۱۳</p> <p>گلستان سعدی ۲۵۲</p> <p><b>ل</b></p> <p>لغت فرس اسدی ۲۱۲</p> <p>لغت نامه ۱۲۷ ، ۱۲۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۵</p> <p>لغت نامه دهخدا ۲۵۷</p> <p>لهراسب نامه ۱۶۳</p> <p><b>م</b></p> <p>مبادی‌العربیه ۴۶ ، ۵۷ ، ۸۴ ، ۱۰۶</p> <p>مشنوی (مشنوی مولوی) ۱۱۴ ، ۱۳۱ ، ۲۰۳</p> <p>۲۲۹ ، ۲۲۷ ، ۲۱۱ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۵</p>
--	---

و	مجله وحید ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۰، ۲۱۴
ه	محله پادگار ۲۵۷
هزار و یکشنبه	محله پیغما ۶۲
هزار و یکشنبه	مجمع الفصحا ۱۶۰، ۱۶۵، ۲۱۲، ۲۴۲، ۲۱۲، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۳
هفت پیکر	۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷
ی	مرزبان نامه ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۵
بیت مصدری	۲۲۶، ۲۲۱، ۰۵۸، ۰۵۹، ۰۵۹، ۰۵۹
مصاحف الهدایه	۱۶۳
مصحیب نامه عطار	۱۱۳
مفرد و جمع	۰۱۰، ۰۸۴، ۰۸۴، ۰۸۲، ۰۸۲
مقدمه‌الادب	۱۵۶، ۱۵۰
منتخب کلیله و دمنه	۰۲۰۵، ۰۲۰۴، ۱۶۱
	۲۰۸
منشآت قائم مقام	۰۱۹۲، ۰۲۱۶، ۰۲۳۷
منطق صوری	۲۳۷
منطق الطیر	۰۱۶۴، ۰۱۶۳، ۰۱۳۵
مهمان نامه بخارا	۰۲۲۶، ۰۲۲۷، ۰۲۲۳
	۲۲۶
	ن
نامه تنسر	۱۶۳
نزهۃ القلوب	۰۲۰۰، ۰۲۲۴، ۰۲۱۲، ۰۲۲۴
نشانه عجم و قید (مقاله)	۰۲۴۰، ۰۲۳۹، ۰۲۳۶
نهج الادب	۰۱۲۷، ۰۱۲۷
	۲۷۵

**ب - فهرست نام کتابها به زبان فرنگی**

صفحه	
نام کتاب	
Dictionary of Linguistics	158
Fssays on Historical Semantics	183
Grammaire des Fautes	147
A Grammar of the Arabic Language	61,84
صفحه ظن خستین	
Lexique de la Terminologie Linguistique	158
Meaning and Change of Meaning	183
Precis de Sémantique Francaise	183
Vie et Mort des Mots	صفحه ظن خستین

## فهرست اصطلاحات فارسی و عربی دستوری و زبانشناسی

اسم آلت	الف
ابدال، سوم، ۱۱، ۲۰، ۲۵ رجوع به تبدیل اسم استفهام، ۵۷	۲۵۲
اسم اشاره ۱۳۵	اجوف ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۱۱۶
اسم تفضیل ۲۴، ۴۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۴	۱۲۱
اسم ثالثی ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۱۹، ۱۱۶، ۲۴۸، ۱۶۶، ۱۶۰، ۱۴۸، ۱۳۹، ۱۱۹	۱۵۲
اسم تنوین دار ۱۸۵، ۱۹۷	۱۱۱
اسم ثالثی مزبد ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۸، ۱۱۷، ۸۷، ۸۶	ادغام ۱۱، ۴۹، ۳۳، ۱۲، ۱۱
اسم جامد ۲۵، ۵۷، ۵۸، ۵۸	ادغام با انتقال حرکت ۱۲
اسم جامد خماسی ۷۸	ادغام با حذف حرکت ۱۱
اسم جامد رباعی مجرد ۷۸	ادوات ۵۸
اسم جمع ۱۰۶، ۲۴۸	ادوات ندا ۱۴۱
اسم جنس ۱۰۶، ۱۵۶	استفهام ۵، ۲۶
اسم خاص ۱۲۱	استدرآک ۱۲۸
اسم خماسی ۹۹	اسم ۴، ۸۱، ۷۳، ۵۷، ۲۶، ۲۲، ۴، ۴، ۴
اسم رباعی ۹۹	۱۱۴، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۸۱
اسم زمان ۱۲۱، ۴۱، ۴۰	۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۹
اسم زمان و مکان ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹	۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹
۲۴۸، ۱۲۲، ۱۲۲، ۹۹، ۹۵، ۷۹، ۷۹، ۷۵	۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶
	۱۷۷، ۱۶۶، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۴۵، ۱۴۳
	۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۵
	۲۵۳، ۲۴۹، ۲۴۱، ۲۴۰، ۱۹۸، ۱۹۷
	۲۵۶
	اسماء اجناس ۵۸، ۵۸
	اسماء انواع ۵۸

اسم مقصور ۷۹	۸۰ ، ۸۰	اسم صحيح الآخر ۸۰
اسم مقصور ساعی ۷۹		اسم علم ۵۸ ، ۵۸
اسم مكان ۲۶ ، ۱۲۱ ، ۱۲۱ ، ۴۱۴۰	۲۸ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۵	اسم فاعل صفحه سوم ۲۸ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۵
اسم ممدود ۸۰	۴۳ ، ۴۰ ، ۳۷ ، ۳۵ ، ۳۳ ، ۳۲ ، ۲۹	
اسم ممدود ساعی ۸۰	۶۷ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۵۸ ، ۵۸	
اسم ممدود قیاسی ۸۰ ، ۷۹	۱۳۹ ، ۱۱۶ ، ۱۰۰ ، ۸۲ ، ۷۵ ، ۶۹ ، ۶۸	
اسم منقوص ۸۰		۲۵۶ ، ۱۵۲
اسم مهموز اللام ۸۰		اسم فاعل ثلاثي مجرد ۱۱۶ ، ۱۲۲
اصطلاح ۱۹۰ ، ۱۹۱		اسم فعل ۱۳۱
اصوات ۴ ، رجوع شود به صوت		اسم كيفيت ۶۱ ، ۶۱
اعداد اصلی ۱۱۴		اسم لاء نفي جنس ۱۴۵
اعداد ترتیبی ۱۱۴ ، ۱۱۴		اسم موئنت ۹۳
اعداد کسری ۱۱۴ ، ۱۱۴		اسم متصرف ۲۵
اعلال : صفحه سوم ، ۵۱۱ ، ۱۴۰ ، ۳۳۰ ، ۴۹۰		اسم مذكر ۹۳
اعلال بوسیله اسکان ۱۴ ، ۱۴		اسم مشتق ۲۵ ، ۲۵
اعلال حذف ۱۴ ، ۱۴	۶۲ ، ۶۲ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۶ ، ۲۶	اسم مصدر ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲
اعلال قلب ۱۵ ، ۱۵	۱۴۷ ، ۱۲۶ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸ ، ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲	
اعلال نشده : سوم	۲۵۱ ، ۲۴۹ ، ۲۴۹ ، ۱۶۶	
افزایش = افزایش واجها و حروف ۱۷۴		اسم مضaf ۱۳۵
افزایش "ة" ۱۷۷		اسم معتل الآخر ۸۰
افزایش بیش از یک حرف ۱۷۷	۲۴۹ ، ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲	اسم معنی ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲
افزایش حرکت ۱۶۸ ، ۱۶۹	۲۵ ، ۳۷ ، ۳۶	اسم مفعول صفحه سوم ۲۵ ، ۳۷ ، ۳۶
افزایش حروف ۱۷۶	۴۰ ، ۵۸ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶	
افزایش و تبدیل حروف ۱۸۵	۱۲۰ ، ۱۲۰ ، ۸۲ ، ۷۹ ، ۷۰ ، ۶۹	
افزایش واو مصوت ۱۷۷	۲۵۴ ، ۲۵۲ ، ۱۷۵ ، ۱۵۳ ، ۱۵۳	
افزایش یاء ۱۷۷	۱۲۲	اسم مفعول ثلاثي مجرد ۱۲۲

افزایش یاء مصوت و صامت ۱۷۷

اعمال ۱۲۳، ۷، ۲

اعمال عربی ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱

اعمال مقاربه ۱۲۱

اعمال منفی ۱۳۱

اعمل تفضیل ۱۱۶

اعمل مشبه ۱۱۶

اقسام "ة" در عربی ۱۱۲

اقسام کلمه ۴، ۱۸۵

الف و نون نسبت فارسی ۱۷۷

امر حاضر ۵، ۲۶، ۲۶

امر غایب ۵، ۲۶، ۲۶

املا ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۳

## ب

باء معیت ۱۹۵

باب ۷، ۲، ۷

باب اول ۷

باب دوم ۷

باب استفعال ۷، ۳۱، ۳۱، ۳۹، ۶۹

باب افتعال ۲۹، ۳۸، ۶۷، ۲۴۹، ۲۴۹

باب افعال ۷، ۲۷، ۳۷، ۶۵

۲۴۹، ۲۴۹

باب افعال ۳۲

باب انفعال ۷، ۲۹، ۳۰، ۳۰

باب تفاعل ۱۶۸، ۶۸، ۳۸، ۳۱، ۳۱

باب تفعل ۱۶۸، ۶۸، ۳۱، ۳۱، ۲۸

ناء زائد ۱۴۸

ناریخ زبان: صفحه دوم

تائُ شیر پهلوی در عربی	٦٢
تائُ شیر ترجمه	٢٤٩
تائُ شیردستوری (زبانهادریکدیگر)	١٦٢
تائُ شیرلغوی (زبانهادریکدیگر)	١٦٢
تائُ کید ١٩٩، ٢٠٠، ٢١٨	٢١٨، ٢٥٠
تاءُنیت ٥٧، ١٥٥، ٢٤٧، ٢٤٢	٢٤٧، ٢٤٢
تبديل = ابدال	١٧٨
تبديل "الف" به کسره	١٧٩
تبديل "الف" به "ی" مد	١٧٩
تبديل "ب" به "پ"	١٨٠
تبديل "ه" به "گ"	١٧٩
تبديل "ح" به "ع"	١٨٠
تبديل حركت حرکت ١٦٨، ١٦٩، ١٧٤	١٦٨، ١٦٩، ١٧٤
تبديل حروف ١٧٨، ١٧٤	١٧٨، ١٧٤
تبديل "ع" به "ه"	١٨٠
تبديل "ع" به الف	١٨٠
تبديل "ک" به "گ"	١٨٠
تبديل "ک" به "ق"	١٨٠
تبديل "واو" به "نوون"	١٨٠
تبديل همزه به الف	١٧٩
تبديل همزه به واو صامت	١٧٩
تبديل همزه به واو مد	١٧٩
تبديل همزه به یاء صامت	١٧٩
تبديل همزه به یاء مد	١٧٩
تبديل یاء به الف	١٧٩
تبديل یاء به همزه	١٨٠
تشیه ١٢٥، ١٤٨، ١٤٨	١٥٠
تحذیر ١٤٣	
تحسین (صوت)	١٦٤
تحول کلمات: صفحه، نخستین	
تحفیف همزه ١٨	١٦٥
تدکیر ١٥٥	
ترجمه ٢٤، ٢٥، ١٦١، ١٦٥	١٦٢
ترجمه از زبانی به زبان دیگر	١٦٥
ترکیب ١٢٣، ١٢٦، ١٣٥، ١٣٥	١٣٣، ١٣٣
ترکیبات: صفحه، نخستین ١٣٤، ١٣٩، ١٣٩	١٣٧
ترکیبات عربی ١٦٧ به مرکب و کلمه مرکب	
رجوع شود	
تصرفات ١٤٧	
تصحیف ١٧٨، ١٨١، ١٨١، ١٨١	١٨١
تعجب (صوت تعجب)	١٤٦
تعريف ١٩١	١٩١
تغيرات املائی ١٦٧	
تغيرات لفظی ١٦٧، ١٦٧	
تغيرات لفظی و معنوي ١٦٧	
تغيرات معنوي ١٦٧	
تغيرات واژه ها صفحه سوم	
تغير املاء ١٨٣	
تغير تلفظ ١٦٧، ١٦٧، ١٦٧	
تغير تلفظ حرکات ١٦٧	

تغییر تلفظ حروف	۱۶۷
تغییر حرف	۱۶۷
تغییر حرکات	۱۶۷
رجوع شود به تغییر حرکت	
تغییر حرکات و حروف	۱۶۷
تغییر حرکت	۱۶۷
تغییر حرکت و حرف	۱۸۰
تغییر حرکت و معنی	۱۸۳
تغییر لفظ و معنی	۱۸۳
تغییر معنی	۱۸۱
تغییر نقش دستوری	۱۸۵
تلفظ	۱۲۵
تمیز نسبت	۱۹۸
	۱۹۸
	۱۹۸
تغییر نسبت	۱۹۸
تلفظ	۲۵۵
تمیز نسبت	۱۹۸
	۱۹۸
	۱۹۸
تغییر نسبت	۱۷۷
ث	
ثلاثی	۶
ثلاثی مجرد	۴
	۵
	۴۶
	۳۶
	۳۵
	۲۶
	۴۷
ثلاثی مزید	۴۷
ثلاثی مزید فیه	۶
	۷
	۶
	۵
جات (پسوند)	۱۵۱
جار و مجرور	۱۳۷
	۱۳۹
	۱۳۹
	۱۳۹
جامد	۴۶
جامد	۲۵
جمله دعائی	۱۹۸
	۲۸۱
جمع مطرده	۸۶
جمع مذکر	۸۱
جمع موئنت سالم	۱۵۰
جمع موئنت	۱۵۰
جمع قله	۸۶
جمع کثره	۸۶
جمع مکسر	۸۶
جمع مکسر در کلمات فارسی	۱۵۱
جمله صفحه سوم	۱
	۱۲۹
	۱۳۷
	۱۴۴
جمله دعائی	۱۹۷
	۱۹۲
	۲۰۰
	۲۴۰
جمله صفحه اول	۱
	۱۴۷
	۱۵۱
	۱۵۱
	۱۵۰
	۱۴۸
	۱۴۷
	۱۵۵
	۱۵۱
	۱۵۱
	۱۵۰
	۱۴۸
	۱۲۵
جمله های تنوین دار	۲۰۱
جمله های تنوین	۲۶

ح	جمله، صله ۱۳۷، ۱۳۷
حال	۲۴۱
حالت قیدی	۱۳۵
حال موعول به مشتق	۱۹۷
حذف ۱۴۲، ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۹۲، ۱۷۴	۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۲، ۱۷۴
حذف الف ۱۷۶	۲۲۴، ۲۰۹
حذف بیش از یک حرف ۱۷۶	۱۴۲، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۲۸
حذف "ة" ۱۷۶	۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۵
حذف حاء ۱۷۶	۱۳۶
حذف حرف مکر ۱۵۷	۱۲۹
حذف حرف مکر ۱۵۷	۱۴۴، ۱۴۴
حذف حرف ندا ۱۴۲	۱۴۲، ۱۶۷، ۱۶۷، ۱۲۷، ۱۲۷، ۱۲۷، ۱۲۷
حذف حرف نفی ۵۷	۱۹۹، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۷۸
حذف حركات، صفحه سوم، ۶۳	۱۶۷
حذف پایه مد ۱۲۵	۱۶۷، ۹۵، ۹۳، ۲، ۲۴۶، ۱۶۷
حذف و تبدیل حرف مدد ۱۸۰	۱۷۴، ۱۶۸
حذف همراه ۱۷۵	۱۷۴
حذف همراه آخر ۱۷۵	۱۷۵، ۱۷۵
حذف همراه اول ۱۷۵	۱۷۵
حذف یا صامت ۱۷۶	۱۴۵، ۱۴۴
حذف پایه صله ۱۳۷	۱۳۷، ۱۳۷

رباعی مجرد	۲۴۸، ۴۷، ۴۶، ۷، ۴	حرکت	۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۷، ۲
رباعی مزید	۴۷، ۴۶، ۳۳	حروف: سوم	۱۲۶، ۱۲۳، ۹۳، ۶۳
رباعی مزید فیه	۷، ۴، ۴	۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۸۷، ۱۸۷	، ۱۶۹، ۱۲۷
ریشه عربی	۱۵۲	۱۷۴، ۱۷۸	، ۱۶۲
ریشه فارسی	۱۵۲	حرروف اضافه	۱۶۲
ریشه فارسی و عربی	۱۵۳	حرروف جواب	۱۲۹
ریشه	۴۶	حرروف رايد	۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵۶
زبان خواص: صفحه دوم	۳	۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۰	۱۳۵
زبان عاریه دهنده: صفحه نخستین		حرروف عربی	۱۶۸، ۱۲۹
زبان عاریه کننده: صفحه نخستین		حرروف قسم	۱۴۳
زبان عوام: صفحه دوم		حرروف مد	۲ رجوع شود به حرف مد
زبان فارسی	۲۵۵	خط	۱۷۸، ۱۸۵
زبانشناس: صفحه نخستین		خ	
زبانشناسی: صفحه دوم سوم	۱۲۳، ۱۲۳	خلاف قاعده	۱۵۰
	۱۶۷	خلاف قیاس صفحه دوم	۱۰۹، ۵۸۴
زبان قالبی	۷	خامسی	۷
زبان فعل	۵	د	
س		دستور صفحه نخستین، نخستین	۲۷، ،
ساختن فعل از اسم	۷۴، ۷۳	۱۹۱، ۱۹۰، ۱۹۰، ۱۲۳، ۱۲۳	
ساکن	۱۹۶	دستور تاریخی: صفحه دوم	
سال	۹، ۹، ۱۱، ۲۶، ۳۴، ۳۵	دستور دان	۹۱
	۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۶، ۶۷	دستور زبان فارسی و صفحه نخستین	
	۶۸، ۶۸، ۶۹، ۶۹	۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۰	
سکون	۲	دستوری	۱۹۰
ساعی	۷۹، ۸۶، ۱۵۴، ۲۱۲۰، ۲۱۴۰، ۲۴۲، ۲۴۲	رافع (رفع دهنده)	۱۲۷
سنجهش کلمات	۷	رباعی	۸، ۶
	۲۸۳		

صفت جای موصوف	۲۵۳، ۱۴۵، ۱۴۶	ش
صفت ساز	۵۷	ش به جمع
صفت عالی	۲۴۸	ش به جمله
صفت عددی	۱۹۴، ۴	ش به فعل
صفت موئنت	۲۴۷، ۲۴۷، ۱۲۶، ۹۴	ش شد
صفت مرکب	۱۲۶، ۱۲۵	شماره حروف فعل
صفت مشبه	۴۴، ۴۳، ۴۱، ۲۶	ع ص
	۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۰	صاحب حال
	۱۲۲، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۲۰	صامت
	۲۵۴، ۱۷۵، ۱۷۵، ۲۵۲	صحیح
	۲۵۴	صحیح العین
صفت مشتق	۱۲۵	صحیح اللام
صفت مطلق	۱۸۶	صرف
صفت مقدم	۱۳۵	صرف عربی: صفحه سوم
صفت نسبی	۵۷، ۵۸، ۵۸، ۵۸	صرف و نحو
صفت ثلاثی	۹۹	صفات
صوت	۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۳	۲۵۳، ۱۳۹، ۱۲۶، ۱۲۵، ۶۲
	۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۴۶، ۱۴۶	۲۵۰، ۲۴، ۲۳، ۲۳، ۲۲، ۴
	۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۸۱	۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۳، ۹۲، ۵۸
	۱۸۱، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۸۰، ۱۷۹	۵۷
صوت افسوس	۱۴۶، ۱۴۳	۲۵۰، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۰۰
صوت تحریر	۱۴۳	۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۰۰
صوت تحسین	۱۴۲، ۱۳۱	۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۵
صوت خواهش و تمنی	۱۴۲	۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۷
صوت مرکب	۱۴۱	۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۷
صوت ندا	۱۴۱، ۱۲۸	۱۴۰، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۴۰
		۱۵۵، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۴۰
		۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۵
		۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۵
		۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۵
		۱۸۹، ۱۸۹، ۱۸۹، ۱۸۹
		۲۴۰، ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۹۴، ۱۹۴
		۲۵۶، ۲۵۳، ۲۴۷، ۲۴۱
صفت تفضیلی	۱۸۶، ۱۸۶	۲۴۸، ۲۴۸، ۱۸۶
صفت تنوین دار	۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۱	۲۴۱، ۲۴۱

عین کلمه	۸	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۵۲
غ		
غیر ثلاثی مجرد	۴۶، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۲۷	صيغه منتهى الجموع
غير سالم	۲۶، ۹	ص
غير منصور	۱۵۴، ۲۵، ۲۴	ضماير، ۵۸، ۵۸
غلطهای مشهور	۱۵۳	ضمير، ۴، ۴، ۵۷، ۸۵
ف		ضوابط ۳
فاء کلمه	۸۹	ظ
فاعل	۱۳۹، ۱۳۹، ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۳۹	ظرف ۲۴۱
فتحه	۲۵۵	ظرف داعم الاضافه ۱۳۷
فعل	۴، ۵، ۵، ۲۵، ۲۵، ۲۷، ۵، ۲۱، ۷۸، ۷۳	ظرف زمان ۱۹۷
	۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۸۶	ظرف مكان ۱۹۷
	۲۴۹، ۲۴۱، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۴	ظرفیت زمانی ۱۹۵
فعل تام	۴۴	ظرفیت عقلی ۱۹۵
فعل لازم	۷۴، ۷۳، ۴۱	ظرفیت مکانی ۱۹۵
فعل محدود	۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۸	
فعل مرکب	۱۲۶، ۱۲۵	ع
فعل مضارع	۱۲۷	عادات زبانی، ۵۸، ۱۴۷
ق		عاریه: صفحه، نخستین
قاعدة	۱۸۲	عبارات: صفحه، دوم ۲۵۲
قاعدة <sup>كلى</sup>	۱۸۲	عبارات عربی ۱۴۷، ۱۴۷
قالب	۷	عبارت ۱۳۴
قرینه	۱۷۰، ۱۴۹	عدد ۱۱۳
قرینه سازی	۵۸، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۶۷	عطف ۱۲۸، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۳۶
قواعد: صفحه دوم	۱۴۸، ۱۴۸، ۱۴۹	، ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۱
قواعد پر استعمال: صفحه دوم		۲۵۲، ۱۹۲
قواعد دستوری	۵۸	عنصر دستوری ۲۴۷

قواعد عربی ; صفحه سوم	۱۴۷، ۲۵۰
قید شماره ۱۹۲	۱۶۲، ۲۴۹
قید مرکب ۱۲۶	۱۲۶، ۲۴۹
قید مقدار ۱۹۳	۱۴۷
قید مکان ۱۹۳	۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۴۲
قید نفی ۱۹۳	۱۲۷، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۱، ۱۲۷
قید نفی جانشین جمله ۱۴۲	۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۴
قید وسیله ۱۹۳	۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱
قیود ۱۸۵، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۲۸، ۵۸، ۵۸، ۴	۱۵۷، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۷۸، ۱۷۷
قیود ۲۱۰، ۲۱۰، ۲۱۰، ۲۱۰، ۱۹۳، ۱۹۳	۱۸۹، ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۵
قیاسی ۲۴۱، ۲۱۴، ۲۱۴، ۲۱۲، ۱۵۴، ۷۹	۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۰
ک ۲۴۲، ۲۴۲	۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۴
کلمات : صفحات نخستین ، دوم ، سوم ،	۲۴۳، ۲۴۱، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۱۰، ۲۱۰
چهارم ، ۱۸۲، ۲۴، ۵۸، ۱۶۷، ۱۱۹، ۸۴، ۱۶۷	۱۴۳، ۱۴۳
کلمات تنوین دار ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۴، ۱۹۹	۱۲۸
کلمات تنوین دار مکرر ۱۹۹	۱۹۳
کلمات عربی ۲۴۳	۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۳
کلمات قسم ۱۴۲	۱۲۶
کلمه : صفحه سوم ۱۰، ۹۲، ۹۲، ۹۱، ۱۹۱، ۱۹۹	۱۲۹
کلمه محدود ۱۴۵	۱۵۶
کلمه مرکب ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳	۱۹۱
کید ۲۰۰، ۲۰۰، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳	۱۹۲
کید زمان ۱۹۳	۱۹۳

## ک

کلمات : صفحات نخستین ، دوم ، سوم ،	۱۴۳، ۱۴۳
چهارم ، ۱۸۲، ۲۴، ۵۸، ۱۶۷، ۱۱۹، ۸۴، ۱۶۷	۱۲۸
کلمات تنوین دار ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۴، ۱۹۹	۱۹۳
کلمات تنوین دار مکرر ۱۹۹	۱۸۶
کلمات عربی ۲۴۳	۱۹۱
کلمات قسم ۱۴۲	۱۹۳
کلمه : صفحه سوم ۱۰، ۹۲، ۹۲، ۹۱، ۱۹۱، ۱۹۹	۱۲۶
کلمه محدود ۱۴۵	۱۵۷
کلمه مرکب ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳	۱۹۳
کید ۲۰۰، ۲۰۰، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۴۳	۱۹۲
کید زمان ۱۹۳	۱۹۳

م	۲۵۶، ۱۸۵	کرسی همزه
ماضی ۵، ۴۶، ۴۶، ۲۶، ۲۰، ۷، ۶	۲۵۵	کسره
۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵	گ	
ماضی مجرد ۷۱	گرفتن فعل از اسم	۷۶، ۷۵
ماضی مزیدفیه ۷۱	گروه	۱۵۷، ۲۰۰، ۲۰۰
مبادی ۱۴۲	گروه اسمی	۲۰۰
مبالغه ۷۴	گروه اضافی	۱۹۸، ۲۰۰
متراالف ۱۵۱، ۲۰۰، ۱۹۴	گروه بندی دستوری	۱۸۵
متصرف ۲۴	گروه پیوندی	۱۵۷، ۲۰۰، ۲۰۰
متضاد ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۰۵	گروههای تنوین دار	۲۵۶
متعدی ۴۵	گروه قیدی	۱۹۸
متعدی کردن ۷۳، ۷۵	گروه واژه	۱۵۷، ۲۰۰، ۱۹۸
متعدی کردن فعل لازم ۷۵	گروه واژه قیدی	۲۰۰
مشنی ۲۵، ۸۰، ۸۱، ۱۰۶ رجوع شود به تثنیه	گروه وصفی	۱۵۷، ۲۰۰
متم ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۱۷	ل	
۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۱، ۲۲۴، ۲۱۸	لا نفی جنس	۱۴۰، ۱۴۰
متم قیدی ۱۹۸، ۱۹۸، ۱۹۸	لام اول کلمه	۸، ۸
متم قیدی غایت ۱۹۹، ۱۹۹	لام دوم کلمه	۸، ۸
مثال ۹ رجوع شود به معتل الفاد	لام سوم کلمه	۸، ۸
مثال واوی ۹، ۶۷، ۶۵	لام کلمه	۸
مثال پاشی ۹، ۶۵	لغات : صفحه دوم	
مجرور ۱۴۲	لغات ساختگی	۱۵۳
محذوف ۱۴۵ رجوع شود به حذف و فعل محذوف	لغت	۱۹۲
مخاطب ۱	لفیف	۳۵، ۳۵، ۶۶
مد ۱۷۹، ۴	لفیف مفروق	۱۰، ۱۰، ۱۱، ۱۱
مد زائد ۹۶، ۹۶، ۹۵	لفیف مقرون	۶۵، ۶۵، ۶۹، ۶۷
مذکر ۴۴، ۲۲		۶۹
مرکب ۱۴۳، ۱۴۳، ۳۳، ۱۳۰		
ارجوع شود به		

ترکیب و کلمه مرکب و صفت و اسم و فعل مرکب	
مرکب تام ۱	رجوع شود به جمله
مرکب ناقص = گروه ۱	
مروف ۱۳۸	۲۴۹، ۲۴۹، ۱۵۵، ۱۴۸، ۶۲
ستتر ۱۹۵	مصدر عادی ۴۶، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۵۷، ۴۸
سنند ۱۹۹	۱۱۷، ۱۱۷، ۱۱۱، ۶۹، ۶۹، ۶۸، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۱۸
سنندالیه ۱۹۸	مصدر عادی ثلثای مجرد ۴۸، ۶۰، ۷۹، ۷۹، ۱۰۸، ۱۰۸
مشتق ۲۵۱	۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۰۸
مشتقات ۶	مصدر عادی غیر ثلثای مجرد ۵۵
مدادرباپ ۵۸	مصدر عربی ۱۶۸
مدادرباپ افعال ۵۳	مصدر مره ۴۶، ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۸۶، ۱۸۲، ۲۴۹
مدادرباپ افتعال ۵۱	مصدر مره و نوع ۵۴
مدادرباپ افعال ۵۰	مصدر میمعی ۴۶، ۵۵، ۵۸، ۵۸، ۵۶، ۶۵، ۶۵
مدادرباپ افعال ۵۲	۷۹، ۷۰، ۶۹، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۶
مدادرباپ افعال ۵۲	۲۵۶، ۱۵۳، ۱۲۲، ۱۲۲، ۱۲۲، ۱۲۱، ۹۹
مدادرباپ افعال ۵۳	مصدر نوع ۴۶ ۱۱۹
مدادرباپ افعال ۵۴	مصدر دری ۵۸
مدادرباپ افعال ۵۵	مصدر غرف ۲۵
مدادرباپ افعال ۵۶	مصدر صوت ۱۷۹
مدادرباپ افعال ۵۷	مصوتهای بلند ۱۶۷
مدادرباپ افعال ۵۸	مصوتهای کوتاه ۱۶۷
مدادرباپ افعال ۵۹	مضارع ۵، ۲۶، ۲۶
مدادرباپ افعال ۶۰	مضارع مجہول ۳۶
مدادرباپ افعال ۶۱	مضارع معلوم ۳۶
مدادرباپ افعال ۶۲	مضاعف ۹، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۳۸، ۳۵، ۲۶
مدادرباپ افعال ۶۳	۱۱۶، ۱۱۶، ۱۱۶، ۱۱۶، ۱۱۶، ۱۱۶
مدادرباپ افعال ۶۴	۱۲۱، ۱۲۰
مدادرباپ افعال ۶۵	مضاعف ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۶، ۱۶۶، ۲۵۶
مدادرباپ افعال ۶۶	مضاعف ۱۴۵، ۱۴۵، ۱۵۷
مدادرباپ افعال ۶۷	مضاف الیه ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۶
مدادرباپ افعال ۶۸	مصدر ریاضی ۵۴
مدادرباپ افعال ۶۹	مطابقه ۲۵، ۲۴
مدادرباپ افعال ۷۰	مصدر صنایع ۶۱، ۶۰، ۵۸، ۵۷، ۴۶

معطوف ۱۹۲، ۱۹۱	۱۶۲، ۱۵۶ مطابقهٔ حال با ذوالحال
معطوفٌ عليهٍ ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۲	۱۴۸، ۲۳، ۲۳ مطابقهٔ صفت و موصوف
مجموع ۱۳۹	۲۴۷، ۱۶۲، ۱۵۵ مطابقهٔ صفت و موصوف
معنى فعل مجرد ۷۵	۷۵ رجوع شود به پذیرفتن
معنى وصف ۵۸	اثر و پیروی
مفرد ۱۰۱، ۱۰۶، ۹۳، ۸۴، ۸۴، ۸۴، ۸۰، ۸۵	معانی باب افعال ۷۵
۲۴۸، ۲۴۱، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۱۱، ۱۵۵	معانی باب استعمال ۷۷
مفضل عليهٍ ۲۴۸، ۲۴۸	معانی باب افعال ۷۳
مجموع ۱۳۹، ۱۳۹	معانی باب انفعال ۷۵
مجموع ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۹، ۱۵۹، ۱۴۸	معانی باب تفاعل ۷۶
۱۹۹، ۱۹۹، ۱۹۶، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۳	معانی باب تفعل ۵۵
مجموع مطلق ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۶۲	معانی باب تفعیل ۷۴
۲۴۱، ۲۰۲	معانی باب مفاعله ۷۴
مجموع مطلق تاءً کیدی ۱۵۷، ۱۹۸، ۱۹۸	معنی ناپهای غیر ثلاثی مجرد ۷۳
مجموع مطلق عددی ۱۵۷	معانی مجرد ۶۱
مجموع مطلق نوعی ۱۵۷، ۱۹۷، ۱۹۷	عرب ۱۸۵
مقدار ۲۴۱	معتل ۱۰، ۹
مقید ساختن ۲۴۱	معتل الآخر ۷۹، ۹۱، ۹۶، ۹۶، ۹۴، ۸۰
مقید کردن ۱۳۹، ۱۹۴، ۱۹۴، ۱۹۴	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۸، ۱۰۰، ۹۷
موئنت ۲۲، ۲۲، ۲۴، ۴۴، ۸۰، ۷۹	۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۰ رجوع شود به ناقص و لفیف
۱۲۰، ۱۲۰، ۱۵۰، ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۷	معتل الفاءٍ ۹ رجوع شود به مثال و مثال
منادی ۱۴۱، ۱۴۱	یائی و واوی
منسوب ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۹، ۱۴۹، ۲۵	معتل الفاءٍ واللام ۱۱، ۱۰ رجوع شود به
منصرف ۷	لفیف و لفیف مفروق و لفیف مقرون
منصب ۱۳۸	معتل العین ۱۰، ۱۱ رجوع شود به اجوف
منطق ۱۹۱، ۱۹۰	معتل العین واللام ۱۰، ۱۱ رجوع شود به
منع ادغام ۱۳	لفیف مقرون
معتل اللام ۱۰، ۱۱	رجوع شود به ناقص منع اعلال ۱۹

نقش	۲۵۲	نقش	۲۵۲، ۲۳، ۲۴، ۲۳، ۸۲، ۴۲، ۲۵، ۲۴، ۲۳
نقش دستوری . سوم ،	۱۲۳		۱۳۵
نوشتن الف	۱۱۱	موصل	۱۳۶، ۱۳۷
نوشتن همزه	۱۰۹	مهموز	۹
نهی	۵	مهموز الفاء	۹، ۸۷، ۶۹، ۶۷، ۶۴، ۲۶
نهیه واژه	۲۵۵	مهموز العین	۹، ۱۱۶، ۲۶
	و	مهموز اللام	۹، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۳۵، ۲۶
واژه	۲۰۰		۱۷۵، ۱۲۰، ۱۰۰، ۹۶
واژه مرکب	۲۰۰	نارسائی خط	۱۸۱
مرکب و ترکیب و مرکب		ناصب	۱۲۲
وام : صفحه " نخستین		ناقص	۱۵، ۱۱، ۳۵، ۶۶، ۶۶، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۶
واو صامت	۱۲۹	رجوع شود به معتل الآخر	
واو قسم	۱۴۲	ناقص واوی	۶۷، ۶۵، ۶۴
وزن (کلمه) . صفحه سوم (سه بار)		ناقص پایاشی	۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸
وزنهای عربی	۱۵۱		۶۸، ۶۹
وزنهای مشترک : صفحه دوم ،	۱۱۵	نایب ظرف	۲۴۱
وصف	۲۴۲، ۵۸	نایب ظرف زمان	۱۹۷
وصف ثابت	۴۱	نایب فاعل	۱۳۹
وصفي (معنی وصفی)	۵۸	نایب مفعول مطلق	۲۴۱، ۱۵۷
وصل	۴	نایب مفعول مطلق نوعی	۱۹۷، ۱۹۷
	ه	نحو	۱۸۹، ۱۹۱
همهایگی	۱۲۸	نحو نویسان	۱۹۸
همهایه	۲۵۲	ندا	۱۲۷
همزه	۱۶۵، ۹، ۹، ۹	نسبت	۱۰۷، ۱۰۷، ۱۰۷، ۵۸
همزه آ خر	۱۱۰		۱۰۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۴۹، ۱۴۸
همزه آ غار کلمه	۱۰۹	نسبت دادن مفعول به فعل	۷۵
همزه بدل از واو و یاء	۸۵	نصب	۱۲۷
همزه بی کرسی	۱۸۴	نفی	۲۶، ۵

همه وسط کلمه ۱۰۹

۵

پاء صامت ۱۷۹

پاء مصدری ۱۳۱

پاء نسبت ۵۷

پاء نسبت ۱۰۷، ۱۴۹، ۲۵۳، ۲۵۳ رجوع

شود به ی نسبت

پاء نسبی ۲۵

یافتن صفتی در مفعول ۷۷

"ی" نسبت ۲۵۴ رجوع شود بـ

پاء نسبت

"بیت" مصدری ۸۴

## ۵—فهرست اصطلاحات ادبی و غیر ادبی

- ابطاء ۲۷۷  
 ابطاء خفى ۲۲۷  
 بهاریات ۸۶  
 ترجیع ۸۴  
 توارد ۱۶۲  
 شایگان ۲۶۷  
 شعر ۲۱۱، ۲۱۸، ۰، ۲۲۷، ۰، ۲۲۴، ۰، ۲۱۸، ۰، ۲۱۸، ۰، ۲۴۳، ۰، ۲۴۲  
 سبک ۲۴۲، ۰، ۲۱۸، ۰، ۲۱۱  
 غزل ۲۱۱  
 غزليات ۲۱۱  
 قافيه ۱۴۴، ۰، ۱۴۴  
 قوه عاقله ۲۴  
 قوه قصائيه ۲۴  
 قوه لامسه ۲۴  
 قوه مجريه ۲۴  
 قوه مقتنه ۲۴  
 کلمات غير فصحیح و صفحه دوم ۲۴۳  
 مختصات سبکی ۲۴۳  
 نشر ۲۴۳، ۰، ۲۴۲  
 نشر ساده ۲۴۲، ۰، ۲۱۱  
 نشر فنی ۰، ۲۱۱، ۰، ۲۱۷، ۰، ۲۱۱، ۰، ۲۱۸، ۰، ۲۱۸، ۰، ۲۴۳، ۰، ۲۴۲، ۰، ۲۱۸

## ۶- فهرست اصطلاحات به زبانهای فرنگی

اصطلاح	صفحه
The Abstract Nouns of Quality	619
Analogie	58, 14
Analogy	58
Adverbe de But	193
Adverbe de moyen	193
Borrowing	صفحه نخستین
Conjonction	190
Conjunction	190
Complement de But	193
Complement de Moyen	193
The cognate object	158
Emprunt	صفحه نخستین
Grammatical interference	صفحه نخستین
Konjunktion	190
Locution	200
Phrase	200
Semantics ,Sémantique	183
La science normative	صفحه دوم

### اصلحانامه

صفحه	سطر	صورت کنونی	صورت مناسبتر
۲۴	۱۴	وارد	چندان وارد
۵۴	۱۷	ضریت	ضریة (ضریت)
۵۵	۱۴	مفعی	مفعی و مفعاه
۵۵	۱۴	ودراجوف	ومساهة (کوشش کردن <sup>۱</sup> ) و دراجوف
۱۰۲	۱۰	فارسی	فارسی امروز
۱۱۰	۴	فرنگی	فرنگی و غیر فارسی
۱۱۹	۱۵	طاعت	طاعت از اطاعت
۱۲۴	۱۶	مركب	مركب و مشتق
۱۲۴	۱۷	مركب	مركب یا مشتق
۱۳۶	۲	موصول	موصول و صله آن
۱۳۹	۱۹	فاعل	فاعل یا نایب فاعل
۱۴۹	۴	علامت جمع و نسبت در	در فارسی علامت نسبت برخلاف معمول
			یکجا جمع شده است.
			عربی به آخر کلمات جمع افزوده شده است مانند :
۱۴۹		قانونی (legal) مصنوعی	
۱۵۰		به جای سطر اول و دوم چنین بنویسیم : بخارا بدون هیچگونه نظری در فارسی	
		یا عربی به صورت بخاری، منسوب شده است. البته بخارائی هم داریم ( عمق	
		بخارائی مナصر بخارائی )	
۱۵۱	۵	فارسی	فارسی امروز
۱۵۱	۲	جمع صحیح جن جنی است	جنی در نسبت به جن یا واحدی از جن است.

۱ - با این ترتیب عبارت صفحه ۵۵ به این صورت در می آید . فی المثل در ناقص و لغیف تبدیل به مفعی و مفعاه می شود مانند مردمی ( تیرانداختن ) و مساهه ( کوشش کردن ) .

صفحه	سطر	صورت کنونی	صورت مناسبتر
۱۵۲	۱۸	شبیه ، فجیع	فجیع
۱۵۲	۱۴	صیفده‌های مبالغه	صیفده‌های مبالغه
۸۲	۱۹	یادآوری - جملات در فارسی از غلطهای مشهور است و در عربی	
			بکار نمی‌رود .